هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق

الحمد للہ کہ کتاب حقیقت مآب مملو بہ حجج قویہ بدلائل قاطعہ و براہین ساطعہ المسمی بہ

رسالۂ دافع المغالطات

سنہ ہجری نبوی

من تصنیفات فیضان فاضل کامل مآب افتخار العلماء و ممتاز الفضلاء ابرکاہ العلم نیرلی مولوی سید محمد علی صاحب مرحوم

بمطبع یوسفی واقع دہلی طبع شد

فہرست کتب مذہب شیعہ موجودہ کتب خانہ مطبع یوسفی و[illegible]

نمبر شمار	نام کتاب	قیمت	نمبر شمار	نام کتاب	قیمت
۱	تفسیر عمدۃ البیان مترجمہ جلد قسم اول	عـه	۲۱	فضائل مرتضوی کلاں	عـه
۲	ایضاً قسم دوم	عـه	۲۲	فضائل مرتضوی خرد نیا طبع	۸ر
۳	ایضاً قسم سوم	عـه	۲۳	جسنیہ اردو	۳ر
۴	تحفۃ الاثنا عشریہ سفید کاغذ	[illegible]	۲۴	جریدۂ المرسعی مجموعہ جسنو کاغذ رنگین	۱۲ر
۵	ایضاً حنائی کاغذ	[illegible]	۲۵	ایضاً سفید کاغذ	۱۰ر
۶	برق لامع کاغذ رنگین	۸ر	۲۶	بیاض نوحہ جات کلاں	۱۴ر
۷	ایضاً سفید کاغذ	۶ر	۲۷	بیاض نوحہ جات خرد	۶ر
۸	ایضاً حنائی کاغذ	۵ر	۲۸	بزم ماتم مجموعہ سلام	۶ر
۹	توضیح عزائی مصائب شہدا	[illegible]	۲۹	[illegible] اردو	[illegible]
۱۰	شرح دیوان جناب امیر علیہ السلام	[illegible]	۳۰	[illegible] شہدا	[illegible]
۱۱	آیات محکمات جواب آیات بینات	۶ر	۳۱	اذکار الشہادتین	۱۰ر
۱۲	منقبیہ العوام در اثبات [illegible] رفع یدین وغیرہ پانچ امر	۴ر	۳۲	خوان یغما	۱۰ر
			۳۳	تحفۃ الحاجات	۴ر
۱۳	تحفہ جعفری	۳ر	۳۴	شمس المشرقین	۳ر
۱۴	تجہیز الموتیٰ	۱۰ر	۳۵	[illegible]	۱ر
۱۵	نان نمک [illegible]	۳ر	۳۶	[illegible]	[illegible]
۱۶	[illegible]	۰ر	۳۷	ارشاد [illegible]	[illegible]
۱۷	نصر المومنین در باب [illegible] بعقد [illegible] حضرت شہربانو	۰ر	۳۸	فوائد [illegible]	[illegible]
			۳۹	دعاء عدیلہ	[illegible]
۱۸	قصہ حبابہ [illegible] امیر علیہ السلام کے معجزہ کا ذکر ہے	۱ر	۴۰	خلاصۃ الطاعات	۴ر
			۴۱	ارشاد العوام	۴ر
۱۹	[illegible] ثبوت [illegible]	[illegible]	۴۲	مثنوی زاد آخرت	۱۰ر
			۴۳	مثنوی [illegible] آخرت	۴
۲۰	عمدۃ الاشعار	۶ر	۴۴	گلدستہ نور	۱۲ر

وَيَمحُ اللهُ البَاطِلَ وَيُحِقُّ الحَقَّ بِكَلِمٰتِه

الحمد للہ کہ کتاب حقیقت مآب مملو بہ حجج قویہ بدلائل قاطعہ و براہین ساطعہ المسمّٰی بہ

رفع المغالطہ

من تصنیفات فضائل مآب افتخار العلماء و ممتاز الفضلاء بارگاہ علم یزلی مولوی سید عمار علی صاحب مرحوم

مطبع یوسفی دہلی باہتمام سید جبار علی طبع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی اظهر الحق ودمغ الباطل واعز العالم واذل الجاهل والصلوة والسلام
علی من افحم المنافقین باراءة الآیات الباهرة وکسر رؤس استکبار الکافرین
المنکرین بمقامع البراهین القاهرة وعلی آله المعصومین المبشرین بالامامة وحجج الله علی الخلق اجمعین بنص الخلاق
اما بعد بر زبان خواکیه اهل علم و یقین و ضمائر صافیه طالبان دین مبین مخفی و مستتر نماند که این ملول عزلت گزین زاویه خمول خاکسار عاجز اقل
حسب اتفاق در بلده بهرت پور که مسکن قوم هنود است وارد گردید و زبانی بعض احباب که نزد این هیچمدان اشتغال و تردد میداشتند
بگوشم خورده که میر نجف علی ساکن فرید آباد چند عدد اعتراضات فراهم آورده جهت استحصال جواب بصحابت بعض اهل وطن خود که درینجا
در سرکار بهرت پور ملازم اند مرسل داشته است و اهل فرید آباد بکمال نخوت و تعلی در مدح و ستایش آن بمبالغه تمام می گویند که رساله
بس محکم و متین که نمی تواند احدی که در رفع اشکالات آن مبادرت کند و کمر رد و قدح آن بر میان بندد والا همت خود بندد بتحریر صفحاتی
مقوله او متحیر گردیدم و اوراق مرسله او را از پیش شخصی طلب نموده از ابتدا تا انتها بمطالعه خود در آوردم فی الفور وضوح پیوست که اکثر
مضامین آن مستخرج اند از تحفه مولوی عبد العزیز دهلوی هر چند اراده نداشتم که در صدد نقض آن آماده شوم و پیرامون تسطیر جواب آن گردم
لیکن بمشاهده کمال نخوت و استکبار اهل فرید آباد علی الخصوص بملاحظه تعلی صاحب رساله که در آخر اوراق رساله خود می نگارد که بجهد تمام
این هیچ راسخ است که تمام جن و انس جمع شده خواهند که این را جنبش دهند نتوانند و او نیز تسطیر می نماید که نزد فلان و فلان مولوی
شیعه این رساله را مرسل داشتیم لیکن از کسی جوابی حاصل نشد بنا بران باوجود قلت فرصت و فقدان سامان تحریر عازم رد هفوات
او گردیدم و بعبارت سهل که مفید عوام باشد تسطیر نمودم و صاحب رساله باوجود عدم حصول پایه علم آن قدر باد تکبر و نخوت تعلی در
دماغش پیچیده که مضامین اوراق مرسله خود را که منقول مطلق است اصل محض میداند و از مثل مشهور لکل فرعون موسی ولکل
مبطل محق تغافل مطلق ورزیده و هرگاه کلام فخر رازی و قاضی عیاض از رد و قدح مصون و مسلم نمانده باشد این بیچاره عامی را

چه بسیار که بهزلیات خود که آنهم منتحل است چندان ناز و افتخار کنند و کدام امر یست که از تحریر و مناظره طرفین فرو گذاشت گردیده لیکن حق و صدق
از کوی علمای اهل سنت بمراحل دور افتاده است که بنظر انصاف ملاحظه نمی کنند و این وجیزه را بدفع المغالطه موسوم گردانیدم امید از
ناظران این عجاله آن است که اگر سهوی و خطائی که از عوارض بشریت است درین اوراق متطرق گردیده باشد این خاطی را بملاحظه آن مورد
سهام ملام نفرمایند بلکه بتذییل اصلاح و اغماض آنرا مستور فرمایند و هو حسبی و نعم الوکیل و نعم المولی و نعم النصیر **قال** جمیع فضلای
امامیه و علمای اهل سنت متفق اللفظ اند برانیکه در آیه وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مِنْکُمْ وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ
فِی الْاَرْضِ کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَیُمَکِّنَنَّ لَهُمْ دِیْنَهُمُ الَّذِی ارْتَضٰی لَهُمْ وَلَیُبَدِّلَنَّهُمْ مِّنْ
بَعْدِ خَوْفِهِمْ اَمْنًا ط یَعْبُدُوْنَنِیْ لَا یُشْرِکُوْنَ بِیْ شَیْئًا ط وعده استخلاف برای مومنین صالحین بلافاصله
بعد پیغمبر علیه الصلوة والسلام موعود من الله است **اقول** نه فضلای شیعه متفق اند و نه علمای اهل سنت برانیکه در آیه استخلاف وعده خلافت که
نیابت رسول است برای مومنین صالحین بلافاصله بعد پیغمبر علیه الصلوة والسلام موعود من الله است صاحب رساله از مذهب خود خبری ندارد
فضلا عن غیره بلکه مراد از استخلاف در آیه مذکوره نزد اهل سنت معنی لغوی است که بمعنی وراثت است چنانچه بعد ازین خواهی دانست خلیفه
بمعنی مالک و وارث است نه بمعنی اصطلاحی که نایب رسول است و بسوی این معنی هیچکس از مفسرین ایشان نرفته بجز صاحب تحفه که بخلاف
جمهور خود بمضامین مستحدثه مترنم میشود و در کلام باری عز اسمه تصرف خود می نماید و آنچه که در تفاسیر اهل سنت است آنست که خطاب
است درین آیه بجناب رسول خدا صلعم و جمیع مومنین صالحین و لفظ من در منکم برای تبیین است کما هو بیان صاحب البیضاوی والکشاف
نه برای تبعیض کما یزعم به صاحب التحفه و معنی خلافت در لفظ استخلاف معنی لغوی است که مراد از آن ملکیت و وراثت زمین است
و بمعنی توطن که صاحب تحفه منسوب به یکی از علمای ما میکند افترا محض است باین معنی هیچکس از علمای ما نرفته و ماحصل عبائر تفاسیر اهل سنت
آنست که چون مومنین در مکه معظمه از دست کفار ایذا ها کشیدند و از کثرت و استیلای ایشان و رعب دیار که مسکن و ماوای ایشان
بود در قلوب خود ها انواع و اقسام خوف و خشیت از جانب ایشان میداشتند جناب باری عز اسمه جهت تسلیه و استمالت نفوس مومنین
صالحین وعده فرموده و گفت که وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مِنْکُمْ وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْاَرْضِ
کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَیُمَکِّنَنَّ لَهُمْ دِیْنَهُمُ الَّذِی ارْتَضٰی لَهُمْ وَلَیُبَدِّلَنَّهُمْ مِّنْ
بَعْدِ خَوْفِهِمْ اَمْنًا ط یَعْبُدُوْنَنِیْ لَا یُشْرِکُوْنَ بِیْ شَیْئًا ط یعنی وعده کرده است خدا کسانی را که ایمان
آورده اند از شما و عمل شایسته کرده اند هر آئینه وارث و صاحب اختیار خواهد کرد ایشان را در زمین چنانکه وارث کرد کسانی را که پیش از
ایشان بودند یعنی بنی اسرائیل و البته متمکن خواهد کرد برای ایشان دین ایشان را آنکه پسند کرده است برای ایشان و البته مبدل خواهد کرد
پس از بیم ایشان امن را که عبادت خواهند کرد مرا و نه شریک خواهند نمود با من چیزی را انتهی چنانکه قوم حضرت موسی از جانب فرعون
و قبطیان صدمات بیشمار و آلام بسیار کشیده بودند و شب و روز از جانب ایشان در خوف و دغدغه میگذرانیدند حضرت موسی بعد ملاحظه
حالت کذائیه ایشان فرمود عَسٰی رَبُّکُمْ اَنْ یُّهْلِکَ عَدُوَّکُمْ وَیَسْتَخْلِفَکُمْ فِی الْاَرْضِ چنانچه حق تعالی از زبان حضرت
موسی در قرآن فرموده یعنی قریب است که پروردگار شما اینکه هلاک کند دشمن شما را و مالک و صاحب اختیار کند شما را در زمین پس حقتعالی
بعد هلاک فرعون و قوم او سائر بنی اسرائیل را در عهد حضرت موسی مالک و وارث سرزمین ایشان گردانید همچنین [illegible] نبی صلی الله

علیه وآله وسلم را وعده کرده است معهد آنحضرت صلعم بر کفار عرب غالب بر زمین عرب متسلط و متمکن گردانید که خوفی از جانب کفار
باقی نمانده و انجاز وعده جمیع امور موعوده جناب باری عز اسمه بوقوع آمد این است ملخص تفاسیر و صاحب بیضاوی در مقام دیگر هم
بوقوع غلبه و تمکن در زمان آنحضرت صلعم در تفسیر آیه اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِیْنَکُمْ تحریر می نماید که اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِیْنَکُمْ
بالنصر والاظهار علی الادیان کلها یعنی امروز کامل گردانیدم برای شما دین شما را بیاری کردن و غالب نمودن
بر دین ها آنهمه هر جا که در قرآن مجید لفظ استخلاف است همین معنی لغوی مراد است نه معنی اصطلاحی و همین است معنی آیه استخلاف نزد
مفسرین اهل سنت لیکن ایشان منجر می سازند غلبه و قوة اسلام را که در زمانه آنحضرت بود تا زمان ثلثه و زمان خلافت ایشان نیز
در آن مدرج می سازند و آن خلاف ظاهر و بی وجه محض است زیرا که قوت دین اسلام حسب وعده الهی در زمان آنحضرت صلعم بوفا
رسیده و حقتعالی در قرآن شریف از تمکن و غلبه اسلام مطلع فرمود حسب اعتقاد اهل سنت چنانکه صاحب رساله هم سه چهار آیات متضمن
غلبه اسلام پس ازین در جواب قول سید ابراهیم صاحب ایراد نموده و گفته که قوت و غلبه اسلام در زمان آنحضرت صلعم حاصل شده
بود پس بعد ازان انتظار کدام امر از امور موعوده متضمنه آیه استخلاف باقی نمانده و وعده خدا تعالی بوفا رسید و اگر مراد این است که
یوماً فیوماً ترقی اسلام بظهور رسید و در عهود ثلثه هم ترقی دین بوقوع آمده پس تمکن عهود ایشان نیز داخل تمکن آیه استخلاف است میگویم
که تمکن اسلام در عهود ثلثه ختم نشده بود بلکه بعد خلافت ایشان نیز ترقی اسلام حاصل میشد پس درینصورت باید که ازمنه سلاطین مابعد
ایشان که فتح بلاد میکردند بطریق اولی داخل قوت مسطوره باشد بلکه قوت عهود ایشان مافوق قوت ازمنه ثلثه بود تا اینکه بکشند
آن قوت اسلام را تا زمان محمود غزنوی بلکه مابعد آن نیز چه مابعد آنحضرت صلعم جمیع سلاطین متساوی الاقدام اند پس باید که
باین دلیل جمیع سلاطین اسلام خلفا حقه رسول مقبول باشند و نزد صاحب تفسیر بیضاوی خطاب است در آیه استخلاف بجناب رسول خدا
و جمیع مومنین بلکه جمیع امت و وعده امور مندرجه آیه نیز برای جمیع ایشان است چنانچه میگوید الخطاب للرسول وللامة
اوله ولمن معه و همچنین صاحب کشاف میگوید که خطاب بآنحضرت و جمیع اهل ایمان است چنانچه می گوید الخطاب للرسول
الله ولمن معه و وعده هم برای جمیع مخاطبین است چه بالا از بیضاوی و کشاف نقل شده که من در منکم برای تبیین است نه برای
تبعیض پس اگر از لفظ استخلاف معنی اصطلاحی که خلافت رسول مقبول است بلافصل بعد وفات آنحضرت صلعم اراده کرده شود درینصورت
لازم می آید که آنحضرت صلعم که مخاطب و موعود امور مذکوره اند بلافصل بعد وفات خود خلیفه نفس خود باشند و نیز جمیع مومنین مخاطبین و
موعودین آیه استخلاف خلفاء آنحضرت باشند وهو غیر معقول بالبدیهة فارادة المعنی الاصطلاحی من الاستخلاف
غیر معقول ایضا و آنکه در بعض روایات کتب ما وارد شده که این آیه استخلاف در فضائل جناب رسول خدا صلعم و ائمه هدی علیهم السلام
است که ایشان مالک تمام روی زمین خواهند بود درینصورت هم مراد از استخلاف معنی لغوی است یعنی مالک و وارث و صاحب
اختیار نه معنی اصطلاحی که نیابت پیغمبر است و مراد از تمکن قدرت کامله و غلبه بر تمام روی زمین است که هیچ بقعه از قطعات زمین
از تسلط اهل اسلام باقی نماند بموجب وعده آیه شریفه هُوَ الَّذِیْ اَرْسَلَ رَسُوْلَهٗ بِالْهُدٰی وَدِیْنِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهٗ عَلَی الدِّیْنِ
کُلِّهٖ وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُوْنَ یعنی او آنکس است که فرستاد پیغمبر خود را بهدایت و دین حق تا که غالب کند آنرا بر دین همه اگر چه ناخوش
دارند مشرکان و حق همان است که شیعه میگویند چه مراد از تمکن فرد کامل آن است و مقصود ازان غلبه و تسلط بر تمام روی زمین

ست و آن هنوز بوقوع نیامده ست پس آن متوقع است در عهد حضرت صاحب الزمان علیه السلام بمقتضای حدیث شریف
لیبعث الله رجلا من اهل بیتی یملاها عدلا کما ملئت جورا یعنی البته مبعوث خواهد کرد خدا مردی را از
اهلبیت من که پر خواهد کرد آنرا یعنی زمین را از عدل چنانکه پر کرده شود از ستم و در عهود ثلثه تسلط تام و زوال خوف بوجه کامل هرگز
حاصل نشده بود بلکه تا اینزمان حاصل نیست اکثر بلاد و اقالیم از کفر کافرین و شرک مشرکین مملو اند البته تمکن و زوال خوف فی الجمله که
در زمان آنحضرت صلعم حاصل شده بود همان تمکن یعنی در بعض اقالیم دون بعض در ازمنه ایشان و مابعد ایشان هم حاصل بود
و ظهور آن بسعی آنحضرت صلعم و ضرب ذو الفقار حیدر کرار بوقوع آمده بود همان غلبه و قوت در ازمنه ثلثه فتح بلاد میشد و بعد زمانه
آنحضرت صلعم جمیع ازمنه متساوی اند چنانکه در ازمنه ثلثه فتح بلاد صورت میگرفت همچنین بعد عهود ایشان نیز فتح بلاد در اسلام
میشد تخصیص ازمنه ثلثه نیست چنانکه پس ازین خواهی دانست و اتفاق علماء شیعه که از آیه استخلاف بر خلافت بلافصل بعد رسول
الثقلین بمعرض تحریر در آورده خلاف تحقیق علماء ایشان ست چه ایشان خلافت بلافصل جناب امیر را بموجب حکم آیه یا ایها
الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته
منصوص میدانند نه بآیه مسطوره استخلاف و در اثبات خلافت جناب امیر علیه السلام هیچکس از علماء شیعه آیه استخلاف را مستند
نگردانیده همه از اختراعات صاحب رساله است که با سند و بغیر شاهد و بدون دلیل متفوه گردیده و برای حقیت خلافت ثلثه
کدام وجهی معقول نبود بنابران اهل سنت نظر بر مجرد تسلط ایشان موجب حقاق خلافت از آیه استخلاف گردیده و از لوازم
آن که نص و علم و عصمت ست اغماض کلی ورزیده اند و معهذا هم غیر ایشان استخلاف را در آیه مذکوره بمعنی لغوی میگویند بمعنی
اصطلاحی که نیابت رسول صلعم ست و بمعنی اصطلاحی هیچکس از علمای ایشان قائل نیست مگر صاحب تحفه که اصطلاح جدیده
از رای خود احداث نموده و هرگاه از شارع معنی لغوی منقول شده باشد باز کدام ضرورت اختراع معنی اصطلاحی است که خلاف
اصول است و مجرد تسلط و غلبه را دلیل حقیت خلافت گردانیدن ناشی از کمال تعصب و حماقت ست چه خلافت رسول مقبول
صلعم اگر موقوف بر تسلط محض باشد و آنحضرت صلعم هیچکس را از جانب خود منصوب نفرموده باشند درینصورت لازم می آید
که جمله ملوک و سلاطین اسلام خلفاء حقه رسول مقبول باشند تخصیص ثلثه یا اربعه چیست و اگر فقرات آیه استخلاف خبر از خلافت
ثلثه موعود من الله می بودند آنحضرت صلعم در شان نزول این آیه میفرمودند که بعد من بلافصل خلفاء حقه هم خواهند رسید
که در خلافت ایشان تمکن دین و زوال خوف و عبادت خالی از شرک که در عهد من نبود بوقوع خواهد آمد و در تفسیر این آیه هیچیک
از آنحضرت صلعم منقول نیست و آنچه که از حوادث آینه مابعد خود اعلام فرموده اند آنست که از حذیفه فرمودند که بعد من آیمه
بهم رسند که متسنن بسنت من نباشند چنانچه در صحیح مسلم ست قال حذیفة بن الیمان قلت یا رسول الله انا
کنا بشر فجاء الله بهذا الخیر فنحن فیه فهل من وراء هذا الخیر شر قال
نعم قلت وهل من وراء هذا الشر خیر قال نعم قلت فهل من وراء هذا الخیر
شر قال نعم قلت کیف قال یکون بعدی ائمة لا یهتدون بهدای ولا یستنون بسنتی
یعنی گفت حذیفه بن الیمان که گفتم یا رسول الله بدرستی که بودیم در شر پس آورد خدا این خیر یعنی آنحضرت پس ما هستیم در آن

خیر پیدا است بعد آن خیر شری گفت آری گفتم آیا هست بعد آن شر خیری گفت آری گفتم آیا هست بعد ان خیر شری گفت آری
گفتم چگونه است فرمود که خواهند بود بعد من پیشوایان که مهتدی بهدایت من نباشند و متسنن به سنت من نباشند انتهی و نیز همچنین
[illegible] است که آنحضرت صلعم فرمودند لیردن علی الحوض رجال من امتی فیحلؤن عنه فاقول یارب
اصحابی فیقول لا علم لک بما احدثوا بعدک انهم ارتدوا علی ادبارهم
القهقری کما ورد فی البخاری والمسلم والجمع بین الصحیحین حاصلش آنکه آنحضرت صلعم فرمود که وارد خواهند شد
بر حوض کوثر بسوی من رجالی از امت من پس رانده و ممنوع خواهند شد از آن پس خواهم گفت ای پروردگار من اینها اصحاب من اند پس
خواهد گفت خدا تعالی بدرستی که ترا علم نیست بآنچه اینها احداث کرده اند بعد تو بتحقیق ایشان مرتد شدند و از دین برگشتند چنانکه
در صحیح بخاری و مسلم و جمع بین الصحیحین و دیگر کتب احادیث اهل سنت است و مراد ازین اصحاب نیز ائمه اند که بمعاضدت
اقتدار و غلبه خود در دین خدا احداث نمودند و دیگران به تبعیت و اقتدای ایشان راه ارتداد و ضلالت پیمودند **قال** اما قول
آنکه نزد اهل سنت مراد از مومنین صالحین خلفاء راشدین یعنی خلفاء اربعه اند **اقول** صاحب رساله از مذهب و معتقد علمای
خود لاشعور محض و بی خبر بحت است و الا چنین ترانه های بی هنگام مترنم نمیشد و سرودی خلاف مسلک مفسرین خود نمی
سرائید و متمسک بمعنی اصطلاحی گردیده خلافت را حصر در چهار کس نمیگردانید زیرا که نزد مفسرین ایشان کلمه من در لفظ
منکم در آیه استخلاف برای بیان است و مراد از مومنین صالحین جناب رسول خدا صلعم و جمیع مومنین صالحین اند که خطاب است
بجمیع ایشان بلکه بجمیع امت نه بعض دون بعض چنانچه صاحب بیضاوی میگوید وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مِنْکُمْ
وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ خِطَابٌ لِلرَّسُوْلِ وَلِلْاُمَّةِ اَوْ لَهٗ وَلِمَنْ مَعَهٗ وَمِنْ لِلْبَیَانِ
یعنی خطاب است برای پیغمبر و برای امت یا برای آنحضرت و برای آنکس که همراه آنحضرت بود و من برای بیان است و زمخشری
در کشاف میگوید که الخطاب لرسول الله ولمن معه ومنکم للبیان کالتی فی آخر سورة
الفتح وعدهم الله ان ینصر الاسلام علی الکفر ویورثهم الارض ویجعلهم فیها
خلفاء کما فعل ببنی اسرائیل حین اورثهم مصر والشام بعد اهلاک الجبابرة
یعنی خطاب برای رسول خدا است و برای کسیکه همراه آنحضرت بود و منکم برای بیان است چنانکه در آخر سوره فتح است وعده
کرده است ایشان را خدا اینکه نصرت کند اسلام را بر کفر و وارث گرداند ایشان را زمین را و بگرداند ایشان را در آن خلفا یعنی مالک و
صاحب اختیار چنانکه کرد بنی اسرائیل را وقتیکه وارث کرد ایشان را مصر و شام را بعد هلاک کردن قوم جبابره انتهی پس تخصیص
چهار کس بوجه محض است که هرگز از عبائر تفاسیر مستفاد نمیگردد بلکه مراد از آن جمیع مومنین اند و خصوصیت فرض بالمعنی
اصطلاحی نیز حصر و انحصار بر چهار کس متفق علیه ایشان نیست چه علمای اهل سنت درین قول اختلاف کثیر دارند بعضی میگویند
که دوازده کس بودند و بعضی به هیچ کس حصر نمی کنند خلافت را و قومی قائل اند به بودن ایشان سه کس یا پنج کس و گروهی
علی مرتضی را از شرف خلافت خارج میدانند و بعضی میگویند که خدا تعالی از خلافت علی راضی نبود و تفصیل آن بسمع
هوش استماع باید نمود در صواعق محرقه و کنز العمال و فتح الباری مذکور است که ائمه که در قوه اسلام و عزت خلافت بوده اند

دوازده کس بودند ابوبکر و عمر و عثمان و علی و معاویه و یزید پسر معاویه و عبد الملک و هر چهار پسر او ولید و سلیمان و یزید و هشام و عمر
بن عبد العزیز و در فتح الباری شرح صحیح بخاری مرقوم است که کسیکه از اطاعت این ائمه تخلف ورزد او را قتل کنید و در تاریخ الخلفاء
و ذهبی از ابن عساکر در تعیین اسامی خلفاء اثنا عشر چنین روایت است ابوبکر صدیق و عمر فاروق و ابن عفان ذو النورین و معاویه
و پسر او یزید و هر دو مالک ارض مقدس شدند و سفاح و سلام و منصور و جابر و مهدی و امین و امیر عصب کل ایشان صالح از اولاد کعب
بن لوی بودند که مثل ایشان یافته نشده و اینکس علی مرتضی را در خلفاء شمار نکرده است و در تاریخ الخلفاء مذکور است که قال سفیان الثوری
الخلفاء خمسة ابوبکر و عمر و عثمان و علی و عمر بن عبد العزیز و نیز سیوطی در تاریخ الخلفاء می نویسد که عمر بن عبد العزیز پنجم خلفاء راشدین
است و نیز در تاریخ الخلفاء از حبیب بن هند الاسلمی روایت است که خلفاء سه کس اند چنانکه میگوید عن حبیب بن هند
الاسلمی قال قال لی المسیب انما الخلفاء ثلثة ابوبکر و عمر و عمر بن عبد العزیز
و همچنین در کنز العمال مذکور است و ابن تیمیه در منهاج السنة از شافعی نقل کرده که خلفاء سه کس بودند ابوبکر و عمر و عثمان و نیز می نویسد
که بسیاری از علمای اهل حدیث بصریین و شامیین جناب امیر را خلیفه نمیدانستند و می گفتند که زمان آنجناب فتنه و فرقت است
در ان وقت امام جماعت و خلیفه هیچکس نبود و در مسند احمد بن حنبل از عبد الرحمان بن ابی بکره روایت است قال قال رسول
الله صلعم رأیت کان میزانا دلی من السماء فوزنت بابی بکر فرجحت بابی بکر
ثم وزن ابوبکر بعمر فرجح ابوبکر بعمر ثم وزن عمر بعثمان فرجح عمر بعثمان ثم رفع المیزان فقال
النبی صلعم هذه خلافة نبوة ثم یؤتی الله الملک من یشاء
یعنی فرمود رسول خدا صلعم که دیدم گویا ترازویی نزدیک شد و فرود آمد از آسمان پس وزن کرده شدم با ابوبکر پس راجح و افزون
شدم با ابوبکر بعد از ان سنجیده شد ابوبکر بعمر پس راجح و غالب بر آمد ابوبکر از عمر پس از ان سنجیده شد عمر بعثمان پس راجح و گران
بر آمد عمر از عثمان بعد از ان ترازوی مذکور مرتفع و برداشته شد پس گفت پیغمبر صلعم که این خلافه نبوة است بعد از ان خواهد داد
خدا ملک را بکسی که میخواهد یعنی بادشاه خواهد کرد نه خلیفه و ولی العهد پدر مولوی عبد العزیز در ازالة الخفاء می نویسد مرتضی را بین
خلافت مانند دیگران نامی نبود و نه مانند چارچه بر ایشان تمام مراد حق و قوم مامور نشد که تحت رایت او قتال کنند چنانکه مامور شدند
بقتال تحت رایت مشایخ ثلثه و مطابق آنچه از این احادیث مفهوم شد بمعاینه در خارج دیدیم که در زمان حضرت مرتضی غنیمت
الهی که سابق فوج فوج نازل میشد مستتر گشت کوشش بسیار فائده نمی کرد و خبر است که عبارت از الفت مسلمین فیما بینهم و
ترک منازعت است و اتفاق بر جهاد کفار و روز بروز شکست بر کفار افتادن و باستقرار شاه و معنی ولیمکنن لهم
دینهم الذی ارتضی لهم یعنی ممکن بیعه هم ... صورت نبست و ابن تیمیه در منهاج السنة می نویسد که همراهیان معاویه در جنگ
صفین علی را ظالم و معاویه را مصاب می دانستند و می گفتند که خلافت علی بنص ثابت است و نه باجماع و تصریح علمای اهل
نصفی اصحاب رسول همراه معاویه بودند که منکر خلافت علی بودند پس باطل شد ادعای صاحب رساله که خلافت را در چهار کس
منحصر می سازد و در یستخلاف بطرف تخصیص هیچکس نرفته بجز صاحب تحفه که لفظ من را در منکم برای تبعیض میگوید و حصر
می سازد مومنین صالحین در چهار کس و شاید کسی دیگر هم درین مذهب موافقت او کرده باشد لیکن قول او برا حجه نمی تواند

شده اول می باید که استقامت ایمان ثلثه و صلاحیت اعمال ایشان بوجوه کامله و دلایل قویه که مسکت خصم باشد باثبات برسانند
من بعد ادعای شمول ایشان در وعده استخلاف بکنند و دونه خرط القتاد و اول کلام ما در ایمان خالص ایشان است فضلا عن
عمل صالح و کسیکه ایمانش بلوث بظلم و ارتیاب باشد و استقامت ایمان از ذات او منتفی باشد در حقیقت او را ایمانی نیست چنانچه
حق تعالی می فرماید الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ
وَهُمْ مُهْتَدُونَ یعنی کسانی که ایمان آوردند و نه آمیزش کردند ایمان خود را بظلم ایشانند که برای ایشان است امن و
ایشان هدایت یافتگان اند و قال عز و جل إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ
ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا یعنی مومن کسانی اند که ایمان آوردند بخدا و پیغمبر او بعد از آن نه شک کردند و قال عز اسمه إِنَّ
الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا یعنی کسانیکه گفتند پروردگار ما خداست پس از آن مستقیم ماندند باستقامت
ایمان این است صفات مومنین و من انشاء الله تعالی ظلم و ارتیاب و عدم استقامت ایمان ایشان از اخبار و آثار کتب اهل سنت واضح
خواهم ساخت و هرگاه ایشان متلبس بظلم شدند سزاوار حقیت خلافت نمانند زیرا که عهد خدا اعم است از اینکه نبوت باشد یا امامت
مفوض بظالم نمی شود چنانچه حق سبحانه تعالی میفرماید قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ یعنی گفت خدا که نمیرسد
عهد من ظالمان را و علاوه از ایمان و عمل صالح امور اخر که از جمله لوازم خلافت اند نیز در ذات خلیفه رسول ضروریة الثبوت اند و آن
بالمره از ذوات ثلثه منتفی بودند اول علم بجمیع مسائل است چه خلیفه که نایب رسول صلعم است منصب او هدایت امت است که شد
نوردان بوادی ضلالت و جهالت را بسر منزل حق و یقین برساند و هدایت سبیل نجات و ایصال الی طریق الحسنات بدون
بدرقه علم متصور نیست پس خلفاء ثلثه که بارها در احکام خدا اغلاطها می کردند و معانی قرآن را بتخمین و رای خود بیان میکردند و رجوع
بجناب باب مدینه علم می نمودند چگونه سزاوار این منصب جلیل خلافت خواهند بود و چگونه خدا تعالی این امر شریف را تفویض
جهلا خواهد کرد و چه طور بندگان خود را مامور باطاعت بی علمان خواهد نمود و حالانکه آیه شریفه أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى
الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ
علی الاعلان ندا می کند برای عدم اتباع و نفی اقتدای بی علم و ماحصل آیه این است که آیا کسیکه رهنمائی کند بسوی حق سزاوار است بآنکه
پیروی کرده شود یا آنکس که رهنمائی نمیکند مگر اینکه رهنمائی کرده شود پس چه غفلت است برای شما چگونه حکم می کنید و هرگاه
حق سبحانه تعالی بملائکه خطاب کرده فرمود که إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً یعنی بدرستیکه من گرداننده ام در زمین
خلیفه را ملائکه در جواب باری عز اسمه گفتند که أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ
آیا خواهی گردانید در آن کسی را که فساد کند در آن و خونریزی نماید پس الله تعالی آدم علیه السلام را تعلیم اسماء نموده بر ملائکه حجت
گرفت و از حیثیت علم آدم علیه السلام را خلیفه گردانید که باز ملائکه چون و چرا کردن نتوانستند و نیز خدا تعالی در بنی اسرائیل با وجود
موجود بودن طالوت که متحلی بحلیه علم بود کسی دیگر را خلیفه نکرد هرچند بنی اسرائیل در این باب قیل و قال کردند لیکن قول ایشان
بدرجه تسلیم نرسید و الله تعالی بعلت علم طالوت را بمنصب خلافت ممتاز فرمود و علت خلافت او را منحصر در فراخی علم و
جسم گردانید چنانچه میفرماید وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ

یعنی و گفت مر ایشان را پیغمبر ایشان بدرستی که خدا برگزید او را بر شما و افزون داد او را فراخی در علم و بدن و اجتهاد نیز موقوف بر علم
است و ثلثه مخالف احکام قرآنیه نیز حکم میداوند ایشان سهواً و اجتهاداً هم نبودند که اجتهاد مقابل قرآن درست نیست دوم عصمت
است که برای خلیفه ضرور است زیرا که امامت و خلافت رسول که برای هدایت است مستلزم عصمت است چه جائز الخطا که گاه
از طریق حق منحرف است و گاه مائل بآن دیگری را کی ایصال الی المطلوب خواهد نمود و اطاعت و عصیان جائز الخطا هر دو یکسان
است چنانکه در بعض امور اطاعت او واجب است همچنین در بعض امور عصیان او نیز واجب است و در آیه اَطِیْعُوا اللّٰهَ
وَاَطِیْعُوا الرَّسُوْلَ وَاُولِی الْاَمْرِ مِنْکُمْ حکم بوجوب اطاعت امام است پس اگر اطاعت جائز الخطا در هر امر
واجب باشد لازم آید که خدا تعالی مردم را امر کرده باشد بچیزی که ایشان را از آن نهی کرده است و هو ممنوع بالاتفاق و از همین جهت
خدا تعالی فرموده است که کُوْنُوْا مَعَ الصّٰدِقِیْنَ زیرا که جائز الخطا را صدق لازم نیست و معیت مقتدین دلالت
میکند بر لزوم صدق مطاع و مقتدا و آن بجز معصوم متصور نیست و طالوت خلیفه منصوص را که صاحب تحفه میگوید که بالاجماع
معصوم نبود غلط محض است بلکه علمای اهل سنت در نبوت او اختلاف دارند و اکثر علما او را نبی میدانند چنانچه در تفسیر کبیر
است و من الناس من قال ان طالوت کان نبیا لان من اظهر المعجزة علی یده کان نبیا
یعنی و از مردمان کسانی اند میگویند که بدرستی که طالوت بود پیغمبر زیرا که کسیکه ظاهر میکند معجزه را بر دست خود همی باشد پیغمبر و در
تفسیر کشاف مذکور است وَقِیْلَ اُوْحِیَ اِلَیْهِ وَنَبِیٌّ یعنی گفته شده است که وحی کرده میشد بسوی او و نبی است پس
هرگاه در نبوت او اقرار است عصمت چگونه بالاجماع از و منتفی خواهد بود و صاحب تحفه برای الزام شیعه عصمت او را بالکل انکار
کرده بلکه اهل سنت بپاس خاطر ثلثه آنقدر در شان انبیا علیهم السلام تنزل کرده اند که ایشان را هم معصوم نمیدانند فضلا عن
غیرهم چنانچه از معتقد ایشان انشاء الله تعالی مطلع خواهی شد سیوم نص است باید که خلیفه منصوص باشد من جانب الله مثل
خلفاء سابقه که آدم و هارون و داود علیهم السلام بودند که خدا تعالی ایشان را بنص خود خلفاء گردانید چنانچه برای آدم میفرماید اِنِّیْ
جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً ؕ و برای داود علیه السلام میفرماید یَا دَاوٗدُ اِنَّا جَعَلْنٰکَ
خَلِیْفَةً فِی الْاَرْضِ و نیز وقت درخواست حضرت موسی برای خلافت حضرت هارون فرمود سَنَشُدُّ عَضُدَکَ
بِاَخِیْکَ یعنی قریب است که مضبوط و قوی کنیم بازوی ترا به برادر تو و مراد از آن خلافت هارون علیه السلام است
و همچنین هرگاه حضرت موسی خود حضرت هارون را خلیفه خود گردانید و گفت که تو در قوم من خلیفه من
هستی چنانچه خدا تعالی میفرماید قَالَ مُوْسٰی لِاَخِیْهِ هٰرُوْنَ اخْلُفْنِیْ فِیْ قَوْمِیْ یعنی گفت موسی علیه السلام به برادر
خود هارون که خلیفه شو مرا در قوم من پس از فحاوی آیات مسطوره بوضوح گرائید و منکشف گردید که خلافت رسول منصوص
می باشد نه موکول برای امت و چگونه معقول باشد که کسی را که رسول خدا صلعم خلیفه خود مقرر نفرموده باشد او را خلیفه رسول
خوانند و همچنان کاهی در عالم بوقوع نیامده که فرمان هر کس را که خواهند از جانب خود خلیفه قرار دهند و خلافت او را برسول خدا صلعم
منسوب سازند و گویند که این کس خلیفه رسول است درین صورت هر حاکم را میتوان گفت که این کس خلیفه رسول است و حال آنکه در
امم سابقه هیچکس بلا نص خلیفه نگردیده است و اگر خلافت رسول محول برای امت می بود حضرت موسی چرا التماس از خدا برای هارون

علیه السلام برای خلافت خود نموده بود چنانچه حق تعالی از زبان حضرت موسی میفرماید وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ
أَهْلِي هَارُونَ أَخِي یعنی و بگردان برای من وزیری از اهل من هارون را که برادر من است و مطابق آن جناب رسول خدا
صلعم نیز برای علی مرتضی درخواست نموده بود چنانکه در مسند احمد بن حنبل است که آنحضرت صلعم دعا کردند اللهم انی
اقول كما قال اخي موسى اجعل لي وزيرا من اهلي عليا اخي اشدد به ازري واشركه في امري
یعنی بار خدایا بدرستی که من میگویم چنانکه گفت برادر من موسی بگردان برای من وزیری از اهل من علی را که برادر من است قوی کن
بو پشت مرا و شریک کن او را در امر من و اگر خلافت رسول بر تجویز امت موقوف بود درین صورت می بایست که بنی اسرائیل
درخواست خلیفه از حضرت شموئیل پیغمبر نمیکردند بلکه هر کس را از قوم خود که میخواستند خلیفه قرار میدادند و حضرت شموئیل نیز بتجویز
خود کسی را برای خلافت سرفراز نفرمود بلکه آن را بر تعیین جناب باری عز اسمه موقوف داشت که هر کس را که او سبحانه مناسب
داند خلافت را نامزد او فرماید چنانچه حق تعالی می فرماید وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ
مَلِكًا یعنی و گفت برای ایشان پیغمبر ایشان بدرستی که خدا مبعوث کرد برای شما طالوت را بادشاه و مراد از ملک خلیفه است
چنانکه صاحب تحفه میگوید که طالوت خلیفه منصوص بود از جانب خدا پس بنی اسرائیل چرا حسب اتفاق آرای خود با کسی را
بتعیین بخلافت نشناختند و تعیین آن را چرا بر حکم خدا موقوف داشتند تعجب است که پیغمبر آخر الزمان امت خود را که بهترین امم است
معطل و مهمل گذاشت و مثل امم سابقه کدام رئیسی بر ایشان منصوب نکرد و رتق و فتق امور ایشان را بر تجویز ایشان موقوف
داشت تا که در امر خلافت باهم خونریزی کنند و فسادی برپا دارند و نهایت تعجب این است که آنحضرت برای ایام قلیله که برای
جهاد تشریف می بردند از جانب خود تعیین خلیفه فرمودند چنانکه علی مرتضی را وقت روانگی جنگ تبوک بخلافت منصوب فرمودند
و بعد وفات خود برای دوام که مظنه تهیج فتنه و خوف ضلالت امت تا روز رستخیز بود هیچکس را بخلافت خود سرفراز نفرمود و بر
رای امت موقوف داشت ان هذا لشيء عجاب و حالانکه در امم سابقه هیچکس بصواب دید امت خلعت خلافت در بر نکشیده است
بلکه تعیین خلیفه از جانب خدا بذریعه وحی دریافت میشد نه آنکه امت هر کس را که خواهد خلیفه رسول سازد و اگر کسی در امم سابقه
بتجویز امت خلیفه گردیده باشد بیان کنند البته اگر چنین کس ساخته و پرداخته امت را از جهت فقدان امور مذکوره که از لوازم
خلافت اند امیر گویند مضائقه نیست بمقتضای قول جناب امیر علیه السلام لابد للناس من امير بر
و فاجر لیکن با وجود موجود بودن خلیفه حق جائز نیست که کسی دیگر را امیر خود قرار دهند چهارم شجاعت
است که اهم از لوازم خلافت است باید که خلیفه مثل رسول از معرکه جهاد فرار نکند که فرار از جهاد موجب شکست اسلام است
و هر گاه رئیسی رو بفرار خواهد نهاد جمیع لشکر او باتباع رئیس خود خواهد گریخت و فتح و نصرت گاهی نصیب ایشان نخواهد بود و
قرآن مجید مملو است از لوم و ذم چنین کسان پنجم برائت و طهارت اوست از لوث کفر از اول عمر تا آخر زیرا که حضرت
ابراهیم که برای ذریت خود التماس امامت نموده بود پروردگار جلشانه در جوابش فرموده بود که لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ
مراد حضرت ابراهیم آن نبود که در حالت ظلم ایشان را امام گردان بلکه مقصود ایشان از آن بود که در حالت عدالت
ایشان را امام گردان و در حالت ظلم ایشان را امام مگردان پس کسانیکه در بعض اوقات کافر بودند و در بعض حیان

مسلمان گردیدند از شرف آن محروم اند چه حق تعالی میفرماید که وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ پس جمله امور مذکوره یعنی کمال ایمان و صلاحیت عمل و تمامی علم و عصمت از خطایا و لغزش از جانب شارع و شجاعت کامله همه در جناب امیر ثابت و متحقق بود که هیچکس را در آن انکاری نیست و کسانیکه با هوای نفسانیه و حبّ جاه و ثروت و طمع حکومت و ریاست و رغبت التذاذ دنیای فانیه حقوق اهلبیت رسول خدا صلعم را غصب نموده بقهر و استیلاء حاکم اهل اسلام گردیدند و حق فاطمهٔ زهرا جگر پاره رسول خدا صلعم را بظلم و تعدی انتزاع نموده بکمال وقاحت در تحت تصرف خود در آوردند و آن مظلومه را بایذاهای گوناگون دردمند کردند حتّی که آن معصومه آزرده ازین جهان فانی رحلت فرمود پس چگونه ایشان را مومن صالح باور کرده شود مرا باور نمی آید زروی اعتقاد حق فهمیدن و دین پیمبر دانستن و تفصیل این اجمال آنکه در مقصد قصی که از کتب معتبرهٔ اهل سنت است مرقوم است که بعضی گویند که حضرت رسول صلعم بسوی خیبر امیر المومنین علی را فرستاد و مصالحه بر دست حضرت امیر واقع شد بر آن نهج که حضرت امیر قصد خون ایشان نکند و حوائط خود را از آن رسول باشد پس جبرئیل علیه السلام فرود آمد و گفت که حق تعالی می فرماید که حق خویشان بده و رسول صلعم گفت که خویشان من کیستند و حق ایشان چیست جبرئیل گفت که فاطمه است حوائط فدک را باو بده و آنچه از خدا و رسول صلعم اوست در فدک هم باو بده و پیغمبر صلعم فاطمه را بخواند و برای وی حجت نوشت و آن وثیقه بود که بعد از وفات رسول صلعم پیش ابوبکر صدیق آورد و گفت این کتاب رسول خداست که برای من و حسن و حسین نوشته است و مطابق آن در تفسیر در منثور است که جلال الدین سیوطی محدث اهل سنت می نویسد اخرج البزار وابن ابو حاتم وابن مردویه عن ابی سعید الخدری قال لما نزلت هذه الآية وآت ذا القربى حقه دعى رسول الله صلعم فاطمة فاعطاها فدك یعنی گفت ابوسعید خدری هرگاه که نازل شد آیه وآت ذا القربى حقه بخواند رسول خدا صلعم فاطمه را پس داد او را فدک و شیخ علی متقی در کنز العمال در باب صلة الرحم میگوید عن ابی سعید الخدری قال لما نزلت وآت ذا القربى حقه قال النبی صلعم یا فاطمة لك فدك یعنی از ابوسعید خدری روایت است که هرگاه نازل شد آیه وآت ذا القربى حقه گفت پیغمبر صلعم ای فاطمه برای تست فدک و در مسند ابو علی موصلی که از اکابر اهل سنت است مذکور است عن ابی سعید الخدری قال لما نزلت هذه الآية وآت ذا القربى حقه دعى النبی صلعم فاطمة واعطاها فدك یعنی از ابی سعید خدری روایت است که گفت هرگاه نازل شد این آیه وآت ذا القربى حقه بخواند رسول خدا فاطمه را و داد او را فدک و حافظ ابن مردویه نیز این روایت را همین نهج بیان کرده است و در نهج البلاغه که باعتراف قوشچی و تفتازانی و کازرونی و ملا یعقوب لاهوری و ابن اثیر در نهایه و صاحب مجمع البحار و صاحب مجمع الامثال کلام جناب امیر علیه السلام است مذکور است که آنجناب بعامل خود نوشته بلى كانت فى ايدينا فدك من كل ما اظلته السماء فشحت عليها نفوس قوم وسخت عنها نفوس آخرين یعنی آری بود در دست ما فدک از هر آنچه سایه انداخت بر آن آسمان پس بخل کرده بر آن نفوس قوم و بخل کرده از آن نفوس دیگران و در معارج النبوه نیز مرقوم است که پیغمبر خدا صلعم فاطمه علیها السلام را فدک

داد هرگاه آیهٔ وآت ذا القربی حقه نازل شد میگوییم که این آیه یکبار در مکه نازل شده است و نیز بار دیگر در مدینه و اگر فقط در مکه نازل
شده باشد باز ضرر نیست زیرا که ممکن است که در مکه نازل شده اگرچه بعد هجرت باشد چنانچه در اتقان سیوطی است و سعی علما
تحریمات با سعی بیه چنانچه در فتاوی حمادیه است و نیز واضح میشود از شرح وقایه و قرینه امر ایتاء ذا القربی حقه و بعد از آن دادن
رسول خدا صلعم فدک را بفاطمه دلالت میکند بر بودن فدک از حقوق فاطمه و تاویل دور از کار ایشان را در دادن بجز
عداوت و عصبیت امری دیگر نیست پس با وجود ورود این قدر روایات تعجب است از صاحب تحفه که بانکار مطلق متفوه گردید
و عادت او همین است که بانکار روایات صحیحه کتب خود پیش می آید و این کتب علی الخصوص تفسیر در منثور و کنز العمال و معارج
النبوة نادر الوجود نیست بلکه در بلاد هندوستان شائع و ذائع اند پس حق آنست که آنچه در کتب اهل سنت برخلاف دا
عیه داعیهٔ ما مذکور است از جمله روایات موضوعه است و ما را برای اثبات دعوی خود همین قدر کافی و وافی است پس ثابت و
متحقق شد که بامر رب آنحضرت صلعم فاطمه زهرا علیها السلام را بحکم خدا فدک داد و ابوبکر بعد وفات آنحضرت صلعم بتعدی
و قهر از دست زهرا انتزاع نموده قابض و متصرف گردید و خلیفه ثانی نیز درین ظلم شریک است بلکه بصواب دید ایشان
بود و واقدی که یکی از پیشوایان اهل سنت است و در شطیه مستجاب توثیق او مذکور شده روایت میکند که چون حضرت زهرا
از ابوبکر دعوی فدک وغیره نمود او یعنی ابوبکر صحیفه در باب واگذاشت فدک وغیره نوشته داد و در اثنای راه چون از عمر
ملاقات شد گفت که این چیست آن معصومه او را داد دیده لعاب دهن بران انداخته پاره پاره کرد آن معصومه غضبناک
شد و فرمود که از ایشان کلام نخواهم کرد چنانچه لفظ سخط در روایت مذکوره موجود است و همچنین برهان الدین حلبی شافعی
در سیره خود می نویسد و سبط ابن جوزی محدث اهل سنت که ابن حجر در صواعق محرقه روایات او را مستند میگرداند و صاحب تحفه
نیز در مطاعن عمر بروایت او اعتماد کرده است در سیره خود می نویسد قال علی بن الحسین رضی الله عنهما جاءت
فاطمة بنت رسول الله صلعم الی ابوبکر وهو علی المنبر فقالت یا ابابکر الی کتاب الله
نزل ان ترث ابنتک ولا ارث ابی فاستعبر باکیا ثم قال بابی ابوک وبابی انت
ثم نزل فکتب لها بفدک ودخل علیه عمر فقال ما هذا فقال کتاب کتبته لفاطمة میراثها
من ابیها قال فماذا تنفق علی المسلمین وقد حاربتک العرب کما تری ثم اخذ عمر الکتاب فشقه
حاصلش اینکه گفت علی بن الحسین رضی الله عنه که آمد فاطمه دختر رسول خدا صلعم بسوی ابوبکر در حالیکه او بر منبر بود و گفت که ای ابوبکر آیا
در کتابی از جانب خدا آمده است اینکه دختر تو وارث تو شود و من وارث پدر خود نشوم پس بگریست ابوبکر و گفت که قربان شوند پدر
من بر پدر تو و فدا شوند پدران من بر تو بعد از آن از منبر فرود آمد پس نوشت برای فاطمه فدک را و داخل شد عمر پس گفت چیست
این پس گفت ابوبکر کتابی است که نوشته ام برای فاطمه بمیراث او را از جانب پدر او گفت عمر بر مسلمانان چه بذل خواهی نمود
حقیقت که محاربه میکنند تو را عرب چنانکه می بینی بعد از آن گرفت عمر نوشته مذکور را پس پاره پاره کرد آنرا و صاحب تاریخ
آل عباس که از معتمدین اهل سنت است در تاریخ مذکور نوشته که چون اولاد حسین نزد مامون رشید دعوی فدک نمودند مامون
دو صد علما را جمع نموده تاکید کرد که بحق و راستی بیان کنید پس ایشان بروایت واقدی و بشر بن ولید وغیره نقل کردند

بعد فتح خیبر آیه وآت ذا القربیٰ حقه نازل شد آنحضرت فرمودند که ذوالقربیٰ کیست وحق آن چیست جبرئیل عرض نمود
که فاطمه ذوالقربیٰ است و فدک حق اوست پس رسول خدا صلعم فدک را بفاطمه داد و وقتیکه ابوبکر فاطمه را از تصرف فدک
مانع شد آنحضرت فرمودند که پدرم بمن داده است ابوبکر قبول نمود و خواست که دریناب کتابے نوشته فدک را بفاطمه باز دهد عمر
بن الخطاب گفت که از فاطمه بینه طلب کن پس ابوبکر بینه طلب کرد آنحضرت امیرالمومنین علیؑ و ام ایمن و اسماء بنت عمیس
را بگواهی آوردند پس ابوبکر بر طبق آن کاغذی نوشت تا فاطمه متصرف حق خود شود پس عمر نزد ابوبکر آمد و صحیفه را گرفته آن
نوشته را محو ساخت و گفت فاطمه زنی است و علی بن ابیطالب شوهر او و غرضش طلب نفعی است از برای خود مجرد شهادت
دو زن اعتبار ندارد و ابوبکر نیز قبول نمود الی آخر ما قال پس زیاده ازین چه ستم رانی خواهد بود که جگر پاره رسول خدا صلعم را که در
وجوب مودت او قران شریف نازل است و جناب رسول خدا صلعم درباره رعایت حقوق او تاکید بلیغ فرموده بود
از انتزاع و غصب حق او مبالاتی نه نمود و چون آن مظلومه دعوی هبه کرد آن مظلومه را کاذبه و مفتنه قرار داده گفت که
بر صدق دعوی خود بینه بیار و هرگاه آن معصومه بر صدق دعوی خود علی مرتضیٰ و حسنینؑ و ام ایمن را گواه آورد آن
وقت گفت که نصاب بینه کامل نشده است و علی شوهر اوست و حسنین فرزندان او نیند شهادت ایشان قبول نیست
با وجودیکه بر صداقت اقوال آن بزرگواران احادیث نبویه دلالت میکنند و صاحب رساله خود صداقت علی را از آیات بینات ثابت
میکند چنانچه در آخر رساله در حق جناب امیر و غیره مهاجرین اصحاب رسول مقبول میگوید که خدا تعالیٰ در شان ایشان فرموده است
وَاُولٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُوْنَ و میگوید که تکذیب مهاجرین خلاف نص است پس اگر مهاجرین کاذب باشند تکذیب قول
خدا تعالیٰ لازم می آید و صاحب تحفه در ارتکاب تاویل باطل و انکار روایات صحیحه بر جمیع اهل نحله خود تفوق جسته چنانچه روایت
دعوی هبه فدک و ادای شهادت را بالمره انکار نموده میگوید که در کتب اهل سنت اصلا موجود نیست و حالانکه این روایت
در اکثر کتب مشهوره و معتبره معروفه اهل سنت مثل صواعق محرقه و ملل و نحل و جواهر العقدین و فصل الخطاب و معجم البلدان
و ریاض النضره و مقصد اقصی و کنز العمال و تاریخ حاکم و جمع الجوامع سیوطی و شرح مواقف و نهایة العقول فخر الدین رازی و
مغنی قاضی القضاة و معارج النبوة و غیره موجود است این انکار صاحب تحفه ناشی از کمال عصبیت و عناد اوست و با وجود این
انکار باز میگوید که ابوبکر صدیق تصدیق دعوی هبه نمود و لیکن مسئله فقهیه را که هبه بدون قبض باعث ملکیت نمیشود بیان کرد و لهذا
الا تهافت و تناقض اکنون عذر عدم قبض پیش آورده و نمی دانند که اگر قبضه نمی بود باحتیاج طلب شهود چه بود که هبه بدون
قبض صحیح نیست برای اصلاح اعمال ناشایسته ثلثه چه مساعی نامشکوره بکار می برند و ملاحظه پس و پیش نمی نمایند سبحان الله
برای دعوی فاطمه زهرا مسئله فقهیه مرعی باشد و از آن معصومه طلب شهود کرده شود و برای دعوی دیگران محض حسن ظن
کافی باشد و در اثبات برائت ایشان از لوث کذب و افترا عرق ریزی نموده شود در صحیح بخاری از جابر بن عبد الله انصاری
روایت است قال وعدنی النبی صلعم لو قد جاء مال البحرین قد اعطیتك هکذا و هکذا فلم یجئ مال البحرین
حتی قبض النبی صلعم فلما جاء مال البحرین امر ابوبکر فنادی من کان له عند النبی صلعم عدة او دین فلـ
یاتینا فقلت ان النبی صلعم قال لی کذا و کذا فحثی لی حثیة فعددتها فاذا هی خمسمائة و قال خذ مثلیها

حاصلش آنکه جابر گفت که پیغمبر خدا بمن وعده فرموده بود که چون مال بحرین بیاید کذا و کذا مال بتو عطا خواهم کرد پس نیامد مال بحرین تا اینکه وفات یافت پیغمبر خدا صلعم پس هرگاه آمد مال بحرین حکم کرد ابوبکر پس ندا در داد که هر کسیکه پیغمبر خدا با او وعده نموده باشد یا قرضی کسی آنحضرت ذمه خود داشته باشد بیاید پس من رفتم و گفتم که بمن آنحضرت صلعم فرموده بود که این قدر مال بتو خواهم داد پس ابوبکر یک کف دست مال بمن داد چون شمار کردم بقدر پانصد بود باز ابوبکر گفت که دو برابر این بگیر و در تاریخ الخلفاء سیوطی نیز از بخاری و مسلم روایت است که ابوبکر بدون اینکه از جابر طلب شهود نماید تصدیق دعوی جابر کرده یکهزار و پانصد بار داد و در کنز العمال از ابوسعید خدری روایت است که وقت وصول مال بحرین حسب وعده رسول خدا مردمان می آمدند و بے تکلیف احضار شهود از ابوبکر اخذ زر می نمودند و کرمانی شارح بخاری در وجهش تحریر کرده که گمان کرده نشود که مثل جابر صحابی بر پیغمبر دروغ گوید که بمن وعده کرده بود بنابر آن ابوبکر از جابر طلب شهود ننمود و ابن حجر در فتح الباری شرح صحیح بخاری در شرح این حدیث گفته که وفيه قبول خبر الواحد العدل من الصحابة ولو جر ذلك نفعا لنفسه لان ابابكر لم يلتمس من جابر شاهدا على صحة دعواه وهمچنین عینی شارح بخاری در شرح این حدیث نوشته و گفته که قال بعضهم وفيه قبول خبر الواحد العدل من الصحابة ولو جر ذلك نفعا لنفسه لان ابابكر لم يلتمس من جابر شاهدا على صحة دعواه انتهى قلت انما لم يلتمس شاهدا منه لانه عدل بالكتاب والسنة اما الكتاب فقوله تعالى كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا فمثل جابر ان لم يكن من خير امة فمن يكون واما السنة فقوله صلعم من كذب على متعمدا الحديث ولا يظن ذلك بمسلم فضلا عن صحابي ولو وقعت هذه المسئلة اليوم فلا تقبل الا ببينة

حاصلش آنکه گفت بعض ایشان که درین روایت قبول کردن خبر یک کس عادل است از صحابه اگرچه احتمال جر نفع برای نفس آنکس باشد زیرا که ابوبکر از جابر درخواست شاهد نمود بر صحت دعوی او میگویم که چنین نیست که درخواست نکرد ابوبکر از جابر شاهد را برای آنکه عدالت شد بحکم قرآن و حدیث اما قرآن پس حقتعالی میفرماید که كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ وَجَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا پس مثل جابر اگر از بهترین امت نباشد پس کدام کس خواهد بود و اما حدیث پس آنحضرت صلعم فرمود که هر که دروغ بندد بر من عمدا پس نشستگاه خود را در جهنم مهیا سازد و گمان دخول درین وعید مسلمانی نتوان نمود چه جای یکه صحابی رسول خدا صلعم ولیکن چنین مسئله اگر امروز در پیش شود بدون بینه حکم نمی توان کرد انتهی وای بر دینداری اهل سنت و اف بر مسلمانی ایشان که رعایت ادنی صحابی آن قدر که باستدلال قرآن و حدیث او را از کذب منزه سازند و بمجرد دعوی تصدیق مقوله او کنند و دختر رسول خدا صلعم را که آیه تطهیر بر طهارة او از ادناس جرائم و اوساخ معاصی شاهد عدل است و آیه مودت قربی بر وجوب محبت او ناطق او را لعیاذاً بکذب و افترا دانند و خاص بهر او مسئله فقهیه جاری کنند و او را در دعوی هبه کاذبه قرار دهند که از آن معصومه طلب بینه نمایند و باز بینه او را قابل سماعت ندانند و هرگاه آن معصومه در دعوی هبه فدک دروغ گو قرار داده شد بعد از آن دعوی وراثت نمود که من دختر رسول خدا ام ترکه آنحضرت بمن میرسد چنانکه در ملل و نحل مذکور است که فاطمه دعوی فدک نمود تارة وراثة و تمليكا اخرى ابوبکر باستماع قول فاطمه گفت که مال پیغمبر صدقه می باشد و بطور وراثت باحدی نمیرسد چنانچه در صحیح

بخاری ست عن عائشة ان فاطمة بنت رسول الله صلعم ارسلت الی ابوبکر تسأله میراثها من رسول الله صلعم مما افاء الله علیها بالمدینة وفدک وما بقی من خمس خیبر فقال ابوبکر ان رسول الله صلعم قال لا نورث ما ترکناه صدقة انما یاکل آل محمد فی هذا المال وانی والله لا اغیر شیئا من صدقة رسول الله صلعم عن حالها التی کان علیها فی عهد رسول الله صلعم ولاعملن فیها بما عمل به رسول الله صلعم فابی ابوبکر ان یدفع الی فاطمة منها شیئا فوجدت فاطمة علی ابی بکر فی ذلک فهجرته فلم تتکلم حتی توفیت وعاشت بعد النبی صلعم ستة اشهر فلما توفیت دفنها زوجها علی لیلا ولم یؤذن بها ابابکر

ملخصش آنکه از عایشه روایت است که فاطمه ع دختر رسول خدا صلعم کسی را نزد ابوبکر فرستاد برای طلب میراث خود از مال رسول خدا صلعم از چیزیکه فی کرده بود خدا بر وی در مدینه و فدک و چیزیکه باقی مانده از خمس خیبر پس ابوبکر در جواب گفت که رسول خدا صلعم فرموده است که مال ما را کسی وارث نمیشود و چیزیکه گذاشته‌ایم صدقه است و بخورند آل محمد درین مال و من قسم بخدا تغیر نخواهم ساخت چیزی را از صدقه رسول خدا صلعم از حال او چنانکه در زمانه آنحضرت صلعم بود و هر آئینه عمل خواهم نمود در آن طوریکه رسول خدا صلعم عمل در آن کرده است پس انکار کرد ابوبکر از اینکه دفع نماید بطرف فاطمه ع چیزی را یعنی از دادن فدک انکار نمود پس خشمناک شد فاطمه ع بر ابوبکر درین امر و مهاجرت نمود از ابوبکر پس کلام نکرد از ابوبکر تا اینکه وفات یافت و زندگانی کرد بعد رسول خدا صلعم شش ماه پس هرگاه وفات یافت دفن کرد او را شوهر او علی بوقت شب و نه اجازت داد ابوبکر را که بر جنازه بیاید نتیجی میگویم که ازین روایت عدم رضای فاطمه ع زهرا از ابوبکر تا دم مرگ بخوبی ثابت است و ابن حجر نیز در شرح بخاری عدم رضای فاطمه ع از ابوبکر تا دم واپسین بوجه حسن باثبات رسانیده و هم شیخ عبدالحق در ترجمه مشکوة عدم رضای آن معصومه از ابوبکر الی آخر العمر بیان کرده پس کسانیکه روایت موضوعه متضمنه رضای آن معصومه از ابوبکر بمقابل روایت صحیح بخاری پیش میکنند قابل سماعت نیست که سراسر موضوع است و صاحب تحفه از محجاج السالکین روایتی متضمنه رضای فاطمه که ایراد نموده است دروغ محض است چه کدام کتاب در مذهب شیعه باسم محجاج السالکین موجود نیست این همه از مفتریات صاحب صواقع است و صاحب تحفه پیروی او نموده و جیده علی کفش دوز نام مصنفش هم تجویز کرده است این اسکاف پیشه دوزد افترا و سقیفه بندی استاد کل علمای خود است و هرگاه ابوبکر در بیان روایت لا نورث بهر جلب نفع ذات خود و ایذای فاطمه زهرا مستفرد باشد با وجود مخالفت آن با قرآن چگونه تسلیم کرده شود و دلیل تفرد او درین روایت آنست که خود علمای ایشان بآن اعتراف میدارند چنانکه در تاریخ الخلفاء مذکور است که اختلفوا فی میراثه فما وجدوا عند احد من ذلک علما فقال ابوبکر سمعت رسول الله یقول نحن معشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه صدقة و همچنین ابن حجر در صواعق محرقه میگوید واختلفوا فی میراثه فما وجدوا عند احد من ذلک علما فقال ابوبکر سمعت رسول الله صلعم یقول انا معشر الانبیاء ما ترکناه صدقة یعنی اختلاف کردند در میراث او صلعم پس نیافتند نزد کسی ازین امر علمی را پس گفت ابوبکر شنیدم رسول خدا صلعم را که میگفت نحن معشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه صدقة یعنی ما گروه پیغمبران وارث کرده نمی شویم چیزیکه میگذاریم صدقه است و در شرح مختصر الاصول حاجبی که از عضدالدین است بیان این مضمون روایت است و مولوی عبدالعلی در شرح مسلم همین مضمون رفته پس یک روایت موضوعه که بیان میکنند که

در میان صحابه از علی وعباس وعثمان وعبدالرحمن وزبیر پرسید که شما را بخدا قسم میدهیم آیا میدانید که رسول الله صلعم فرموده لا
نورث ماترکناه صدقة همه باتفاق گفتند که آری این روایت سراسر موضوع است واگر این روایت
صحیح بودی بایستی که این کسان در زمان ابوبکر وقت دعوی فاطمه زهرا شهادت آن میدادند لیکن در آن زمان هیچکس
... این روایت متکلم نگردیده واگر این روایت را اصلی می بود از انجمله عثمان وکالت ازواج رسول مقبول برای طلب ثمن
...ثمان چگونه اختیار می کرد با آنکه میگفت که من از رسول خدا شنیده ام شما را از مال آنحضرت چیزی نمیرسد چنانچه در صحیح
بخاری است که هرگاه عثمان وکالةً بطلب میراث ازواج رفت عایشه در جواب ایشان گفت الم تعلمن ان النبی صلعم
کان یقول لا نورث ماترکناه صدقة واین قول عایشه به تبعیت پدر خود
ابوبکر ... روایت موضوعه ماترکناه صدقه زر کثیر از پدر خود حاصل میکرد چنانچه در صواعق محرقه مذکور است کان ابوبکر وعمر
یعطیان عائشة فی سنة عشرة الاف درهم یعنی میدادند ابوبکر وعمر عایشه را در هر سال ده هزار درهم واز این روایت
بابطال ... قول صاحب تحفه که میگوید اگر ابوبکر را از فاطمه دشمنی بود از عایشه نبود که حصه او را غصب میکرد میگوییم که عایشه را اسقاط وهم
... آنحضرت ... میرسید ... ده هزار درهم می یافت چشم او روشن شد واز ضبطی فدک ابوبکر وعمر وعایشه را ایذای فاطمه
... ایشان ... اشروقی ووقتی حاصل نشود چنان نشود که قوتی بهم رسانیده دعوی خلافت نمایند واما علی و
... ایشان ... از جناب رسول ... لا نورث ماترکناه صدقة را نشنیده بودند واگر از آنحضرت صلعم استماع نمودند باز دعوی
... است ... میکردند وابوبکر وعمر را کاذب وغادر وخائن وآثم اعتقاد نمیکردند چنانکه در صحیح ترمذی است ودر صحیح
... ودر روایت طولانی وآخر آن روایت این است که عمر بعلی وعباس گفت که فلما توفی رسول الله
... قال ابوبکر انا ولی رسول الله صلعم فجئتما تطلب میراثک من ابن اخیک ویطلب هذا
... میراث امرأته من ابیها فقال ابوبکر قال رسول الله صلعم لا نورث ماترکناه صدقة فرأیتماه
کاذبا آثما غادرا خائنا والله یعلم انه لصادق بار راشد تابع للحق فلما توفی ابوبکر وانا
ولی رسول الله وولی ابوبکر فرأیتمانی کاذبا آثما غادرا خائنا والله یعلم انی لصادق بار
راشد تابع للحق × حاصلش آنکه عمر بعلی وعباس گفت که هرگاه وفات یافت رسول خدا صلعم گفت ابوبکر من
خلیفه رسول خدا ام پس آمدید شما طلب میکردی تو ای عباس میراث خود را از جانب برادرزاده خود وطلب میکرد این یعنی علی میراث
زن خود را از جانب پدر او پس گفت ابوبکر که فرموده رسول خدا صلعم وارث کرده نمیشویم چیزی را که گذاشته ایم صدقه است پس دیدید
شما هر دو او را یعنی ابوبکر را دروغگو گنهگار عذر کننده خیانت کننده وخدا میداند بدرستیکه او هر آئینه راست گو نیک رهنمائی یافته
پیرو مر حق است بعد از آن مرد ابوبکر ومن خلیفه رسول خدا وخلیفه ابوبکرم پس دیدید شما هر دو مرا دروغگو گنهگار بیوفا خیانت
... میداند که بدرستیکه من هر آئینه راست گو نیکوکار رهنمائی یافته پیروام مر حق الی آخر الحدیث پس قول او کاذبا آثما
... بتصریح ... دلالت میکند بر آنکه روایت لا نورث باطل وموضوع است وعلی وعباس هر دو نسبت آن را بجناب رسالتمآب از
... افتراء ... میکردند وچه در جواب قول عمر کاذبا آثما اعتذار نپرداختند ودر فتح الباری شرح بخاری مذکور است که —

انما یعتقد ان ظالم من خالفهما فی ذلک یعنی بدرستیکه علی و عباس اعتقاد میکردند ظلم کسی را که مخالفت کند
ایشان را در قصه فدک و در مسند احمد حنبل مرقوم است که علی و عباس هر دو پیش عثمان بطلب میراث رفته بودند پس اگر
ابوبکر در روایت لانورث صادق می بود علی و عباس بعد ابوبکر از عمر و عثمان طلب میراث نمیکردند و عبد الرحمان بن عوف وغیره
از دشمنان علی بودند چنانچه بعد ازین خواهی دانست روایت ایشان کی مقبول است پس ثابت شد عدم نقل روایت لانورث
از اشخاص دیگر بجز ابوبکر و هرگاه ابوبکر در بیان این روایت برای ایذای فاطمه منفرد شده باشد درینصورت قابل تسلیم نیست که
ساخته و پرداخته اوست و بدروغ نسبت این روایت بآنحضرت صلعم نموده است آنحضرت کاهی چنین نفرموده اند و کدام ضرورت
بود که ابوبکر را بچنین ارشاد مختص می فرمودند بلکه لازم بود بر آنحضرت که بمقتضای آیه شریفه وَاَنْذِرْ عَشِيْرَتَكَ الْاَقْرَبِيْنَ
ورثه خود را از ان مطلع میفرمودند که مال من بطور وراثت بکسی نمیرسد بعد من دعوی نکنید نه آنکه شخصی اجنبی را که هیچگونه ادرا
در وراثت آنحضرت مداخلتی نباشد از عدم وراثت خود خبر کنند اگرچه آنحضرت میدانستند که ابوبکر بعد من حاکم خواهد بود لیکن اطلاع
این معنی بورثه خود ضرور بود که دعوی نکنند و خلیفه را کاذب و غاصب قرار ندهند مسلم در صحیح خود و سیوطی در تاریخ الخلفاء و احمد حنبل
وغیره می نویسند لم یکن احد من اصحاب رسول الله یقول سلونی الا علی بن ابیطالب
یعنی نبود کسی از اصحاب رسول خدا صلعم که بگوید هرچه خواهید از من سوال کنید مگر علی بن ابیطالب انتهی لیکن تعجب است که علی
باوجود دعوی همه دانی از روایت لانورث که قضیه خانه خود بود بی خبر محض باشد و هرگاه از روایت لانورث مطلع نباشد پس
ارشاد آنحضرت صلعم اقضاکم علی نیز بر محل خود باقی نمانده و نهایت تعجب این است که قول ابوبکر درین روایت بی ادای
شهادت معتبر باشد و دعوی فاطمه در هبه فدک باوجود ادای شهادت قابل سماعت نباشد و اگر روایت لانورث معتبر می بود عثمان
در خلافت خود فدک را مختص بمروان کرده سائر مسلمین را از ان محروم نمیداشت که فدک باظهار ابوبکر و عمر مال جمیع اهل اسلام
بود چنانچه در مشکوة و شرح آن از ملا علی قاری منقول است و ابن حجر در فتح الباری شرح بخاری می نویسد که قال الخطابی
انما اقطع عثمان فدک لمروان یعنی گفت خطابی جزین نیست که قطیعه کرد عثمان فدک را برای مروان انتهی
تعجب است که عثمان از جهت قرابت خود بمروان اختصاص داشت فدک را و ابوبکر ملاحظه قرابت رسول مقبول نکرده فاطمه
زهرا را خائب و خاسر نمود و اگر عثمان مختار بود در عطای فدک بهرکس که خواهد بدهد ابوبکر هم اختیار کامل داشت و اگر مثل عثمان در
مال مسلمین اختیاری نداشت درین صورت می بایست که از جمیع مسلمین برای فاطمه زهرا بحل میکنانید چنانکه جناب رسول خدا
صلعم قلاده زینب بنت خدیجه کبری را معاف کنانیده بود و یقین که اهل اسلام بپاس خاطر و محبت جناب رسول خدا در عطای
فدک ابا نمیکردند بلکه فی الفور بطیب خاطر از محاصل فدک دست بردار می شدند و ابوبکر از تهمت تخصیص عطای فاطمه بری
و محفوظ هم می ماند مگر اینکه فاطمه زهرا نزد ابوبکر لیاقت آن نداشت که فدک باو عطا کرده شود و در جمع بین الصحیحین مذکور است که
ابوبکر در دادن خمس هم آل رسول را مختص به تقسیم خمس کرده بود آخر این عداوت نبود دیگر چه بود که آل رسول را مخصوص به
تقسیم خمس ننمود دون غیرهم و اگر عداوت علی و فاطمه در خاطر او متمکن نمی بود وضع این روایت لانورث هم مخطور خاطر او نمیشد
و شبه نیست که جناب امیر ابوبکر را واضع این روایت می دانستند و در گرفتن فدک او را غاصب اعتقاد میکردند چنانکه

در جمع الجوامع سیوطی مذکورست که ابن جلندری نزد جناب رسول خدا صلعم هدیه فرستاد و آنحضرت صلعم وفات یافته بود
و ابوبکر خلیفهٔ آنحضرت گردیده بود پس هدیه را ابوبکر داد و پس جناب امیر برجست و گفت که این هدیه ابن جلندری است
که برای رسول خدا صلعم فرستاده است این فدک نیست چرا میگیری و عسقلانی در لسان المیزان در ترجمه محمد بن عبد الله
می نویسد که واعظ بلخی روزی در مجلس خود گفت که جناب فاطمه روزی گریه و بکا می نمود پس گفت علی ای فاطمه چرا
گریه میکنی ایا من فدک را از دست تو گرفته ام آیا من غصب حق تو نموده ام ایا من ترا اذیت رسانیده ام پس ازین جمیع
روایات بخوبی واضح شد که جناب امیر ابوبکر را غاصب می دانستند و از ابو البختری ناصبی از صادق علیه السلام روایتی که بیان
میکنند ان الانبیاء لم یورثوا درهما و لا دینارا این روایت را با وجود نقل آن از ناصبی با روایت بکریه لا نورث
هیچگونه مناسبتی نیست این روایت مخصوص است در وراثت علماء احادیث آنحضرت صلعم را و عدم توریث درهم و دینار
که از خسایس دنیا است و تخلیف آن که شایان انبیاء نیست مستلزم عدم ایراث عقار و غیره نمی تواند شد و کلام ما در عقار
است نه در درهم و دینار و سوای غصب فدک غصب خلافت ظاهری جناب امیر و قتل و غارت مالک بن نویره و غیره اهل
اسلام با تهام ارتداد او و دیگر امور شنیعه که از ابوبکر بوقوع آمده ان شاء الله تعالی ذکر اینها استطرادا در مقامات اخر خواهد آمد پس
هرگاه از ابوبکر چنین امور محظوره خلاف ایمان صدور گردیده باشند و فاطمه زهرا رنجیده و آزرده و از دست شیخین ستم دیده و
ظلم کشیده از دار فنا رحلت نموده باشد درین صورت شیخین را چگونه مومن صالح تسلیم نموده شود اما ظلم عمر پس با یانکه مدار دسوای
غصب فدک و خلافت که بدون شراکت و امداد ایشان بوقوع نیامده آنچه درین است از بدعات و ضلالت بظهور میرسد
بطفیل جناب خلیفه ثانی است بلکه بانی مبانی جمیع قبایح و شنایع ایشان و اقبح الشنایع و اشنع القبایح آن است که جناب
سرور کائنات را از هدایت امت باز داشت و حائل شد میان وصیت هدایت کما ورد فی البخاری و المسلم و حاصل
ما فیهما ان النبی صلعم قال فی مرضه ایتونی بالدوات و القرطاس اکتب لکم کتابا
لن تضلوا بعدی ابدا فقال عمر بن الخطاب ان هذا الرجل یهجر حسبنا کتاب الله فرفعوا
الاصوات قال بعضهم القول قول الرسول و قال بعضهم القول قول عمر فقال رسول الله صلعم قوموا عنی لا ینبغی عند النبی التنازع
و حمیدی در جمع بین الصحیحین گفته که لما احتضر النبی صلعم و فی بیته رجال منهم عمر بن الخطاب فقال النبی صلعم
هلموا اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعده فقال عمر بن الخطاب ان النبی قد غلب علیه الوجع
و عندکم القرآن حسبکم و احمد حنبل در مسند خود میگوید که ان رسول الله صلعم دعی عند موته
الصحیفة یکتب فیها کتابا لا یضلون بعده فخالفه فیها عمر فقال ان النبی لیهجر — و ترجمه و حاصل
این روایات آن است که جناب رسول خدا صلعم در وقت مرض الموت قریب بوفات خود از حاضرین صحابه که از جمله اینها عمر
بن خطاب بود دوات و کاغذ طلب نمود و فرمود که دوات و قرطاس بیارید که برای شما وصیتی بنویسم که بعد من هرگز گمراه نشوید
پس گفت عمر بدرستیکه این مرد هذیان میگوید یا اینکه پیغمبر خدا را درد غالب شده است و برای ما یا برای شما کتاب خدا کافی است
حاضرین انجمن اقدس در دادن آن اختلاف کردند و تنازع نمودند بعضی گفتند که قول قول رسول خدا است دوات و کاغذ حاضر

کنیند و بعضے از ایشان گفتند که قول قول عمر است دوات و کاغذ آنحضرت را مدہید چون شور و غوغا مابین صحابه بلند شد
آنحضرت صلعم ناراض شده فرمودند که برخیزید از نزد من که تنازع نزد من سزاوار نیست انتهی و عینی در شرح بخاری نوشته
که در روایت کشمیهنی یهجر یهجر بتکرار لفظ آمده یعنی هذیان میگوید هذیان میگوید و ابن اثیر در جامع الاصول و طیبی در شرح مشکوة
گفته که والقائل عمر و لا یظن به ذلک یعنی قائل این قول عمر است و باو گمان کرده نمیشود این قول و در طبقات واقدی و
جمع الجوامع سیوطی و کنز العمال منقول است از عمر بن خطاب قال کنا عند النبی صلعم و بیننا و بین النساء حجاب فقال
رسول الله صلعم اغسلونی بسبع قرب و ائتونی بصحیفة و دوات اکتب لکم کتابا لن تضلوا
بعده ابدا فقال النساء ائتوا رسول الله بحاجته قلت اسکتن فانکن صواحبه یوسف اذا
مرض عصرتن اعینکن و اذا صح اخذتن بعنقه فقال رسول الله صلعم هن خیر منکم
یعنی گفت عمر که بودیم نزد پیغمبر صلعم و در میان ما و زنان آنحضرت پرده حائل بود پس فرمود رسول خدا صلعم غسل دہید مرا
در هفت مشک آب و بیارید کاغذ و دوات که بنویسم برای شما کتابت وصیت که هرگز گمراه نشوید بعد آن گاهی پس گفتند زنان
که حاجت رسول خدا را بر آرید گفتم که خاموش باشید بدرستیکه شما صواحبات یوسف اید و وقتیکه رسول خدا بیمار میشود گریه می
کنید و وقتیکه تندرست میشود گلوی او میگیرید پس فرمود رسول خدا صلعم این زنان بهتر اند از شما انتهی ازین روایت
واضح میشود که آنحضرت صلعم مکرر طلب کرده اند دوات و قرطاس را و در هر مقام عمر مانع وصیت است و این وصیت خیلی اہم
بود برای هدایت امت و از همین جهت ابن عباس آن روز را یاد کرده میگریستند چنانچه در صحیح بخاری از سعید بن جبیر منقول
است که یقول ابن عباس و یوم الخمیس ما یوم الخمیس ثم بکی حتی بل دمعه الحصی فقال ان الرزیة
کل الرزیة ما حال بین رسول الله و بین ان یکتب لہ الکتاب یعنی میگفت ابن عباس روز پنجشنبه چه بود روز پنجشنبه
بعد از ان بگریست تا اینکه تر کرد سرشک او سنگریزها را و گفت مصیبت کل مصیبت آن است که حائل شد در میان رسول خدا
صلعم و در میان آنکه بنویسد آن وصیت را انتهی اکنون اهل انصاف و طالبان دین حق وادی دهند که درین ایام بیلی
رواق اگر ابتدای عالم از کدام مومن خلاص کیش چنین فعلی سرزده که ارشاد رسول حق را گوید که این مرد هذیان میگوید خدا تعالی
او را بتعظیم یاد کند و بالقاب محموده خطاب کند که یا ایها النبی و یا ایها الرسول و خلیفه صاحب گویند که ان هذا الرجل لیهجر و
خدا تعالی حکم کند که ای مومنین پیغمبر رو و لفر ستید که خدا تعالی و ملائکه بر و درود میفرستند و عمر رسول خدا را گوید که این مرد
هذیان میگوید هرگز هرگز اینچنین کس در جرگه مومنین محسوب نخواهد بود و نه آنکسان که مخالفت قول پیغمبر کرده متفق بعمر
شدند و گفتند که قول قول عمر است زیرا که امر برای وجوب است بقرینه لن تضلوا و مخالفت مندوب بهم سبیل بدو انکار حرام
است در حکم آنحضرت در حکم خدا است و جمله منکرین و مخالفین آنحضرت صلعم در وعید آیه وَمَن يُشَاقِقِ اللّٰهَ وَ
رَسُولَهُ الآیة و آیة وَمَن يَعْصِ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ الآیة و آیة اِنَّ الَّذِيْنَ
يُؤْذُوْنَ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهُ الآیه و آیة اِنَّ الَّذِيْنَ يُحَادُّوْنَ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهُ الآیة شامل شده و سزاوار حبط اعمال
گردیدند و اگر درین زمان کسی سنی در مجمع سنیان باستماع قول آنحضرت بگوید که آنکس هذیان میگفت باور ندارم که اهل

نخله او باز او را در زمره اهل اسلام شمار کنند فضلاً ان یکون صالحاً لیکن اهل سنت را رعایت خلیفه صاحب آنقدر است که با وجود
صدور چنین افعال که باعث نکال ابدیست هرگز هرگز دامن حالش را آلوده غبار قبایح و شنایع نمیدانند بلکه بدفع آن بتاویلات
رکیکه واهیه می پردازند این روایات رد وصیت و نسبت هذیان بآنحضرت در صحاح ایشان مثل بخاری و مسلم و جمع بین الصحیحین و
جامع الاصول وغیره مندرج اند و بطور خبار واقع شده اند مدعای ما از روایات مذکوره ثابت است لیکن بعض متاخرین ایشان
برعایت خلیفه صاحب همزه را بر لفظ اهجر افزوده بطور استفهام هم بعض روایات می آرند و صاحب تحفه نیز از جمل خبریه اغماض
نموده و روایات صحیحه را ترک نموده یک روایت ضعیفه استفهامیه درج کتاب خود کرده است و بر روایت استفهامیه بنا نهاده
تقریری لا یروج و واهی کرده است که هیچ هم آنرا تسلیم نکند و مطلب ما چنانکه از اسقاط همزه ثابت است همچنین باثبات آن هم ثابت
است و علماء ایشان دران فرقے نکرده اند ابن حجر در شرح بخاری میگوید اهجر باثبات الهمزة و بعد ازان گفته وهو الهذیان
الذی یقع فی کلام المریض الذی لا ینتظم وهذا مستحیل وقوعه عن المعصوم صحة و مرضاً
یعنی و آن هذیان است که واقع میشود در کلام مریض آنکه منتظم نمیشود و این محال است واقع شدن آن از معصوم در صحت
و مرض و در صورت اثبات همزه می تواند شد که اهجر بر وزن افعل صیغه ماضی معروف از باب افعال باشد نه همزه استفهام چنانچه
قاضی عیاض در شفا میگوید که معنے اهجر افحش است و وقوع آن از معصوم در هر دو حالت صحت و مرض مستحیل است و علماء درینجا
بسیار کلام کرده اند لیکن تقریر هیچکس فائده نبخشیده و آنچه مناسب است درین مقام که گفته شود خواه باثبات همزه خواه باسقاط
آن آن است که کسانیکه باین کلام متکلم شده یعنی عمر الذین کانوا قریبی العهد بالاسلام ولم یکونوا عالمین
بان هذا القول لا یلیق ان یقال فی حقه لانهم ظنوا انه مثل غیره من حیث الطبیعة
البشریة اذا اشتد الوجع علی واحد منهم یتکلم من غیر تحریر کلامه مطلبش آنکه کسانیکه آنحضرت صلعم را آن کلمه
گفتند ایشان قریب عهد باسلام بودند یعنی تازه مسلمان بودند و نمیدانستند که گفتن اینچنین کلمه لایق نیست که گفته شود در
حق وے صلعم بسبب که ایشان گمان کردند آنکه او نیز مثل دیگران است باعتبار طبیعت بشری وقتیکه غالب شود درد بر یکی
از ایشان کلامے میگوید بیمعنی اکنون از کلام قاضی عیاض بوضوح پیوست که عمر هنوز به نبوت آنحضرت ایمانی کامل نمیداشت
و آنحضرت صلعم را ... مثل ... نمیشود بلکه آنحضرت را مثل دیگران گمان میکرد و از همین جاست که در صلح حدیبیه در نبوت
آنحضرت صلعم شک کرده بود چنانچه شیخ شمس الدین قیم در کتاب زاد المعاد فی هدی خیر العباد می نویسد که قال عمر بن
الخطاب والله ما شککت منذ اسلمت الا یومئذ اتیت النبی فقلت یا رسول الله الست
نبی الله حقاً قال بلی ... یعنی گفت عمر بن خطاب که والله نه شک کردم از روزیکه ایمان آوردم
مگر آن روز ... پس گفتم یا رسول الله آیا نیستی پیغمبر خدا بحق فرمود که آری و در مفتاح الفتوح که کافل تراجم
... است مرقوم است که ونقل عمر انه کان یقول بعد ذلک والله لقد ارتبت ارتیاباً
لم ارتبه منذ اسلمت الا یومئذ ولو وجدت مائة رجل وفی روایة سبعین لحاربت
... ولقد اعتقت بعد ذلک رقاباً وصمت دهراً ما کان داخلنی یومئذ من الشک

یعنی و منقول است از عمر که میگفت بعد ازان و الله هر آئینه تحقیق شک کردم شک کردنے که هیچ چنین شک نکرده بودم از روزیکه
مسلمان شدم مگر آنروز و اگر می یافتم صد مردم و در یک روایت هفتاد است البته محاربه میکردم با قریش و فاسد میکردم صلح را و هر آئینه
تحقیق آزاد میکردم بعد ازان کردنها را و روزه میداشتم مدام هرگاه مداخلت نمودم آنروز شک انتهی ازین روایت مفهوم میشود
که خلیفه صاحب را علی الدوام ارتیاب در نبوت رسول خدا صلعم عارض میشد لیکن در روز حدیبیه شک عظیم لاحق گردیده بود و در
باره صلح بر آنحضرت اعتراض نمود و آن صلح که بوحی واقع شده بود لپسند خاطر خلیفه صاحب نیفتاد چنانکه در صحیح بخاری است که عمر در باب
صلح با آنحضرت گفت که چرا این مذلت و نقصان در دین اختیار کنیم و باین طریق صلح نموده باز گردیم و نیز تکذیب ارشاد آنحضرت نمود
چنانکه در بخاری است که عمر با آنحضرت گفت که تو با ما نگفتی که بزیارت خانهٔ کعبه قریب است که برویم و طواف بجا آریم آنحضرت فرمود که
من برای امسال نگفته بودم انشاء الله خواهی رفت و ابن حجر در شرح بخاری از واقدی روایت میکند که قال عمر دخلنی امر عظیم
و مراد از امر عظیم شکی است که در نفس خلیفه صاحب بروز صلح حدیبیه متمکن گردیده بود و اکنون معنی آیه إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا
بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا منکشف گردید یعنی جز این نیست که مومنین کسانے اند که ایمان آوردند بخدا و پیغمبر
او و بعد ازان شک نکردند انتهی پس کسانیکه شک کردند از دائرهٔ ایمان خارج گردیدند پس درینصورت خلیفه صاحب را با وجود
شک در نبوت آنحضرت صلعم چگونه مومن صالح باور توان نمود و عینی در شرح بخاری میگوید که اگر کسی سوال نماید که وقوع این قسم
شکوک و شبهات از عمر دلالت دارد بر عدم ایمان او در جواب او خواهیم گفت که محتمل که عمر در آنوقت از مولفة القلوب باشد و
بعد ازان بحسن اسلام و رسوخ ایمان متصف شده باشد انتهی و من میگویم که این قصه صلح حدیبیه بعد وقوع هجرت است پس عمر
از منزلت هجرت خارج شد که در آنوقت از مولفة القلوب بود و از خطاب آیه استخلاف نیز خارج است چه نزول این آیه قبل وقوع
صلح حدیبیه است و بیعت رضوان نیز بر صلح حدیبیه مقدم است پس در وقت انعقاد بیعت تحت شجره هم از مولفة القلوب بود و
از شرف بیعت رضوان بے نصیب بود و صاحب تحفه در جواب عدم اعطاء دوات و قرطاس و رد قول آنحضرت صلعم
میگوید که اگر عمر آنحضرت را متنبه نمی ساخت و آنحضرت از جانب خود چیزی تحریر می فرمودند هر آئینه تکذیب آیه اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ
لَكُمْ دِيْنَكُمْ وَاَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِيْ می شد سبحان الله پیغمبر خدا که برای هدایت خلق مبعوث گردیده از جانب خدا آنحضرت
آنقدر جاهل باشد که تکذیب کلام خدا نماید و مردے جاهل که علی الدوام در مسائل معروفه غلطیها کند و از زنان حجله نشین الزامی
بخورد آنحضرت را متنبه سازد ان هذا الشیء عجیب طرفه ماجرائے دارند اهل سنت که برعایت عمر جناب سرور کائنات را مکذب کلام الهی
قرار میدهند با وجودیکه عمر از آیات قرآنیه آنقدر بی خبر بود که با وجود نزول آیه اِنَّكَ مَيِّتٌ وَّاِنَّهُمْ مَّيِّتُوْنَ میگفت که
پیغمبر خدا نمرده است و نخواهد مرد تا آنکه ابوبکر او را متنبه ساخت و باز دعوی میکنند که نزول آیات قرآنیه حسب تجویز و رای عمر بود
طوریکه تجویز میکرد بر طبق آن اتفاق نزول آیه میشد چنانچه در تاریخ الخلفاء جلال الدین سیوطی مذکور است اخرج ابن مردویه
عن مجاهد قال کان عمر یری الرای فینزل به القرآن ٭ یعنی ابن مردویه از مجاهد
روایت میکند که عمر رای که می دید مطابق آن قرآن نازل میشد و این بطور کلیه است لیکن تعجب است که از تجویز و رای خود که در
قرآن است انک میت و انهم میتون ذهول ورزیدند و از آیه وَاٰتَيْتُمْ اِحْدٰىهُنَّ قِنْطَارًا

غفلت کرده از زنان که ناقص العقل اند الزام خورده‌اند و تجویز خود را نسیاً منسیاً نموده‌اند و معلوم نیست که از فقره حسبنا کتاب الله چه
اراده کرده بود زیرا که حسبنا کتاب الله آنکس میگوید که کتاب خدا را می فهمد نه آنکه برخلاف قرآن راهی رود و هرگاه آنحضرت صلعم مجموع
اسامه ساخته فرموده بود که جهزوا جیش اسامه لعن الله من تخلف عن جیش اسامه
چنانکه در ملل و نحل و شرح مقاصد است آنوقت نگفت حسبنا کتاب الله که بمقتضای آیه الیوم اکملت لکم دینکم قول
آنحضرت صلعم قابل تسلیم نمانده بود حسب اعتقاد صاحب تحفه و اگر کتاب خدا کافی بود چرا میگفت لولا علی لهلک عمر
و صاحب تحفه در جوابش میگوید که حمل آن زن از سابق علی را معلوم بود و عمر از حمل آن زن مطلع نبود بنابران حکم رجم آن
حامله داده بود میگوییم که عمر نیز از حمل آن زن آگاه بود و از همین جهت بفقره لولا علی متکلم شده بود و اگر از حمل زن بی خبر بود
باز کدام وجه موجب هلاکت است که بر بیخبر گناهی نیست و این تقریر که صاحب تحفه درج کتاب خود کرده است در هیچ کتابی
منقول نیست از رای خود هرچه میخواهد خلاف جمهور خود تحریر می نماید ولیکن بر همین یک قضیه منحصر نیست بلکه عمر در احکام شرعیه دایم
محتاج بارشاد علی مرتضی مانده است چنانچه در تاریخ الخلفا مرقوم است عن سعید ابن المسیب قال کان عمر بن الخطاب
یتعوذ بالله من معضلة لیس لها ابو الحسن یعنی از سعید بن المسیب منقول است میگفت که عمر پناه
بخدا می برد از مشکلی که برای حل آن علی نمی بود و چه خوب فهمیده اند معنی آیه الیوم اکملت لکم دینکم که پیغمبر خدا را بعد نزول این
آیه از نبوت معزول ساختند و نمیدانند که مراد از ان اکمال اصول دین و معظم امور اسلام است نه جمیع جزئیات چنانچه در
بیضاوی است الیوم اکملت لکم دینکم بالنصر والاظهار علی الادیان کلها و بالتنصیص
علی قواعد العقائد والتوقیف علی قواعد الشرائع و قوانین الاجتهاد
یعنی امروز کامل گردانیدم برای شما دین شما را بیاری دادن و غالب کردن بر دینهای همه و بتنصیص بر قواعد عقائد و
اطلاع دادن بر قواعد شرائع و قوانین اجتهاد لیکن صاحب تحفه از جانب خود هرچه میخواهد بپاس خاطر ثلثه ایجاد میکند
برخلاف مفسرین خود و این همه انکار عمر در احضار دوات و قرطاس و ضلال او است پیغمبر را بسبب حسد علی بود بمظنه آنکه
چنان نشود که آنحضرت برای علی چیزی بنویسند چنانچه ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه می نویسد که عمر از ابن
عباس گفت که من فهمیده بودم که آنحضرت برای علی می نویسند لهذا آنحضرت صلعم را باز داشتم و در جای دیگر می نویسد
که عمر از ابن عباس پرسید که پیوسته علی را بر خود غضبناک می یابم سببش چیست گفت که تو نیز میدانی عمر گفت گمان میدارم
که غضب او از جهت فوت خلافت است ابن عباس گفت همین است و او چنین میداند که جناب رسول خدا صلعم خلافت
را برای او مقرر کرده بود عمر گفت هرگاه خدا نخواست که این امر بعلی بن ابیطالب برسد خواسته پیغمبر چه فائده کرد جناب رسول خدا
چیزی را خواهش کرد خدا غیر آنرا خواست که آیا آنچه پیغمبر میخواست میشد رسول خدا صلعم خواست که ابوطالب عم وی اسلام
آورد و چون خدا نخواست مسلمان نشد بعد ازان ابن ابی الحدید گفته که در روایت دیگر چنین است که عمر میگفت رسول خدا
صلعم در مرض الموت خود خواست که از برای خلافت او ذکر کند پس من او را مانع شدم از خوف فتنه و از ترس اینکه امر پراگنده
شود انتهی و تفصیل قصه قرطاس در طعن الرماح و تشیید المطاعن جواب تحفه اثناعشریه است هر که خواسته باشد بآن رجوع

نماید و دیگر از ظلم عمر آنست که اراده احراق بیت فاطمه زهرا کرد چنانچه صاحب تحفه در تحفه و پدر او در ازالة الخفا بآن اقرار دارند و عقد ابن ربه در تاریخ خود و ابن عبد البر در استیعاب و ابن خرابه در روضة الغرر تحریر می نمایند که عمر بفاطمه گفت که خانه ترا خواهم سوخت و ابن خرابه در روضة الغرر می نویسد که قال زید ابن اسلم کنت ممن حمل الحطب مع عمر الی باب فاطمة حین امتنع علی واصحابه من البیعة یعنی گفت زید ابن اسلم که بودم از کسانیکه برداشتند هیمه را همراه عمر بسوی دروازه فاطمه وقتیکه باز ماند علی و اصحاب او از بیعت ابوبکر و در تاریخ عقد ابن ربه مذکور است که واما علی وعباس فقعدا فی بیت فاطمة قال ابوبکر ان ابیا فاقتلهما فاقبل عمر یقبس من النار علی ان یضرم علیهما النار فلقیته فاطمة فقالت یا بن الخطاب اتحرق دارنا و ولدی قال نعم یعنی ولیکن علی و عباس پس نشستند در خانه فاطمه گفت ابوبکر عمر را اگر انکار کنند آن هر دو پس قتل کن ایشان را پس متوجه شد عمر مع اخگر آتش که روشن کند بر آن هر دو آتش را پس ملاقات کرد فاطمه عمر را پس گفت ای پسر خطاب آیا خانه مرا و فرزندان مرا خواهی سوخت گفت عمر که آری خواهم سوخت و در کتاب مختصر فی اخبار البشر مذکور است که فاقبل عمر بشیء من نار علی ان یضرم الدار یعنی متوجه شد عمر بسوی خانه فاطمه مع قدری آتش که بسوزاند خانه فاطمه را انتهی این همه علماء اهل سنت اند که اینقدر تحریر می نمایند و جمله اخیره آن که در آن ذکر سوختن خانه فاطمه مندرج است محذوف و سقاط نمودند مگر واقدی در غرر و صاحب تاریخ طبری در تاریخ خود تحریر می نمایند که عمر دروازه خانه فاطمه را آتش زده بسوزانید و شیخ علی متقی در منتخب خود و صاحب تاریخ طبری می نویسند که ابوبکر وقت مرگ خود میگفت لیتنی ترکت بیت فاطمة ولم احرق بابه یعنی کاش که من ترک میکردم خانه فاطمه را و نمی سوختم دروازه او را و صاحب تحفه می نویسد که برای تهدید و تخویف مفسدین عمر اراده احراق خانه فاطمه کرده بود میگویم که در خانه فاطمه علی و حسنین و عباس و زبیر و بنی هاشم و دیگر اصحاب خاص آنحضرت صلعم بودند کسی دیگر نبود لیکن صاحب تحفه ایشان را مفسدین قرار داده است و کسانیکه اراده احراق خانه جنت آشیانه فاطمه زهرا نمودند و یا سوزانیدند ایشان نزد صاحب تحفه برحق و صواب بودند و دیگر از ستمهای عمر آن است که محسن در شکم فاطمه زهرا از صدمه ضرب او شهید شد چنانچه پس ازین ان شاء الله تعالی خواهی دانست و در زمان بنی امیه و غیرهم ظلمی که بر آل نبی رفته این همه فرع ظلم خلیفه ثانی است اگر خلافت که حق علی بن ابیطالب است غصب نمی شد نوبت باین تعدیها نمیرسید و ستمی که بر جناب امام حسین رفته و تهتک حرم محترم او گردیده بانی و سابق آن عمر بن خطاب است زیرا که خلافت یزید فرع خلافت معاویه است و خلافت معاویه فرع خلافت عثمان است که بدعوی خون او از امیر المؤمنین علی محاربه و مقاتله میکرد و خلافت عثمان فرع خلافت عمر است و همچنین بوده است چنانچه بلاذری که از علمای اهل سنت است در تاریخ خود می نویسد لما قتل ذبیح الله الحسین بن علی کتب عبد الله بن عمر الی یزید بن معاویة اما بعد فقد عظمت الرزیة وجلت المصیبة وحدث فی الاسلام حدث عظیم ولا یوم کیوم الحسین فکتب الیه یزید اما بعد یا احمق فانا جئنا الی بیوت منجدة وفرش ممهدة ووسائد منضدة فقاتلنا عنه فان یکن الحق لنا فعن حقنا قاتلنا وان یکن الحق لغیرنا فابوک اول من سن هذا واستاثر بالحق علی اهله

اند … آنکه بعد از مقتول شدن حسین بن علی علیهما السلام عبد الله بن عمر به یزید نوشت اما بعد پس تحقیق مصیبت بزرگ
واقع شد و حادثه عظیم در اسلام حادث شد و نیست روزی مثل روز حسین یعنی حسین را قتل کردی نهایت بد کردی پس نوشت
به او یزید … اما بعد یا احمق بدرستیکه ما آمدیم بسوی خانه‌های طیار و فرش گسترده و تکیه‌های ته به ته نهاده پس
قتال کردیم پس اگر حق بجانب ما است پس ما برای حق خود مقاتله کردیم و اگر حق برای غیر ما است پس پدر تو آن است که اول این طریقه را
نهاد و تقلید او نمود و حق اهل او یعنی بخودی خود حق را از اهل او گرفت انتهی و ازین جا است که گفته‌اند بلکه روان شمر هم زید کردن اوست
… شهادت امام برگردن او است و نیز گفته اند که شخصی سوال از زهری کرد که کشته شد حسین کجا گفت اندر سقیفه … کشته شد …
… فضل بن روزبهان در ابطال «باطل» این روایت را بگذاشته وجه انکار نکرده است بلکه در جوابش گفته که قول یزید معتبر نیست پس گویم
… قول فضل بن روزبهان ظاهر است زیرا که عبد الله بن عمر بارها جواب بیزید نوشت و یزید چگونه معتبر نباشد که در ائمه اثنا عشر داخل
است چنانکه در صواعق محرقه و کنز العمال و شرح جامع صغیر و کتاب قاضی عیاض است و عبد الله ابن عمر بر دست او بیعت کرده و گفته
که بیعت او بیعت خدا و رسول است چنانکه در صحیح بخاری است و ابن حجر در فتح الباری شرح صحیح بخاری در شرح این حدیث گفته که و فی هذا
الحدیث وجوب طاعة الامام الذی انعقدت له البیعة والمنع من الخروج ولو جار فی حکمه و لا ینخلع بالفسق
یعنی درین حدیث حکم واجب شدن اطاعت امام است که منعقد شد برای او بیعت و ممانعت از خروج است که بر او کرده شود و اگرچه ظلم کند در
حکم خود و معزول نمیشود امام از امامت خود بارتکاب فسق و در کنز العمال جائیکه یزید را در ائمه اثنا عشر تحریر کرده است در آخر آن نوشته
است که هر که از بیعت این خلفا اثنا عشر انکار کند او را قتل کنید پس اگر یزید ظالم بود باز در امامت او حرفی نبود و اطاعت او در قول و
فعل لازم است و آنچه امام ما گوید تصدیق او واجب است پس قول فضل ابن روزبهان باطل شد و از نامه یزید امام سنیان که بابن
عمر نوشته بود به ثبوت پیوست که امام ظلم درین امت از عمر است و از تحریر صاحب فتح الباری و صاحب کنز العمال تحقیق گردید که
اطاعت یزید بر حسین بن علی لازم بود و از بیعت یزید که انکار کرد قتل او واجب شد و یزید در قتل او ماجور است از جانب خدا نه معتوب
و امام ظلم خلیفه ثالث پس با او … الاعلان بستم کیشی و بدعات ترقی کرده بود که مورد لعن و طعن عایشه گردید و آخر الامر بکیفر کردار
… رسید چنانچه … در تاریخ الخلفاء مذکور است زهری میگوید که از سعید بن المسیب گفتم آیا تو خبر
میدهی که چگونه شد قتل عثمان و چه بود حال مردم و حال او و چرا مواخذه کردند اصحاب محمد صلعم انتهی و بعضی از اصحاب که بدعات
او را پسند نمیکردند بر تعدی و طغیان او طعن نمودند و احادیثی که در مذمت بنی امیه از رسول خدا شنیده بودند بیان میکردند
بنا بر آن بعض اصحاب رسول خدا صلعم را زد و کوب نمود و بعض ایشان را که بارشاد آنحضرت صلعم صادق اللهجه بود از مدینه منوره
اخراج نمود و آنچه صاحب تحفه در جوابش تحریر کرده نهایت پوچ است و جمله آن مدفوع است بخوف تطویل عبارت در تحریر آن ننمودم
من شاء الاطلاع فلیرجع الی تشیید المطاعن لمولانا المفتی السید محمد قلی قدس سره و حکم بن العاص را که طرید و دشمن رسول خدا صلعم
بود … رفتار آنحضرت … میکرد و شیخین نیز او را مطرود داشته بودند و شفاعت عثمان در حق وی قرین باجابت نرسانیده بودند
… مسکن داد و بر حکم رسول خدا و سیرت شیخین عمل نه نمود و بمقتضای آیه وافی هدایه لا تجد قوما یؤمنون
بالله والیوم الآخر یوادون من حاد الله و رسوله ولو کانوا آباءهم او ابناءهم او اخوانهم او عشیرتهم

بار تکاب سوءت حکم از زمره مومنین خارج شد یعنی نخواهی یافت قومی را که ایمان آورند بخدا و روز آخرت که دوست دارند
کسے را که مخالفت کند خدا و رسول او را اگرچه باشند پدران ایشان یا پسران ایشان یا برادران ایشان یا خویشان ایشان
وظاهر است که بامردود خدا و مغضوب رسول او رعایت قرابت و صله رحمی چه معنی دارد هرگاه پسر نوح پیغمبر بارتکاب کفر از
اهل و خارج شد بدیگر خویشان و قریبان چه رسد و آنچه که صاحب تحفه در جوابش آورده بالکل دروغ و ساخته و پرداخته او است
در هیچ کتابی اثرے ازان نیست و سبب اخراج حکم بن العاص ازان جهت است که در رفتار آنحضرت عیب میکرد چنانچه واقدی
می نویسد از جهت دوستی کفار و فتنه انگیزی و حکم همچنان منافق ماند تا آخر عمر و نیز کلام الهی را جهت اجرای قرآن جمع کرده
خود سوزانید و پاس عزت و حرمت کلام خدا نکرد و اگر همین است که آیات منسوخه را سوزانیده بود پس در قرآن فراهم آورده
خود چرا آیات منسوخه را فروگذاشت کرده و ولی الله محدث دهلوی پدر صاحب تحفه می نویسد که پانصد آیات منسوخه بالفعل در قرآن
شریف موجود اند پس معلوم شد که عذر آیات منسوخه بیوجه است و لو سلمنا لیکن حکم سوزانیدن آیات منسوخه کجا است آخر کلام
خدا است گو منسوخ است و احترام منسوخ و غیر منسوخ هر دو لازم است و سوزانیدن آن خالی از استخفاف نیست و استخفاف
قرآن کفر است و صاحب تحفه روایتی که بیان میکند که حضرت صادقؑ قرآن را بر زمین انداختند دروغ محض است لفظ
انداختن در هیچ روایتی موجود نیست و نهادن را به رمی نمودن تعبیر کردن هرزه دیگر است الغرض هرچند اهل سنت در رفع طعن
که از جهت سوزانیدن قرآن بر عثمان وارد میشود تاویلات رکیکه واهیه بکار می برند لیکن سودی بحال او نمی بخشد و اهانت
قرآن که ازو بوجود آمده علاجے ندارد و از همین جهت عایشه بر عثمان غضبناک شده مورد لعن و طعن میداشت چنانچه
در کرمانی شرح صحیح بخاری است فقد روی عن عائشة انها انکرت علیه حرق المصاحف قالت اقتلوا
حراق المصاحف یعنی پس تحقیق مروی است از عایشه که بدرستیکه او انکار کرد بروی سوختن قرآنها را و گفت
که قتل کنید سوزنده قرآنها را و ابن عبد البر در استیعاب می نویسد قالت عائشة بحق عثمان لعن الله نعثلا
وایضا قتل الله نعثلا وهكذا اقتلوا حراق المصاحف یعنی گفت عایشه بحق عثمان که لعنت کند خدا نعثل را
و نیز میگفت قتل کند خدا نعثل را و همچنین میگفت قتل کنید سوزنده قرآنها را و نعثل شخصے یهودی بود دراز ریش [illegible]
را به نعثل تعبیر کرده که او نیز دراز ریش بود و صاحب تحفه حصر کرده این روایت را از راه شرح سیر ابن قتیبه که قابل اعتبار نباشد
و حالانکه علمای معتمدین ایشان ایراد این روایت کرده اند و ظاهر است که لعن کردن مومن از نفی جائز نیست چه جائیکه
خلیفه رسول و عایشه که محدثه سنیان است لعن کردن بر خلیفه رسول چگونه گوارا خواهد داشت پس معلوم شد که عثمان
ایمانے نداشت و الا صدیقه سنیان بر لعن او مبادرت نمیکرد و طرفه این است که عایشه که حریص بر قتل عثمان بود و همچنین
طلحه وغیره بسبب عداوتے که با جناب امیر میداشتند بعد ازان بدعوی خون عثمان [illegible]
و حالانکه این همه کسان خواهان قتل عثمان بودند و دیگر آنکه عثمان [illegible]
شهرستانی می نویسد که خمس که حق اهل بیت بود و مال دیگر که حق مومنین بود [illegible] خود تقسیم کرد [illegible]
مروان داد و در تاریخ الخلفا مذکور است و حاصلش این است که مروان را تمام خمس افریقیه بخشید و اقارب و اهلبیت [illegible]

مال مومنین داد و این تاویل نمودند که من صله رحمی میکنم که خدا تعالی بآن امر فرموده است و گفت که ابوبکر و عمر مال مخصوص و
مملوک خود گذاشته بودند من آن مال را بر اقارب خود تقسیم می نمایم پس مردم ازین جهت بر عثمان انکار کردند روایت کرده است
آنرا ابن سعد انتهی میگوییم که صله رحمی از مال خود می باشد نه از مال غیر را ابوبکر و عمر مورث عثمان نبودند که مال ایشان بر اقارب خود تقسیم
میکرد بلکه ایشان هم ورثه خود گذاشته بودند ابتر و لاولد ازین جهان نرفته بودند و صاحب تحفه طرفه جوابی داده است میگوید که عثمان
قبل خلافت خود مالدار شده بود از مال غنائم در خلافت عمر پس آن مال را بخویشان خود می داد نه مال بیت المال را میگوییم که
دران هنگام هزارها مومن بودند اگر بهر کس کرورها روپیه مثل عثمان در خلافت عمر میرسید مال تمام دنیا هم مکتفی نمی شد و بجز عثمان
توانگری و بخشش لکوک روپیه هیچکس مذکور نیست که از مال غنیمت آنقدر توانگر شده باشد که لکوک دینار طلای هر وقت هر کرا خواهد
بخشد و خود علمای اهل سنت تکذیب صاحب تحفه می نمایند و واقدی می نویسد که عثمان میگفت که ابوبکر و عمر خویشان خود را نمی
دادند من نیز میدهم میگوییم که هر سه خلفاء غارتگر بودند و حکم بن عاص را که دشمن رسول خدا بود والی زکوة قضاعه کرد که قریب سه
صد هزار دینار خواهند بود و یک لکه دینار سعد بن وقاص را داد و مردمان طعن و ملامت کردند و زله خواران مائده نعماء او عثمان
غنی نام نهادند نقل مشهور است که مال مفت دل بیرحم حق مومنین را ضایع و برباد میکرد و هیچ مبالاتی نمیداشت و واقدی و
عنبری و غیره در کتب خود می آرند که طغیان و عصیان عثمان بحدی رسیده بود که بعد کشته شدن تا سه روز اهل مدینه و اکابر
صحابه لاشه او را بر مزبله انداختند و کسی متکفل غسل و کفن و دفن او نشد و نه کسی بر جنازه او نماز کرد و اگر کسی اراده میکرد ایشان
منع میکردند تا اینکه مردان بعد انقضای سه روز لاشه او را مخفی از مزبله برداشته در مقابر یهود دفن کردند و قاضی القضات
در کتاب مغنی می نویسد که عمار یاسر در حق عثمان میگفت نحن قتلناه کافرا یعنی ما قتل کردیم او را کافر و آنچه
صاحب تحفه در باب هفتم ذکر کرده که امیر المومنین علی سلاح و مال عثمان را متصرف شد و قتله عثمان را حمایت کرد دلیل صحت
قول ما است و از مانعین دفن او جمله اهل بیت و اکابر اصحاب بودند چنانچه در جذب القلوب عبد الحق دهلوی مذکور است که
امام حسن با امام حسین برادر خود قبل مرگ وصیت کرده بود که اگر بنی امیه در روضه آنحضرت صلعم از دفن من مانع شوند چنانکه
ما عثمان را از دفن وی مانع شده بودیم درین صورت مرا در جنت البقیع دفن کنی پس آنچه که صاحب تحفه در حال قتل و دفن و
چند روایات موضوعه از کتب خود آورده که علی و طلحه و زبیر پسران خود را برای حفاظت عثمان بر در وی فرستاده بودند باطل
محض است امام حسن خود میفرمایند که ما از دفن او مانع شدیم و طلحه از همه حریص تر بود بر قتل وی چنانچه بعد ازین خواهی دانست
و لو سلمنا لیکن خود نرفتن و پسران خود را روانه کردن این هم خالی از نظر و خدشه نیست و آنچه که صاحب تحفه در مدح او دو سه روایات
موضوعه از کتب خود بیان نموده است دروغ محض است بلکه آنحضرت صلعم او را از مهد فاء دجال فرموده بودند چنانکه در میزان
ذهبی است روی زید بن وهب عن حذیفه انه قال قال رسول الله صلعم اذا خرج الدجال
تبعه من کان یحب عثمان یعنی فرمود آنحضرت صلعم وقتیکه خروج خواهد کرد دجال پیروی او خواهد کرد کسیکه دوست خواهد داشت
عثمان را القصه اگر جناب امیر عثمان را مومن گمان میکردند بلا ریب او را دفن میکردند و بر جنازه او نماز بجا می آوردند و امام
حسن مانع دفن او نمیشدند بلکه امر بالعکس است که جمیع صحابه در قتل او اتفاق و اجماع مینمودند و بر بدعات او انکار می نمودند

چنانکه در تاریخ الخلفا است و بلوائیان از صحابه قوی تر نبودند که بر ایشان چیره دستی میکردند بلکه صحابه بعمد اغماض ورزیدند اکنون باید
که عثمان را خارج از ایمان شمارند و یا جمله صحابه را نفی ایمان اذعان نمایند که خلیفه رسول را مخذول ساختند و بی یار و یاور گذاشتند اگر علی
و طلحه و زبیر را نجات او منظور می بود بذات خود باعانت او می پرداختند و فرستادن پسران بحورش چه معنی دارد والحال ما بفضله تعالی
از بیان شطری از ظلم و ارتیاب و بدعات ثلثه فارغ شدیم و از ایمان خالص و صلاحیت اعمال ایشان بری ساختیم پس ایشان حسب نص الذین
امنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلم اولئک لهم الامن و هم مهتدون
بسبب تلبیس ظلم بمنزل اهتدا نرسیده بودند چنانچه خدا تعالی میفرماید کسانی که ایمان آوردند و نه ملتبس کردند ایمان خود را بظلم برای
ایشان است امن و ایشان هدایت یافتگان اند و نیز میفرماید انما المومنون الذین امنوا بالله و رسوله
و اذا کانوا معه علی امر جامع لم یذهبوا حتی یستاذنوه اولئک الذین یومنون بالله و رسوله
یعنی جزین نیست که مومنین کسانی اند که ایمان آوردند بخدا و پیغمبر او و وقتیکه می باشند همراه او بر امر جامع مثل جماعت نماز و جهاد
و وعظ نمی روند تا اینکه اجازت خواهند از تو ایشانند که ایمان می آرند بخدا و رسول او انتهی و ثلثه بی اجازت آنحضرت صلعم از جماعت
نماز قطع نماز کرده و آنحضرت را در نماز تنها گذاشته می رفتند برای تماشائی لهو و لعب و برای مومن خالص الایمان ابتدای اسلام و تنها
آن برابر است در ابتدائی اسلام هم حکم بود که نماز را که افضل الارکان است قطع کرده پیغمبر را در جماعت تنها گذاشته برای تماشائی لهو بروند
و نیز آنحضرت را در صف کارزار تنها گذاشته از جهاد فرار میکردند پس کجا باقی ماند بوصف ایمانی **قال** و نزد شیعه مقصود از صالحین علی
مرتضی و اولاد وی بلا فاصله موعود است و حدیث غدیر تبلیغ و تاکید تعمیل همین وعده است **اقول** بلاشک نزد شیعه مقصود از مومنین
صالحین جناب علی مرتضی و اولاد امجاد وی علیهم السلام اند و استخلاف ایشان که موعود من الله است بمعنی لغوی است که مالکیه و وراثت
زمین است بمعنی اصطلاحی که نیابت رسول است هم لیکن خلافت ایشان بلا فصل بعد رسول خدا که نیابت آنحضرت صلعم است از
موعود از آیه استخلاف نبوده اند بلکه این خلافت ایشان را که بمعنی اصطلاحی است بحکم آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل
الیک من ربک معتبر و منصوص می دانند و حدیث غدیر برای تاکید آن وعده نیست بلکه حدیث غدیر برای نصب علی بن ابیطالب است
بمنصب خلافه بحکم آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و خلافه علی مرتضی که منصوص است ثابت
است بحدیث غدیر نه بآیه استخلاف و قصه آن مذکور است در کتب احادیث و تفاسیر فریقین و ماحصل تفاسیر و احادیث و تواریخ این
است که چون پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله از حجة الوداع فراغت حاصل کرده بمدینه منوره مراجعت فرمودند در اثنای راه بجحفه
وحی این آیه نازل شد یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته
والله یعصمک من الناس یعنی ای پیغمبر برسان بخلایق آنچه فرستاده شده بتو از نزد پروردگار تو و اگر نکنی آنچه با آن
مامور شده و نرسانی آن را بخلق پس نرسانیده باشی پیغام پروردگار خود را و ادای رسالت او نکرده باشی و خدا تعالی نگاه میدارد
ترا از مردم انتهی آنگاه آنحضرت فرود آمده در موضع که آن را غدیر خم گویند و منزل نمود با آنکه نزول قافله در آن موضع متعارف
نبود و در میان روز در عین شدت گرما فرمود تا از پالانهای شتران بلندی ساختند بطریق منبر پس بالای آن بر آمد تا همه
مردم آنحضرت را ببینند آنگاه خطبه ادا فرمود و در آن خطبه خلایق را از رحلت خویش خبر داد و تحریص نمود مردم را بر تمسک بقرآن

مجید و اهلبیت و در بعض روایات هست که پس ماندگان را انتظاری کردند و برای پیشتر روندگان حکم معاودت نمودند آن وقت قریب صد هزار مردم خواهند بود علی اختلاف الروایات پس آنحضرت صلعم فرمودند الست اولی بکم من انفسکم آیا من نیستم اولی بتصرف در شما از نفسهای شما و در بسیاری از روایات بجای الست اولی بکم من انفسکم الست اولی بالمؤمنین من انفسهم واقع شده یعنی آیا من نیستم اولی بتصرف در مومنین از نفسهای ایشان و غرض این است که حضرت بیان کردند که من در هر امر هر مومنی اختیار بیش از آن مومن دارم و حکم من در امور او جاری تر است از حکم خودش و بعد از گفتن آنحضرت همه مردمان گفتند بلی همچنین است یا رسول الله پس آنحضرت دست علی مرتضی را گرفت و فرمود فمن کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله یعنی پس هر کس که من مولا اویم پس علی مولای او است خدایا دوست دار آنکس را که دوست دارد علی را و دشمن دار آنکس را که دشمن دارد علی را و یاری ده آنکه یاری دهد علی را و فروگذار آنکس را که فروگذارد علی را آنگاه این آیه نازل شد الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا یعنی امروز کامل گردانیدم از جهت شما دین شما را و تمام کردم بر شما نعمت خود را و اختیار کردم برای شما اسلام را آنگاه رسول خدا صلعم فرمودند الله اکبر والحمد لله علی اکمال الدین واتمام النعمة ورضاء الرب برسالتی وولایة علی بن ابیطالب یعنی خدا بزرگتر است و سپاس مر خدای را بر کامل کردن دین و تمام کردن نعمت و خوشنودی پروردگار به پیغمبری من و خلافت علی بن ابیطالب انتهی این مضمون بالاجمال بود و حالا تفصیل باید شنید که احمد حنبل این حدیث را در مسند خود بطرق متعدده روایت کرده از انجمله از براء بن عازب که گفت بودیم با رسول الله در سفر پس فرود آمدیم بغدیر خم و ندا کرده شد در میان ما که الصلوة جامعة و پاک کرده شد برای رسول خدا زیر دو درخت پس گذارد نماز ظهر را و گفت الستم تعلمون انی اولی بالمؤمنین من انفسهم قالوا بلی یا رسول الله ثم قال الستم تعلمون انی اولی بکل مؤمن من نفسه قالوا بلی یا رسول الله پس گرفت دست علی را و گفت فمن کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه آنگاه ملاقات کرد علی بن ابیطالب را عمر بن الخطاب و گفت هنیئا لک یا ابن ابیطالب اصبحت مولی کل مؤمن ومؤمنة یعنی مبارک باد ترا ای پسر ابوطالب گردیدی مولای هر مومن مرد و مومن زن انتهی و از زید بن ارقم روایت کرده و از عطیه روایت کرده و از ابو مریم روایت کرده و در روایت کرده از بن سعد وقاص و روایت کرده از ابو اسحاق و از ابو لیلی روایت کرده این همه راویان بتفاوت یسیر روایت کرده اند و در مسند احمد و ترمذی در صحیح خود این حدیث را روایت کرده و همچنین ابو داود سجستانی در سنن خود و امام مالک در موطای خود و بیهقی وابن مغازلی شافعی و اخطب خوارزم و صاحب مشکوة در مشکوة و نظام الدین نیشاپوری در تفسیر نیشاپوری و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل و ابن صباغ مالکی در فصول مهمه و حافظ ابو نعیم در حلیة الاولیاء و نسائی در صحیح خود و دار قطنی و غیرهم و صاحب کتاب وسیلة المتعبدین و سید جمال الدین در روضة الاحباب که این همه علماء اهل سنت اند هر کس در کتاب خود و حدیث بعبارتها و تفاوت یسیر بیان کرده است و ذکر الحافظ عماد الدین بن کثیر فی تاریخه الکبیر فی ترجمة محمد

بن جرير الطبري انا له كتاباً في مجلدين الصحيحين جمع فيه احاديث غدير خم
يعني وذكر كرده حافظ عماد الدين بن كثير در تاريخ كبير خود در ترجمه محمد بن جرير طبري كه بخاص او را كتابي است در دو جلد كه جمع
كرده است دران احاديث غدير خم را وعن امام الحرمين ابي المعالي الجويني انه كان يتعجب ويقول رايت
ببغداد في يد صحاف مجلداً في روايات غدير خم كتب على ظهره المجلدة الثامنة والعشرون من
طرق من كنت مولاه فعلي مولاه ويتلوه المجلد التاسع والعشرون
يعني واز امام الحرمين ابو المعالي جويني روايت است كه او تعجب ميكرد و ميگفت كه ديدم در بغداد در دست جلد سازي يك جلد كتاب
را در روايات غدير خم نوشته بود بر پشت آن كه المجلدة الثامنة والعشرون از طرق من كنت مولاه فعلي مولاه
يعني اين جلد بست و هشتم است در بيان طريقهاي حديث من كنت مولاه فعلي مولاه و پس ازان
است جلد بست و نهم انتهى ايقدر معروف است اين حديث و باين كثرت بيان است حديث من كنت را كه خالي از تواتر نيست و علامه
نيشاپوري در تفسير خود و امام واحدي در اسباب نزول و عيني در شرح صحيح بخاري نوشته اند كه چون آيه يا ايها الرسول
بلغ ما انزل اليك من ربك نازل شد جناب سرور كائنات در فضل علي ابن ابيطالب فرمودند من كنت مولاه
فعلي مولاه و سيوطي در تفسير در منثور و حافظ ابو نعيم در حلية الاولياء از ابو سعيد خدري روايت كرده اند كه چون حضرت
رسول علي را نصب كرد بروز غدير و صدا بلند كرد از براي او بولايت جبرئيل بر آنحضرت نازل شد و اين آيه آورد اليوم
اكملت لكم دينكم واتممت عليكم نعمتي و احمد حنبل از خطابي از ابو سعيد خدري روايت كرده كه هرگاه نازل
شد اليوم اكملت لكم دينكم فرمود جناب رسول خدا صلعم الحمد لله على اكمال الدين واتمام النعمة
ورضائه برسالتي وولاية علي من بعدي يعني سپاس خاص بخدا بر كامل كردن
دين و تمام كردن نعمت و خوشنودي او به پيغمبري من و خلافت و رياست عامه علي بعد از من و هم ابن مردويه در كتاب مناقب
و ابو القاسم حسكاني از ابو سعيد خدري روايت كرده اند كه هرگاه در غدير خم نازل شد آيه اليوم اكملت لكم دينكم
واتممت عليكم نعمتي فرمود رسول خدا صلعم الله اكبر على اكمال الدين واتمام النعمة ورضاء الرب برسالتي
والولاية لعلي بعد ازان گفت آنحضرت صلعم اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من
نصره واخذل من خذله پس ملاقات كرد عمر علي را گفت هنيئاً لك يا ابن ابيطالب اصبحت وامسيت مولى
كل مؤمن ومؤمنة و در وسيلة المتعبدين روايت است كه حضرت درباره علي فرمودند ان هذا مولى من انا مولاه
يعني بدرستيكه اين علي مولا كسي است كه من مولا اويم و در روايت است كه جناب رسول خدا علي را بر دست القدر بلند كرد كه
ديدند مردم سفيدي بغل رسول خدا را و اين براي آن بود كه بر مردمان مشتبه نشود و من جهت كسي گفته ام ان علي بن
ابيطالب است تا مردمان بخوبي بشناسند و نيز ابن مردويه روايت كرده از عبد الله بن مسعود كه ما در عهد رسول خدا صلعم چنين
مي خوانديم يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك ان علياً مولى المؤمنين يعني اي پيغمبر برسان
چيزيكه نازل شده بسوي تو از جانب پروردگار تو بدرستيكه علي مولاي مومنين است پس هرگاه اينقدر روايات درباره ولايت

علیّ بن ابیطالب نازل شده باشد و از جانب پروردگار تاکید بلیغ درباره آن نفاذ یافته باشد و بصورت سوای خلافة و امامت بمعنی دیگر رفتن ناشی از کمال عناد و عداوت علیّ است و هرگاه جناب رسول خدا از اظهار ولایت علیّ فارغ شد حسان شاعر که در زمان آنحضرت بود این ابیات نوشت و روایت کرده است ابیات را ابن مردویه و ابو عبد الله مرزبانی و اخطب خوارزم و از آنجمله و بیت این است ینادیهم یوم الغدیر نبیهم بخم و اسمع بالنبی منادیا فقال له قم یا علی فاننی رضیتک من بعدی اماما و هادیا حاصل ابیات این است که ندا میکرد ایشان را روز غدیر خم پیغمبر ایشان پس گفت نبی علیّ را که برخیز یا علیّ پس بدرستیکه رضای من در آن است که تو بعد از من امام و رهنمائی خلق باشی و کمیت شاعر در قصیده عینیه می نویسد و یوم الدوح دوح غدیر خم ابان له الولایة لو اطیعا حاصل مضمونش آنکه در روز دوح یعنی غدیر خم آشکار کرد حضرت پیغمبر از برای مرتضی علیّ ولایت را ای کاش اطاعت کرده شده بود و جوهری در صحاح خود و صاحب کشاف در تفسیر خود بعنوان سند آورده اند اشعار قصیده عینیه را و فاضل الدین حموی در کتاب عقائد خود که مسمی است بنهج الفاضلین نقل کرده که کمیت گفت بعد از آنکه این قصیده را گفته بودم شبی حضرت امیر المومنین را بخواب دیدم فرمود که قصیده عینیه برمن بخوان من بر آنحضرت خواندم چون این بیت را خواندم آنحضرت فرمود و لم ار مثل ذالک الیوم یوما و لم ار مثلها حقا اضیعا حاصلش این است که ندیدم مثل این روز روزی را و ندیدم مثل این حق حقی که ضایع شده باشد ابن جوزی در کتاب مرآة الزمان خواب مذکور را باتیکه آنحضرت فرموده اند از هناد و خود روایت نموده است و ابن مردویه از عبد الله بن عباس و زید بن علی روایت کرده که چون مامور شد رسول خدا صلعم بتبلیغ فضائل علی و امر شد از جانب خدا که بگوید درباره علیّ آنچه خدا فرموده پیغمبر صلعم گفت یارب این قوم تازه ایمان آورده اند یعنی می ترسم که قبول نکنند آنچه درباره علیّ بگوئیم پس چون برگشت از حجة الوداع و بغدیر خم رسید آیه یا ایها الرسول نازل شد پس گرفت آنحضرت بازوی علی را و با مردم گفت ایها الناس الست اولی بکم من انفسکم گفتند بلی یا رسول الله آنگاه گفت اللهم من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه واخذل من خذله واحب من احبه وابغض من ابغضه و آنچه آنحضرت صلعم فرمودند که ایشان تازه مسلمان اند می ترسم که قبول نکنند این هم مطابق واقع بود که بر مردمان را اظهار فضیلت علیّ خیلی شاق و ناخوش بود چنانچه در جواهر العقدین و تفسیر ثعلبی مذکور است که پرسیده از سفیان بن عیینه که سال سائل در حق که نازل شده است او قسم یاد کرده از سوال کننده گفت بتحقیق سوال کردی از من مسئله را که سوال نکرده بود پیش از تو احدی از من جدی روایت کرده جعفر بن محمد الصادق از پدران خود چون رسول خدا صلعم در غدیر خم مردم را جمع کرد و گرفت دست علی را و گفت من کنت مولاه فعلی مولاه منتشر شد این خبر بلاد پس شنید آنرا حارث بن نعمان فهری فی الحال بر شتر سوار شده آمد آنگاه از ناقه پیاده شده بخدمت رسول خدا صلعم آمد و آغاز منازعت نمود و گفت ای محمد ما را بکلمه شهادت امر کردی از تو قبول نمودیم و نماز پنجگانه ما را مامور ساختی از تو قبول کردیم و امر کردی بروزه یکماه قبول کردیم و بعد از این باینها راضی نشدی تا آنکه بلند کردی دو بازوی ابن عم خود را و تفضیل دادی او را بر ما و گفتی من کنت مولاه فعلی مولاه انکار را نمود کردی یا از جانب خدا است یا رسول خدا گفت قسم بخدا که نیست الهی غیر او که این امر از جانب خدا بود پس حارث پشت بگردانید و متوجه ناقه خود شد و میگفت

خدایا انچه میگوید محمد اگر حق است پس بر من سنگ ببار از آسمان یا بفرست بر ما عذابی دردناک هنوز نرسیده بود بناقه اش که سنگی از آسمان بر سر او خورد که از مقعدش بیرون آمد پس نازل شد سَاَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ مِنَ اللّٰهِ ذِي الْمَعَارِجِ یعنی سوال کرد سوال کننده عذابی را که واقع است از برای کافران هیچکس نیست از او دفع کننده از خدای که صاحب آسمانهاست و زهری که از علمای اہل سنت است روایت کرده که اول جناب رسول خدا صلعم در خطبه فرمود که من میگذارم در میان شما امری که اگر بآن متمسک شوید بضلالت نخواهید افتاد و بعد از من و آن کتاب خدا است و اہلبیت من و ہمین طور ابن مغازلی شافعی گفته که اول وصیت تمسک بقرآن و اہلبیت بود و بعد از ان سه مرتبه گفت که من کنت ولیه فهذا ولیه و حافظ ابو الفرج که از معتمدین اہل سنت است در کتاب مرج البحرین چنین نوشته که گفت رسول خدا صلعم در غدیر خم من كنت مولاه فعلي مولاه و اولی به من نفسه فعلی اولی به و احمد حنبل در مسند خود و ابن اثیر در اسنی المطالب و ابن مغازلی شافعی در کتاب مناقب و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل روایت کرده اند بطرق متعدده که جمع کرد علی بن ابیطالب مردم را در رحبه یعنی فضای مسجد کوفه و سوگند داد مسلمانان را بخدا که هر کس آنچه از رسول خدا صلعم در روز غدیر خم شنیده باشد برخیزد و بگوید پس برخواستند سی نفر و در بعض روایات سیزده و در بعض روایات دوازده کس از مردم که در آن روز حاضر بودند و شهادة دادند که در ان روز گرفت پیغمبر خدا دست علی را و بمردمان گفت اتعلمون اني اولى بالمومنين من انفسهم گفتند بلی یا رسول الله آنگاه حضرت گفت من كنت مولاه فعلي مولاه و دیگر روایت کرده حنبل از زاذان بن عمر بهمین مضمون مگر اینکه در این روایت سیزده نفر شهادت دادند که ما شنیدیم که رسول خدا صلعم میگفت من كنت مولاه فعلي مولاه و بعضی که گواهی ندادند کور شدند و بعضی مبروص چنانچه در شواهد النبوة جامی است که زید ابن ارقم گواهی نداده بود از دعای علی مبروص شد و در عوارف مذکور است که انس ابن مالک بود هرگاه حضرت علی گواهی طلبیدند گفت که من پیر شده ام فراموش کردم حضرت علی بد دعا کرد مبروص شد و در بعض روایات آن است که کور شد و روایت کرده ابن مغازلی شافعی از پسران زید ابن ارقم که وقت اجتماع مردم در غدیر القدر گرمی بود که بعضی ردائی خود را بسر می انداختند و بعضی در زیر پاهای خود از شدت گرما که اول حضرت در خطبه تحریص بر تمسک کتاب خدا و عترت و نگاه داشتن عزت و حرمت این هر دو فرمودند و بعد از ان دست علی را گرفته فرمودند من کنت ولیه فهذا ولیه و محمد بن طلحه شافعی چنین گفته که چون لفظ من افاده عموم میکند دلیل است بر آنکه هر که حضرت رسول مولی و صاحب اختیار او باشد علی را هم نسبت با و چنین است بعد از ان گفته که از ین جهت رسول مولی را مطلق واگذاشته و مقید بیکی از معانی که در ان مستعمل است نکرده تا دانسته شود که هر نسبتی که میانه پیغمبر و افراد مسلمین ثابت است همان نسبت بعینها میان علی و آن شخص خواهد بود و بعد از آن گفته که این حدیث صریح است در اینکه حضرت پیغمبر علی را مخصوص بدرجه و منقبتی ساخته که هیچکس غیر او از جانب رسول باین منزلت بهره مند نگشته انتهی میگویم که هرگاه اینقدر علمای اہل سنت حدیث غدیر را روایت کرده باشند در تواتر آن شبهه و ریبی باقی نمانده گو بعض رجال از شامت تعصب در تواتر آن انکار کنند زیرا که در تواتر اتفاق همه شرط نیست و انکار این روایت مثل انکار یهود و نصاری است معجزات آنحضرت صلعم را و اگر همچنین روایت از حلیه صدق عاری باشد در ینصورت هیچیک روایت کتب ایشان قابل اعتماد نمانده و ابن حجر در صواعق محرقه گفته که این حدیثی است

صحیح و شکی نیست در صحت آن و بعد از ان گفت که طرق آن بسیار بسیار است و بسیاری از اسانیدش صحیح است پس هرگاه صحت
آن متیقن گردید پس باید دانست که مراد از مولی درینجا اولی بتصرف است بملاحظه فقره ما تقدم که الست اولی بکم است و هر چند لفظ مولی
مشترک است در معنی خداوند و معتبر و اولی و آزاد کننده و آزاد کرده شده و همسایه و ابن عم چنانکه لفظ عین مشترک است در چشمه و چشم
و زر و آفتاب و زانو لیکن بر معنی که قرینه دال باشد آن معنی مراد گرفته میشود کما فی عین جاریة قرینه جریان دلالت میکند بر معنی
چشمه و در حدیث غدیر قرائن متعدده دلالت میکنند که مراد از لفظ مولی بجز اولی بتصرف متبادر نمیشود اول اینکه ملاحظه الست
اولی بکم دویم اینکه تاکید در آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل من ربک و این تاکید برای امر خفیف
که ناصر و محب مراد باشد هرگز هرگز مفهوم نمیشود که بمقتضای آیه المؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض
وجوب اینهم که محبت و نصرت قبل از ان نیز حاصل بود باز تاکید ان تحصیل حاصل است وان عند العقل قبیح است سیوم در موسم گرما
مردمان را جمع کردن در حرارت آفتاب که چادر را در زیر پاهای انداختند و بر سر میگذاشتند از شدت حرارت و حدت آفتاب و از
پالانها منبر ساختن که دال است بر کمال ضرورت و از رحلت خود خبر دادن که مشعر است بر تقرر امر اهم بعد خود نه محبت و نصرت که تحصیل
حاصل است چهارم شعر حسان و کمیت که بر امام بودن دلالت میکنند پنجم استشهاد علی مرتضی از مردمان در رحبه و غیره ششم خطبه
تاکید تمسک بقرآن و اهل بیت که سراسر دال است بر امامت و خلافت علی مرتضی که رئیس اهلبیت علیهم السلام است هفتم انزال خدا
آیه الیوم اکملت لکم دینکم را بعد ارشاد رسول خدا درباره علی من کنت مولاه فعلی مولاه زیرا که امریکه تمامیت
دین از ان بظهور رسد بجز خلافت و امامت هرگز متصور نیست و در ذیل محبت و نصرت بدیگر مومنین تمام دین مفهوم و معقول
نمیشود گو آنهم اهم باشد و تخصیص علی چیست برای صرف محبت و نصرت بلکه جمله مومنین متساوی اند در محبت و نصرت فیما بین و
اگر در معنی مولی اشتباهی باشد که بمعنی ولی و اولی بتصرف آمده است یا نه پس باید شنید که فراء که از مشاهیر علمای نحو و عربیت است در
کتاب معانی القرآن در تفسیر آیه ماویکم النار هی مولیکم مولی را بمعنی اولی گفته است و صاحب صحاح نیز مولی را بمعنی
اولی نوشته است و صاحب قاموس یکی از معانی مولی را ولی بمعنی صاحب تصرف نوشته است و ابن اثیر در نهایه مولی را در قول عمر
یعنی اصبحت مولی کل مومن و مومنة بمعنی ولی صاحب تصرف تفسیر کرده است و ملا سعد الدین در شرح مقاصد بعد از ذکر آیه هی
مولیکم و حدیث ایما امراة تزوجت بغیر اذن مولاها فنکاحها باطل گفته که استعمال مولی بمعنی متولی و مالک
امر و اولی بتصرف شائع است در کلام عرب و اهم است از برای اولی بتصرف و مناوی در شرح جامع صغیر گفته که قال العلامة
المولی الولی والولی هو الولی الآمر والولایة القائم بها الدائم علیها پس هرگاه متحقق
گشت که مولی بمعنی اولی بتصرف هم می آید و مشترک است در معانی کثیره درینصورت ملاحظه خواهیم نمود بطرف قرائن معانی مراد
و در حدیث غدیر بعد ملاحظه قرائن هیچیک معنی صحیح نمیشود بجز معنی اولی بتصرف چنانکه گذشت و قطع نظر از مولی بلکه بجای
آن لفظ ولی هم در اکثر روایات وارد شده است و مراد از ان اولی بتصرف است چنانچه قبل ازین بیان کردیم از کتاب ترجمه
و مرج البحرین و از کتاب مناقب ابن مغازلی شافعی و تائید میکنند این را روایات دیگر که در شان جناب امیر وارد و دلالت
میکنند بر ریاست و امامت آنجناب بعد از سرور کائنات و طبرانی در کتاب کبیر گفته عن وهب بن حمزة قال

عن وهب بن حمزة قال قدم بريدة من اليمن وكان خرج مع علي ابن ابيطالب فرأى
منه جفوة فاخذ يذكر عليا وينتقص من حقه فبلغ ذلك رسول الله صلعم
فقال له لا تقل هذا فهو اولى الناس بكم بعدي يعني عليا وذكره المناوي في تيسير حاصلش آنکه میگوید که بریده همراه علی بیمن
رفته بود چون از آنحضرت جفا و ناخوشی دید در حق آنحضرت کلمات نامناسب گفتن گرفت این خبر بجناب رسول خدا صلی الله علیه و آله
رسید فرمودند که در حق علی چنین مگو که او اولی بتصرف ناس است در شما بعد من و ذکر کرده است آنرا مناوی بتصریح تحلیل و ابن جریر و [illegible]
الاثر گفته عن بريدة في رواية اخرى ان عليا مني وانا منه خلق من طينتي وخلقت من طينة ابراهيم
وانا افضل من ابراهيم ذرية بعضها من بعض والله سميع عليم يا بريدة اما علمت
ان لعلي اكثر من الجارية التي اخذ وانه وليكم بعدي حاصلش آنکه در روایت دیگر از بریده منقول
است که آنحضرت فرمودند بدرستیکه علی از من است و من از علی ام مخلوق شده است از طینت من و من از طینت ابراهیم مخلوق شده ام
و از ابراهیم بهترم اولاد بعض آنها از بعض و خدا شنونده داننده است آیا ندانستی که بدرستیکه برای علی بسیار افزون است از
کنیزیکه گرفته و بدرستیکه او اولی بتصرف شما است بعد من و در ریاض النضرة از عمران بن حصین روایت است قال بعث رسول
الله صلعم سرية واستعمل عليها عليا فمضى على السرية فاصاب جارية من السبي فانكروا
عليه وتعاقد اربعة من اصحاب رسول الله صلعم وقالوا اذا لقينا رسول الله صلعم اخبرناه
بما فعل علي قال عمران وكان المسلمون اذا قدموا من سفر بدأوا برسول الله صلعم وسلموا
عليه ثم انصرفوا الى رحالهم فلما قدمت السرية سلموا على رسول الله صلعم فقام احد الاربعة فقال
يا رسول الله ان عليا صنع كذا وكذا فاعرض عنه ثم قام الثاني فقال مثل مقالته فاعرض عنه ثم
قام الثالث فقال مثل مقالتهما فاعرض عنه ثم قام الرابع فقال مثل ما قالوا فاقبل اليه رسول الله صلعم والغضب يعرف
في وجهه فقال ما تريدون من علي ان عليا مني وانا منه وهو ولي كل مؤمن بعدي
خلاصه روایت این است که جناب رسول خدا صلعم حضرت علی را بر جمعی سردار کرده بجهاد فرستاده بود و حضرت علی [illegible] کنیزی را
از مال غنیمت پسند کرده و همراهیان را ناخوش آمد چهار کس عهد کردند که از آنحضرت صلعم شکایت علی خواهیم کرد بعد مراجعت [illegible]
بخدمت آنحضرت صلعم رسیدند یکی از ایشان گفت که یا رسول الله علی چنین و چنان کرد آنحضرت روی خود از جانب او گردانیدند
دیگری برخاسته همچنین گفت آنحضرت روی خود گردانیدند و سیوم نیز همچنین گفت آنحضرت روی مبارک خود گردانیدند و همراه
مرد چهارم گفت آنحضرت صلعم غضب آلوده شدند و فرمودند که چه اراده میکنید از علی بدرستیکه علی از من است و من از علی ام
و او اولی بتصرف شما است بعد از من و ابن ابی شیبه و ترمذی و حاکم روایت کرده اند [illegible]
[illegible] صلعم قال ليلة اسري بي انتهيت الى ربي عز وجل فاوحى الي في علي بثلاث انه سيد
المسلمين وولي المتقين وقائد الغر المحجلين حاصلش آنکه فرمود رسول خدا صلعم که [illegible]
خود پس وحی کرد بسوی من در باب علی بسه فضائل که او سردار مسلمانان است و اولی بتصرف پرهیزگاران [illegible] شده

مؤمنین مقید بود در بهشت و طحاوی در شرح المشکل از عمران روایت کرده که فرمود رسول خدا صلعم فاطمه را اما ترضین
ان تکونی سیدة نساء العالمین والذی بعثنی بالحق لقد زوجتک سیدا فی الدنیا وسیدا
فی الاخرة ولا یبغضه الا منافق یعنی آیا راضی نمیشوی که سردار زنان عالم شوی قسم بکسیکه مبعوث کرده مرا بحق
هر آینه تحقیق تزویج کردم ترا بسردار دنیا و آخرة دشمنی نمیدارد او را مگر منافق و در مسند حنبل و ترمذی و بخاری و مسلم و سنن
ابوداود مسطور است که قال رسول الله صلعم یا علی انت منی بمنزلة هارون من موسی یعنی فرمود رسول خدا صلعم
ای علی تو از من بمنزله هارون است از موسی و ابن مردویه از انس بن مالک روایت کرده که او گفت یا سلمان از رسول خدا
صلعم بپرس که بعد از تو از که اخذ احکام دین کنیم و مسائل حلال و حرام از نزد که فرا گیریم و بر قول کدام یک از اصحاب تو عمل نمائیم
حضرت رسول خدا صلعم جواب ندادند تا آنکه سلمان ده مرتبه همین سوال کرد بعد از آن آنحضرت گفت یا سلمان خلیفتی
ووصیی ووزیری وخیر من اخلفه بعدی علی بن ابی طالب یودی عنی دینی وینجز موعدی
یعنی ای سلمان خلیفه من و وصی من و وزیر من و بهتر کسیکه گذارم بعد خود علی بن ابیطالب است ادا خواهد کرد دین من و ایفا
خواهد کرد وعده مرا انتهی از تامل کردن آنحضرت تا ده مرتبه جواب ندادن بخوبی ظاهر است که اگرچه علی خلیفه حق است لیکن مردمان
بسبب حقد و حسد از و تخلف خواهند ورزید و امامت و خلافت او را منظور نخواهند داشت پس جمله این روایات تائید میکنند برانکه
مولی در حدیث غدیر بمعنی اولی بتصرف است و در شان ابوبکر نیز در کتب اهل سنت چند روایات مشعر خلافت وارد اند لیکن چنین
معلوم میشود که هیچکدام روایت منقول نیست کل روایات از جمله موضوعات اند که در زمانه بنی امیه موضوع شده اند اگر بنا را اصلی می بود ابوبکر
وقت انعقاد خلافت باینها استدلال می نمود و بر روایت الائمة من قریش اختصار نمیکرد و این جمله روایات که در فضائل علی وارد اند
علی الاعلان دلالت میکنند بر امامت و خلافت او بعد رسول خدا صلعم لیکن اکثر از عناد و عصبیت دیده و دل ایشان را مستور کرده است
که هرگز بنظر انصاف ملاحظه نمیکنند بلکه اکثر روایات فضائل علی علیه السلام را بتهمت وضع و ضعف مطروح می سازند بخوف ترقی منزلت
آنجناب بر شیخین و در کتب روایات همین عقیده [illegible] می آرند و میگویند که این روایت موضوع است والا علی را بر ابوبکر فضیلت خواهد بود
و راس و رئیس همه درین باب ابن جوزی است و ابن تیمیه که اکثر روایات صحاح را که در فضائل علی مرتضی وارد شده بسبب عناد و تعصب
موضوع گفته است [illegible] الی کتبها در اثبات فضائل ثلثه دست و پا می زنند و در وضع [illegible] و شنائع ایشان [illegible] روایات بار
[illegible] عقل سلیم باور [illegible] هیچ گاهی [illegible] بمقابله معاصی
[illegible] صاحب تحفه درین باب [illegible] امام غزالی در باب
[illegible] انصافی [illegible] اسفرت الحجة وجهها واجمعت الجماهیر علی متن
الحدیث فی یوم غدیر خم باتفاق الجمع وهو یقول من کنت مولاه فعلی مولاه فقال عمر بن الخطاب
بخ بخ یا ابا الحسن اصبحت مولای ومولا کل مؤمن ومؤمنة یعنی لیکن روشن شد وجه حجت و
[illegible] اجماع کردند جمهور بر حدیث روز غدیر [illegible] که حضرت رسول میگفت من کنت مولاه فعلی مولاه وهذا تسلیم
ورضی وتحکیم ثم بعد هذا غلب الهوی بحب الریاسة وحمل عمود الخلافة وعقود البنود

وخفقان الهواء فی قعقعة الرایات واشتباك الازدحام للخیول وفتح الامصار سقاهم
کاس الهوا فحملهم الی الخلافة فعادوا الی الخلاف الاول فنبذوه وراء ظهورهم
فاشتروا به ثمنا قلیلا فبئس ما یشترون یعنی این مبارکباد گفتن عمر و تسلیم و رضا بولایت علی
مرتضی و گردن نهادن بحکم رسول خدا پس بعد ازین تسلیم و انقیاد غالب شد هوای نفس از جهت دوست داشتن ریاست و بزرگی
و برداشتن ستون خلافت و بجنبهای علمها و پیچیدن بادها و مضطرب شدنش در حالت رفتن علمها و نشانها از پیش و پس و مشتاق شدن
آمدن هیئت حاصل در وقت جمع دسته و پای اسپان در یکجا جمع شده و فتح کردن شهرها دوستی این امور بجماعة را از جام هوای
نفس شراب داد پس ایشان را برین داشت که خلافت را از وی گرفتند و برگشتند برحالیکه پیش از اسلام داشتند و عهد و میثاق روز
غدیر را شکستند پس پشت انداختند و خریدند باین شکستن عهد چیز اندک و بی اعتبار را پس بد است آنچه ایشان خریدند و بعضی
از جهلاء انکار میکنند سر العالمین را که تصنیف غزالی نیست شاید کسی دیگر تصنیف کرده بنام او بسته باشد و لیکن ذهبی در میزان
در ترجمه حسن بن صباح گفته که قال ابو حامد الغزالی فی کتاب سر العالمین شاهدت قصة الحسن
بن صباح لما تزهد تحت حصن الموت و قاضی زاده در کتاب عقایداش نقل کرده که در کتاب الانوار البدریه بود
شد که ابن جوزی در باب سیوم از کتابش که مسمی است بتذکرة خواص الامة نقل نموده که ابو حامد غزالی در کتاب سر العالمین و کشف
مافی الدارین حکایت روز غدیر را روایت کرده و نقل کرده است از کتاب ابن جوزی قاضی زاده مذکور عبارت غزالی را از هذا
تحکیم تا بئس ما یشترون بروایت ابن جوزی از غزالی لیکن بجای فعادوا الی الخلاف الاول فحملهم الی الخلافة نقل کرده است
انتهی و کافی است در حجت کتاب سر العالمین برای ما نقل کردن عبارات او را علمای ایشان و النون بموجب آیه الیوم اکملت
لکم دینکم از حضرات اهل سنت استفسار میرود که خلافة از دین است یا نه اگر از دین است پس جناب رسول خدا صلعم
اگر منصوب بخلافة کرد دیگری منصب او دین کامل شد و اگر کسی را نصب نکرده اند ضرورت لازم می آید که دین کامل نشده و اگر
خلافة از دین نیست پس چرا ابوبکر را برخلاف دین خدا بخلافة منصوب کردند پس معلوم شد که خلافة از جمله دینیات است و کل یا بعضه
سبیلها الی الناس قال لهذا بحثات فضلاء امامیه سوال است که در آیه مسطوره استخلاف و تمکین دین پسندیده خدا از زوال
خوف و امن کامل در وقوع عبادت خالی از شرک در باره حق جماعة مخاطبین قرآن وعده فرمودند و شاهد همین تمکین تصریح سید رسیده
الذین که عبارت از امر بالمعروف و نهی عن المنکر است در سوره حج به نسبت مهاجرین اولین در آیه واقف هذا الیه الذین ان مکناهم
فی الارض اقاموا الصلوة و آتوا الزکوة وامروا بالمعروف و نهوا عن المنکر تصریح و تمهید و وعده استخلاف در حق
ایشان است و ما قبل این و همین سوره ان الله یدافع عن الذین امنوا ان الله لا یحب کل خوان کفور
ولینصرن الله من ینصره ان الله علی نصرهم لقدیر الذین اخرجوا من دیارهم بغیر حق الا ان
یقولوا ربنا الله و در سوره حشر اخرجوا من دیارهم واموالهم یبتغون فضلا من الله و
رضوانا و ینصرون الله و رسوله اولئك هم الصادقون و حقیقت و حق و صدق و هجرت و نصرت فی دین الله و رسوله
به نسبت ایشان واقع و افضلیت و اعزاز و امتیاز ایشان بجهت همین امر بالمعروف و نهی عن المنکر از آیه کنتم خیر امة

اخرجت للناس تامرون بالمعروف و تنهون عن المنکر بترجیح اسمع صحیح و ثابت اقول
قبل ازین بیان کرده ام و باز بجهت تنشیط خاطر ناظرین واضح میکنم که آنچه خدای تعالی برای مومنین صالحین وعده فرموده بود
از استخلاف و تمکین دین و زوال خوف و امن کامل و وقوع عبادت خالی از شرک جمله در عهد کرامت مهد آنحضرت صلعم بوقوع آمد
چه مراد از استخلاف معنی لغوی است که وراثت و ملکیت است حسب تجویز مفسرین اهل سنت نه خلافت مصطلحه که نیابت رسول مقبول
است و اشاره تمکین مذکور که در جای دیگر در سوره حج بنسبت مهاجرین فرموده بود در آیه الذین ان مکناهم فی الارض
اقاموا الصلوة و اتوا الزکوة و امروا بالمعروف و نهوا عن المنکر در زمانه آنحضرت صلعم بفعل آمده چنانچه حق تعالی
میفرماید والمومنون والمومنات بعضهم اولیاء بعض یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر
اکنون ترقب امری از امور مذکوره بموجب این آیه باقی نمانده که برای خلافت ثلثه متوقع باشد و مدافعت خدا از مومنین و نصرت
او بجهت ناصران دین مبین ثابت و متحقق است علی الخصوص برای حیدر کرار صاحب ذوالفقار که بعد فرار صحابه پای ثبات و قرار در
میدان کارزار فشرده یکه و تنها جنگ اعدا را سر میکردند و قول لو کحق و صدق و هجرت فی دین الله و رسوله بنسبت ایشان واقع
و افضلیت و اعزاز و امتیاز ایشان بجهت امر بالمعروف و نهی عن المنکر از آیه کنتم خیر امة اخرجت
للناس تامرون و تنهون عن المنکر بترجیح اسمع صحیح ثابت که در حق مهاجرین بیان کردی عین عقیده
ما است لیکن این اوصاف حمیده برای کسانی است که نصرت دین خدا کرده باهم جنان شام اجسام اقوام لئام را پاره پاره نموده
و از ضرب و صدمات حربات کفار مبالات نکرده و خوف نداشتند امر بمعروف و نهی از منکر بر طبق احکام خدا و رسول خدا نموده نه آنانکه از
رای و طبع خود اختراع مسائل نموده امر بمنکر و نهی از معروف نموده و در اکثر مسائل غلطیها کردند تا اینکه از مخدرات الزام خورده
و شتان کسان که از نصرت دین خدا اعراض نموده و نفس خود را از نفس رسول مقبول عزیزتر و افضل فهمیده در معرکه جهاد جناب
پیغمبر خدا را یکه و تنها گذاشتند و راه فرار اختیار کرده و فرار را بر قیام و ثبات مقدم داشتند و بوقت تقسیم غنایم مرحبا گفته داخل مومنین ناصرین
دین خدا میشدند در شان ایشان این آیه نازل است یا ایها الذین امنوا اذا لقیتم الذین کفروا زحفا
فلا تولوهم الادبار و من یولهم یومئذ دبره الا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئة فقد باء بغضب
من الله و ماویه جهنم و بئس المصیر یعنی ای کسانیکه ایمان آورده اید وقتیکه ملاقی شوید به میدان
کارزار با کافران پس نگردانید از ایشان پشتها را و کسیکه بگرداند از ایشان در آن روز پشت خود را مگر گرداننده باشد برای
کارزار یا جای گیرنده باشد سوی جماعت پس تحقیق که مراجعت کرد بغضب خدا و جای او است دوزخ و بد است جای بازگشتن
و علی الله بر صاحب تحفه در تحفه اثنا عشریه نوشته که در جنگ احد چون صحابه فرار نموده اند اول کسیکه از شقیقین مراجعت نمود ابو بکر
بود و در عقب خود [illegible] و در تفسیر کبیر فخر الدین رازی المرقوم است که عمر و عثمان و دیگر اصحاب از جنگ گریختند
و جناب رسول خدا را تنها گذاشتند و در مسند احمد حنبل مذکور است که ان المنهزمین هرب ابو [illegible] واحد و رجع
عمر بعد ثلث وعدو یسال علیا العفو فقال الا [illegible] المنادی قتل محمد فارجعوا الی
ادیانکم فقال [illegible] ابو بکر نزلت الذین تولوا منکم یوم التقی الجمعان انما استزلهم الشیطان

یعنی بدرستیکه ابوبکر و عمر گریختند روز جنگ احد و مراجعت نمود عمر و پاک میکرد اشکهای خود را و سوال میکرد از علی معاف کردن را پس
گفت علی که آیا نبودی تو در آنکسانیکه مقتول شد محمد صلعم پس بازگردید بسوی دینهای خود پس گفت عمر چنین نیست که گفت این
کلام را ابوبکر بعد از آن نازل شد آیه الذین تولوا منکم الایه ازین روایت بتصریح تام متبادر میشود که ایشان ایمانی نمیداشتند که برای
بازگشتن مردمان بسوی کفر ندامی کردند و در آیه الذین تولوا منکم تا در آیه لقد عفی الله عنهم که عفو از گناه فرار است مراد این است که آینده فرار
نکنند و عفو از یک فرار حد است نه از جمیع فرارات و ایشان مدام فرار میکردند پس کسانیکه از معرکه جهاد فرار میکردند شرف نصرت دین خدا در
ایشان و نصرت خدا برای ایشان چگونه معتبر داشته شود و شرف نصرت خدا بموجب آیه وافی هدایه یا ایها الذین امنوا ان
تنصروا الله ینصرکم و یثبت اقدامکم برای ناصران دین خدا است نه برای فارین و مدبرین از معرکه جهاد پس اوصاف
مذکوره معدوده چگونه در ذوات ایشان معتبر داشته شوند و چگونه جمله ایشان را از جمیع امت ممتاز و افضل محسوب کرده شود این است
جواب قول سائل و اگر بالفرض و التقدیر از لفظ استخلاف خلیفه مصطلحه مراد باشد چنانکه ادعای سائل است درینصورت هم مقصود سائل
ازان برنمی آید زیراکه خدا تعالی تعیین خلافه را بذات خود منسوب گردانیده است که ما خلیفه خواهیم گردانید چنانکه خلیفه گردانیدیم کسانرا
که پیش ازین بودند چنانچه میفرماید یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض و از اصحاب ثلثه هیچکس را خدای تعالی
خلیفه نگردانیده است بلکه ابوبکر را عمر خلیفه کرده است که بتجویز او خلیفه گردیده بود و اول از همه بر دست او بیعت کرده بود و عمر را ابوبکر خلیفه
کرده بود و عثمان را عبدالرحمان کما قال شارح المقاصد ان ذلک الحصول لا یفتقر الی الاجماع من
جمیع اهل الحل و العقد بل الواحد و الاثنین من اهل الحل و العقد کاف کعقد
عمر لابی بکر و عقد عبدالرحمان لعثمان یعنی حاصل شدن امامت محتاج نیست بطرف اتفاق
جمیع اهل حل و عقد بلکه یک کس و دو کس از اهل حل و عقد کافی اند مثل عقد عمر برای ابوبکر و عقد عبدالرحمان برای عثمان و قاضی
عضد بعد از ذکر منعقد شدن امامت ابوبکر به بیعت عمر گفته که و بهمین طریق به بیعت یک کس و دو کس اکتفا نموده اند از زمان خلفاء
ثلثه تا این زمان که مائیم انتهی پس میگوییم که اکثر صحابه در زمان خلافت جناب امیر بر دست معاویه هم بیعت کرده بودند که جمله از
اهل حل و عقد بودند بلکه خلیفه زاده عبدالله بن عمر و انس بن مالک که از اهل حل و عقد بودند بر دست یزید بیعت کرده بودند کما
ورد فی البخاری و ستطلع من بعد انشاء الله تعالی پس باید که خلافت معاویه و یزید موعود من الله باشد و امام از طریان
فسق و عصیان معزول نمیشود از امامت خود چنانکه در شرح عقاید نسفی است و لا ینعزل الامام بالفسق یعنی
و معزول نمیشود امام از امامت خود بسبب بدکاری و ارتکاب افعال شنیعه و علمای اهل سنت یزید را در ائمه اثنا عشر داخل
هم کرده اند چنانچه پیش ازین دانسته و خواهی دانست انشاء الله تعالی پس چگونه صحیح باشد که یک دو کس یا یک جماعه کسی را
که بخلافة منصوب سازند و بر دست او بیعت کنند خلافة او من جانب الله باشد درینصورت لازم می آید که جمله ملوک و سلاطین جور
خلفاء حق باشند اگرچه علماء اهل سنت بر همین مسلک میروند لیکن این عقیده ایشان منجر بمفاسد عظیمه است و طبع سلیم و عقل
مستقیم چگونه پسند کند که کسی را که رسول خدا صلعم خلیفه نکرده باشد او را خلیفه رسول خوانند بلکه در تمام عالم همین طریقه شایع است
که خلیفه شخصی آنکس می باشد که خود آن شخص او را خلیفه کند نه اینکه چند کس باهم شده شخصی را خلیفه سازند و گویند که اینکس خلیفه

رسول است ان هذا لشیء عجاب و بعضی کسان که بر خلافت ابوبکر ادعای اجماع می نمایند نیز باطل محض است زیرا که اگر بر خلافت او اجماع
واقع میشد عمر بن خطاب بالای منبر نمیگفت کانت بیعة ابی بکر فلتة وقی الله شرها یعنی بود بیعت
ابوبکر ناگهانی نگهداشت الله تعالی از شر آن و آنچه اجماعش خوانند تحقق آن نهایت متعذر است چه شرط اجماع آنست که
همه اهل حل و عقد اول اتفاق بر امری نمایند قبل از ایقاع آن در یک مکان واحد متفق باشند بر امری بالطوع و رغبت بانقطاع
الاتفاق و بر آن مداومت کنند تا زیاده دراز چنانکه امام غزالی فی کتاب التفرقة بین الاسلام فی تعریف الاجماع همین بیان میگوید
و در شرح مختصر عضدی روایت است از مسند احمد بن حنبل که هر که دعوی اجماع کند کاذب است و بدون اجماع درست نشد برای
انعقاد خلافت بر بیعت یک دو کس اکتفا کردند چنانکه در شرح مقاصد است زیرا که برای تصحیح خلافت ابوبکر بیک بیک
دست و پای زدند لیکن خلافت او بر کسی نمی نشیند و این را اجماع نمیگویند که اول از منفعسان و همراهان خود بموجب آیه
وان الظالمین بعضهم اولیاء بعض بیعت گرفتند و بعد از آن از یاران خود و ایضا بتطمیع و از برخی
بتخویف اخذ بیعت نموده قوتی بهم رسانیدند و بعد از آن مردمان را بقهر و غلبه بتطمیع خود رسانیدند چنانچه از ابوبکر و عمر بوجود آمده
فی ریاض النضرة فی فضائل العشرة قال ابن شهاب و غضب رجال من المهاجرین فی بیعة
ابی بکر منهم علی بن ابیطالب والزبیر فدخلا بیت فاطمة و معهما السلاح فجاءهما عمر بن
الخطاب فی عصابة من المسلمین منهم اسید بن حضیر و سلمة بن سلامة بن
وقش وهما من بنی عبد الاشهل ویقال منهم ثابت بن قیس من بنی الخزرج فاخذ احدهم
سیف الزبیر فضرب به الحجر حتی کسره ویقال انه کان فیهم عبد الرحمن بن
عوف و محمد بن مسلمة وان محمد بن مسلمة کسر سیف الزبیر والله اعلم
یعنی در ریاض نضرة در فضائل عشره مبشره مذکور است گفت ابن شهاب ناخوش شدند مردمان از مهاجرین در بیعت ابوبکر
از انجمله علی بن ابیطالب و زبیر بودند که داخل شدند هر دو در خانه فاطمه و همراه ایشان اسلحه بود پس آمد نزد ایشان عمر بن
خطاب در جماعتی از مسلمانان از انجمله بودند اسید بن حضیر و سلمة بن سلامة بن وقش و آن هر دو از بنی عبد الاشهل بودند و گفته
میشود که از ایشان ثابت بن قیس بود از بنی خزرج پس گرفت یکی از ایشان شمشیر زبیر را پس زد آن را بر سنگ تا آنکه شکست
آنرا و گفته میشود که بود در ایشان عبد الرحمن بن عوف و محمد بن مسلمه و بدرستیکه محمد بن مسلمه شکست شمشیر زبیر را والله اعلم پس ثابت شد
که این بیعت باتفاق و رضای جمیع صحابه منعقد گشته بلکه بجبر و اکراه و در تاریخ ... که از علمای اهل سنت است مرقوم است و
اما علی والعباس فقعدا فی بیت فاطمة قال ابوبکر ان ابیا فقاتلهما فاقبل عمر بقبس
من النار علی ان یضرم علیهما الدار فلقیته فاطمة فقالت یا ابن الخطاب اجئت لتحرق دارنا
[illegible] قال نعم یعنی و لیکن علی و عباس پس نشستند در خانه فاطمه گفت ابوبکر اگر آن هر دو انکار کنند از بیعت
پس قتال کن با آن هر دو یعنی علی و عباس پس متوجه شد عمر با اخگری تا آتش زند خانه را زیرا که روشن کند بر آن هر دو آتش را پس
دید او را فاطمه پس گفت که ای پسر خطاب آیا خواهی سوخت خانه ما بیچارگان را گفت عمر که آری آیا همین است اجماع امت بر بیعت

ابوبکر که موجب احراق خانه بتول و باعث قتل رخ دوم رسول مقبول است و در استیعاب بخبر ذکر قعود علی و عباس در خانه فاطمه [illegible]

و نیز جلال الدین سیوطی در جمع الجوامع و در مسند عمری آورده که چون فاطمه گفت که این [illegible] جمع گردیده اند قسم خورد که اگر [illegible]

بسوزانند خانه ترا بر این جماعت و ولی الله دهلوی پدر صاحب تحفه در ازالة الخفا آورده که بنی هاشم در خانه فاطمه [illegible]

در باب نقض خلافت ابوبکر جمع شده مشهور است [illegible] و خود انتهی پس کجا باقی ماند اجماع امت بر خلافت ابوبکر که افضل [illegible]

بنی هاشم اند از بیعت او تخلف کردند و در نقض خلافت مشورت [illegible] بعد از آن اگر بیعت او کردند موجب حقیت او نمی تواند

شد که محمول بر کراهت است و بر سبیل جبر واقع شده مثل بیعت دیگر سلاطین بنی امیه و بنی عباس که اکثر صلحا و اتقیا بیعت

ایشان [illegible] بمصلحت و اکراه دست خود در دست ایشان داده بودند و در صحیح بخاری در غزوه خیبر مذکور است و

کان لعلی من الناس وجه حیاة فاطمة فلما توفیت استنکر علی وجوه الناس فالتمس

مصالحة ابی بکر و مبایعته ولم یکن یبایع تلک الاشهر فارسل الی ابی بکر ان ائتنا ولا

یأتنا احد معک کراهیة ان یحضر عمر فقال عمر لا والله لا تدخل علیهم وحدک فقال ابوبکر وما عسیتهم

ان یفعلوا بی والله لآتینهم فدخل علیهم ابوبکر یعنی بود از برای علی از مردمان روداری در زندگی فاطمه پس هرگاه فاطمه وفات

یافت اجنبی و ناآشنا یافت علی روهای مردم پس در خواست نمود مصالحت ابوبکر را و بیعت کرد و در آن ماهها یعنی تا شش ماه بیعت

ابوبکر نکرده بود پس کسی را فرستاده بسوی ابوبکر که بیا بسوی ما و نیاید نزد ما احدی همراه تو برای مکروه داشتن آنکه عمر حاضر شود پس گفت

عمر ابوبکر را که تنها داخل مشو بر ایشان پس گفت ابوبکر که چه خواهند ایشان کرد بمن والله که هر آینه خواهم آمد نزد ایشان پس

داخل شد بر ایشان ابوبکر انتهی پس حضرت علی بعد انقضای شش ماه هرگاه فاطمه زهرا وفات یافت و مردمان [illegible] ناآشنا شدند

بناچاری بیعت ابوبکر اختیار کردند حالا اهل انصاف داوری [illegible] اجماع است بر بیعت [illegible] رضامندی [illegible]

عدم مبایعت او و احراق خانه فاطمه [illegible] شش ماه [illegible] مرتضی هرگز بیعت نکرده

هرگاه روگردانی مردمان [illegible] ابوبکر اختیار کرد لیکن [illegible] خود مکروه داشت که [illegible] غلیظ بود اگر

چنین اجماع برحق [illegible] بیعت ابوبکر منکشف می شد [illegible] و اگر بمجبوری بیعت کرد پس بموجب آیه شریفه

الا من اکره وقلبه مطمئن بالایمان کلام نیست و چنین بیعت مجبوری پس خلافت ابوبکر باطل است باقی ماند

خلافت عمر و آن فرع خلافت ابوبکر است [illegible] خلافت عثمان فرع خلافت عمر است [illegible] اصل خراب شد [illegible] تمکین در [illegible]

خلافت اقول اگر مراد از تمکین [illegible] تمکین فی الجمله است پس آن منحصر نیست [illegible] شد در زمان آنحضرت صلعم و اگر مراد از آن تمکین

کامل است که بر تمام روی زمین تسلط اهل اسلام باشد [illegible] ایشان [illegible] یافت نشد پس آن متوقع است بجز زمان عدالت توامان

حضرت صاحب العصر و الزمان [illegible] خاتم المرسلین محمد مصطفی و خاتم الائمه الطاهرین ارتضای دین [illegible] در کل مسلمین [illegible]

و مفقود است [illegible] و دین [illegible] انشاء الله تعالی [illegible] خواهد [illegible] یافته نمی شوند و اگر ابوبکر و عمر را

[illegible] ریاست [illegible] خلافت [illegible] کلام مرتضی [illegible]

نیست [illegible] اکثر سلاطین اسلام اقالیم [illegible] تسلط ایشان رعایا [illegible]

آن امکنه در سلک زمره اسلام منسلک گردیده اند و معاویه و عبد الملک هم فتح اکثر بلاد نموده اند و صلاح الدین رومی و محمود غزنوی
وغیره سلاطین اسلام اکثر قلاع و امصار کفار را در تحت حکومت خود در آورده اند و همچنین اکثر بنی امیه و بنی عباس را تسلط قرار
واقعی و غلبه قویه بر روی زمین مستقر و متحقق مانده است و ائمه اربعه اهل سنت مصاحبت ایشان را گرم داشته اند و احکام
شرع در ازمنه ایشان نفاذ می یافت پس تخصیص ازمنه ثلثه چیست درین صورت باید که دین پسندیده که مرضی خدا است در
عهود جمله این سلاطین هم ثابت باشد و مابه الامتیاز در ازمنه ثلثه و ازمنه سلاطین دیگر متحقق نیست و لهذا بر کلام فرقی هم
معلوم نمیشود مگر آنکه باوجود انتزاع حق فاطمه بجز ثلثه کسی دیگر نشده و حق علی را سوای ایشان کسی غصب نکرده و اراده
احراق خانه بنت رسول الله نموده و اراده قتل علی بن ابی طالب نکرده و مال بیت المال و حق مومنین را خورده و برده نموده
و کلام الهی را بغرض فاسد اجزای قرآن جمع کرده خود در آتش نسوخته و اصحاب رسول مقبول را زد و کوب نکرده آیا همین است
پسندیدگی دین خدا نعوذ بالله منها و تعجب است از صاحب رساله که تمکین دین پسندیده خدا را در بست و چهار سال که
سنین خلافت خلفاء ثلثه بودند منحصر گردانیده گویا نزد او نه در زمان آنحضرت صلعم دین پسندیده خدا بوده نه بعد خلفاء
ثلثه نهایت اینکه تا خلافت خلیفه چهارم تمکین دین پسندیده باقی مانده باشد و بعد از آن زوال پذیر گردیده و تا قیام قیامت
باز تمکینی چرا دین پسندیده حاصل نخواهد شد حالانکه اکثر علمای اهل سنت دین پسندیده خدا را در زمانه معاویه و یزید و
دیگر سلاطین بنی امیه و بنی عباس نیز معتقد اند و در ازمنه ایشان قوت اسلام و شوکت و عزت دین مبین را قائل اند
چنانچه در صواعق محرقه مذکور است عن ابن مسعود بسند حسن انه سئل کم یملک هذه الامة
من خلیفة فقال سألنا عنها رسول الله صلعم فقال اثنا عشر بعدد نقباء بنی اسرائیل
فقال القاضی عیاض لعل المراد بالاثنا عشرة فی هذه الاحادیث وما شابهها انهم
یکونون فی مدة عزة الخلافة وقوة الاسلام واستقامة اموره والاجتماع علی
من یقوم بالخلافة ملخصش آنست که از ابن مسعود پرسیدند که درین امت چند خلیفه خواهند شد گفت که ما از
رسول خدا صلعم پرسیده بودیم فرمودند که دوازده خلیفه خواهند شد بعدد نقبای بنی اسرائیل که دوازده بودند پس گفت
قاضی عیاض در شرح این حدیث که مراد از اثنا عشر درین احادیث و مثل آنها آن است که خواهند بود ایشان در مدت عزت
خلافت و قوت اسلام و درستی امور آن و اتفاق بر کسیکه بخلافت قائم شود و عسقلانی در فتح الباری شرح صحیح بخاری ضمن
گفته که کلام القاضی هذا احسن ما قیل فی هذا الحدیث وارجحه لتائیده فی بعض
طرقه الصحیحة کلهم یجتمع علیه الناس والمراد باجتماعهم انقیادهم لبیعته والذی
اجتمعوا علیه الخلفاء الثلثة ثم علی الی ان وقع امر الحکمین فی صفین فسمی معاویة یومئذ
بالخلافة ثم اجتمعوا علیه عند صلح الحسن ثم علی ولده یزید ولم ینتظم حالی للحسین امر
بل قتل قبل ذلک ثم لما مات یزید اختلفوا الی ان اجتمعوا علی عبد الملک بعد قتل ابن الزبیر
ثم علی اولاده الاربعة الولید ثم سلیمان فیزید فهشام وتخلل بین سلیمان ویزید عمر بن عبد العزیز

میگوید عسقلانی که این کلام قاضی عیاض نیکوتر و راجح ترست از کلام دیگر که درین حدیث گفته اند برای تائید او در بعض طرق صحیحه خود کلهم یجتمع علیه الناس ومراد از اجتماع ایشان فرمان برداری واطاعت ایشان است برای بیعت وکسانیکه بر ایشان اجتماع مردم گردیده است وخلفا گردیده اند ایشان خلفاء ثلثه اند یعنی ابوبکر و عمر و عثمان وبعد ایشان علی است تا اینکه واقع شد امر حکمین در صفین پس معاویه در آنروز موسوم بخلافت شد بعد ازان اتفاق کردند مردم بر خلافت معاویه وقت مصالحه نمودن حسن بن علی بعد ازان مردم اجماع کردند بر خلافت یزید فرزند معاویه ومنتظم نشد امر خلافت بر حسین بن علی بلکه او قبل آن مقتول شده بود وبعد فوت یزید مردم اختلاف کردند تا اینکه متفق شدند بر خلافت عبد الملک بعد قتل ابن زبیر بعد ازان بر سر چهار پسر او اجماع کردند ولید وسلیمان ویزید وهشام وبعد سلیمان وقبل یزید عمر بن عبد العزیز متخلل گشته بود خلیفه دوازدهم ولید بن یزید بن عبد الملک است انتهی این خلفاء دوازده در عزت خلافت وقوت اسلام بودند وهمچنین در تاریخ الخلفاء مذکورست وای بر مسلمانی که یزید را ان خلیفه حق باشد وخلافت رسول ودین اسلام از وجود او معزز وگرامی بوده باشد وحسین بن علی از امامت خارج باشد واز حکم یزید خلیفه زمان وامام مسلمانان مقتول گردیده باشد چه خوب تمکین دین پسندیده خداست نزد اهل سنت که از معاویه ویزید بوجود آمد ونیز ابن حجر در صواعق محرقه در حق معاویه می نویسد فالحق ثبوت الخلافة لمعوية من حینئذ وانه بعد ذلک خلیفه حق وامام صدق ومعلوم نیست که صاحب رساله خلافت را در چهار کس از کجا حصر می سازد برخلاف جمهور علماء خود واگر کسے گوید که خلفاء راشدین همین چهار کس بودند ابوبکر وعمر وعثمان وعلی پس میگوییم که اتفاق علماء ایشان نیست در چهار کس بلکه محدثان ایشان اقتصار بر سه کس می نمایند ابوبکر وعمر وعثمان وعلی را خارج میدانند از خلفاء راشدین ودر زمان خلافت آنجناب را زمان شر میگویند چنانچه ولی الله پدر صاحب تحفه در ازالة الخفا می نویسد که بنقل متواتر که در شرعیات نقلی معتمد ترازان یافته نمیشود بثبوت پیوسته که آنحضرت صلعم فتنه را که نزدیک بقتل حضرت عثمان پیدا شد مطمح اشاره ساختند وآنرا تفصیلے که زیاده ترازان در شرع یافته نشود بیان میفرمودند وآنرا حد فاصل نهاده اند در میان زمان خیر وزمان شر وگواهی داده اند که درین وقت علاقه علی منهاج النبوة منقطع شود وملک عضوض پیدا آید ومعنی ملک عضوض دلالت میکند بر حروب ومقاتلات وجنگیدن یکی با دیگری در ملک ولهذا در احادیث بسیار خلفاء ثلثه را دریک حکم جمع کرده اند تا آنکه ظن غالب بهم رسید که هر سه بزرگ فی مرتبة من المراتب متفق اند وغیر ایشان دران مرتبه شریک ایشان نیست ودر بعضے احادیث لفظیکه مشعر انقطاع خلافت باشد ارشاد فرمودند انتهی ومن نیز قبل ازین بعض احادیث را بیان کرده ام که مشعر اند بر خلافت سه کس وبعضے از آنها این است که سیوطی در تاریخ الخلفاء می نویسد قال البخاری فی تاریخه روی عن جمهان عن سفینة ان النبی صلعم قال لابی بکر وعمر وعثمان هؤلاء الخلفاء من بعدی یعنی گفت بخاری در تاریخ خود مرویست از جمهان بن سفینه که گفت پیغمبر صلعم ابوبکر وعمر وعثمان که ایشانند خلفاء بعد من ونیز در تاریخ الخلفاء مذکورست وترجمه آن این است که هرگاه آنحضرت مسجد بنا نمودند بنا ازان سنگے نهادند وفرمودند ابوبکر که بگذار سنگ خود را جانب سنگ من بعد ازان بعمر فرمود که بگذار سنگ خود را جانب سنگ ابوبکر بعد ازان بعثمان فرمود که بگذار سنگ خود جانب سنگ عمر بعد ازان فرمود که ایشانند خلفاء بعد من وگاه میگویند که خلفاء راشدین پنج کس بودند ابوبکر وعمر وعثمان وعلی وعمر بن عبد العزیز پس خلفاء راشدین نزد اهل سنت

حسب اعتقاد اکثر محدثین سه کس بودند ابوبکر و عمر و عثمان و بعضی میگویند که ابوبکر و عمر و عمر بن عبد العزیز بودند و عثمان و علی از خلفاء نبودند پس خلفاء چهار که مشهور اند شهرت آن در عوام است نه در علماء **قوله** و زوال خوف و امن کامل **اقول** زوال خوف و حصول امن کامل در عهد ثلثه بلکه اربعه هرگز متحقق نبود این ادعای محض صاحب رساله است بلکه ابرار و اخیار از تعدی ثلثه در خوف شدید بسر می بردند و اگر در زمان ایشان امن کامل می بود فاطمه زهرا از حق خود محروم نمی ماند و در آزردگی و بیدماغی ازین دار ناپایدار ارتحال نمی فرمود و تا دم واپسین از شیخین ترک تکلم نمی فرمود و اگر امن کامل می بود علی برای بیعت ابوبکر ضایع نمیشد و انصراف وجوه ناس از او بوقوع نمی آمد و خانه نشین نمیشد و اگر امن کامل می بود عمر اخگر آتش و هیزم برای احراق خانه فاطمه همراه خود نمی برد و اسقاط محسن بوقوع نمی آمد و علی و عباس از خوف اشرار در خانه فاطمه زهرا التجا نمی بردند و قریب بود که در آتش سوزانیده شوند و اگر امن کامل می بود ابوبکر نسبت بعلی و عباس عمر را حکم نمی داد که ان ابیا فاقتلهما و اگر امن کامل می بود صحابه اخیار مثل عمار و ابن مسعود و غیره و سعد بن عباده و غیره مضروب و مقتول نمیشدند و صحابه آنحضرت صلعم محاصره خانه عثمان کرده بکمال بیرحمی و بی اعتنائی او را قتل نمی ساختند و اگر امن کامل می بود اتفاق محاربه علی با اهل اسلام مثل عایشه و طلحه و زبیر و معاویه نمیشد که آنجناب را از مفسده اعداء خود گاهی ایمنی حاصل نشده و بلکه صحابه از خلفاء آنقدر متخوف بودند که بپاس عزت خود نمی توانستند که علی الاعلان باظهار حق بپردازند چنانچه امام غزالی در احیاء العلوم می نویسد که بعد فوت عمر ابن عباس می فرمود که عول را عمر در خلافت خود اختراع نموده است و عول در شرع شریف هرگز درست نیست کسی گفت که در عهد عمر چرا منع کردی گفت که از خوف او چیزی گفتن نتوانستم و همچنین در فرایض شریفی و توضیح و تلویح بفرق یسیر مرقوم است و نیز صحابه رسول از عمر بن خطاب آنقدر هیبناک و مرعوب بودند که هرگز به گرنه از خلافت او راضی نبودند ابوبکر بر خلاف رای و برعکس مرضی صحابه رسول عمر را خلیفه خود گردانیده بود چنانچه ولی الله در ازالة الخفاء از ترمذی و مستدرک روایت میکند ان ابابکر اذا حضره الموت ارسل الی عمر یستخلفه فقال الناس استخلف علینا فظا غلیظا ولو ولینا کان افظ واغلظ فما تقول لربک اذا لقیته وقد استخلفت علینا عمر یعنی بدرستیکه ابوبکر وقت قریب شدن مرگ او کسی را فرستاد بسوی عمر تا که خلیفه کند او را پس گفتند مردمان آیا خلیفه میکنی بر ما تند خوئی و بد مزاج را و اگر بتحقیق خلیفه خواهی کرد زیاده تر بد مزاج و تند خو خواهد شد پس در جواب چه خواهی گفت پروردگار خود را وقتیکه ملاقات کنی او را و حال این است که خلیفه کردی بر ما عمر را و در ریاض النضرة چنین است که ان جماعة من الصحابة دخلوا علی ابی بکر لما عزم علی استخلاف عمر فقال له القائل منهم ما انت قائل لربک اذا سالک عن استخلاف عمر علینا وقد تری غلظته یعنی بدرستیکه جماعتی از اصحاب رسول مقبول داخل شدند بر ابوبکر هرگاه اراده کرد بر خلیفه نمودن عمر پس گفت ابوبکر را گوینده از ایشان که تو قائل بپروردگار خود نیستی وقتیکه سوال خواهد کرد ترا از خلیفه گردانیدن عمر بر ما حالانکه بتحقیق می بینی بد مزاجی او را و در تاریخ خمیس چنین است که طلحه و زبیر گفتند ابوبکر را که تو قائل بپروردگار خود نیستی وقتیکه خلیفه کردی بر ما عمر را و در کنز العمال مرقوم است که علی مرتضی و طلحه انکار کردند بر ابوبکر از استخلاف عمر انتهی و هرگاه جمله صحابه از ریاست آن فظ غلیظ ناراض و مخالف باشند پس امن کامل کجا البته برای ذات خود شان امن کامل حاصل شده بود که بلا زحمت حکومتی بدست افتاد و بی تعب و مشقت

زر کثیر بحصول گرائیده و از روایات مذکوره بالا دو فائده مستنبط شد یکی عدم رضای صحابه از استخلاف عمر و دویم عدم ایمان ابوبکر بخدای خود بقول صحابه که با وجود انکار ایشان عمر را خلیفه گردانید و چگونه خلیفه نمیکرد ابوبکر عمر را که بعد وفات جناب سرور کائنات علیه التحیات والصلوات بهمین مواثیق و عهود عمر نیز ابوبکر را بر منصب خلافت منصوب گردانیده بود و بهمین توقع ترک وصیت آنحضرت صلعم و سناد و نیز بیان با آنحضرت صلعم و احراق خانه فاطمه و تشدد و سخت گیری و تخویف صحابه بعمل آورده بود پس تعجب است از صاحب رساله که دعوی زوال خوف در ازمنه ثلثه می سازد بلکه حصر می نماید این زوال خوف را در ازمنه ایشان نمیدانم که کدام خوفی بود در زمان آنحضرت صلعم که ثلثه آنرا برطرف کردند و حالانکه خود معترف است که غلبه اهل ایمان در زمان نبی الانس والجان سید ولد عدنان علیه الصلوة ثابت بود و قرآن شریف شاهد آن است و تخویف ثالث را پایانی نیست که اگر یکی را از صحابه زد و کوب نمود دیگری را جلا وطن گردانید تا اینکه صحابه رسول مقبول از تعدی و بدعات او تنگ شده و عاجز گردیده بلوه عظیم برپا نمودند و خانه او را محاصره کرده سر او در کنارش نهادند و بهمانجا او را قتل نمودند و حریص تر از همه در قتل او طلحه بود که در عشره مبشره محسوب است و اگر امن کامل می بود چنین وقعات پیش نمی آمدند **قوله** و وقوع عبادت خالی از شرک و ریا در حق جماعه مخاطبین قرآن وعده فرمودند **اقول** عبادت را که خالی از شرک باشد نیز صاحب رساله منحصر در ازمان خلفا گردانیده معلوم نیست که در ازمنه ایشان کدام خلوص در عبادت بود که زمانه رسول مقبول از چنین عبادت خالی بود از تحریر صاحب رساله چنان متبادر گردیده که در عهد کرامت مهد جناب سید المرسلین صلی الله علیه وسلم هیچگونه عبادت مبرا از شرک و ریا نبود و در زمان ثلثه بخلوص میسر شد و نمیفهمد که مراد از عبادت در آیه استخلاف خالی از شرک که خدا تعالی وعده آن کرده است بر تمام روی زمین است که هیچ بقعه از عبادت بی شرک خالی نباشد و در ازمنه ثلثه صدها بلاد و کفار بودند که مشحون بودند از کفر و شرک و تا اینندم که در عالم کثرت اهل اسلام است به نسبت ازمنه ایشان باز اکثر اقالیم از کفر و شرک معمور اند تا اینکه یک تنفس مسلمان نمی تواند که آنجا بگذرد پس معلوم شد که مراد از این زمانه حضرت صاحب الزمان است که در حق او جناب رسول خدا صلعم فرموده اند یملا الارض قسطا و عدلا بعد ما ملئت ظلما و جورا و عبادت خالص فی الجمله در ملک عرب یعنی در بعض قطعات ربع مسکون بغلبه و اقتدار در زمانه آنحضرت صلعم نیز حاصل بود چنانچه در بیضاوی و غیره تفاسیر اهل سنت است و ازمنه ثلثه را با آن هیچگونه تعلقی نیست و اگر مابعد زمانه آنحضرت صلعم هم مراد باشد پس بعد عهود ثلثه در ازمنه دیگر سلاطین اسلام زیاده تر از آن وسعت و گنجایش است و خطاب در قرآن شریف عام است برای کافه مومنین تا روز قیامت **قوله** و اشاره بهمین تمکین و ترویج سیرت رسول این که عبارت از امر بالمعروف و نهی عن المنکر است در سوره حج بنسبت مهاجرین اولین در آیه وافی هدایه الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة و اتوا الزکوة و امروا بالمعروف و نهوا عن المنکر متحقق و موید وعده استخلاف در حق ایشان است **اقول** این آیه را با استخلاف اصطلاحی هیچگونه تعلقی نیست بلکه این آیه در مدح مهاجرین خلفاست چنانچه حق تعالی میفرماید که مهاجرین کسانی اند که اگر ایشان را قدرت دهیم در زمین برپا دارند نماز را و بدهند زکوة را و امر کنند به نیکی و منع کنند از بدی پس آن وعده خدا تعالی در زمان آنحضرت صلعم بوفا رسید که ایشان را در همان زمان قدرت داد که نماز را برپا کردند و زکوة را ادا نمودند و امر بمعروف کردند و نهی از منکر نمودند چنانچه میفرماید المومنون والمومنات بعضهم اولیاء بعض یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و یقیمون الصلوة و یوتون الزکوة

پس هرگاه این جمله امور حسب وعده الهی در عهد آنحضرت صلعم از مومنین بوقوع آمده باز در ازمنهٔ ثلثه مداخلت آن نمودن قابل
سماعت نیست واگر این آیه برای تائید استخلاف لغوی باشد مضایقه هم نیست چه خدا تعالی در آیه استخلاف وعده مالکیه و وراثت
زمین و تمکین دین و زوال خوف که مهاجرین کرده بود در زمانه آنحضرت صلعم بوجود آمده که برای ایشان تمکین و غلبه حاصل شد که
نماز را ادا کردند بیخوف و زکوة را بمستحقان رسانیدند و مقید کردن مهاجرین را باولین نهایت بیجا است بلکه این آیه در شان
مهاجرین مطلق است یعنی جمیع مهاجرین واگر مقید باولین باشد درینصورت شیخین از مهاجرین خارج میشوند چه مهاجرین
اولین کسانی اند که بطرف حبشه هجرت کرده بودند و شیخین از هجرت حبشه محروم اند و ترویج سیرت رسول مقبول هم از ثلثه
هرگز بوقوع نیامده زیرا که ایشان از احکام خدا کما حقها شعوری نداشتند و مخترعات و مبتدعات خود نیز خلق را ماموربه میساختند
واگر در ذات ایشان سیرت رسول امین می بود حضرت علی که عالم تر بودند باحکام خدا بعد انقراض زمانه شیخین از قبول خلافت
ظاهره که مشروط بود بعمل سیرت شیخین ابا و امتناع نمی فرمودند چنانچه در صواعق محرقه و تاریخ الخلفاء مرقوم است و ماحصل
آن این است که چون عبد الرحمان بن عوف وقت شوری از حضرت امیر گفت که اگر بطریق کتاب خدا و سنت رسول خدا و
سیرت ابوبکر و عمر عمل نمائی بر دست تو بیعت میکنم حضرت علی فرمودند که در آنچه که خواهم توانست یعنی بر کتاب خدا و سنت
رسول عمل خواهم نمود و بسیرت شیخین عمل نخواهم کرد چون از عثمان پرسید قبول کرد آنگاه عبد الرحمان بر دست عثمان بیعت نمود
پس ازینجا واضح شد که سیرت شیخین خلاف سیرت رسول بود که عمل آن از جناب امیر استنکاف نمودند و چگونه حضرت علی انکار نمیکرد
که شیخین بحضور آنجناب در احکام خدا غلطیها میکردند و از رای و قیاس خود حکم می دادند پس معلوم شد که در ایشان امر بالمعروف
و نهی از منکر حسب مرضی خدا و رسول خدا نبود و صاحب رساله ادعای آن می نماید و بار بار آنرا پیش می آرد و علت استخلاف
ایشان می گرداند و نمی داند که امر بالمعروف موقوف است بر معرفت معروف و نهی عن المنکر موقوف است بر معرفت منکر و کسیکه از کوچه
معرفت این هر دو نابلد محض باشد و نهی از معروف و امر بمنکر از ذات او بوقوع آید چگونه او را آمر معروف و ناهی منکر توان گفت
همین بود امر معروف که مسلمانان را باغوای خالد قتل کنانید چنانچه پس ازین خواهی دانست و ابن اثیر میگوید که ابوبکر در ایام
امر خطا کرده و حکم کردند باحراق خانه فاطمه و رد کردند وصیت پیغمبر خدا را و حکم کردند بقتل علی و عباس در صورت انکار بیعت و
ظلم نمودند بر زد و کوب اصحاب رسول خدا و اخراج نمودند بعض ایشان را از مدینه و جای دادند اعداء رسول خدا را و عثمان آنقدر حکم
بمنکر کرده بود که عائشه بار بار در حق او میگفت اقتلوا نعثلا قتل الله نعثلا چنانچه در نهایه ابن اثیر است و از جهت
همین منکرات اهل مدینه و مصر اتفاق کرده او را بقتل رسانیدند و زیاده تر حریص قتل او طلحه بود چنانچه در روضة الاحباب است که طلحه
در قتل عثمان شریک بود و مروان را بر قتل او تحریص می نمود و از همین جهت مروان طلحه را در جنگ جمل قتل نمود که مروان را به
قتل عثمان تحریص میکرد چنانچه در استیعاب مذکور است قال نظر مروان بن الحکم الی طلحة بن عبید الله یوم
الجمل فقال لا اطلب ثاری بعد الیوم فرماه بسهم فقتله یعنی گفت راوی که دید مروان بن الحکم بسوی طلحه بن
عبید الله در روز جنگ جمل پس گفت که نه طلب خواهم کرد کینه کشی خود بعد امروز پس انداخت تیر بسوی طلحه پس قتل کرد او را
این است حال امر معروف و نهی از منکر ایشان و از اغلاط ایشان که در احکام شرعیه میکردند اگر نظر نمی از ان بعض

تحریر آید و فتری باید پس کجا باقی ماند امر بمعروف و نهی از منکر حسب ارشاد خدا و رسول بدانکه صاحب رساله بران نازان است
قوله و ما قبل ازین درهمین سوره ان الله یدافع عن الذین امنوا ان الله لا یحب کل کفار اثیم لینصرن الله
من ینصره ان الله علی نصرهم لقدیر الذین اخرجوا من دیارهم بغیر حق الا ان یقولوا ربنا الله قول
صاحب رساله این آیه را پاره پاره کرده است و بجای خوان کفور کفار اثیم نوشته و بترتیبی که در قرآن شریف است چنین است
ان الله یدافع عن الذین امنوا ان الله لا یحب کل خوان کفور اذن للذین یقاتلون بانهم
ظلموا وان الله علی نصرهم لقدیر الذین اخرجوا من دیارهم بغیر حق الا ان یقولوا ربنا الله و اعتقاد ما نیز بلا ریب
در حق مومنین مهاجرین که خائن و غادر و کاذب نبودند و در راه خدا مقاتله میکردند و خان و مان خود را ترک نموده برفاقت
رسول کریم وارد مدینه طیبه شدند و نصرت دین خدا کردند چنین است که ایشان از جمله اخیار و ابرار امت بودند و خداوند سبحانه
ناصر ایشان بود و از جانب ایشان مدافعت می نمود و در خوبی ایشان شکی نیست نه آنانکه بعد رسول خدا خیانتها بکار بردند
چنانچه خود حق تعالی درین آیه میفرماید ان الله لا یحب کل خوان کفور و خود عمر بعلی و عباس میگفت که شما مرا و ابوبکر
را خائن و کاذب و غادر می بینید چنانکه در صحیح مسلم است و نه آنانکه در جهاد پشت داده فرار میکردند و جان خود را از جان رسول
عزیزتر دانسته آنجناب را در معرکه جهاد تنها میگذاشتند چنانچه حق تعالی میفرماید ثم ولیتم مدبرین بعد ازین آیه که در
مقدمه عفو فرار است از آن عفو کلی ثابت نمیشود و نیز در مسند احمد حنبل است ان الشیخین هربا یوم احد و رجع عمر و
ینشد موعه و یسال علیا العفو فقال لست المنادی قتل محمد فارجعوا الی ادیانکم
فقال انما قالها ابوبکر ثم نزلت ان الذین تولوا منکم یوم التقی الجمعان انما استزلهم الشیطان
و ترجمه این روایت قبل ازین گذشت و ازین روایت بوی نفاق بعض تا بدین هم بمشام ذهن منصف لبیب میرسد و ظاهر است
که صحابه بباعث گفتن کلمه ربنا الله خارج از مکه شده بودند لیکن مجرد قول ربنا الله کافی نیست تا وقتیکه استقامت ایمان تا دم
واپسین متحقق نباشد چنانکه حق تعالی میفرماید ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا پس ثلثه و احزاب ایشان از
شرف این آیه خارج شدند که مدام فرار میکردند و پیغمبر را تنها میگذاشتند گو تقصیر بعض فرارات عفو هم گردید لیکن نصرت رسول
از ایشان بوقوع نیامده و استقامت ایمان هم در بعضی از ایشان باقی نمانده بود چنانکه دانستی و انشاء الله تعالی خواهی دانست
و مقصود صاحب رساله که مجموع امور موعوده آیه استخلاف در عهد ثلثه بظهور رسیده بود نیز ازین آیه و آیه ما بعد آن بر نمی آید
و مدح مهاجرین که درین هر دو آیه است ما را از آن انکاری نیست بلکه عین اعتقاد ما است و ما ایشان را از اکابر و اعاظم مومنین میدانیم
الا من استثنی منهم قوله و در سوره حشر الذین اخرجوا من دیارهم و اموالهم یبتغون فضلا من الله
و رضوانا و ینصرون الله و رسوله اولئک هم الصادقون اقول این آیه
نیز مفید مدعای صاحب رساله نیست بلکه در مدح فقراء مهاجرین است و ما از آن ابا نداریم و درین آیه ابتغای فضل از خدا
و نصرت او و رسول او علت مدح مهاجرین است و این هر دو وصف از ثلثه منتفی بودند اگر ایشان طالب فضل خدا می بودند دنیا را
بر دین اختیار نمی کردند چنانکه مولوی روم میگوید چون صحابه جاه و دنیا خواستند مصطفی را بی کفن انداختند و اگر نصرت خدا

مخلوط خاطر و مرکوز طبع ایشان می بود بارها از معرکه جهاد فرار میکردند و جناب رسول خدا را تنها در صف کفار نمی گذاشتند چنانکه در
قرآن است ثم ولیتم مدبرین و صاحب رساله لفظ للفقراء المهاجرین را از اول این آیه برای اثبات مطلب خود حذف
نموده تا ناظر در شبهه افتد چنانکه جمله ولله عاقبة الامور را از آخر آیه الذین ان مکناهم فرو گذاشت کرده و در آیه ان
الله یدافع بجای فقره ان الله لا یحب کل خوان کفور فقره ان الله لا یحب کل کفار اثیم نوشته است لیکن
مطلب او بوجه دیگر از آیه مذکوره که درین قول است بر نمی آید زیرا که للفقراء المهاجرین الذین اخرجوا من دیارهم بدل است از
لذی القربی و از ما بعد آن که والیتامی والمساکین وابن السبیل است چنانکه در بیضاوی است و صحابه ثلثه نه از قریبان
رسول خدا بودند نه از یتامی و مساکین و نه ابن سبیل بلکه مالدار بودند چنانکه اهل سنت میگویند که آیه ولا یأتل اولوا الفضل منکم
والسعة در شان ابوبکر است و عثمان را غنی می نامند و فقر عمر هم ثابت نیست چنانکه فقر علی ثابت است و در تفسیر کشاف
نیز چنین است که بدل است از لذی القربی قوله در حقیقت و حق و صدق و هجرت و نصرت فی دین الله و رسوله بنسبت ایشان
واقع الخ اقول آنفا باثبات رسانیدیم که امر بمعروف و نهی از منکر مسلوب بود از ذوات ثلثه قطعا بلکه ایشان بعکس آن کار
میکردند و تابع سیرت رسول امین صلعم نبودند و الا حضرت علی از تبعیت سیرت ایشان ابا نمیفرمودند و امر بمعروف و نهی از منکر بر
هر مومن واجب است تخصیص ثلثه نیست که بعلت آن مستحق خلافت شوند و شعار ایشان بعکس امر معروف و نهی منکر بود و مدار
ایشان بر رای و قیاس هم بود و در اکثر مسائل خلاف حکم خدا امور می ساختند و در آخر آن خجالت میکشیدند و از معنی کلام الله
جاهل مطلق بودند و تفسیر قرآن را از رای خود میگفتند چنانچه در تاریخ الخلفا مذکور است واخرج البیهقی وغیره عن
ابی بکر انه سئل عن الکلالة فقال انی ساقول فیها برأیی فان یکن صوابا فمن الله و
ان یکن خطاء فمنی ومن الشیطان اراه ماخلا الولد والوالد فلما استخلف
عمر قال انی لاستحیی ان ارد شیئا قاله ابوبکر یعنی سوال کرده شد ابوبکر از معنی لفظ کلاله پس
گفت قریب است که بگویم برای خود پس اگر صواب باشد پس از جانب خدا است و اگر خطا باشد پس از جانب من است و از جانب
شیطان می بینم معنی کلاله را سوای پسر و پدر هر که باشد پس هرگاه خلیفه شد عمر و معنی کلاله اینچنین دید گفت که من حیا میکنم اینکه رد کنم
چیزی را که ابوبکر گفته باشد انتهی میگوییم که خود عمر از ابوبکر اجهل بود و بیخبر تر بود که از نسوان حجله نشین الزام می خورد معلوم نیست که با وجود
اینقدر لاعلمی این کلمه را بنسبت ابوبکر چگونه بر زبان خود رانده شاید خود را از ابوبکر عالم تر گمان کرده باشد این بود حال ایشان که معنی
قرآن را از رای خود تفسیر میکردند و از آیه ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الفاسقون ومن لم یحکم
بما انزل الله فاولئک هم الظالمون ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون هیچ
مبالات نمی داشتند و معنی آیه این است که کسیکه حکم نکند بچیزیکه خدا نازل کرده است پس ایشان فاسق اند در جای فرموده
پس ایشان ظالم و در جای دیگر فرموده پس ایشان کافر و امر بمعروف و نهی از منکر موقوف است بر علم و کمال علمی حاصل نبود
صحابه نبی صلعم بجز علی بن ابیطالب علیه السلام فی الطبرانی قال رسول الله صلعم لفاطمة
زوجتک انه لاول اصحابی اسلاما واکثرهم علما واعظمهم حلما یعنی گفت طبرانی که فرمود رسول خدا صلعم

فاطمه را که تزویج کرده‌ام ترا بعلی داد و اوّل از همه اصحاب اسلام آورده و علم او از جمله اصحاب افزون تر است و حلم او بزرگ تر است
از جمیع اصحاب و لابن جریر قال صلعم خطابا لفاطمة والله لقد انکحتک اکثرهم علما و افضلهم حلما
یعنی و از ابن جریر روایت است که فرمود رسول خدا صلعم و خطاب کرد بفاطمه که قسم بخدا که تحقیق در نکاح دادم ترا کسی را که علم او
بهمه افزون تر است و حلم او از همه بزرگ تر است و جاهلان است بموجب آیه کریمه هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون در امر بمعروف
و نهی از منکر چگونه همپله علما خواهند بود و چسان مساوات بایشان خواهند جست پس احق باین منزلت و الیق بایتان امر بمعروف
و نهی از منکر در دین امت کسی است که از جانب خدا و رسول او مامور است بهدایت امت بعد جناب سرور کائنات و غیر متصف
است بصفت هدایت و ارشاد که آمر و ناهی باشد حسب مرضی خدا و آن نیست بجز علی بن ابیطالب که معدن هدایت و باب مدینه علم
بود پس صحیح نیست امر بمعروف و نهی از منکر مگر از جناب علی مرتضی و یا از پیروان او که به تبعیت و تقلید او امر بمعروف و نهی از منکر
بجا می آورند در این آیه هم خطاب است بآنجناب و پیروان او اگر چه ثلثه بقهر و غلبه عنان ریاست بر رؤس خود یا بسته اصحاب
رسول مقبول را تحت حکومت خود گردانیده بودند لیکن مرجع حل مسائل عویصه و مصدر مشوره نیک که موجب ترقی اسلام و
رونق دین سید الانام باشد جناب علی مرتضی بودند و آنچه که از لوازم خلافت حقه است بجا می آورند و بجز هدایت خلق و ارشاد
انام سلوب جناب شان نبود و همین جهت خدای تعالی در حق جناب رسول خدا و علی مرتضی میفرماید انما انت منذر و
لکل قوم هاد یعنی جز این نیست که تو ترساننده هستی و برای هر قوم راه راست نماینده است ابن مردویه و ابن جریر در تفسیر خود
و دیلمی در مسند الفردوس و ابن عساکر در تاریخ خود و حاکم در مستدرک و احمد حنبل در مسند خود بتفاوت یسیر از ابن عباس روایت
میکنند که لما نزلت انما انت منذر و لکل قوم هاد وضع رسول الله صلعم یده علی صدره
فقال انا المنذر و اومی بیده الی منکب علی فقال انت الهادی یا علی بک یهتدی المهتدون من بعدی
یعنی هرگاه که نازل شد آیه شریفه انما انت منذر و لکل قوم هاد نهاد رسول خدا صلعم دست خود بر سینه خود پس گفت
من منذرم و اشاره کرد بدست خود بسوی دوش علی پس فرمود تو هادی هستی ای علی بتو هدایت خواهند یافت هدایت یافتگان
بعد من و صاحب تحفه از جهت نفاق خود منسوب ساخته این روایت را بسوی ثعلبی و لیس و نمیداند که برای ما قول ثعلبی هم حجت است
ما و را مثل دیگر معتقدین حقیت خلافت ثلثه از جمله مائلان عن الحق می دانیم و نیز احمد حنبل در مسند خود روایت می کند که فرمود جناب
رسول خدا صلعم ان تؤمروا ابابکر تجدوه امینا زاهدا فی الدنیا راغبا فی الآخرة و ان تؤمروا عمر تجدوه
قویا امینا لا یخاف فی الله لومة لائم و ان تؤمروا علیا و لا اراکم
فاعلین تجدوه هادیا مهدیا یاخذکم الطریق المستقیم یعنی اگر امیر خواهید کرد ابوبکر را خواهید یافت او را امین زاهد
در دنیا راغب در آخرة و اگر امیر خواهید کرد عمر را خواهید یافت او را قوی امانت دار نخواهد ترسید در راه خدا از سرزنش سرزنش کننده
و اگر امیر خواهید کرد علی را و نمی بینم شمارا که او را امیر بکنید خواهید یافت او را راه راست نماینده هدایت کرده شده خواهد گرفت شمارا بسوی راه
راست پس بنظر انصاف ملاحظه باید کرد که حدیث سابق بصریح دلالت میکند برین مدعا که عهده هدایت که در معنی ملزوم است بامر بالمعروف
و نهی عن المنکر مفوض است از جانب خدا بعلی بن ابیطالب بعد رسول مقبول نه بغیر او و حدیث ثانی نص صریح است برای خلافت

آنجناب مع لازمه او که هدایت خلق است و شیخین از مرتبه و منزلت آن محروم اند زیرا که آنحضرت صلعم نسبت بعلی مرتضی میفرماید
که اگر او را امیر خواهید کرد شما را براه راست هدایت خواهد کرد و لیکن نمی بینم که شما او را امیر کنید و هر دو فقره اولی این حدیث شریف
از جمله موضوعات اند چه زهد کامل نیز منحصر بود در ذات جناب امیر که سه بار دنیا را مطلقه گردانیده بودند و امانت و عدم
خوف در راه خدا از لومة لائم و عدم مبالات از کسی این همه از خصائص زهد و ترک دنیا است بخلاف شیخین که علی الدوام
طالب دنیا و راغب جاه و منزلت آن مانده اند چنانچه مولوی روم در مثنوی خود میگوید چون صحابه جاه و دنیا خواستند مصطفی
را بی کفن انداختند و در شرح جامع صغیر که از نور الدین عزیزی است در شرح حدیث علی باب حطة مذکور است علی باب
حطة ای طریق حط الخطایا من دخل فیها کان مومنا و من خرج منها کان کافرا
یحتمل ان المراد الحث علی اتباعه والزجر عن مخالفته یعنی علی باب حطه است یعنی طریق ریختن گناهان و خطاها
کسیکه در آید دران مومن خواهد بود و کسیکه بیرون شود ازان خواهد بود کافر محتمل است که مراد ازان رغبت و برانگیزانیدن باشد
بر پیروی او و باز داشتن از مخالفت او و مناوی شارح جامع صغیر در شرح حدیث علی باب حطة من دخل فیه
کان مومنا و من خرج منها کان کافرا میگوید که انه تعالی کما جعل لبنی اسرائیل دخولهم الباب متواضعین
خاشعین سببا للغفران جعل الاقتداء بهدی علی سببا للغفران وهذا نهایة المدح
یعنی هر ستیکه خدا تعالی چنانکه گردانید برای بنی اسرائیل داخل شدن ایشان در دروازه را از روی فروتنی و نرمی سبب برای
آمرزش همچنین گردانید پیروی راه هدایت علی سبب برای مغفرت و این نهایت مدح است و سید نور الدین سمهودی که
مصدر روایات جذب القلوب عبد الحق دهلوی است در کتاب جواهر العقدین بعد بیان حدیث ثقلین میگوید هذا الحث
شامل للتمسک بمن سلف من ائمة اهل البیت والعترة الطاهرة والاخذ بهدیهم واحق من
یتمسک منهم امامهم و عالمهم علی ابن ابی طالب یعنی این برانگیختن شامل است برای چنگ زدن
بذیل کسیکه گذشته است از ائمه اهل بیت و عترت طاهره و برای اخذ نمودن بهدایت ایشان و سزاوارتر کسیکه تمسک کرده
شود از جمله ایشان امام ایشان و عالم ایشان علی ابن ابیطالب است انتهی پس هرگاه اینقدر ترغیب و حث وارد باشد
به پیروی علی مرتضی و تاکید تمسک بذیل طاهر او و منحصر باشد هدایت امام بعد رسول خدا صلعم در ذات پاک وی و پیروی
او سبب نجات و موجب غفران و تخلف از وی باعث ضلالت و کفران باشد در صورت غیری آمر و ناهی بالاستقلال
فهمیدن و بر ذات اقدس او دیگری را گزیدن [illegible] منکوس افتادن است و اگر کسی دیگر سوا
آنجناب آمر معروف و ناهی منکر است [illegible] آنجناب است و امر معروف و نهی از منکر [illegible] است از ینکه بلسان
باشد یا بلسان مقصر [illegible] و نهی از منکر [illegible] رسول خدا صلعم و علی مرتضی و
مقلدان آنجناب [illegible] جمیع صحابه [illegible]
[illegible]
[illegible] عن المنکر واقع است [illegible] باب حطة من دخل فیها کان مومنا و من خرج منها کان کافرا

به ثبوت پیوسته که اهل جمل و صفین و نهروان که خارج بودند از دروازه علی مرتضی همه ایشان از جمله کفار بودند قال پس نزدیک
اهل سنت مجموع این امور موعوده و مؤیده در زمان خلفاء واقع شده اند اقول هیچ امری از امور موعوده در زمان خلفاء
ثلثه واقع نشده چنانچه مفصلاً باثبات رسانیدیم و دعوی صاحب رساله را باطل و مضمحل و مانند هباءً منثورا و مثل غبار کاروان
مورچه پا گردانیدیم و تلمیع و تدلیس او بر ارباب نصفت موضح و منکشف نمودیم بلکه بزعم مفسرین اهل سنت جمله امور موعوده
در زمان آنحضرت صلعم متحقق شدند و بعد از آن تا ابد تحقق آن مستمر است و مراد از استخلاف معنی لغوی است و هیچ امری از امور
مذکوره برای عهود ثلثه باقی نمانده بود و اگر ما بعد زمانه آنحضرت نیز مراد باشد در صورت تخصیص زمان ثلثه نیست بلکه وقوع جمله
این امور در زمانه معاویه و یزید و غیره نیز متحقق بوده خطاب درین آیه بجمیع امت است شمول خطاب آیات آخر چنانکه در بیضاوی
و کشاف است تخصیص موجودین وقت نزول آیه استخلاف نیست بلکه جمیع مومنین صالحین باین خطاب مخاطب اند پس بر تقدیر
فرض معنی اصطلاحی از لفظ استخلاف چنانکه مزعوم صاحب رساله است باید که جمله سلاطین اسلام موعود من الله باشند و در صورت
تسلیم تخصیص موجودین وقت نزول اخراج معاویه از خطاب این آیه مشکل است چه اکثر صحابه مخاطبین آیه استخلاف قلاده
تقلید او در رقاب خود انداخته بودند و او اکثر قلاع و بلاد را مفتوح هم ساخته بود چنانچه پسر این خواهی و الست قبل نزول
این آیه در زمره مسلمانان داخل شده بود پس عدم دخول او در خلفاء موجودین بی وجه است قال و شیعه منکر وقوع مجموع این امور
در زمان ثلثه زیرا که نزدیک ایشان استخلاف زمان خلفاء ثلثه استخلاف حق نبود اقول قطع نظر از استخلاف حق و باطل
خلافت ثلثه را علت عدم وقوع امور مذکوره نمیگردانیم بلکه در واقع و نفس الامر امور موعوده در خلافت ایشان واقع نشده اند و
اموریکه در آیه استخلاف موعود من الله اند وقوع اکثر او در زمان حضرت صاحب العصر معتبر میداریم و مفسرین اهل سنت در زمانه
آنحضرت صلعم وقوع اکثر معتقد اند و اگر در زمان ثلثه هم ترقی پذیرفته است پس در عهود سلاطین دیگر افزون تر صورت آن
جلوه گر گردیده است تخصیص ثلثه نیست و استخلاف ثلثه صلاحیت نبود و اگر حق می بود جناب امیر تا شش ماه از بیعت ابوبکر
تخلف نمی ورزید چنانچه در بخاری و مسلم مذکور است و در جامع الاصول و جمع بین الصحیحین چنان مرقوم است و کان
لعلی وجه من الناس حیوة فاطمة فلما توفیت فاطمة انصرفت وجوه الناس عن علی و
مکثت فاطمة بعد رسول الله صلعم ستة اشهر ثم توفیت فقال الزهری فلم یبایعه علی
ستة اشهر فقال لا والله و لا احد من بنی هاشم حتی بایعه علی فلما رای علی صرف وجوه
الناس ضرع الی مصالحة ابی بکر یعنی و بود برای علی روداری از مردمان در زندگی فاطمه پس هرگاه که وفات یافت
فاطمه برگشتند رویهای مردمان از علی و درنگ کرد فاطمه بعد پیغمبر خدا صلعم شش ماه پس از آن وفات یافت پس گفت
زهری پس نه بیعت کرد او را علی تا شش ماه پس گفت که نه قسم بخدا و نه کسی از بنی هاشم تا آنکه بیعت کرد او را علی پس هرگاه
دید علی برگشتن رویهای مردمان عاجز شد سوی مصالحه ابوبکر انتهی و قرطبی در مفهم شرح صحیح مسلم در شرح قوله و کان لعلی من الناس
وجهة حیوة فاطمة گفته کان الناس یحترمون علیاً فی حیوتها کرامة لها لانها بضعة رسول الله و هو
مباشر لها فلما ماتت و هو لم یبایع ابابکر انصرف الناس عن ذلک الاحترام لیدخل فیما دخل فیه

الناس ولا یفرق جماعتهم یعنے مردمان که احترام میکردند علی را در زندگی فاطمه برای گرامی داشتن او بدرستیکه او پاره گوشت رسول خدا بود و علی هم صحبت و معاشر او بود پس هرگاه وفات یافت فاطمه و علی بیعت نکرده بود ابوبکر را ازین جهت گشتند مردمان ازان احترام تا که داخل شود در چیزیکه داخل شدند مردمان و مفارقت نکند جماعت ایشان را انتهی و در ریاض النضره هم مذکور است که علی مرتضی بعد وفات فاطمه زهرا بر دست ابوبکر بیعت کرده بود پس اگر بیعت ابوبکر بنابر ظهور حقیت و ثبوت فضائل و مناقب مثل خلافت وی بود حضرت علی تا این مدت چرا از بیعت ابوبکر توقف میکردند و از منهج شرح مسلم بتصریح مفهوم میشود که احترام علی تا حیات فاطمه بود هرگاه فاطمه وفات یافت روهای مردم از علی منصرف شدند مجبور شده پیغام مصالحه به ابوبکر فرستاد چنانچه بلفظ صریح که در جامع الاصول است بر ناچاری و مجبوری دلالت میکند سبحان الله برین بیعت اهل سنت افتخار میکنند و بر شیعیان معترض اند که اگر خلافت ابوبکر حق نمی بود حضرت علی چرا بر دست او بیعت میکردند و در روضة الاحباب مذکور است که جمعی از اهل تواریخ آورده اند چون از بیعت فراغت حاصل شد ابوبکر صدیق رضی الله عنه از وجوه مهاجرین و اعیان انصار جمع ساخته کسی را فرستاد و علی مرتضی کرم الله وجهه بآن مجلس طلبید وی اجابت فرموده در آن مجمع حاضر شده در محلی لایق خود بنشست و از موجب طلب خویش پرسید عمر فاروق گفت موجب آنست میخواهیم که چنانچه صحابه با ابوبکر بیعت کرده اند تو هم بیعت کنی علی گفت که من همان سخن که شما بر انصار حجت ساخته این منصب گرفتید بر شما حجت میکنم و آن آنست گویید که بحضرت رسالت پناه اقرب کیست عمر گفت که ترا نگذاریم تا بیعت نکنی علی گفت که اول این سخن مرا جواب باصواب بگویید بعد از آن از بیعت جویید و همچنین در روضة الصفا هست و در جای دیگر در روضة الاحباب مذکور است که حضرت امیر دعوی خلافت از ابوبکر برای خود نمود چون ابوبکر مشاهده کرد که کلمات علی جمله استوار و محکم و هر یکے از ین مقابل صد هزار است از راه رفق در آمد که بر بیعت تو مرا اجباری نیست و الفر[illegible] روایات کتب اهل سنت دلالت میکنند بر حقیت خلافت امیر المؤمنین علی [illegible] [illegible] بلکه [illegible] عالم بودند باستحقاق جناب امیر چنانچه ابن عبد البر در کتاب [illegible] از ابن عباس روایت [illegible] که قال قال لی عمر بن الخطاب انی ادرک تقول ان صاحبک [illegible] یعنی لما قلت لیجلی الله انی لا اقول ذلک فی سابقته وعلمه وفی اهله قال [illegible] [illegible] المعالی [illegible] گفت ابن عباس گفت [illegible]

[illegible] است بخلافت یعنی علی گفتم که آرے قسم بخدا [illegible]

[illegible] رسول [illegible] گفت [illegible] سبحان است [illegible]

و مطابق [illegible] در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی [illegible]

[illegible] پس گفت جناب رسالت مآب [illegible]

میکرد [illegible] آینده اراده کرد در مرض موت که بنام او تصریح کند [illegible]

[illegible] خانه کعبه قریش هرگز بر وی جمع نشوند [illegible] دیگر شرح [illegible]

ابوبکر حق [illegible] خواهد کرد و امر فرموده بود که اگر [illegible] [illegible]

[illegible] اهل سنت متفق است و شیعیان [illegible] در شرح [illegible] و شیعه [illegible]

قبول حق علی نمی بود هرگز هرگز آنجناب مرطلب خلافت را از پیغمبر نمودند و مثل دیگر کسان اسلام در انقیاد و امتثال امر ابوبکر و عمر اجابت
نفرمودند در صحیح بخاری در غزوه خیبر از عایشه روایت است که علی با ابوبکر گفت ولکنک استبددت علینا بالامر و
کنا نری لقرابتنا من رسول الله صلعم نصیبا حتی فاضت عینا ابی بکر یعنی ولیکن تو استبدادگی کردی بر ما بامر خلافت و بودیم
ما می دیدیم از جهت قرابت خود از رسول خدا صلعم حصه و نصیب خود را تا اینکه اشک ریخت چشمان ابوبکر و کذا فی المسلم پس ابوبکر اگر
حقیت و استحقاق علی عالم نمی بود قطرات عبرات از دیده خود نمی بارید لیکن حب جاه و حکومت چشم باطن او را کور ساخته بود و مقام گریه
نبود اگر علی را مستحق خلافت می دانست از این حکومت و ریاست ایام قلائل دست بردار می شد و غاشیه اطاعت علی بر دوش جان
خود می نهاد و اگر بزعم باطل او حق علی نبود درین صورت می بایست که بلحاظ قرابت قریبه و افضلیت و اعلمیت آنجناب خلافت را بطرف آنحضرت
متعدی می نمود و آنجناب را محزون و ملول نمی ساخت و امت رسول مقبول را در ضلالت انداخته متفرق بهفتاد و دو فرقه نمی ساخت
جناب علی مرتضی را از رفتن خلافت اقسام و انواع احزان و آلام پیرامون خاطر اقدس میگردید چنانچه شارح مقاصد می نویسد وفی
ارسال ابی بکر و عمر ابا عبیدة الجراح الی علی رسالة لطیفة رواها الثقات باسناد صحیحة
مشتمل علی کلام کثیر من الجانبین وقلیل غلظة من عمر وعلی وان علیا جاء الیهما ودخل فیما
دخلت فیه الجماعة وقال حین قام عن المجلس بارک الله فیما ساءنی وسرکم یعنی و در فرستادن
ابوبکر و عمر [illegible] ابو عبیده جراح را بسوی علی [illegible] پیغام لطیف و نازک است که روایت کرده اند از معتمدان باسناد صحیحه که مشتمل است بر
کلام بسیار [illegible] از جانب عمر و علی و بدرستیکه علی بیاید نزد ایشان و داخل شد در جائی که داخل شده بود آن جماعت
[illegible] برخاست از مجلس [illegible] ساخت مرا و خوش کرد شما را [illegible] بنظر انصاف و تامل بنیبید که
[illegible] گفتگوی جانبین منجر بغلظت و سخت کلامی گردید فقط ملال سیوف باقی مانده بود و آن از جانب علی
[illegible] چنانچه ذکر آن نیز در اقوال آینده می آید و وجه آن می نگارم پس نظر و تامل کنید که در فقره
بارک الله فیما ساءنی وسرکم که در شرح مقاصد است چقدر ملال و اندوه در رفتن حق از جناب مرتضوی ترشح
میکند تعجب است از اهل سنت که باوجود ملاحظه چنین تقاریر باز ادعای حقیت خلافت ابوبکر می نمایند و حدیث علی مع القرآن
والقرآن مع علی که در ترجمه مشکوة و تکمیل الایمان است و علی مع الحق والحق مع علی که در کتاب فردوس
ابن شیرویه است و حدیث من ناصب علیا الخلافة فهو کافر فقد حارب الله ورسوله ومن شک فی علی فهو کافر
که ابن مغازلی شافعی روایت کرده و حدیث انی تارک فیکم الثقلین الخ که در صحاح است و حدیث لا تقدموهم
فتهلکوا ولا تقصروا عنهم فتهلکوا ولا تعلموهم فانهم اعلم منکم که طبرانی بیان کرده در فضائل علی و اهل بیت رسول
مقبول و امثال آن که در مناقب آل رسول ماثور است پس باوجود این فضائل و مناقب و ممانعت تقدیم غیر بر علی و تاکید تمسک
بآنجناب علیه السلام دیگری را بر آنحضرت علیه السلام گزیدن و آنجناب را مخذول ساختن کار مسلمانی نیست بلا ریب از حکم خارج است
از اطاعت خدا و رسول او و بیگانه از دین محمدیست و از اینجاست که مولوی روم میگوید تو تاریکی علی را دیده ای زان سبب غیری بر او بگزیده ای
قال و حضرت امیر که استحقاق آن میداشت در زمان ایشان مغلوب و مرعوب و مجبور و مغصوب الحق مانده اقول استحقاق جناب

امیر علیه السلام مستحق است چنانکه باثبات رسانیدیم و اگر خلافت حق آنجناب یعنی بود طالب آن نمی شدند و بر طلب آن اصرار نمیفرمودند
و در ازمنهٔ ثلثه البته مغصوب الحق مانده اند که خلافت ظاهره از آنجناب منتزع گردیده بود و ابو بکر با وجود عدم استحقاق خود و ثبوت حقیت
جناب امیر بحیله و خداع مردم را در مغالطه انداخته بسازش عمر بن الخطاب خلافت ظاهره را نامزد خود نمود و در موضعی که معروف بود بمحل
مشوره باطل بسبب اطلاع اهل حق مردم را اجتماع کرده از کسی بتطمیع و از برخی بتخویف و از جمعی که معاندان و حاسدان علی مرتضی بودند بطمع
و رغبت اخذ بیعت نمود و غصب حق علی کرد در غیاث اللغات که مولف آن سنی المذهب است معنی سقیفه مرقوم است که حقیقت این است
ایوانی بود بنیان که عرب برای مشوره باطل در ان جمع میشدند و مجاز المشوره و سخن بیهوده را میگویند انتهی و اهل اسلام که حسد و حقد و
بغض که از جانب علی مرتضی در صدور خود ها از سالها مخفی میداشتند بعد وفات جناب رسالتماب صلعم آنرا ابروز نمودند بغصب کردن
حق آنجناب و خذلان نمودن و وحید و فرید گذاشتن آنجناب را و آنچه که بعد سرور کائنات بر علی مرتضی رفته و گذشته است همه آنرا
جناب رسول خدا صلعم گوش گذار می خود فرموده بودند چنانچه شاه ولی الله در ازالة الخفاء می نویسد و باید دانست که آنچه بر حضرت
مرتضی بعد وفات آنحضرت صلعم گذشته تا آخر عمر همه آن وقایع آنحضرت اخبار فرموده بودند و باصول اخبار مطلع ساخته و پسر او صاحب
تحفه نیز در مطاعن عثمان می نویسد که جناب رسول خدا صلعم فرموده اند یا علی بر تو امت مجتمع نخواهد شد بعد من انتهی پس عدم اجتماع
مردم همراه علی مرتضی بجز حسد و حقد و عداوت چه تصور کرده آید و در کتاب مناقب ابن مردویه روایت است گفت ابن عباس که من
با رسول خدا صلعم و علی مرتضی در باغچه از باغستان مدینه رفتیم قال علی ما احسن هذه قال رسول الله صلعم یا علی
حدیقتك فی الجنة احسن منها یعنی گفت علی چه خوب است این باغ فرمود رسول خدا صلعم ای علی باغ تو در
بهشت بهتر است ازان ابن عباس میگوید تا اینکه از هفت حدائق گذشتیم و جناب رسالتماب صلعم در حدیقه هفتم فرمود که یا
علی حدیقتك فی الجنة احسن منها ثم وضع یده علی راسه و لحیته و بکی حتی علا بکائه
قیل ما یبکیك یا رسول الله فقال ضغائن فی صدور قوم لا یبدونها لك حتی یفقدونی یعنی ای علی باغ تو در بهشت بهتر از
ان است بعد ازان بگذاشتند آنحضرت صلعم دستهای خود را بر سر و ریش مبارک خود و گریست تا اینکه بلند شد گریستن آنحضرت صلعم
گفته شد که چه چیز گریانید ترا یا رسول الله پس بعلی خطاب کرده فرمودند که کینه ها که پوشیده اند در سینه های قوم ظاهر نخواهند کرد آنها را
بجهت تو یا علی الا بعد از دنیا رفتن من انتهی و وجه دیگر عدم اجتماع مردم بر علی بن ابیطالب آنست که شیخ عبد الحق محدث
دهلوی در تکمیل الایمان [illegible] نوشته که از امام شافعی پرسیدند که علت نفرت خلائق و عدم اجتماع ایشان بر حضرت مرتضی کرم الله وجهه چه
باشد گفت آنکه وی در اظهار حق بر کسی نمی پایید و از هیچ احدی مبالاتی نداشت و مداهنت نمیکرد زیرا که وی زاهد بود و زاهد بدنیا و اهل
دنیا مبالاتی نباشد و عالم بود و عالم را مداهنت نبود و شجاع بود و شجاع را ترس از کسی نبود و شریف بود و شریف را پروای کسی نباشد از بیان
شافعی ایضا هم بثبوت رسید که قبیله که بر ایشان اجتماع مردم شده بود جمله این امور مذکوره از ایشان مسلوب بودند و الا سبب اجتماع بر ایشان
چه بود و مرعوب گفتن حضرت علی مرتضی را بکمال بیخردی است و کسی از فرقه ما معتقد این معنی نیست که آنجناب بخوف کسی از اخذ حق خود
تقاعد نموده باشد و اگر می خواستند که بقهر و غلبه خلافت را از دست غاصبان منتزع فرمایند یارای کسی نبود که متحمل ضربت ذو الفقار
میشد و مجبور و مغلوب و مغصوب الحق بودن آنجناب نیز از ترس کسی نبود بلکه بنا بر مصلحت و اتباع وصیت رسول مقبول صلعم

بودند از تخوف وہیبت کسی وآنجناب را سر بسر پاس مُنت رسول خدا بود کہ بخوف ارتداد ایشان از دین نبی صلعم متصدی سخت گیری
نشدند وباز از ہدایت ایشان دست بردار نگردیدند ومدام در مشورہ ایشان شریک میشدند وبرای ترقی اسلام مشورہ نیک میدادند
لو مغصوب الحق بودند لیکن آنجناب را توفر وتکثر اہل اسلام وانتشار وبث ایشان در اکناف عالم ملحوظ خاطر بود بنا بران مشورہ نیک
میدادند وبرای جہاد حکم مناسب فرمودند کہ خلیفہ حق بودند ولیکن از شریک کردن رای خود در رای ثلثہ برای ترقی وترویج اسلام
ومشورہ نیک دادن حقیت ثلثہ ازان لازم نمی آید بلکہ آنجناب را تکثر اہل اسلام منظور بود ومخالفین را در ضمن آن ترقی سلطنت
وریاست خود ملحوظ بود بنا بران مفتقر استشارہ آنجناب می بودند ودر اعانت اسلام سعی میکردند واگر باعانت فاسقے تعزیز اسلام
متوقع باشد مضایقہ نیست چنانکہ در بخاری ومشکوۃ وغیرہ از آنحضرت صلعم ماثور ہست کہ ان اللہ لیؤید ہذا الدین
برجل فاجر خدا تعالی تائید خواہد کرد این دین را بمرد بدکار واگر بالفرض جناب امیر مصالحۃ بایشان خلط وملط می داشتند ودر
نماز ومشورہ ایشان حاضر میشدند ورای خود را شریک رای ایشان می کردند این جملہ امور موجب اتحاد ودلی جناب امیر و
ثلثہ نمی توانند شد وبر ارتباط باطنی ایشان نتوانند بر وجہ بوقت ضرورت حکم ہست برای اطاعت عصاۃ وفساق چنانچہ در
صحیح مسلم حدیثے ہست طویل وآخرش این است کہ من ولی علیہ وال فراہ یاتی شیئا من معصیۃ اللہ فلیکرہ ما
یاتی من معصیۃ اللہ ولا ینزعن یدا من طاعتہ یعنے شخصے کہ کسے بر وحاکم شود پس ببیند آن حاکم را کہ بجا
می آرد چیزی را از معصیت خدا پس باید کہ ناخوش داند چیزی را کہ بجا می آرد از نافرمانے خدا ولیکن نکشد دست را از طاعت
آن حاکم وسبب تحمل این چنین مکروہات آن بود کہ جناب رسول خدا صلعم وصیتے فرمودہ بودند وبرای اختیار مصابرت تاکید بلیغ ارشاد
کردہ بودند چنانچہ در روضۃ الاحباب مذکور است کہ پیغمبر خدا صلعم از علی وصیت فرمودہ بودند کہ یا علی بعد از من بسی امور مکروہ بہ
تو خواہند رسید باید کہ تنگدل نشوی وطریق مصابرت پیش گیری وچون بینی کہ مردم دنیا را اختیار کردند تو آخرت اختیار کنی
انتہے وجناب امیر از مقاتلہ غاصبان حق خود کہ مسابلہ مسامحۃ فرمودند وغصب حق خود گوارا کردند بسبب آن خوف ارتداد مردم
بود وبرکفر صلی چنانچہ ابن عبد البر در کتاب استیعاب کہ از معتبرین کتب اہل سنت است در ترجمہ رفاعہ بن رافع می نویسد ذکر
عمر بن شبیۃ عن المدائنی عن ابی مخنف عن جابر عن الشعبی قال لما خرج طلحۃ والزبیر
کتبت ام الفضل بنت الحارث بخروجہم فقال علی العجب لطلحۃ والزبیر ان اللہ عز
وجل لما قبض رسولہ قلنا نحن اہلہ واولیاؤہ فلا ینازعنا سلطانہ احد فابی علینا
قومنا فولوا غیرنا وایم اللہ لولا مخافۃ الفرقۃ وان یعود الکفر ویبور الدین لغیرنا فصبرنا علی بعض الالم
ثم لم نر بحمد اللہ الا خیرا ثم وثب الناس علی عثمان فقتلوہ ثم بایعونی ولم استکرہ احدا وبایعنی
طلحۃ والزبیر ولم یصبرا شہرا واحدا کاملا حتی خرجا الی العراق ناکثین اللہم فخذہما بفتنتہما للمسلمین
یعنی روایت است از شعبی کہ گفت ہرگاہ خروج کردند طلحہ وزبیر برای محاربہ علی نوشت ام الفضل دختر حارث واطلاع کرد بخروج
ایشان پس گفت علی تعجب است لطلحہ وزبیر ہرگاہ وفات یافت پیغمبر خدا گفتیم ما ئیم اہل او واقارب او پس نتنازع خواہد
کرد از ما در قہرمان او کسے پس انکار کرد بر ما قوم ما پس حاکم و والی کردند غیر ما را وقسم بخدا کہ اگر نبودہ خوف مفارقت واینکہ باز عود

کنند کفر و هلاک و فاسد شود دین البته متغیر می ساختم پس صبر بر بعض الم پس از آن ندیدیم بجهد و شکر خدا مگر نیکویی را بعد از آن حرکت کردند
مردمان بر عثمان پس قتل کردند او را پس از آن بیعت کردند از من و بجبر کرده بودم بر کسی در بیعت کردند از من طلحه و زبیر و نه صبر کردند
یکماه کامل تا اینکه بیرون شدند و خارج گردیدند بسوی عراق که شکنندگان بودند بیعت من بار خدایا پس بگیر ایشان را به سبب قتل
ایشان مسلمانان را انتهی و در کتاب عقد ابن عبدربه مذکور است که جناب امیر در جنگ جمل بر طلحه لعنت کرده اند و عقیلی که از محدثین اهل سنت
است از ابو الطفیل عامر بن واثله روایت میکند که قال کنت علی الباب یوم الشوری فارتفعت الاصوات بینهم
فسمعت علیا یقول بایع الناس لابی بکر وانا والله اولی بالامر منه واحق به منه فسمعت
واطعت مخافة ان یرجع الناس کفارا یضرب بعضهم رقاب بعض بالسیف ثم بایع الناس عمر و
انا والله اولی بالامر منه واحق به منه فسمعت واطعت مخافة ان یرجع الناس کفارا یضرب
بعضهم رقاب بعض بالسیف ثم انتم تریدون ان تبایعوا عثمان اذن اسمع واطیع ان عمر
جعلنی فی خمسة نفر انا سادسهم لا یعرف لی فضلا فی الصلاح ولا یعرفونه کلنا فیه شرع سواء وایم
الله لو اشاء ان اتکلم لا یستطیع عربیهم ولا عجمیهم ولا المعاند منهم ولا المشرک رد خصلة منها الفعل
ملخص آن است که راوی میگوید بودم بر دروازه روز شوری که آوازها بلند شد پس شنیدم علی را که میگفت مردمان با ابوبکر بیعت کردند
و من قسم بخدا بهتر و سزاوارتر بودم از و بخلافت پس شنیدم و اطاعت کردم بخوف برگشتن مردمان بسوی کفر که بزنند بعض ایشان گردن
بعض را به شمشیر بعد از آن بیعت کردند مردمان بعمر و من بخدا بهتر و مستحق تر و سزاوارتر بودم از و بخلافت پس شنیدم و اطاعت
نمودم بخوف آنکه برگردند مردمان بسوی کفر که بزنند بعض ایشان گردن بعض را بشمشیر بعد از آن اراده میکنید که بیعت کنید عثمان را
اینوقت نیز میشنوم و اطاعت میکنم بدرستیکه عمر گردانیده مرا در پنج نفر که من ششم ایشانم که نمیدانند حق فضیلت نیکویی مرا و
نمیدانند ایشان فضیلت مرا گویا که من فضیلتی ندارم و با همه برابرم و قسم بخدا اگر کلام کنم کسی نتواند از عربی و عجمی ایشان و نه از معاند
و مشرک ایشان که رد نماید خصلتی مرا و شرح کند فضیلتی مرا و نیز این روایت در رسائل المیزان ابن حجر و کتب دار قطنی بطرق
متعدده مروی است و در صواعق الاجابه همچنین مرقوم است که جناب امیر اکثر فضایل خود را پیش صحابه شمار کرده بروز شوری و جمله صحابه
فضایل و مناقب آنجناب را تسلیم نمودند و گفتند که مرتبه اقربیت ترا ثابت است از رسول خدا صلعم و مسلم و قدیم تو در راه قربت و قرابت با آنحضرت
صلعم بنهایت راسخ و محکم است در این حال عبدالرحمان گفت یا ابا الحسن همه این فضایل که شمردی چنین است که در تحت بیان
آوردی و جمیع صحاب بدین امور اقرار و اعتراف دارند ولیکن اکثر مردم بعثمان میل نموده با او بیعت کردند متوقع از جناب
تو اینکه با جمهور موافقت نمایی و بقدم قبول و اقبال پیش آیی شاه عرصه ولایت فرمود بخدا سوگند که شما میدانید که حق بخلافت
ومع هذا بمقتضای علم خود عمل [illegible] از اغراض [illegible] مصالح [illegible] که [illegible] تحمل این امر بشمشیر نبود [illegible] که
مسلمانان و در این تنزل و تسلیم [illegible] در این [illegible] اسلام و مسلمانان ترک مناقشه کردم طلبا الاجر الموعود
و با عثمان بیعت فرمود انتهی این است حال بیعت علی و عدم مقاتله ایشان با غاصبان حقوق خود که از ابتدای بیعت ابوبکر تا بیعت
عثمان بخوبی مطلع شدی و جناب امیر چگونه مقاتله میکرد با ایشان که کلهم فایده معتد بها بران مترتب نمیشد نیز اگر جناب رسول خدا

صلعم اخبار فرموده بودند که یا علی امت من بر تو مجتمع نخواهد بود چنانچه صاحب تحفه هم می نگارد در باب مطاعن در مطاعن عثمان
که حال عثمان نیز در مظلومیت مثل حال علی است که جناب رسول خدا فرموده بودند یا علی لا یجتمع الامة علیک بعدی
وانک تقاتل الناکثین والقاسطین والمارقین لیکن در حال علی و عثمان فرقی است از زمین تا آسمان چه مظلومیت
در علی متحقق بود نه در عثمان بلکه عثمان میلان بظلم پیدا نشده و این ارشاد شاهی صاحب که حال عثمان نیز در مظلومیت مثل حال علی است
بر محل و موقع خود نیست زیرا که عثمان بکیفر کردار خود رسید و آنچه که بر وی واقع شد از شومی و شناعت افعال او بود که در شرح شریف فرمود
و تفریط نموده بود و صحابه از بدعات او تنگدل شده او را مخذول و مهجور نمودند و خانه او را محاصره کرده بسزای او رسانیدند چنانچه منبذی
از آن بمعرض تحریر آورده ام و بیش از همه طلحه در قتل او حریص بود از ینجهت مروان طلحه را در جنگ جمل بقتل رسانید چنانچه مذکور
شد و نیز اکثر اهل سنت قوی دلائل حقیت ابوبکر اعتقاد کرده میگویند که اگر خلافت رسول حق علی می بود واجب بود بر آن جناب که
مقاتله میکرد و با وجود شجاعت و ضرب و آزمائی و فریب ذو الفقار که بآن اکثر معارک را سر کرده بودند و بصفت کرار غیر فرار اسد الله
الغالب کل غالب متصف بودند با وجود حمایت و امداد بنی هاشم در اخذ حق خود که مساهلت و اهمال نمودند از ینجهت بوضوح پیوسته
که بلا ریب خلافت رسول حق ابوبکر بود و ابوبکر خلیفه صادق بود و اکثر اهل سنت مثل صاحب صواعق محرقه و صاحب تحفه و غیرهما همین
حجه را پیش می آرند و تغافل می ورزند از حق حقیق میگوییم که وقتیکه جمعی عثمان بن عفان را در دار او محاصره نموده بودند در آن
هنگام از حضرت علی عذر اجتماع اعوان و انصار نیز مفقود بود بلکه حسنین و جمله بنی هاشم و دیگر صحاب و توابع و موالیان آنجناب بکثرت
موجود بودند لیکن آنجناب در اعانت خلیفه ثالث آنقدر توقف و مسامحه فرمودند که مردمان را مهلت شرکت در قتل او پیدا شد تا آنکه
خلیفه رسول را از قتل کشانیدند و برای امداد و کمک او قدم شجاعت در میان دفع محاصرین عثمان نفشردند آن توقف کجا بود و شجاعت آنجناب و
خصلت کرار غیر فرار غالب کل غالب بلکه واجب بود بر آنجناب اعانت خلیفه رسول نه اینکه با وجود اجتماع جمهور صحاب و اقارب مغلوب و
مقهور بوده مجبور ماندند و از اظهار حق در رفع باطل عاجز و خائف گردیدند و نیز جناب رسول خدا که بدرجها از علی شجاع تر بودند با وجود
معیت [illegible] الایشان [illegible] بود [illegible] کفار [illegible] دیره و وطن اصلی خود را ترک نمودند آن توقف کجا
رفته بود و شجاعت پیغمبر [illegible] مغلوب [illegible] مجبور گردیده [illegible] جواب [illegible] منقول است در کتب ما که
جواب [illegible] اگر خلافت [illegible] حق نبود چرا محاربه و مقاتله نفرمودی چنانکه با طلحه و زبیر و عائشه
[illegible] از انبیاء عظام [illegible] است اول ایشان حضرت نوح که از انبیاء اولو العزم بودند
[illegible] رب انی مغلوب فانتصر یعنی پروردگار من بدرستیکه من مغلوبم پس یاری
[illegible] کلام الهی می آید و اگر اقرار مغلوبیت آنحضرت کنند پس علی معذور تر باشد دوم ابراهیم
[illegible] واعتزلکم وما تدعون من دون الله یعنی کناره میگیرم از شما و از چیزیکه میخوانید سوای خدا
[illegible] در صورت اقرار علی معذور تر است سوم قال الله تعالی لو ان لی
بکم قوة او آوی الی رکن شدید یعنی کاشکی بودی مرا من بشما قوة یا جای گرفتمی بسوی قلعه [illegible] اگر گویند
آنحضرت قوه [illegible] خود داشت تکذیب کلام الهی میشود و اگر گویند قوه نداشت همین معنی را [illegible]

یوسف قال اللہ تعالی رب السجن احب الی مما یدعوننی یعنی ای پروردگار من زندان دوست تر است بسوی من از انچہ میخوانند مرا اگر گویند آنحضرت را دعوت بمکروہے واقع نشدہ خلاف قرآن است و در صورت اقرار آنحضرت واضح است پنجم موسی قال اللہ تعالی اذ یقول ففررت منکم لما خفتکم فوھب لی ربی حکما وجعلنی من المرسلین یعنی وقتیکہ میگفت گریختم از شما ہرگاہ ترسیدم از شما پس بخشید برای من پروردگار من حکم و گردانید مرا از مرسلین اگر گویند فرار بغیر خوف واقع شدہ این امیے تکذیب کلام الہی است و اگر با خوف واقع شدہ پس اگر عذر خواہی وصی ہم بشود چہ استبعاد دارد ششم ہارون قال اللہ تعالی یابن ام ان القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی یعنی ای پسر مادر من بدرستیکہ قوم ضعیف دانستند مرا و قریب بودند کہ قتل کنند مرا اگر گویند استضعاف آنحضرت وقوع نیافتہ مخالفت با قرآن مجید لازم آید و اگر قائل باستضعاف شوند در حق وصی نیز این عذر را قبول فرمایند ہفتم حضرت خاتم المرسلین کہ از کفار قریش ہجرت فرمودہ بغار مستحصن گردید اگر گویند از خوف ہجرت واقع نشدہ خلاف واقع است و اگر با خوف بوقوع آمدہ وصی معذور تر باشد قال و نیز آنحضرت در عہد سعادت مہد خود بزعم شیعیان محققین مثل سید میرن مجتہد الزمان و غیر جمہور الیشان بجہت قلت اعوان و انصار و کثرت اعداد و اشرار در انتظام امور مملکت و اجرای احکام ملت بر سیرت و آئین شیخین کہ نزد الیشان خلاف سیرت رسول الثقلین بود بہ تقیہ عمل می نمود و امور موضوعہ و مخترعہ خلفاء را کہ باغراض باطلہ دستور العمل خاص و عام شدہ بود تغیر دادن آنہا نتوانست زیرا کہ محدثات و مخترعات الیشان مطبوع و مقبول تابعان الیشان بود محو و اصلاح آنہا خیلے دشوار می نمود و از صحابہ کسی بتائید امر بالمعروف و نہی عن المنکر مدد و معاون و ناصر آنجناب نشد اقول ہرگاہ جناب رسول خدا صلعم باوجود کثرت اصحاب اخیار تاب مقاومت کفار قریش نیاوردہ از وطن اصلی و مالوف و مانوس خود مہاجرت فرمودند وصی او صلعم کہ آنقدر جمعیت ہمراہ خود نداشت باین قلت اعوان و انصار و کثرت اعداد و اشرار از عہدہ انتظام امور مملکت چگونہ سر براہ میشد و بر سر منزل مناص میرسید و علمای شیعہ درین قول منفرد نیستند کہ مورد طعن باشند بلکہ علمای اہل سنت نیز با الیشان متفق اند چنانچہ صاحب تحفہ در مطاعن عثمان می نویسد وقتیکہ حضرت امیر مرا لمی خلافت راشدہ پیغمبر شدند بقدر مقدور در تسکین فتنہ و دفع مخالفان کہ طلحہ و زبیر و ام المومنین عائشہ صدیقہ و یعلی بن امیہ و ابو موسی اشعری و دیگر صحابہ کرام بودند کوشش فرمودند از قتل و قتال و جنگ و جدال با الیشان باک نفرمود ہر چند تقدیر مساعد نشد و انتظام امور خلافت صورت نہ بست الی آخر ما قال پس ہرگاہ علمای اہل سنت قائل عدم انتظام امور مملکت در عہد جناب امیر باشند قصور جناب میرن صاحب مجتہد الزمان چیست الیشان کدام امر خلاف واقع و مخالف معتقد علمای اہل سنت تحریر فرمودہ اند و اگر اصحاب رسول مقبول بسبب حسد و حقد و عناد از اطاعت خلیفہ حق خارج شدہ و فتر انتظام را برہم و درہم کردہ باشند در خلافت منصوصہ حقہ آنجناب علیہ السلام کدام حرف است و بدانکہ حقیقت خلافت موقوف بر غلبہ و انتظام امور مملکت نیست والا باید کہ معویہ را خلیفہ دانی کہ در عہد الیشان انتظام امور مملکت بخوبی بود در زمرہ خلفاء راشدین درج باشد پس معویہ را از خلافت راشدہ چرا اخراج میکنی و خلافت راشدہ را در چہار کس بکدام وجہ حصر می سازی بلکہ بحسب عقیدہ تو مناسب آن است کہ نام علی را از جریدہ خلافت راشدہ محو و خارج کنی و بجای آن

تا امر معویه را ثبت نمائی که در زمانه او انتظام امور سلطنت بخوبی بود و انسلاک این هر چهار یار در یک سلک بسبب اتحاد قلبی فیما بینهم
عین مناسب است و علی مرتضی البته مخالف و مباین این هر چهار بود و نسبتی که معویه با ثلثه بود علی را نبود و در مسامحه فرمودن
جناب امیر از محو و انطماس امور موضوعه ثلثه شبه نیست و در بودن سیرت شیخین مخالف سیرت رسول الثقلین نیز ریبی نیست جناب
امیر علیه السلام مصلحت و باعث عدم اجتماع امت بر اطاعت و انقیاد خود و ملاحظه اختلاف مردمان محو کردن بدعات خلفاء ماضیه را
نتوانستند چنانچه در صحیح بخاری مذکور است که در زمان خلافت علی قضاة عرض ساختند و مستفسر شدند که احکام شرعیه را بطریق
سابق بعمل آریم یا بنهج دیگر اجرا کنیم آنحضرت عدم اتفاق مردمان و انکار ایشان دیده فرمودند که اقضوا ما کنتم تقضون
فانی اکره الاختلاف حتی یکون الناس جماعة او اموت کما مات اصحابی یعنی حکم کنید چیزی که بودید شما
که حکم میکردید بدرستیکه من ناخوش میدانم اختلاف را تا اینکه مردمان یک جماعت شوند یا بمیرم چنانکه مردند اصحاب من پس اگر
سیرت شیخین موافق سیرت رسول مقبول میبود جناب امیر چنین اعتذار نمیفرمودند بلکه میفرمودند که بدستور سابق اجرای احکام
کنید حاجت استفسار نیست و نیز از سوال کردن قضاة واضح شد که بموجب مصرع سعدی هر که آمد عمارتی نو ساخت
هر خلیفه بر دستور جدید مخترع خود کاربند می‌شد بنابران قضاة از جناب امیر هم استفسار نمودند که شاید علی مرتضی نیز موجد
شرع جدید خواهد بود و الا حاجت استفسار چه بود شرع محمدی یکی است حلال محمد حلال الی یوم القیمة و حرامه
حرام الی یوم القیامة و حال سیرت شیخین پیش ازین واضح کرده ام که سیرت ایشان هرگز مطابق سیرت جناب
رسول خدا نبود و الا حضرت علی در روز شوری از قبول آن ابا نمیفرمودند چنانکه در صواعق محرقه هست و حسن سیرت شیخین
از سالهای دراز در افواه خاص و عام آن زمان بنوعی رسوخ یافته بود که بعد فوت عمر عرض خلافت بر جناب امیر بشرط اتباع
سیرت شیخین نمودند و آنحضرت راضی نشدند و اگر سیرت شیخین مطبوع طبایع ایشان نبود حاجت ذکر سیرت شیخین چه بود
عمل بر کتاب خدا و سنت رسول کافی بود [illegible] سیرت خلیفه ثالث آنچنان مخالف سیرت رسول مقبول بود که بمکافات اعمال قبیحه
خویش عاقبت تیغ بیدریغ اهل مدینه و مصر شد بلکه سیرت خود را مباین سیرت شیخین هم گردانیده بود حکم بن عاص را که مطرود
جناب رسول خدا بود و نقل مشی آنحضرت [illegible] شیخین هم او را بمدینه جای نداده بودند عثمان در زمان خود بر حال خسران
مآل او شفقت نموده در مدینه جای داد [illegible] الحکم [illegible] رسول خدا [illegible] در حق او آنحضرت فرموده بودند الملعون
بن الملعون چنانکه در مستدرک حاکم [illegible] عبدالله بن ابی سرح برادر رضاعی خود را که آنحضرت او را در فتح
مکه هدر کرده بودند [illegible] لا تجد قوما یؤمنون بالله والیوم الآخر
یوادون من حاد الله و رسوله و لو کانوا اباءهم او ابناءهم او اخوانهم او عشیرتهم
[illegible] مبالاتی نکرده دوستی [illegible] رسول خدا را پس پشت انداخته بود
[illegible] سعدی [illegible] هر که [illegible] رسید [illegible] از راه حق [illegible] سیرت شیخین چگونه
[illegible] سیرت رسول خدا [illegible] که از بدعات و مخترعات ایشان کتب اهل سنت مملو و مشحون اند از جهت خوف اطناب بذکر آن
[illegible] رسوم جاهلیت چنانکه مطبوع طبایع اصحاب رسول مقبول بود همچنین مخترعات شیخین مقبول قلوب احزاب

ایشان بود هرگاه جناب رسالت مآب نتوانستند محو کردن رسوم جاهلیت را از نفوس اصحاب خود همچنین علی مرتضی از محو کردن
آن رسوم معذور بودند با وجود آنکه اصحاب متفق بودند در امتثال آنحضرت صلعم بزعم مخالفین و در عهد علی مرتضی اکثر اصحاب
رسول از اطاعت امام آن زمان بدر رفته بودند بلکه بر سر پرخاش بودند و اکثر اوقات اتفاق محاربه با ایشان می شد گاه از
ناکثین و گاه از مارقین و گاه از قاسطین و تا دم واپسین استراحت نفس و سکون و هم نصیب آنجناب نگردید پس هرگاه
حال آنجناب علیه السلام باین کیفیت باشد بکمال متعذر است که التماس بدعات صورت بندد و جناب رسول مقبول صلعم
با وجود اتفاق جمله اصحاب نتوانستند که رسوم جاهلیت را بخوف ارتداد صحابه محو فرمایند چنانچه در جمع بین الصحیحین [illegible]
منقول است و شارح وقایه هم تخریج آن نموده است قال لها یا عایشة لولا ان قومک حدیثوا عهد با
لجاهلیة وفی روایة حدیثو عهد بالکفر وفی روایة [illegible] حدیثو عهم [illegible] بالشرک واخاف ان
ینکر قلوبهم لامرت بالبیت فهدم فادخلت فیه ما اخرج منه [illegible] شرقیا [illegible] بالارض
وجعلت لها بابین بابا شرقیا وبابا غربیا فبلغت به اساس ابرهیم خلاصه آنکه فرمود جناب رسول خدا صلعم ای عایشه اگر نبودی قوم
تو جدید آن زمان جاهلیه و در یک روایت این است که جدید ان زمان کفر و در روایتی ان است که جدید [illegible] می ترسم که
انکار کنند دلهای ایشان البته حکم می کردم که خانه کعبه منهدم کرده شود پس داخل می [illegible] اخراج کرده شده است
و داخل می کردم متصل او را بزمین شرقی و غربی گردانیدم او را دو دروازه [illegible] شرقی [illegible]
انتهی پس اگر جناب رسول خدا با وجود کثرت اتباع و شیاع و اتفاق ایشان در اطاعت و انقیاد آنحضرت صلعم محو کردن رسوم
جاهلیه را از قلوب اصحاب خود نتوانستند و از جمله ایشان تقیه فرمودند و هیچکس از صحابه بتایید امر بالمعروف و نهی عن المنکر مدد
معین و ناصر آنحضرت صلعم نشد علی مرتضی که قدم بقدم پیرو و مقتدی آنحضرت صلعم بود با وجود اختلاف کثیر و انصراف وجوه اصحاب
رسول مقبول و انحراف ایشان از اطاعت خلیفه حق اگر تأسی رسول امین در محو بدعات ثلثه مسامحه و اهمال ورزد و از
روی مصلحت اغماض نماید که اصلا محل طعن و جای استعجاب و استغراب است و یکی از عامتان رسوم جاهلیه عمر بن خطاب بود
که حجر را که اثر اقدام ابراهیم [illegible] آن برداشته در مقام زمان جاهلیه [illegible] تاریخ الخلفا مذکور است که
وهو الذی اخر مقام ابراهیم الی موضعه الذی الیوم وکان ملصقا بالبیت یعنی عمر آنکس است که
پس انداخت مقام ابراهیم را بسوی موضع آن که هر روز در آنجا است و پیش از این متصل بخانه کعبه و در تفسیر کشاف چنین مذکور
است عن عمر سال المطلب بن ابی وداعه هل تدری این کان موضعه الاول قال نعم فاراه
موضعه الیوم [illegible] یعنی از عمر روایت است که سوال کرد مطلب بن ابی وداعه [illegible] که کجا بود
موضع آن که اول در آنجا بود گفت آری پس نمود او را موضع آن که هر روز در آنجا است پس حجر را از مقام اصلی [illegible]
در جای دیگر که الآن در آنجا است و در زمان جاهلیه هم [illegible] بجا بود انداخت و در مقام اصلی که جناب رسول خدا صلعم از
مقام زمان جاهلیه برداشته در آنجا گذاشته بودند قائم نگذاشت و تقیه علی مرتضی چنین قدر بود که بسبب قلت اعوان و انصار
و سلب و انتزاع حق خود از دست تصرفات از انداختند [illegible] بسبب کثرت معاندین و [illegible] سکوت ورزیده باشد

بلکه آن حضرت در اظهار حق و اعلان مذهب خود گاهی تقیه نکرده اند و در زمان خلافت خود از تغییر محدثات ایشان از روی مصلحت
اغماض ورزیده نه از خوف کسی چنانکه رسول خدا صلعم از محو رسوم جاهلیت از روی مصلحت مسامحه فرموده قال لهذا احکام حلّت
متعه زنان و فرضیت مسح رجلین در وضو و انتقام مظلومان از ظالمان و تشهیر و ترویج قرآن صحیح و کامل که ترتیب و انتظام
داده آنجناب بود مخفی و مستتر ماند اقول وجه عدم رواج امور مذکوره در قول سابق بوجوه سدیده بیان کرده ام و اگر در حقیقت
امور مذکوره ریبی باشد نیز مطلع باید شد اما متعه پس آن بحکم خدا و ارشاد رسول حلال و مباح است قال الله تعالی
فما استمتعتم به منهن فآتوهن اجورهن فریضة یعنی پس آن زنان که متعه کردید از ایشان پس بدهید
ایشان را مزد ایشان که مقرر کرده شده است و مراد از لفظ استمتاع درین آیه نکاح نمی تواند شد زیرا که در اول سوره ذکر
نکاح گذشت و الا تکرار لازم می آید و نیز بمجرد نکاح نصف مهر واجب می باشد نه کل آن و کل مهر بعد وقوع مجامعت است
و جماع هم مراد نمی تواند شد چه در صورت معنی آیه چنین خواهد بود که از زنانی که مجامعت کردید پس بدهید ایشان را مهر
فرضی ایشان و از زنانی که مجامعت نکردید با ایشان چیزی مدهید و حال آنکه دادن نصف مهر قبل مجامعت هم واجب است
پس معلوم شد که مراد از آن متعه است که بمجرد وقوع آن دادن تمام مهر مقرری واجب است امام رازی در تفسیر کبیر و
زمخشری در تفسیر کشاف و صاحب مدارک در تفسیر مدارک و [illegible] جلال الدین سیوطی در تفسیر
فتح و دیگر مفسرین اهل سنت روایت کرده اند که [illegible] آیه در حق متعه نازل شده است و در تفسیر کبیر از عمران بن
حصین روایت است که نزلت [illegible] الله [illegible] لم ینزل بعدها آیة تنسخها قال رجل برأیه ما قال
یعنی آیه متعه در کتاب خدا نازل شده است و بعد از آن چنین آیه نازل نشده که آن منسوخ نماید بعد از آن مردی به رأی
خود گفت آنچه گفت یعنی عمر آن را حرام کرد انتهی و در بخاری و تفسیر نیشاپوری نیز همچنین است و نسخ آن در کلام الله
هرگز موجود نیست و از آیه الا علی ازواجهم که بعض ایشان نسخ میکنند معتبر نیست زیرا که با وجود داخل شدن زنان
متعه در ازواج چنانکه در محل خود ثابت شده نزول آیه مذکوره نیز قبل نزول آیه متعه است چه آیه الا علی ازواجهم قبل
هجرت در مکه نازل شده و آیه متعه بعد هجرت در مدینه منوره پس آن آیه ناسخ آیه متعه نمی تواند شد و فخر الدین رازی در
تفسیر کبیر و زمخشری در کشاف و حاکم در مستدرک و بغوی در معالم التنزیل و غیر ایشان روایت کرده اند که این آیه
متعه باینطور نازل شده است فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی فآتوهن اجورهن فریضه
یعنی زنانیکه متعه کردید از ایشان تا وقت معین و بغوی در معالم می نویسد که این روایت صحیح است بشرط مسلم انتهی پس
کسیکه میگوید که در صحت این روایت تامل است قول او از پایه اعتبار ساقط است و حمیدی در جمع بین الصحیحین و صاحب
مسلم در مسلم و عینی شارح صحیح بخاری در باب غزوه خیبر از ابوسعید خدری و جابر بن عبدالله روایت میکنند که
قالا تمتعنا الی نصف خلافة عمر حتی منع عمر الناس فی شان عمرو بن حریث یعنی گفتند ایشان که متعه کردیم تا
نصف [illegible] خلافت عمر تا آنکه منع کرد عمر مردم را در شان عمرو بن حریث و جلال الدین سیوطی در تاریخ
الخلفا در اولیات عمر [illegible] من حرم المتعة یعنی عمر اول کسی است که حرام کرد متعه را [illegible] منبر رفته

گفت متعتان کانتا مشروعتین فی عهد رسول الله وانا انهی عنهما متعة الحج ومتعة النساء چنانچه در تفسیر کبیر است
یعنی دو متعه بودند مشروع در زمانه رسول خدا صلعم و من منع میکنم از آنها یکی متعه حج است و ثانی متعه زنان است و در شرح تجرید
قوشجی و شرح تجرید اصفهانی و در شرح مقاصد تفتازانی مرقوم است که ان عمر صعد المنبر وقال ایها الناس
ثلث کن علی عهد رسول الله وانا انهی عنهن واحرمهن واعاقب علیهن متعة النساء ومتعة الحج
وحی علی خیر العمل یعنی بدرستیکه عمر صعود نمود منبر را و رفت بالای آن و گفت ای مردمان سه چیز بودند بعهد رسول خدا
صلعم و من منع می کنم از آنها و حرام می کنم آنها را و عذاب میکنم بر آنها یکی متعه زنان است و دیگر متعه حج و سیوم گفتن حی علی
خیر العمل در اذان و تاویلی که در قول عمر میکنند که احرمهن یعنی ابین تحریمهن است نهایت بیجاست زیراکه باوجود عدم مساعدة
تاویل مذکور یعنی مقصود اهل سنت را قابل سماعت هم نیست چه ملا علی قاری در رساله خود می نویسد که در قول غیر معصوم
گنجایش تاویل نیست والا قول کفر هر کافری بتاویل صحیح درست کرده شود و صاحب تحفه در باب اول می نویسد که مذهب
اهل سنت این است که کلام مرتضی را محمول بر ظواهر آن باید داشت نه بر تقیه و خلاف تمامی چنانچه کلام الله و کلام رسول را نیز
بر ظاهر آن حمل باید کرد چه امام بحق نائب پیغمبر است و نصوص پیغمبر همه محمول بر ظاهر است و نیز می نویسد که تاویل را راه نباید داد
که دلیل عجز و بیچارگی است پس هرگاه کلام خدا و کلام رسول باوجود کثرت تشابه محمول بر ظاهر است کلام عمر چگونه منصرف عن
الظاهر خواهد بود و از روایتی که در ازالة الخفا است چنان مستفاد میشود که اگرچه متعه نزد عمر در عهد رسول خدا صلعم حلال
بود و حکم حلت آن از قرآن نیز نزد او ثابت بود لیکن مرضی عمر نبود که متعه حلال ماند چنانچه ولی الله در ازالة الخفا از جابر روایت
میکند که تمتعنا مع رسول الله ومع ابی بکر فلما ولی عمر ابن الخطاب الناس فقال ان القرآن هو القرآن
وان الرسول هو الرسول کانتا متعتان علی عهد رسول الله احدهما متعة الحج والاخری متعة النساء متعناهما ایضا بعده
یعنی متعه کردیم همراه رسول خدا صلعم و همراه ابوبکر یعنی در ازمنه ایشان پس هرگاه حاکم شد عمر بن خطاب مردمان را پس گفت
بدرستیکه قرآن قرآن است و رسول رسول است یعنی من منکر قرآن و رسول نیستم لیکن رای من مقتضی آن نیست که دو متعه
که بودند در زمان رسول خدا صلعم یکی متعه حج و دیگر متعه زنان منع کردیم آنها را الکنون حلال نیستند بعد آنحضرت صلعم و ابن
اثیر در نهایه و رازی و نیشاپوری در تفاسیر خود از حضرت امیر المومنین علی بن ابیطالب روایت کرده اند که فرمود آن حضرت
لولا ان نهی عمر عن المتعة ما زنی الا شقی یعنی اگر منع نمیکرد عمر از متعه زنا نمیکرد مگر شقی اما فرضیت مسح پا پس از کلام
الهی ثابت است و سیاق عبارت و نظم قرآن حکم میکند مسح پا را و مذهب حضرت علی و اولاد طیبین ایشان وجوب مسح پاست
دریں شکی در آن نیست ابن حجر در شرح صحیح بخاری میگوید که لم یثبت عن احد من الصحابة خلاف ذلک الا
عن علی و ابن عباس و انس بن مالک و فخر الدین رازی در تفسیر کبیر گفته اختلف الناس فی
مسح الرجلین وفی غسلهما فنقل القفال فی تفسیره عن ابن عباس و انس بن مالک و عکرمة و
الشعبی و ابی جعفر محمد بن علی الباقر ان الواجب فیهما المسح وهو مذهب الامامیة من
الشیعة وکذا قال محیی السنة شمس الدین البغوی فی تفسیره معالم التنزیل

یعنی اختلاف کردند مردمان در مسح پا و شستن آن پس نقل کرد قفال در تفسیر خود از ابن عباس و انس بن مالک و عکرمه و شعبی
و ابو جعفر محمد بن علی الباقر اینکه واجب در پاها مسح است و آن مذهب امامیه است از شیعه و همچنین بغوی در تفسیر خود میگوید پس
ما را بمقتضای حدیث صحیح علیٌّ مع القران والقران مع علیٍّ وانی تارک فیکم الثقلین ما ان
تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی کتاب الله وعترتی اهل بیتی که در تمسک ایشان عدم ضلالت در دنیا و فوز و نجات در دار
آخرت متوقع است اطاعت جناب امیر و اولاد طیبین ایشان لازم و متحتم است و عینی شارح صحیح بخاری در شرح خود هفت احادیث
مسح پا نقل کرده است اگر خواسته باشی با آن رجوع نمای و صاحب تحفه می نویسد که بعکس از جناب رسول خدا صلعم روایت
مسح پا نقل نکرده است این بزرگ خیلی دروغ گو است که جمله ابواب تحفه را از کذب و بهتان مملو نموده و در مسند حنبل و کنز العمال
وغیره اکثر احادیث مسح پا موجودند و تقیه را اهل سنت جایز نمیدانند که از راه تقیه صدور آنها شده باشد بلکه حق این است که حکم شارع
متعلق بوجوب مسح پا است و غسل پا از محدثات خلیفه ثانی است چنانچه از تفسیر ثعلبی مفهوم میشود اما قران ترتیب داده جناب
امیر علیه السلام که صاحب رساله منکر آن است پس آنهم ثابت است گو مروج و معمول به نیست چنانچه در صواعق محرقه و تاریخ الخلفا
از ابن سیرین منقول است قال لما توفی رسول الله صلعم ابطاء علی عن بیعة ابی بکر فلقیه فقال اکرهت
امارتی فقال لا ولکن الیت علی نفسی ان لا ارتدی بردائی الا الی الصلوة حتی اجمع القران فزعموا انه
کتبه علی تنزیله فقال محمد بن سیرین لو اصیب ذلک الکتاب لکان فیه العلم
حاصلش آنست که هرگاه بیعت کردند مردمان بر دست ابوبکر و حضرت علی در بیعت او تاخیر کرد و در خانه خود نشست ابوبکر گفت که
چرا تاخیر کردی آیا امارت مرا مکروه و ناخوش میداری فرمود کراهت نکردم لیکن قسم خورده ام که نخواهم انداخت بر دوش خود ردا را
سوای نماز تا آنکه جمع کنم قران را پس مردمان گمان کردند که علی موافق تنزیل جمع کرده است ابن سیرین میگوید که اگر آن قران معمول
به میشد علم کثیر از ان حاصل میشد و هم در تاریخ الخلفا در حال حضرت علی مذکور است احد العلماء الربانیین والشجعان
المشهورین والزهاد المذکورین والخطباء المعروفین واحد من جمع القران وعرضه علی رسول الله
یعنی علی یکی از علماء ربانیین است و یکی از شجاعان مشهورین است و یکی از زاهدان مذکورین است و یکی از خطیبان مشهورین است
و یکی از آن کس که جمع کرد قران را و عرض نمود آن را بر رسول خدا صلعم و عبد الحق در ترجمه مشکوة در فضایل قران می نویسد که
آورده اند که امیر المومنین علی نیز جمع کرده قرآن را بر ترتیب نزول و گفته اند اگر آن مصحف معمول شدی و مشهور گشتی علم کثیر از آن
حاصل شدی که معرفت ناسخ و منسوخ است و مانا که وی رضی الله عنه ترتیب اختلاف آخر بروی کار نیاورد و تا همه عالم بر یک
نهج باشند فهمیده از این روایت وجه عدم رواج آن قرآن نیز بوضوح پیوسته و خود آنحضرت عقیدا فرموده اند که ما را اختلاف پسند
نیست تا اینکه جمیع امت رسول یک جماعت شود و با هم چنانکه اصحاب من بودند کما ورد فی البخاری و نیز از روایت عبد الحق
بثبوت پیوسته که آن قرآن موافق تنزیل بود و بدانکه ذکر آن قرآن در مصاحف محرقه عثمان و در هیچ کتابی مذکور نیست پس
بحارفت آن قرآن و ذکر و فن و غرق آن نیز تا اینهم بثبوت نپیوسته پس معلوم شد که آن قرآن و سنت بدست حضرت صاحب
الزمان امام الانس والجان خلیفة الرحمان حضرت امام مهدی علیه السلام رسیده و حضرت علی علی الدوام در همین فکر

می ماندند که تمام قوم یک سو شود لیکن اهل حسد و حقد و عناد نگذاشتند که علی مرتضی بآرام و قرار در خانه خود نشینند و اجرای امور خلافه کنند ضغائن دیرینه که از مدت دراز در قلوب ایشان مکنون و متمکن بودند باظهار آن پرداختند و سرحلقه جمله ایشان ام المومنین عائشه بود که هرگاه در اثنای راه مدینه خبر بیعت مردم بر دست علی شنید گفت که کاش آسمان بر زمین افتادی و این خبر نشنیدمی چنانکه در روضة الاحباب است و باغوای طلحه و زبیر جمیع جمعیت شان نزده هزار مردم بمقابله حضرت علی پیش آمد آخر الامر چندین هزار از صحابه رسول خدا صلعم و دیگر رجال را مقتول کنانیدند و معاویه غاویه که امام بر حق اهل سنت است بقول ابن حجر در صواعق محرقه و عبد القادر جیلانی در غنیة الطالبین و بقول قاضی عیاض و ابن عساکر و ابن حجر شارح صحیح بخاری و شارح جامع صغیر وغیره که تا دم واپسین آنجناب را فرصت نداد تا اینکه آنحضرت شهید گردید پس کی غافل نشسته بود علی بن ابیطالب از اجرای امور حقه لیکن اعادی فرصتی ندادند و اختلاف امت آنحضرت را پسند نبود و حال همچنین ائمه دیگر را تمکین دین و زوال خوف و قدرت بر امر بالمعروف و نهی عن المنکر حاصل نشد **اقول** در آیه استخلاف هرگز هرگز برای خلافه مصطلحه ایشان وعده نیست که بسبب عدم تمکن و انتقاء زوال خوف در ازمنه ایشان خلف وعده الهی لازم آید بلکه همه ایشان از حکم آیه **یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک** خلفاء منصوصه اند از حیثیت نص یکی برای دیگری و خلافتی که منصوص من الله است تمکن و زوال خوف آخر لازم نیست اگر تقصیری هست از جانب رعیت است که التزام اطاعت امام حق و خلیفه مطلق از ایشان بوقوع نیامده و با وجود استحقاق و قیام ادله قطعیه بر خلافه ایشان دیگران را که لیاقت خلافه نداشتند بر ایشان برگزیدند و حکومت و سیاست که وظیفه خلافه ظاهریست اگرچه از ایشان بسبب تسلط و تغلب حکام جائره و تعدی سلاطین جابره مسلوب ماند لیکن امر بالمعروف و نهی عن المنکر که از لوازم خلافه حقه است گاهی از ایشان متروک نشده کار ایشان علی الدوام هدایت خلق بود مثل جناب رسول خدا صلعم که در مکه معظمه در پرده در هدایت خلق اشتغال میداشتند و همچنین حال ائمه علیهم السلام بود و کسانیکه طالب حق و راغب صراط مستقیم و دین مبین بودند رجوع ایشان بسوی ذوات عالیه آنحضرات بود و امر بالمعروف و نهی عن المنکر منحصر در ضرب و قتل و جدال نیست و در صورت فقدان جهاد سنانی جهاد لسانی برای ایشان ملتفی بود و حال امام منصوص بعینها مثل حال نبی است اکثر انبیا بتعدی امت جفاکار کاسه مرگ نوشیده اند و تمکن و زوال خوف گاهی نصیب ایشان نشده جناب سرور کائنات تا سیزده سال در مکه معظمه چه تکالیف شاقه و ایذاهای شدیده از دست کفار قریش کشیده اند آخر الامر متحمل ستم کیشی ایشان نشده رخت مهاجرت بسوی مدینه منوره بربستند و اراده ترک وطن اصلی خود کردند و تا فراهم شدن انصار قدرت و تمکن بر جبر کردن کفار نبود که ایشان را تهدید و داخل زمره اهل اسلام فرمایند مخفی و در پرده مردمان را دعوت و هدایت میکردند و مثل این تمکین ثلثه بل افزون تر از ان یزید و عبد الملک وغیره جمله سلاطین جابره را هم حاصل بود پس اگر خلافه حقه موقوف بر تمکن محض است باید که ایشان در درجه اولی خلیفه رسول باشند چنانچه جمعی از علمای اهل سنت بخلافه ایشان قائل هم شده اند بسبب قوه و تمکین و عزه اسلام در عهد ایشان و من قبل ازین بیان اشاره هم کرده ام بهفوات ایشان پس تخصیص صاحب رساله خلفاء اربعه را در استخلاف باقی نمانده و قول ایشان بنهایت رکیک و بیوجه است **قال** بلکه حقیقه ایشان و شیعیان ایشان در پرده دین

مخالفین بسر برده اند و به تقیه و خوف کلمه ایشان خوانده اند لا بد این عقیده اما میه متضمن توہین و تحقیر ائمة الہدی و مستلزم
انکار انجاز وعده حق جل و علی گردید اقول خود اہل سنت و نیز انبیا علیہم السلام نزد ایشان در پرده دین مخالفین بسر برده
و به تقیه و خوف کلمه ایشان خوانده اند اما انبیا پس حضرت موسیٰ در پرده دین مخالفین بسر می برد چنانچه بیضاوی در تفسیر
آیه و لبثت فینا میگوید فانه علیه الصلوٰة والسلام کان یعایشهم بالتقیة و از خوف حضرت موسی حقتعالی خبر
میدہد که فاصبح فی المدینة خائفا یترقب و نیز میفرماید فخرج منها خائفا یترقب و جناب
خاتم المرسلین صلعم که از جانب خدا خلعت رسالت پوشیده برای ہدایت ثقلین مبعوث گردیده بود از ہیبت کلمه کفار لفظ رسول
الله را از صلحنامه محو فرموده و کلمه ایشان خواند لا بد این عقیده اہل سنت متضمن توہین و تحقیر انبیا علیہم السلام باشد اما تقیه
اہل سنت و بسر بردن ایشان در پرده دین مخالفین پس چنانکه در تاریخ الخلفاء است که مامون رشید علماء را طلب نموده
از خلق قرآن استفسار نمود ایشان بتقیه جواب دادند چنانچه میگوید که و سبب طلبهم انهم توقفوا اولا ثم اجابوه تقیة
یعنی و سبب طلب ایشان اینکه ایشان توقف کردند اولا بعد از ان جواب دادند او را از روی تقیه و نیز در تاریخ الخلفاء
است که ہرگاه از امام احمد حنبل استفسار نمود که قرآن قدیم است یا مخلوق در جوابش گفت که ہو کلام الله لا ازید
علی ہذا و از خوف مامون نگفت که قدیم است و در تفسیر کشاف مرقوم است که کان ابو حنیفة یفتی سرا بوجوب
نصرة زید بن علی و از خوف خلیفه عباسی از اظہار آن احترازی نمود و در احیاء العلوم مذکور است که ابن عباس گفت
که عول در شرع جایز نیست کسی گفت که این کلمه را در زمان عمر که موجد آن بود چرا نگفتی گفت که از خوف او نگفتم
و نواب نجف خان بہادر ہرگاه باستماع و فور نصب و شدت تعصب شاه عبد العزیز صاحب گونه انحرافی از جانب
ایشان بہم رسانید شاه صاحب رساله اظہار الحق تصنیف کرده خود را و والد ناصب خود را از جمله شیعیان امیر المومنین
و اہل بیت قرار داده و از مذہب خود برائت نموده درج رساله کرده آخر بذریعه جناب مولوی رحم علی صاحب که یکی از
سادات عظام سوفی پت و از اقارب مادر شاه صاحب بودند بنظر انور نواب ممدوح گذرانیدند و باین حیله نجات خود جست
و بعد انقراض عہد نواب مرحوم باز خود را در سلک نواصب منتظم ساخته کتاب تحفه اثنا عشریه تصنیف کرد و عرصه چند سال
است که افواج انگریزی در ہندوستان مرتکب بغاوت گردیده منشاء فساد عظیم شدند انگریزان بعلت آن در دہلی و غیره
ہزارہا مومنین را بردار کشیدند و باصدہا نسخ کلام مجید بے ادبیہا کردند و صدہا مساجد را نجس کردند و مسمار نمودند لیکن صاحب
رساله و اہل محله او کلمه انگریزان خواندند و تقیه و خوف را ہمچنان شعار خود ساختند که کسے باعانت خود مومنین را از پنجه
انگریزان نرہانید و ہتک مساجد و قرآن شریف را که موجب خروج از ایمان است گوارا کردند این است حال اہل سنت
در تقیه و خوف پس تخصیص شیعه دران چیست و ہرگاه این را دانستی پس بدانکه قبل ازین گذارش کرده ام که حال ائمه
ہدیٰ مثل حال جناب رسالت مآب است آنحضرت صلعم تا اجتماع انصار با وجود کثرت اصحاب تا وقتیکه در مکه معظمه رونق افروز
ماندند گاه در شعب ابو طالب باستتار و اختفاء گذرانیدند و گاه متحمل شدائد و تعدیہائے کفار قریش شدند ہمچنین حال اولاد
طیبین آنحضرت صلعم بود و تقیه ایشان ہمین قدر بود که بسبب عدم اجتماع اعوان و عدم اعانت امت در زاویه عزلت

بسر اوقات خود میکردند و محبان با اختصاص خود را بهدایت و ارشاد سرفراز میفرمودند و خوفی که ایشان را لاحق میشد از جانب
شیعیان و محبان خود بود که ایشان را مضرتی از جانب حکام جور نرسد و برای ذوات عالیه خود از جانب کسی خوفی نمیداشتند
گو مورد ایذا شوند و آنحضرات علی الدوام بالتزام اطاعت ارشاد جناب رسالتمآب صلعم کاربند میشدند و بظاهر برای حفاظت
محبان خود با حکام جور موافقت میداشتند و بسمع و طاعت اقوال ایشان اتفاق میکردند و دران قباحتی هم نیست موافق
حدیثیکه در صحیح مسلم است قال حذیفة بن الیمان قلت یا رسول الله انا کنا بشر فجاء الله بهذا الخیر
فنحن فیه فهل من وراء هذا الخیر شر قال نعم قلت وهل من وراء ذلک الشر خیر قال
نعم قلت فهل من وراء ذلک الخیر شر قال نعم قلت کیف قال یکون بعدی ائمة لا یهتدون بهدای ولا یستنون بسنتی
وسیقوم فیهم رجال قلوبهم قلوب الشیاطین فی جثمان انس قال قلت کیف اصنع یا رسول الله ان ادرکت ذلک قال تسمع و
تستطیع وان ضرب ظهرک واخذ مالک یعنی گفت حذیفه بن یمان که گفتم یا رسول الله بودیم در شر پس آورد خدا این خیر را
پس ما دران خیر هستیم یعنی آنحضرت را برای هدایت آورد پس آیا بعد این خیر شری هست فرمود آری گفتم که آیا بعد این شر خیری هست فرمود که آری
گفتم پس آیا بعد این خیر شری هست فرمود که آری گفتم چگونه است این فرمود که خواهند بود بعد من امامان که رهنمائی نخواهند یافت
بهدایت من و متسنن نشوند بسنت من و قریب است که قایم شوند و برخیزند در ایشان مردان که دلهای ایشان دلهای
شیاطین باشند در بدن انسان گفت گفتم که چکنم یا رسول الله اگر بیابم این را گفت که بشنو و اطاعت کن اگرچه زخمی کرده شود
پشت تو و گرفته شود مال تو انتهی پس هرگاه جناب رسول خدا صلعم بتصریح تام ارشاد فرموده باشند که بعد من خلفاء ظلمه
بهم خواهند رسید باید که سمع و طاعت ایشان کنید گو ایشان بضرب و اخذ اموال و ظلم و تعدی پیش آیند پس محض سمع و طاعت
کردن جناب امیر و ائمه هدی خلفاء ثلثه و غیرهم را بموجب ارشاد رسول کریم کدام منقصت و توهین و تحقیر در شان آنحضرات عاید
شد و کدام حقیت ثلثه و غیر ایشان ثابت گردید در مطاع بودن ایشان و دال است این روایت مسلم بر ثبوت تقیه و بهتر
ازین برای تقیه چه خواهد بود و همین است مذهب ما و اکنون احتیاج اقامت براهین و دلائل بر جواز تقیه باقی نماند و اگر غلبه و
تمکن برای ائمه هدی علیهم السلام در ازمنه ایشان حاصل نشده چه قباحت است برای ایشان چه در آیه استخلاف هرگز هرگز
وعده وقوع تمکن در ازمنه ایشان موعود من الله نیست که فقدان آن مستلزم انکار انجاز وعده حق جل وعلا باشد و نه خلافت
ایشان موعود و نه معلول حکم این آیه است که با انتفاء امور مندرجه آن در عهود ایشان سلب خلافت ایشان لازم آید بلکه
خلافت و امامت ایشان بحکم آیه یا ایها الرسول بلغ ثابت هست نه باین آیه و وعده که برای ایشان بر وقت رجعت است
باین تفهیم است که استخلاف یعنی مالکیه و وراثت تمام روی زمین و صاحب اختیار بودن ایشان و امن کامل و زوال
خوف بالمره و عبادت خالی از شرک این همه موعود است برای ایشان لیکن ذکر خلافة مصطلحه که نیابة رسول و امامت
مومنین است مطلقا و مطلقا درین آیه مذکور نیست و آن علیحده است از جمله امور مندرجه موعوده آیه استخلاف و عدم ظهور امور
موعوده مستلزم انکار آن نمی تواند شد قیامت که موعود من الله است و صدها سال در باره آن میفرماید انهم یرونه بعیدا ونراه
قریبا اگر تا حال بوقوع نیامده باکی نیست و موجب انکار نمی تواند شد که انکار آن مستلزم تکذیب باری عز اسمه باشد قال

فی الحاشیه و ملا عبد العزیز در تعیین مصداق این آیه که متضمن وعده الهی است رجوع بجناب مشکل کشای و ارین یعنی جناب
ابو الحسن آورده گفت که در نهج البلاغة که بلا شبهه و بلا شک نزد جمیع شیعه اصح الکتب و متواتر است و کلام آنجناب است قطع نزاع
نموده ارشاد فرموده که آنجماعه خلفاء ثلثه و اعوان و انصار ایشانند و خود را نیز دران زمره داخل ساخت و حالا آن کلام صدق
نظام را بگوش دل باید شنید و احتمالات ناقص خود را یکسو باید انداخت در نهج البلاغة مذکور است که چون عمر بن الخطاب در باب
رفتن خود برای قتال اهل فارس که جمع شده بودند با جناب امیر طلب مشوره نمود جناب امیر در جواب او این عبارت
فرمود ان هذا الامر لم یکن نصره ولا خذلانه بکثرة ولا بقلة وهو دین الله الذی اظهره وجنده
الذی اعزه وایده حتی بلغ ما بلغ وطلع حیث طلع ونحن علی موعود من الله حیث قال عز اسمه وعد الله
الذین امنوا منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم
الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم من بعد خوفهم امنا والله منجز وعده وناصر جنده ومکان القیم من الاسلام
مکان النظام من الخرز فان انقطع النظام تفرق ورب متفرق لم یجتمع والعرب الیوم وان کانوا
قلیلا فهم کثیرون بالاسلام عزیزون بالاجتماع فکن قطبا واستدر الرحی بالعرب واصلهم دونک نار الحرب
فانک ان شخصت من هذه الارض تنقضت علیک العرب من اطرافها واقطارها حتی یکون
ما تدع وراءک من العورات اهم الیک مما بین یدیک وکان قد ان الاعاجم ان ینظروا الیک
هذا یقولوا هذا اصل العرب فاذا قطعتموه استرحتم فیکون ذلک اشد لکلبهم علیک وطمعهم
فیک فاما ما ذکرت من مسیر القوم الی قتال المسلمین فان الله سبحانه هو اکره لمسیرهم
منک وهو اقدر علی تغییر ما یکره واما ما ذکرت من عددهم فانا لم
نکن نقاتل فیما مضی بالکثرة وانما کنا نقاتل بالنصر والمعونة
یعنی بدرستیکه این دین نبود نصرت او و بی نصرتی او بکثرت و نه بکمی و آن دین خداست که غالب کرده است او را و فوج اوست
که عزت داد آنرا و مدد کرد آنرا تا آنکه رسید بجائی که رسید و نمودار شد آنجا که نمودار شد و ما بر وعده هستیم از جانب خدا چنانکه
فرموده بزرگ است نام او وعد الله الذین امنوا منکم الآیه و خدا وفا کننده است وعده خود را و یاری کننده لشکر خود است و جای
رئیس در اسلام جای رشته است از مهره پس اگر گسسته شود رشته متفرق شود و بسا چیزی که متفرق شد باز جمع
نشد و قوم عرب امروز اگرچه کم اند پس ایشان بسیار اند بزور اسلام غالب اند بزور اجتماع پس باش بجای قطب یعنی میخ
آسیا و گردش ده آسیا را بقوم عرب و افگن ایشان را نزد خود در آتش کارزار پس هر آئینه اگر تو برخیزی ازین زمین باز
برهم شود بر تو عرب از اطراف و جوانب آن تا آنکه باشد آنچه پس گذاشته از عورات ضرورتر ترا از آنچه پیش
روی داشته [illegible] هست [illegible] عجمیان اگر ببینند بسوی تو فردا گویند که این بیخ عرب است پس هرگاه ببرید [illegible] کنید
او را [illegible] پس باشد این [illegible] موجب زیادتی دلیری ایشان بر تو و طمع ایشان در تو اما آنچه ذکر کردی از
روان شدن قوم عجم بسوی قتال مسلمین پس هر آئینه خدا تعالی ناپسند دارنده است روانگی ایشان از تو و او قادر تر

است بر تغییر آنچه ناپسند وارد اما آنچه ذکر کردی از وعدهٔ آن قوم پس ما قتال نمیکردیم در عهد گذشته بزور کثرت و جز این نیست که
قتال می کردیم بزور نصرت و مدد اقول ملا عبد العزیز صواقع نصر الله کابلی را در فارسی ترجمه کرده و مطالب آنرا تقدیم و
تاخیر نموده موسوم بتحفهٔ اثنا عشریه کرده است و بسوی نفس خود منسوب گردانیده که من تالیف کرده ام و حالانکه جمله مضامین
آن از نصر الله کابلی اند مگر قدرے قلیل از جانب خود نیز اضافه نموده است و از ابتدای ادعاے صاحب رساله آن بود که مراد
از مومنین صالحین خلفاء اربعه اند و معنی استخلاف معنی اصطلاحی است که نیابت رسول است و اکنون به تبعیت ملا عبد العزیز
میگوید که آنجماعه خلفاء ثلثه و اعوان و انصار ایشان جمیع مومنین اند و در اینجا کل مومنین را خلفاء رسول قرار داده و قول جناب
امیر مبنی است بر معنی لغوی و آن هرگز درست نمی تواند شد یا و اسیکه مراد از استخلاف معنی لغوی نباشد و خلافت مصطلحه را
در اینجا هیچگونه مداخلتے نیست و آیهٔ استخلاف در اصل خطبه داخل نیست ملا عبد العزیز یا نصر الله کابلی از جانب خود درج خطبه
کرده اند و اگر دخول آیهٔ مسطوره را در خطبه جناب امیر مسلم داریم باز مقصد ایشان هیچگونه از خطبه مذکوره بر نمی آید کجا ثابت است
ازین خطبه که مصداق آیه که متضمن وعدهٔ الهی است جماعه خلفاء ثلثه و اعوان و انصار ایشانند چه آنحضرت میفرمایند که و نحن
علی موعود من الله یعنی ما بر وعده هستیم از جانب خدا یعنی اسلام یوما فیوما ترقی گرفته بحد کمال خواهد رسید که شرک
مشرکین از روے زمین بالمره مرتفع خواهد شد و روزے خدای تعالی ما را بموجب آیه شریفه لیظهره علی الدین کله
بر تمام روی زمین تسلط و تمکن خواهد بخشید پس جناب امیر وعدهٔ خدا را در خطبه خود براے ذات با برکات خویش مع دیگر مومنین
صالحین مختص گردانیده نه براے ثلثه و احزاب ایشان و اگر ثلثه نیز از جانب خدا در زمرهٔ موعود لهم داخل می بودند درین
صورت می بایست که جناب امیر میفرمودند و انتم علی موعود من الله نه اینکه بگویند که و نحن علی موعود
من الله و چگونه جناب امیر ایشان را داخل جرگه موعود لهم میگردانیدند که در آیه استخلاف خطاب است بمومنین صالحین و ثلثه را
جناب امیر از جمله غادرین و آثمین و کاذبین می دانستند چنانکه در صحیح مسلم است و همچنین در آخر خطبه نیز نسبت بذات خود و
دیگر مومنین صالحین که در راه خدا جهاد میکردند میفرمایند فانا لم نکن نقاتل فیما مضی بالکثرة و انما کنا
نقاتل بالنصر والمعونة و نفرمودند که کنتم تقاتلون و نیز شراکت جناب امیر در مشوره ایشان و ایشان را
بمشوره نیک هدایت کردن موجب حقیت ایشان نمی تواند شد حق تعالی جناب امیر را علم کامل و ذهن ثاقب و طبع سلیم عطا
کرده بود و بنابر آن اصحاب رسول مقبول که محتاج بودند بمشوره نیک براے انحلال هر مشکل بجناب امیر رجوع میکردند و آنحضرت
بلحاظ رونق دین و ترقی اسلام که اهم مهمات است بفکر صائب خود بسوی صراط مستقیم و منهج قویم هدایت میکردند و مشوره نیک میدادند
گو منصوب الغیر بودند لیکن خیال منظور خاطر اقدس نبود که خدا نخواسته مضرتے یا چشم زخمی و شکستگی باسلام یا اهل اسلام برسد و حق تعالی
از غیب در دل عمر القا کرده بود که او از علی مرتضی در باب روانگی خود جانب فارس استفسار نماید تا علی او را از ارادهٔ روانگی آن سمت
باز دارد و نیز الطبع مجلے خلیفه صاحب از دوام مسعود بود لهذا از جهاد و پس اگر ایشان نیز همراه لشکر اسلام رونق افروز میشدند
اول از همه راه فرار می پیمودند و جمیع لشکر اسلام به تبعیت افسر و رئیس خویش از عرصهٔ نبرد می گریخت و هزیمت بر هزیمت میخورد
و شهرت فتح و نصرت گاهے نصیب اهل اسلام نمیشد و ننگ و ذلت که براے ایشان حاصل میشد ما ورای آن است ازینهم

تقاضای حکمت الهی بود که ثلثه در زمنه خلافت خود از شرف جهاد محروم می مانند و شریک جهاد نمی شدند و اگر ایشان را هم اتفاق
روانگی میشد بسبب فرار و هزیمت ایشان هرگز هرگز ترقی اسلام متوقع نمی بود و حکومت و ریاست ایشان و امر نمودن برای
جهاد که محض برای ترقی ریاست و سلطنت خود بود مستلزم حقیت و فضیلت ایشان نمی تواند شد چه معاویه هم در عهد خلافت
علی مرتضی حاکم و رئیس صحابه و دیگر اهل اسلام بود و امر بجهاد هم میکرد و حالانکه باغی بود و حکومت مسلمانان حق او نبود و اگر نزد اهل سنت
خلیفه حق و امام صدق بود پس بعد خلافت علی مرتضی بود نه در عین زمانه خلافت آنجناب پس حال ثلثه در ریاست و حکومت
مسلمانان مثل حال معویه است در زمانه علی بن ابی طالب و کدام فضیلتی برای ایشان حاصل نیست و درین خطبه استعاره مدح دین
عدیست که آنحضرت پیغمبر را نید و هو دین الله الذی اظهره وجنده الذی اعزه و یا ستایش مومنین است
چنانچه پیغمبر را نید والعرب و ان کانوا قلیلا فهم کثیرون بالاسلام عزیزون بالاجتماع
و تحسین عمر هیچ مقامی نیست و آنچه که بنسبت او فرموده اند چنین است که و مکان القیم من الاسلام
مکان النظام من الخرز و باز چنین فرموده اند که فکن قطبا واستدر الرحی بالعرب
و این محض مبالغتیست از روانگی او بطرف فارس بکلام ملیح و فصیح که خالی از لطافت نیست نه مدح او کما لا یخفی علی اولی النهی
قال اگر مثل قوم ابراهیم شیعی گویند که ما نیز بعد مرور دهور کثیر قائل وقوع مجموع این امور هم و مشابهت در استخلاف بمقدمه
نص است یعنی چنانکه آدم و داود و هارون را خلیفه منصوص کردیم این خلیفه را نیز مختص بنص نمائیم و مقصود از استخلاف
بالتصرف در زمین مثل وعده غلبه دین اسلام در آیه هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله
معنی است چنانکه غلبه دین اسلام در زمان خیر الانام بظهور نرسید موقوف بر وقت دیگر است همچنان تصرف فی الارض برای شان هنگام معین
بر وقت رجعت از مالک علام است اگر متصل زمان نبوت نشد عدم وقوع وعده الهی نمی توان گفت بیانش آنکه حضرت
رب العزت درباره ابو البشر فرمود انی جاعل فی الارض خلیفة حالانکه آدم سالهای دراز در بهشت ماند چون
در زمین آمد مدتی تنها سرگردان بود و بعد از آنکه نوبت وصال آدم و حوا رسید و کثرت نسل پیدا آمد وعده الهی ظاهر گشت
و لطف الهی همین است که معرفت رسول کریم منصوص ائمه کرام به تبلیغ حدیث غدیر ظاهر گردانیدند انتهی در جوابش میگوییم اگر
مشابهت محض در استخلاف بمقدمه نص است و مقصود از استخلاف با غلبه و تصرف زمین بر وقت رجعت پس درین صورت
لازم که عقیده خلافت جناب امیر بعد وفات جناب رسالتمآب بلا فاصله نکنند و نسبت غصب خلافت آنجناب بسوی خلفاء ثلثه ننمایند
ازین عقیده فاسده توبه بعمل آرند ورنه بپاس حمیت الجاهلیت منحرف از حق بوده مطلب خود را بمقدمه نص مشابهت دادن و
از باقی امور مندرجه آیت استخلاف چشم پوشیدن مثل ملحد تارک الصلوة کلمه لا تقربوا الصلوة را برای ترک صلوة خود دلیل
آوردن و باقی کلام را زائد و بیکار انگاشتن مشابه قائلین کلمه نؤمن ببعض الکتاب
و نکفر ببعض شدن است و یا خود را در زمره مقتسمین الذین جعلوا القرآن عضین
داخل کردن است بهرکیف بدون ظهور مجموع امور مندرجه آیت مسطور استخلاف حق نباشد اقول این قول سید ابراهیم صاحب که
خلاف تحقیق علمای شیعه است بنظر نرسیده که در کدام رساله تحریر فرموده اند و نه ایشان از علمای محققین بودند که قول ایشان مستند

باشد لیکن در صورت فرض و تسلیم جواب ایشان این است که خلافت منصوصه جناب امیر بلا فاصله بعد پیغمبر خدا صلعم بلا ریب مشابه است بخلافت
سابقین و زوال خوف و تصرف فی الارض از لوازم آن نیست چنانکه خواهی دانست پس ازین زیرا که اﷲ تعالی خلافت علی را بخلافت
سابقین مشابهت داده است نه امور دیگر مندرجه آیه را که حصول تمکن و تبدیل خوف بامن است چنانچه میفرماید که لیستخلفنهم
فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم یعنی خلیفه خواهد کرد ایشان را چنانکه خلیفه گردانید آنان را که قبل از ایشان
بودند پس مشبه که خلافت علی است و مشبه به که خلافت سابقین است بیان هر دو تمام شد و فقرات ما بعد آن نیز اگرچه موعود به
و ایفاء آنها از ضروریات است لیکن انجاز آن همراه استخلاف علی علی سبیل الفور از ضروریات نیست زیرا که محض خلافت علی را تشبیها
بخلافت سابقین بود و بیان آن تمام شد و تمکن علی را مشابهت بتمکن ایشان نیست که آنهم برای علی وقت خلافت تمام شود و
بوقوع آید بلکه اکثر خلفاء سابقین از تصرف فی الارض و تمکن و قدرت محروم مانده اند و جمله و لیمکنن لهم جمله علیحده است که معطوف است
بر جمله لیستخلفنهم و وقوع آن همراه معطوف در زمان واحد ضرور نیست و نه از شروط و لوازم و متعلقات آن است البته اگر حقتعالی
چنین میفرمود که لیستخلفنهم بالتمکن و تبدیل الخوف بالامن در ینصورت جای گفتگو بود و اذ لیس فلیس
و نظم آیه مذکوره بطور عطف جمله بر جمله است و وقوع معطوف در زمان وقوع معطوف علیه ضرور نیست چنانکه حقتعالی میفرماید که
هو الذی یحیی و یمیت پس چه ضرور است که احیاء و اماتت هر دو برای شخص واحد در یک زمان بوقوع آید بلکه وقوع آن
معا مستحیل است و آیه استخلاف را مثل آیه و لا تقربوا الصلوة فهمیدن ناشی از کمال دانشمندی صاحب رساله است این آیه را با آیه
استخلاف چه مناسبت است این آیه یک جمله است و کلمه واو در جمله و انتم سکاری واو حالیه است که متعلق است بجمله سابقه و
معنی جمله بی انضمام آن تمام نمیشود بخلاف آیه استخلاف که لیستخلفنهم یک جمله است و لیمکنن لهم دینهم الذی
ارتضی لهم جمله دیگر است و عطف جمله بر جمله است و این چنین در کلام مجید اکثر آمده است کما قال اﷲ تعالی منها خلقناکم
و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة اخری پس اعاده در زمین و اخراج ازان بار دیگر در یک وقت معقول نیست
و الحال اگر کسی ملحد بگوید که اعاده در زمین بوقوع آمد و اخراج ازان هنوز موعود است و آن بوقوع نیامده بر یک کلمه عمل نمودن و از باقی
امور مندرجه آیه چشم پوشیدن مثل تارک الصلوة بر کلمه لا تقربوا الصلوة عمل نمودن و باقی کلام را از زوائد و بیکار
انگاشتن مشابه قائلین کلمه نؤمن ببعض الکتاب و نکفر ببعض شدن است پس در ینصورت در جوابش چه خواهید گفت فما کان
جوابکم فهو جوابنا و ثبوت خلافت علی موقوف برین آیه نیست و نه کسی از علمای شیعه وقت اثبات خلافت علی این آیه را
مستند گردانیده تا مجال اعتراض وسیع باشد بلکه خلافت انتخاب ثابت است از حکم آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک
من ربک الآیه و هرگاه آنحضرت صلعم بحکم این آیه علی را منصوب بخلافت کردند و بعده [illegible] خلافت بحسب
تحریر سید اسمعیل صاحب بیان حدیث غدیر بود فاسد مراد از غلبه و تصرف زمین که نزد ایشان [illegible] واقع خواهد شد
غلبه و تصرف کامل است که بر تمام روی زمین حاصل باشد و آن هنوز بوقوع نیامده و نه کسی [illegible] از لوازم خلافت
است که وجود آن همراه خلافت از ضروریات باشد و غلبه و تصرف ظاهری که از حضرت علی منصوص گردیده آن همان غلبه است
که وقت [illegible] حدیث غدیر آنحضرت صلعم را حاصل بود و دیگران حیله و غلبه قابض آن شدند و مردمان از اطاعت علی تخلف

در زبده و آنجناب را مخدول و منکوب ساختند و تحت حکومت و اطاعت غیر مستحقان درآمدند و غلبه و تمکن که مقصود و مراد سید ابراهیم
صاحب است ثلثه را هم گاهی حاصل نشده که بعلت آن صاحب رساله معتقد حقیت خلافت ایشان است کجا بود تسلط ایشان بر تمام
روی زمین هم کجا بود و عبادت خالی از شرک بر کل بقاع ارض و اگر مراد از غلبه تسلط فی الجمله است چنانکه آنحضرت صلعم را بود پس
آن تسلط معاویه را هم حاصل بود و اکثر بلاد و قلاع را مثل ثلثه مفتوح هم می ساخت چنانچه در تاریخ الخلفاء مذکور است که وفی سنة
خمس واربعین فتحت القیقان یعنی در عهد معاویه در سال چهل و پنجم مفتوح شد قیقان و نیز میگوید وفی سنة خمسین فتحت
قهستان عنوة وفیها دعی معاویة اهل الشام الی البیعة بولایة العهد من بعده لابنه یزید فبایعوه یعنی و در سال
پنجاهم مفتوح شد قهستان از روی قهر و در آن سال خواند معاویه اهل شام را بجانب عهد بعد خود برای پسر خود یزید پس بیعت کردند او را و نیز می نویسد
وفی سنة ثلث واربعین فتحت الرخج وغیرها من بلاد سجستان وودان من برقة وکوزای من بلاد السودان
یعنی و در سال چهل و سیوم مفتوح شد رخج و غیر آن از بلاد سجستان و ودان از برقه و کوزای از بلاد سودان بلکه معاویه از جمله خلفاء
سابقین گوی تفوق ربوده که در تمکن و تصرف فی الارض عدیل خود نداشت و بر همه خلفاء ما تقدم فوقیت جسته چنانکه در تاریخ الخلفاء
مذکور است عن کعب الاحبار لن یملك احد هذه الامة ما ملك معاویة یعنی از کعب الاحبار منقول است
که مالک نخواهد شد کسی ازین امت چیزیکه معاویه مالک شده است پس تخصیص ثلثه چیست و اگر ایشان فتح بلاد کرده اند
معاویه نیز بآن مباهات وارد درینصورت باید که معاویه از خلفاء موعودین باشد که مثل ثلثه بلکه افزون تر از ایشان تسلط
و غلبه داشت و خروج او از خلفاء حقه حسب اصول اهل سنت وجهی وجیه ندارد و خلاصه آنکه غلبه که موعود است غلبه کامله است که بر تمام
روی زمین باشد و غلبه که مغصوب است فی الجمله است که جناب رسولخدا صلعم را بوقت ارشاد حدیث غدیر حاصل بود و قال
و انکار ظهور غلبه اسلام در زمان خیر الانام صریح مخالف است از قرآن زیرا که بر ثبوت ظهور اسلام و غلبه اهل ایمان و اقامة
حجت بر معاندان در زمان حیات حضرت سید ولد عدنان علیه الصلوة والسلام قرآن عظیم البرهان و منطوقات فرقان جلیل
الشان شاهد عدل اند کما قال الله تعالی ومن یتول الله ورسوله والذین امنوا فان حزب الله هم الغالبون
وجعل کلمة الذین کفروا السفلی وکلمة الله هی العلیا افلا یرون انا نأتی الارض ننقصها
من اطرافها افهم الغالبون الیوم یئس الذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم واخشون
لقد ابتغوا الفتنة من قبل وقلبوا لك الامور حتی جاء الحق وظهر امر الله وهم کارهون اقول
در ظهور غلبه اسلام و نقصان کفر روز بروز ریبی و شکی نیست لیکن مقصود سید ابراهیم صاحب آن است که در زمان آنحضرت صلعم
غلبه کامله یعنی تسلط مسلمانان بر تمام روی زمین حاصل نشده بود و مراد ایشان از غلبه و تسلط آن نیست که فقط در ملک عرب
تسلط باشد بلکه چنین تسلط و غلبه در زمانه آنحضرت صلعم نزد ایشان هم حاصل بود و ایشان انکار این غلبه ندارند و قرآن
نیز همین غلبه ناطق است و غلبه که بر تمام روی زمین باشد هنوز حاصل نشده است و آن متوقع است در عهد صاحب الزمان
علیه السلام بموجب ارشاد آنحضرت صلی الله علیه وآله لیبعث الله رجلا من اهل بیتی یملاها عدلا کما ملئت جورا
این قول صاحب رساله مبطل است اصل مدعای او که دعوی حدوث غلبه و تسلط در زمن ثلثه میکرد چه هرگاه تسلط فی الجمله

امر بالمعروف و نهی عن المنکر در عهد آنحضرت صلعم بظهور رسید انجاز وعده حسب معتقد اہل سنت بجمیع امور موعوده بوقوع آمده و همان
تسلط آنحضرت مستمر است تا ایشان هم و دین محمدی که تبعی حکام اسلام بود فیوما در ترقی و تزاید است و بعد آنحضرت صلعم تخصیص
کسے نیست بلکه جمله سلاطین اسلام بهمان قوت و غلبه که بضرب ذو الفقار حاصل شده بود فتح بلاد کرده آمده اند و اگر زیادتی غلبه
را علت حقیت کسی خواهند گردانید درینصورت معاویه از جمله ایشان اولی و انسب خواهد بود که در زمانه او غلبه اسلام
افزون تر از غلبه حکام ما تقدم بود قال و چون باستشهاد نص خلافت حضرت آدم علیه السلام حال حضرت امیر قبل از این
که وعده الهی در خلافت بلا فاصله آنجناب ظهور کند مثل حال آدم در جنت یا بعد از جنت بود پس درینصورت نزد ایشان محض
وعده الهی برای خلافت خلیفه کافی است ایفای آن وعده ضرورتے ندارد حالانکه درین آیه قبل از تسویه قالب آدم علیه السلام
انی جاعل فی الارض خلیفة خطاب بملائکه بود و برای خلافت وے مقام مشهور حصه زمین و زمان موعود وقت
وقوع و ظهور وعده الهی است هر وقت که باشد پس بخلاف نص صریح زمان خلافت و زمان اظهار نص و زمان تعطیل آنرا زمان
واحد پنداشتن و ظهور آن وعده بر وقت وصال آدم و حوا و کثرت نسل ایشان موقوف داشتن و درین مدت تعطیل
کسے را غاصب خلافت آدم قرار ندادن و این قصه را برای اثبات خلافت بلا فاصله جناب امیر دلیل آوردن و فقط اظهار نص
الهی را برای خلافت ایشان بدون وقوع مجموع امور موعوده آیت استخلاف کافی داشتن تیشه بر پای خود زدن است اقول
محض وعده الهی برای خلافت خلیفه کافی نیست بلکه ایفای آن از ضروریات است و آن بوقوع آمده در غدیر خم و سید ابراهیم
صاحب قائل آن هستند و آنچه که تا ایشان هم موعود است حصول تمکین کامل است و آن از لوازم خلافت نیست و چنانکه خدا تعالی
حضرت آدم را در جنت و سه جنت صدها سال قبل از حصول تمکن خلیفه خود گردانید همچنین علی مرتضی را در غدیر خم بحضور هزارها
مردم خلیفه و جانشین رسول امین گردانید و همه کس بعلی بن ابیطالب مراسم تهنیت و مبارکباد بتقدیم رسانیدند گو برای آدم
علیه السلام که هم حصه زمین برای خلافت موعود نبود بلکه مجرد ظهور در عالم امکان و ورود در جنت بخلعت خلافت و تشریف
امامت سرفراز گردیده بودند چنانچه صاحب تحفه در باب هفتم عقیده سیوم می نگارد که حضرت آدم خلیفه بودند در بهشت لیکن
نبوت حاصل نشده بود چنانچه میگوید که انی جاعل فی الارض خلیفة پس حضرت آدم قبل از نبوت امام و خلیفه زمین
بود و بالجمله [...] گناه شد قوله تعالی و عصی آدم ربه فغوی و این قصه در زمان امامت و خلافت بودند در زمان
نبوت [...] پس استخلاف بدون تمکن ثابت شد و خلافت را تمکن لازم نیست و همچنین حال ائمه ماست و چنانکه اظهار نص برای
خلافت آدم بلا حصول تمکن کافی شد همچنین اظهار نص خلافت بر ائمه طاهرین مکتفی و وافی شد و وجود تسلط فی الارض برای
خلافت معصومین لازم نیست و همچنین اکثر انبیا را اقتصار بر حصول نص بوده است و نوبت تمکن و غلبه بایشان نرسیده و وعده
الهی در آیه استخلاف درصورت تسلیم تحریر سید صاحب موصوف که برای خلیفه کردن بود بوفا رسید وقت نزول آیه یا ایها الرسول
بلغ ما انزل الیک من ربک و حسب ایمای رسول خدا صلعم حسب تاکید جناب باری عز اسمه امیر المؤمنین علی را در حضور هزارها مردم
خلیفه خود گردانید چنانکه باثبات رسانیده و اکنون فقط وعده تمکین دین بر تمام روے زمین و تبدیل خوف بامن کامل و عباد
خالی از شرک در جمیع بقاع ارض باقی است [...] سید صاحب از استخلاف بالتصرف زمین همین است که بر تمام روی زمین

تصرف باشد چنانکه حضرت آدم را بود که غیر ایشان کسے دیگر بر زمین تسلط خود نداشت و وعده الهی که در بارهٔ ایشان بعد وصال حوا
و انتشار اولاد بر روے زمین بوفا رسید آن وعده استخلاف با غلبه کامله است که بر تمام روے زمین تسلط ایشان بود و دیگرے غیر
ایشان تسلط خود نداشت و آن مستلزم نفی خلافت مطلقه ایشان در جنت یا بعد جنت نمی تواند شد بلکه ایشان آن وقت نیز
خلیفه بودند من جانب الله گو تصرف فی الارض برائے ایشان حاصل نبود چنانچه صاحب تحفه میگوید که آدم در جنت خلیفه و امام
بود چگونه باور توان کرد که حضرت آدم را زمانه تعطیل هم بود که دران زمان خلیفه نبود اول این مقدمه را باثبات باید رسانید و مجرد
قول لسانی کافی نیست و صاحب تحفه بر خلاف آن قائل است و مشابهت خلافت علی را با خلافت آدم در نفس استخلاف است نه
در جمیع امور و نه آنکه امریکه در خلافت علی حادث شده باشد در خلافت آدم نیز حدوث پذیرد یا چیزیکه در خلافت علی معتبر باشد
بعینها در خلافت آدم نیز معتبر باشد پس چه ضرور است که اگر خلافت علی منصوب باشد خلافت آدم نیز منصوب باشد در
خلافت عثمان وقائع و سوانح شتے ظاهر شدند تا اینکه مومنین اتفاق کرده او را بقتل رسانیدند باید که در خلافت سابقین هم
همین حوادث متطرق شوند و خلافت آدم منصوص بود و آدم نبی هم بودند پس باید که ثلثه هم نبی باشند و خلافت ایشان
منصوص باشد و کجا بود برائے آدم قبل انتشار اولاد تمکن فی الارض که کسے خلافت ایشان را غصب میکرد و کجا
بود وجود غاصب در آن زمان البته اگر شیخین در آن زمان می بودند در آن وقت نیز بعید نیست که در خلافت آدم طمع میکردند
پس وجود غاصب در خلافت علی مرتضی مستلزم وجود آن در خلافت حضرت آدم نیست و تمثیل قصه آدم برائے اثبات خلافت علی
و اولاد او که سید صاحب بمعرض بیان آورده اند برائے افهام معترض بلید است و الا این قصه برائے خلافت ایشان دلیل نیست
و نه موقوف علیه خلافت ایشان است بلکه خلافت ایشان ثابت است بحکم خدا چنانکه قبل ازین بتفصیل نگارش کردم که جناب
رسول خدا علی مرتضی را در غدیر خم مالک و آقائے مومنین گردانیدند در حضور کهزار ها مردم و در آن هنگام ولایت و خلافت
جناب امیر را تلقی بقبول نمودند ولیکن بعد وفات جناب رسول خدا صلعم وجوه ناس از علی منصرف و منحرف گردیدند و بعلت
حب ریاست و هواے حکومت ریاستی که جناب رسول خدا نامزد علی مرتضی کرده بودند از بالقهر و غلبه برائے ذوات خود نا
قرار دادند و غصب خلافت ظاهری که امارت و حکومت خلائق است مستلزم سلب خلافت منصوصه نمی تواند شد نمی بینی اسرائیل
جناب هارون را که خلیفه حضرت موسی بود مخذول و مهجور نموده باغواے سامری باتخاذ گوساله اشتغال ورزیدند لیکن در خلافت
ایشان حرفے نبود و از انتفای خلافت ظاهری انتفای خلافت منصوصه حقیقیه لازم نمی آید و سالهاے دراز قبل غرق شدن
فرعون حضرت موسی را با وجودیکه نبی بودند تصرف در زمین حاصل نبود فضلا عن هارون و بعد غرق فرعون نیز آنچه که تصرف
بود برائے حضرت موسی بود نه برائے حضرت هارون پس باید که حضرت هارون بباعث عدم تسلط ایشان از خلافت حضرت
موسی معزول باشند و حالانکه خلافت ایشان از قرآن مجید ثابت است و هیچ احدی قائل نیست که حضرت هارون در عهد نبوت
خلیفه نبودند و در کتب صحاح اهل سنت مذکور است تا اینکه صاحب تحفه هم می نویسد که جناب رسول خدا صلعم علی بن ابیطالب را وقت
روانگی غزوه تبوک خلیفه گردانیدند حضرت علی عرض کردند اتخلفنی فی النساء والصبیان جناب رسول خدا صلعم
در جواب فرمودند اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی و حالانکه تصرف فی الارض بجز

حضرت علی را هیچگونه حاصل نبود پس معلوم شد که خلافت منصوصه را تمکن و تصرف فی الارض لازم نیست قال زیرا که در نصوص
خلافت بنی امیه و بنی مروان و بنی عباس همه حق و صحیح میگردد و از حیز غصب بیرون میرود بلکه دشمنی پیمان دوستی شکستی
میشود بلکه بالکه بدی و بالکه پیوسته اقول خلافت که منصوص است از جانب خدا برای تحقیق آن اظهار نص کافی است کما قال
صاحب التحفه و تمکن و تسلط فی الارض از لوازم آن نیست و از غصب کردن کسی مغصوب نمیشود اما خلافت ظاهری که امارت
مومنین است البته بغصب در آمده و قبل ازین باثبات رسانیده ام که حضرت علی خلیفه حق و منصوب من جانب خدا بود و جناب
رسول خدا صلعم او را در غدیر خم خلیفه و نائب خود کرده بود و مردم را باطاعت او تاکید بلیغ فرموده بود و آنحضرت را امیر و مولای
مومنان گردانیده بود پس کسیکه غیر او و اولاد او که نیز منصوص اند مدعی خلافت خواهد بود و آن امارت را از دست او منتزع
خواهد کرد بلا ریب ظالم و غاصب خواهد بود بنی امیه باشد یا بنی تیم یا بنی عدی یا بنی عباس و هرگاه استخلاف علی و حقیقت خلافت
او متحقق گردید پس کسانیکه بجبر و قهر خلافت را بخود بستند هرگز هرگز از حیز غصب بیرون نمیروند و نزد ما ثلثه و بنی امیه و بنی
عباس جمله سلاطین جور مساوی اند ثلثه را بر ایشان هیچکدام فوقیت و ترجیح نیست بلکه بانی این جمله مفاسد ایشانند و از تحریر صاحب
رساله چنان مفهوم میشود که نزد اهل سنت بنی امیه و بنی مروان و بنی عباس خلفاء حقه نبودند و حالانکه این محض ظن او و خلاف
معتقد جمهور اهل سنت است چه علمای ایشان خلافت این جابر سلاطین را حق و صحیح میدانند و قوة و غلبه که مدار منصب ایشان
حاصل بود آنرا دلیل حقیت ایشان میگویانند و عزت خلافت را در عهود ایشان اعتبار کرده اند چنانچه قبل ازین بیان کرده ام
و نصوص تحریر قول قاضی عیاض را در باب ائمه اثنا عشر و پسند کردن عسقلانی شارح صحیح بخاری قول قاضی عیاض را و اسامی
خلفای اثنا عشر که در عهد ایشان عزت خلافت و قوة اسلام بود حسب تحریر شرح بخاری این است ابوبکر و عمر و عثمان و علی و معویه و یزید
پسر معویه و عبدالملک و چهار پسر او ولید و سلیمان و یزید و هشام و عمر بن عبدالعزیز و ذهبی در تاریخ الخلفاء در باره خلفاء اثنا عشر
چنین روایت است ابوبکر الصدیق اصبتم اسمه عمر الفاروق قرن من حدید اصبتم ابن عفان
ذو النورین قتل مظلوما یؤتی کفلین من الرحمة معویة و ابنه ملکا الارض المقدسة
والسفاح و سلام و منصور و جابر و المهدی و الامین و امیر العصب کلهم من بنی کعب بن لوی [illegible]
خلافت [illegible] خلفاء [illegible] ابوبکر و عمر و عثمان [illegible]
[illegible] کعب بن لوی اند [illegible]
[illegible] علمای اهل سنت [illegible]
[illegible] اعتقادی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

از ثبوت خلافت امام حسن و مصالحه او از معویه خلافت حق معویه بوده و در ثنای آن کلام گفته فالحق ثبوت الخلافة لمعویة

منح و انه بعد ذلک خلیفة حق و امام صدق وبعد تحریر حدیث فضیلت معویه

بیان کرده و گفته که بنا برین هیچ نقص و مذمت بر معویه وارد نمیشود از جهت قتال او بعلی بن ابی طالب زیرا که دانسته

که آخر به تبنی بر اجتهاد بود و نشود برای او مگر یک اجر و بعد از ان گفته پس معلوم شد که او را عذاب نخواهد شد بسبب محاربه

که باعلی بن ابیطالب واقع شده بلکه مثاب و ماجور خواهد بود انتهی میگویم که قطع نظر از حدیث یاعلی حربک حربی و لا یبغضک

الا منافق لیکن جناب رسول خدا صلعم معویه را لعنت هم کرده اند چنانچه بیهقی در تالیفات خود و زمخشری در ربیع الابرار مذکور

ساخته انه رای رسول الله صلعم ابا سفیان مقبلا علی حمار و معه ابنه معویة یقوده و یزید

یسوقه فقال صلعم لعن الله الراکب والقائد والسائق یعنی بدرستیکه دید رسول خدا

صلعم ابوسفیان را آمده بر خری همراه او پسر او معویه بود که میکشید آنرا و یزید می راند آنرا پس گفت رسول خدا صلعم لعنت

کرده است خدا سوار را و کشنده را و راننده را انتهی و فخر الدین رازی در کتاب محصول در باب جرح و تعدیل آورده

که معویه امام حسن را در مجلس خود طلبید چون آنحضرت حاضر شد ابو العاص چیزی ذکر علی بن ابی طالب شروع کرده

علی ابو بکر را دشنام میداد و چون نوبت بامام حسن رسید آنحضرت فرمود که ای معویه یاد داری که روزی پدر تو بر شتر

سوار بود و تو قائد آن بودی و یزید سائق آن و جناب رسول خدا صلعم لعنت کرد راکب آنرا و قائد آنرا و سائق آنرا

انتهی این است حال اهل سنت که ملعون رسول خدا و معاندان علی مرتضی را خلیفه حق میدانند و در اخفای شنائع و معائب

اعدای اهل بیت [illegible] مقبول [illegible] بکار می برند و در اثبات حقیت خلافت غاصبان و ظالمان آیات قرآنیه را

تاویل ساخته [illegible] می نمایند و باز ادعای تمسک باهل بیت می سازند و قاتلان و معاندان

ایشان را ماجور و مثاب [illegible] بالقتل و قتال کسی رسیده مجرد دعای بد که در حق دشمنان اهل بیت از [illegible]

سرزده می شود [illegible] جرم [illegible] و سرزنش می نمایند و کسیکه باعلی مرتضی مقاتله نماید و صدها را بر سب او تحریص کند

و [illegible] عداوت قلبی [illegible] آنکس نزد ایشان خلیفه حق و از مومنین مخلصین و مقربان بارگاه ایزدی است

و در قتال [illegible] ماجور و مثاب است پس الحمد لله [illegible] است که عایشه و طلحه و زبیر و معویه و غیره در عداوت و قتل [illegible] علی

ماجور و مثاب اند [illegible] اعدای اهل بیت ماجور خواهیم شد قال بهر کیف اعتقاد وقوع جمیع امور

موعوده [illegible] بلا فاصله جناب امیر مثل برق عاشقان بر شاخ آهو ست چون که هنگام رجعت

زمان استخلاف امام مهدی است [illegible] استخلاف آن زمان جز خلافت بلا فاصله جناب امیر چه خواهد بود اقول جمیع

امور موعوده آیه استخلاف حسب اعتقاد سید الشیعه صاحب که بر تمام روی زمین تسلط باشد و برای اهل اسلام [illegible] کامل

حاصل باشد و عبادة خالی از شرک بر کل بقاع ارض واقع باشد تا ایشان از قوة بفعل نیامده در زمان آنحضرت و نه بعد

آنحضرت و اگر در زمان امام مهدی هم وقوع آن متوقع نباشد پس برای وقوع آن کدام وقت تصور کرده شود و آنچه

که در ازمنه ثلثه و معویه و غیره تسلط فی الارض حاصل بود آن تسلط فی الجمله بود که بر بعض بقاع ارض بود نه تسلط کامل

كه موعود در آیت استخلاف است و دلیل بر موعود بودن تسلط كامل بر تمام روی زمین و بودن عبادت خالی از شرك
بر تمام روی زمین آن است كه تسلط و غلبه كه برای امر بمعروف و نهی از منكر كافی و مكتفی باشد در زمان آنحضرت صلعم حاصل
بود چنانچه خدای تعالی در قرآن شریف جا بجا اعلام میفرماید از غلبه اهل اسلام و همچنین عبادت خدا هم در زمانه آنحضرت صلعم
از شرك خالی بود كه مومنین آنحضرت خدای تعالی را باخلاص عبادت میكردند پس وعده كه خدای تعالی برای تسلط و برای
عبادت خالی از شرك میفرماید مراد از آن تمام روی زمین است نه بعض آن والا وعده شئی حاصل لازم خواهد آمد و هرگاه
در زمانه آنحضرت و بعد آنحضرت تا ایندم تسلط فی الجمله برای اهل اسلام حاصل شده پس معلوم شد كه مراد از تسلط و عبادت خالی
از شرك در آیت استخلاف بر تمام روی زمین است و آن هنوز بوقوع نیامده بلكه قریب الوقوع است انشاء الله تعالی در زمانه
رجعت و خلافت علی مرتضی و ائمه هدی كه منصوص است از جانب خدا احتیاج و مستقر این امور مذكوره نبود بلكه آن خلافت
ایشان تمام شد و آن تسلط كه برای ایشان در زمانه رجعت حاصل خواهد شد آن نعمتی و موهبتی است علاحده برای
ایشان از جانب ایزد سبحان كه با آن بزرگواران عطا خواهد شد از لوازم خلافت بلا فاصله جناب امیر علیه السلام كه صاحب
رسالت نهیده است و حصول امور مذكوره بعد مرور دهور كثیره هیچ استبعاد نیست خدای تعالی در قرآن مجید جا بجا وعده حشر
نشر و جور و قصوری فرماید و نصیریه بسبب عدم وقوع آن باید گفت كه اینهم مثل برات عاشقان بر شاخ آهو است و عنقا
وقوع آن نباید كرد بلكه وعده حشر پس از رجعت است و ما هرگز معتقد نداریم باینكه وقوع مجموع امور موعوده بعد مرور دهور كثیره
برای خلافت بلا فاصله جناب امیر نیست بلكه مقصد این است كه خلافت جناب امیر و دیگر ائمه هدی بوقوع آمده جناب رسول خدا
صلعم جناب امیر را بخلافت خود منصوب فرمود و جمیع مومنین اطاعت علی را قبول نمودند لیكن بعد وفات جناب سرور
كائنات ایشان از علی مرتضی منحرف گردیده و از اطاعت خدا و رسول او خارج شده در اطاعت غیر مستحقان خلافت در
آمدند و سلاطین جابر و بیسابقه استحقاق بقهر و غلبه بر امارت مومنین قابض و مسلط گردیدند و مستحقان خلافت را
معزول ساختند و همین است معنی غصب خلافت و در زمان رجعت كه برای ایشان تسلطی و تمكینی حاصل خواهد شد
آن امر دیگر است و دیگر كه خدای تعالی برای جناب رسول خدا صلعم و اولاد طیبین ایشان در آن زمان مقرر ساخته و
در آن زمان خلافت بلا فاصله جناب امیر را كسی از علمای ما قائل نیست بلكه خلافت بلا فاصله جناب امیر علیه السلام بعد وفات
حضرت سرور كائنات علیه السلام و الصلوات تمام شد و از امیر المومنین با امام حسن رسید و از امام حسن با امام حسین و علی هذا القیاس
تا اینكه نوبت آن بحضرت صاحب الزمان رسید و انتخاب امامت این زمانه است پس خلافت بلا فاصله جناب امیر را با زمان ظهور
امام مهدی چه تعلق است بلكه در آن زمان برای ایشان از سر نو حكومتی حاصل خواهد شد یكی را بعد دیگری كه در آن زمان
از دشمنان خود انتقام خواهند كشید و شیعیان ایشان هم در عهد ایشان از انوار معرفت [illegible] مخالف
[illegible] خلافت ایشان [illegible] كلام [illegible] است
برای استخلاف عمر ابو بكر را برای استخلاف ابو بكر عمر را برای استخلاف عثمان عبد الرحمن بن عوف را [illegible] منصوب
بود ایشان را از جانب خدا كه هیچ كس از ایشان خلیفه رسول باشد و كجا بود امن كامل [illegible] از

ایشان اگر این کامل می بود فاطمه زهرا آزرده از جهان رحلت نمیکرد و مردم بسبب خوف خلیفه اخفاء حق نمیکردند و عثمان
با این عثمانی و ذلت مقتول نمیشد و اهل اسلام با علی مرتضی بمحاربات پیش نمی آمدند پس ادعای این در ازمنه ایشان
بی وجه محض است قال الفرید حضار وقت نزول وحی نبوده اند تا موعود و مخاطب آیه استخلاف باشند و این نص مخصص
بحاضرین سید المرسلین است و بس اقول در بیضاوی مذکور است که درین آیه خطاب بتمام امت است پس تخصیص حاضرین زمان
انحضرت صلعم از مخترعات مصنف رساله است قابل سماعت نیست و تو نیز وقت نزول وحی حاضر نبودی پس این نماز و روزه
بحکم وجوب آن کی ثابت است از قرآن چه اینجا هم آری نص وجوب آن مختص بحاضرین سید المرسلین است نه بتو و نه بمعاصرین تو
و اگر خطاب در آیه استخلاف مختص بحضار وقت نزول وحی باشد باز مطلب تو از آن بر نمی آید چه در بیضاوی و کشاف و غیرهم
تفاسیر اهل سنت مرقوم است که خطاب در آیه استخلاف برسول خدا و جمیع مومنین صالحین است و لفظ من برای بیان است پس
بنابرین قول اگر از استخلاف معنی اصطلاحی که نیابت رسول است مراد باشد درینصورت باید که جمیع مومنین حضار وقت
نزول وحی خلفاء حقه باشند نه چهار کس و در صورت اراده معنی لغوی نیز مقصود صاحب رساله مفقود است و اگر بالفرض
والتقدیر معنی اصطلاحی که مزعوم صاحب رساله است از لفظ استخلاف مراد باشد درین صورت مقصد صاحب رساله نیز
دیگر هم از ان بر نمی آید چه محدثان اهل سنت بر قول مستحدث خود که خلفاء راشدین چهار کس بودند نیز اتفاق ندارند بلکه
جمعی از علماء ایشان میگویند که خلفاء راشدین پنج کس بودند چنانچه در تاریخ الخلفاء مذکور است قال سفیان الثوری
الخلفاء خمسة ابوبکر و عمر و عثمان و علی و عمر بن عبد العزیز یعنی گفت سفیان ثوری که خلفاء پنج
کس اند ابوبکر و عمر و عثمان و علی و عمر بن عبد العزیز و نیز سیوطی در تاریخ الخلفاء می نویسد عمر بن عبد العزیز بن مروان
الخلیفة الصالح ابو حفص خامس الخلفاء الراشدین یعنی عمر بن عبد العزیز بن مروان خلیفه
صالح ابو حفص پنجم خلفاء راشدین است با وجود بودن آن دور تر از وقت نزول وحی و بعضی از علمای ایشان میگویند که
خلفاء سه کس بودند چنانچه در تاریخ الخلفاء مذکور است عن حبیب بن هند الاسلمی قال قال لی المسیب انما
الخلفاء ثلثة ابوبکر و عمر و عمر بن عبد العزیز یعنی از حبیب پسر هند اسلمی روایت است میگوید که گفت مرا مسیب جز این نیست
که خلفاء سه کس اند ابوبکر و عمر بن خطاب و عمر بن عبد العزیز قلت له ابوبکر و عمر قد عرفتهما فمن عمر بن
عبد العزیز یعنی گفتم او را که ابوبکر و عمر را بتحقیق که دانستم آن هر دو را پس کیست عمر بن عبد العزیز قال ان عشت ادرکته
وان مت کان بعدک یعنی گفت اگر زنده بباقی خواهی یافت او را و اگر مردی خواهد بود بعد تو و در مدح عمر بن عبد العزیز آنقدر مبالغه
می نمایند که بیرون از حد است میگویند که اگر مهدی هست پس عمر بن عبد العزیز است والا مهدی کسی نیست بجز عیسی
بن مریم چنانکه در تاریخ الخلفاء مذکور است و باوجود این قدر مدح و اطراء میگویند که معاویه بن ابی سفیان از عمر بن عبد العزیز
بهتر است باوجودیکه از صحبت آن معاویه را درک صحبت آنحضرت صلعم نموده بود و عمر بن عبد العزیز چنانکه در صواعق محرقه مسطور
است و باوجود آن میگویند که جناب رسول خدا صلعم بر معاویه لعنت کرده چنانکه در ربیع الابرار زمخشری مذکور است عجیب
غریب حال است علماء اهل سنت را هر کرا خواهند بالا مجتهد و صحابی برسانند بر آسمان برسانند و اگر خواهند در تحت الثری اندازند

و خطاب آیهٔ استخلاف حسب مرقوم صاحب رساله مختص بحاضرین وقت نزول آیه است لیکن باوجود بعد از وقت نزول معلوم نیست
که عمر بن عبدالعزیز چگونه مندرج زمرهٔ خلفای راشدین گردید و عائشه در بارهٔ خلفا روایتی عجیب وارد چنانکه در تاریخ الخلفا
مذکور است واخرج مسلم عن عائشة انها سئلت من کان رسول الله مستخلفا لو استخلف قالت
قالت ابابکر قیل لها ثم من بعد ابی بکر قالت عمر قیل لها من بعد عمر قالت ابو عبیدة
یعنی مسلم از عائشه روایت میکند که پرسیدند از عائشه که کرا بود رسول خدا خلیفه کننده اگر خلیفه میکرد گفت که ابوبکر را گفته شد
او را که پس کدام کس را بعد ابوبکر خلیفه میکرد گفت که عمر را گفته شد او را که بعد عمر کرا خلیفه میکرد گفت ابوعبیده را انتهی و عثمان و
علی را ذکر نکرده پس عثمان و علی که بزعم عائشه برخلاف مکنون خاطر اقدس آنحضرت صلعم خلیفه گردیدند معلوم شد که ازهمین
جهت عائشه بر عثمان لعنت میکرد و با علی مرتضی بمحاربه پیش آمد بلکه مناسب آن بود که اصحاب رسول صلعم هرکس را که
خلیفه میکردند باستصواب و صلاح دید آن محدثه خود خلیفه میکردند و بعضی از علمای عالیشان میگویند که فقط ابوبکر و عمر خلیفه
بودند پس حصر نمودن صاحب رساله خطاب آیهٔ استخلاف را در چهار کس باطل است و چگونه مختص باشد خطاب بحاضرین زمان
آنحضرت صلعم و حالانکه علمای اهل سنت ازهمین قوت اسلام که صاحب رساله آنرا دلیل حقیت خلافت ثلثه میگرداند دوازده
کس را تا عمر بن عبدالعزیز و هشام خلفای حقه باور میکنند چنانچه قاضی عیاض گفته و قول او را ابن حجر شارح بخاری پسند کرده
که خلفای حقه در عزت خلافت و قوت اسلام دوازده کس بودند معلوم نیست که صاحب رساله حصر در چهار کس از چه راه
میکنند و خطاب قرآن عام است بجمیع مومنین و جا بجا خدای تعالی میفرماید یا ایها الذین امنوا کتب علیکم الصیام
فمن شهد منکم الشهر پس باید که وجوب صوم مختص بحاضرین وقت نزول باشد و خدای تعالی میفرماید که ومن یرتد منکم
عن دینه پس باید که ارتداد هم مخصوص باشد بحاضرین زمان سید المرسلین و کسیکه بعد آنحضرت صلعم بکفر اصلی خود مراجعت
نماید از حکم ارتداد مستثنی باشد و گو ائمه با وقت نزول آیه حاضر نبودند لیکن جناب امیر علیه السلام موجود بودند و وجود با جود
آنجناب برای خطاب جناب باری عز اسمه کافی و وافی است در قرآن مجید در اکثر مقامات خطاب با آنحضرت صلعم است و در
حکم آن جمیع امت مشمول است و در آیهٔ استخلاف اصل خطاب بجناب امیر علیه السلام است و صیغه جمع برای تعظیم است زیرا که
بکمال ایمان و صلاحیت عمل کما هو حقه بجز علی بن ابیطالب دیگر کس از اصحاب رسول مقبول نبود در مسند احمد بن حنبل
از ابن عباس منقول است ما ذکر الله فی القرآن یا ایها الذین امنوا الا کان علی راسها و امیرها
وشریفها وسیدها ولقد عاتب الله اصحاب محمد فی القرآن وما ذکر
علیا الا بخیر یعنی نه ذکر کرده است خدای تعالی در قرآن یا ایها الذین امنوا مگر آنکه هست علی سر آن و
امیر آن و شریف آن و سید آن و هر آئینه بتحقیق عتاب کرده است خدای تعالی اصحاب محمد صلعم را در قرآن و نه ذکر کرده است
علی را مگر بخیر پس هرگاه امیرالمومنین علی راس و رئیس جمیع مومنین قرار داده شد در خطابات باید که اصل خطاب در آیهٔ
استخلاف با آنجناب باشد و تخصیص آنجناب برای ائمه دیگر که اولاد طیبین ایشانند و تخصیص هر یکی برای دیگری از صحت
امامت ایشان کافی است بلکه نزد ما جناب رسول خدا نیز مخاطب اند باین آیهٔ استخلاف چه این آیه در فضائل جناب رسول صلعم

و ثم بہرے جملہ معصومین نازل شدہ است کہ جملہ ایشان در زمان رجعت مالک و وارث تمام روے زمین خواہند بود پس
اصل خطاب مثل دیگر آیات بجناب رسول خدا است و نیز بجناب امیر و دیگر ائمہ در حکم آن داخل ہند قال و دشوار تر
ازین برائے شیعہ آنکہ نفس نفیس جناب پیغمبر صلواۃ اللہ علیہ بوقت رجعت موجود خواہد بود بلکہ نزد ایشان اول کسیکہ
با امام مہدی بیعت کند و اطاعت ورزد محمد و علی و جبرئیل باشند سبحانک ہذا بہتان عظیم اقول ہرگاہ نزد شیعہ وقوع
رجعت بآیات قرآنیہ ثابت شدہ باشد پس در زندہ شدن جناب سرور کائنات در زمان رجعت برائے اعانت اولاد
خود کہ در دار دنیا از ایدی امی باغیہ متغلبہ و خیل ظلمہ ستمہے بر ایشان رفتہ قباحتے نیست و در زندہ شدن آنحضرت
صلعم ہیچگونہ دشواری بر شیعیان نیست بلکہ قلوب شیعہ در آنروز بزیارت رسول خدا صلعم و ائمہ ہدی علیہم السلام
شاد و از فرحان چہرہائے ایشان خندان خواہند بود و نزد شیعہ بیعت جناب رسول خدا صلعم با امام مہدی
ہرگز ثابت نیست صاحب رسالہ بر عقائد ایشان اطلاعے ندارد و روایتے متضمنہ بیعت رسول خدا صلعم کہ از حق
الیقین نقل کردہ این روایت از نعمان منقول است کہ مخالف مذہب ما است از پایہ اعتبار ساقط است چہ اعتقاد شیعہ
بالاتفاق آن است کہ بیعت فاضل بر دست مفضول صحیح نیست و لفظ اطاعت در روایت مذکورہ صاحب رسالہ
از جانب خود اضافہ نمودہ است این لفظ ہرگز درج روایت نیست و سجیہ علماء ایشان نیز از دوام ہمین است کہ برائے
اثبات مرام خود در روایات شیعہ از جانب خود کم و زیادہ میکنند چنانچہ صاحب تحفہ در خطب نہج البلاغہ از طرف خویش
تحریفات نمودہ است از آنجملہ در خطبہ استشارہ جنگ فارس آیہ وعد اللہ الذین آمنوا منکم زیادہ کردہ و در نامہ کہ
بمعاویہ مرقوم است آیہ غیر سبیل المؤمنین از جانب خود افزودہ و در خطبہ للہ بلاد فلان لفظ ابو بکر بجائے لفظ فلان
ثبت نمودہ و علی ہذا القیاس این روایت بیعت آنحضرت کہ نقل نمودہ مخالف است باعتقاد فرقہ حقہ شیعہ نہ باعتقاد
اہل سنت کہ نزد ایشان بیعت فاضل بر دست مفضول جائز است و در کتب ایشان تفضیل نبی دیگری نیست
و در مذہب سنیان اکثر روایات خلاف عقیدہ در کتب صحاح ایشان کہ دال اند بر جسمیت خدا و مدح اوثان از زبان
رسول خدا صلعم و تہتک انبیا مندرج اند و صاحب تحفہ اصل قصہ مدح اصنام را کہ ترک نمودہ در تاویلش از جانب
خود سفسطہ سازی کردہ است قابل سماعت نیست کہ کتب اہل سنت بر خلاف آن ناطق اند چہ اعتقاد اہل سنت در تحفہ
چنان مرقوم است کہ کلام خدا و رسول خدا و جناب امیر را بر ظاہر ان حمل توان نمود تاویل را در آن گنجایش نیست بخلاف
شیعہ کہ روایتے کہ مخالف معتقد در کتب ایشان منقول باشد آنرا ماول و مطروح می نمایند و عمل بر ظاہر ان جائز
ندارند و اگر روایت مذکورہ بیعت را تسلیم کنیم در روایت مذکورہ چندان قباحت ہم نیست چہ بیعت آنحضرت صلعم را نزد
محض برائے علاء منزلت جگر گوشہ خود در اعین الناس است نہ برائے اطاعت کہ مستلزم انحطاط رتبہ آنحضرت صلعم
باشد و الا باعتقاد شیعہ ہرگز درست نیست و ہرگاہ مرتبہ امام مہدی آن باشد کہ حضرت عیسے روح اللہ عقب او نماز
گذارد و خود آنجناب خاتم الائمہ و پر کنندہ عالم از عدل و داد و ہادی تمام اہل دنیا باشد کہ از وجود اقدس و دین خدا
بر تمام روے زمین ... آنحضرت صلعم جد امجد او حسین بن علی را بر دوش خود سوار کردہ باشد و از زبان

اقدس خود در حق او فرموده باشد که بابی انت وامی یا حسین چنانکه در جذب القلوب است یعنی پدر و مادر من فدای تو باد ای حسین پس مردست بر دست زدن چه عیب است بزرگان را با فرزندان خویش نسبتی می باشد که آنچه با ایشان میکنند موجب آن محبت باطنی است و اگر کسی دیگر را بجز حسنین بر دوش خود سوار کرده باشد یا فرموده باشد که پدر و مادر من فدای تو باد ای حسین و من از حسینم و حسین از من است پس نشانی بدهند و بیان کنند و دست بر دست زدن زیاده ازین نیست بخلاف اغیار که اگر با ایشان بچنین معامله پیش آیند البته باعث حقارت خود است و نماز خواندن آنحضرت صلعم پس سر ابوبکر کم از قضیه بیعت نیست و در فتح الباری شرح صحیح بخاری مذکور است که ان النبی صلعم صلی خلف ابی بکر اخرجه ابن منذر یعنی بدرستیکه پیغمبر خدا صلعم نماز خواندند پس سر ابوبکر و در صواعق محرقه از ابن عباس منقول است لم یصل النبی خلف احد من امته الا خلف ابی بکر واما عبد الرحمن بن عوف فصلی خلفه رکعة واحدة فی السفر یعنی نماز نکرده پیغمبر خدا عقب کسی از امت خود مگر پس ابوبکر ولیکن عبد الرحمان بن عوف پس نماز کرد رسول خدا عقب او یک رکعت در سفر انتهی پس هرگاه جناب رسول خدا صلعم نماز کرده باشد عقب کسی که سالهای فراوان عبادت اصنام کرده باشد و عمر گرانمایه خود را در کفریات و ضلالت بسر برده باشد و بیعت آنحضرت بر دست فرزند خود چه قباحت است که او پیغمبر امام ابن الامام خاتم الائمه است ببین تفاوت ره از کجا است تا بکجا و بیعت نمودن آنحضرت صلعم بر دست امام آخر الزمان که گویا آن بیعت بر دست خود است موجب منقصت آنجناب نیست بلکه باعث تهتک آن است که سید المرسلین زوجه خود را بر دوش خود سوار کرده برای تماشای نامحرمان ببرد چنانکه در صحاح اهل سنت از عایشه روایت است ان الحبشة کانوا یرقصون یوما وکان کثیر من الخلق مجتمعا فقام الرسول ویری الرقص وقال لی یا عائشة اترغبین الی اللهو فقمت ووضعت الید علی کتف الرسول فاری الرقص فقال الرسول ثلث مرات الم تشبعی فقلت لا وکان مقصودی من هذا ان اعلم منزلتی عند رسول الله صلعم فاذا جاء عمر فتفرق الخلق وحربوا فقال الرسول انظر شیاطین الجن والانس هاربین من عمر یعنی عایشه میگوید که بدرستیکه حبشه بودند که رقص میکردند روزی و بود خلق کثیر مجتمع پس برخواست پیغمبر خدا صلعم و دید رقص را پس گفت رسول خدا صلعم مرا که ای عایشه آیا رغبت میداری بسوی بازی پس برخاستم و نهادم دست را بر شانه رسول خدا صلعم پس دیدم رقص را پس گفت رسول خدا صلعم سه بار که آیا نه مطلع شدی یعنی سیر نشدی پس گفتم که نه و بود مقصود من ازان اینکه بدانم مرتبه خود را نزد رسول خدا صلعم پس وقتیکه آمد عمر پس متفرق شد خلقت و گریختند پس گفت رسول خدا صلعم ببینم شیاطین جن والانس را گریزان از عمر و در فتح الباری شرح صحیح بخاری مرقوم است که در آنهنگام سن عایشه شانزده سال خواهد بود و بعد نزول آیه حجاب این امر واقع شده است و آنچه صاحب تحفه میگوید که قبل نزول آیه حجاب بود محض دروغ است و در مقابله آن روایتی وضع کرده در تحفه می نویسد که در کتب معتبره الشیان بروایت صحیح آمده که حضرت ابو عبد الله بیاران و شیعیان خود میفرمود

قد قلتم جوابنا النار و فردهن لکما یهم بهتانی است صریح و افترائیست فضیح که در هیچ کتابی از کتب شیعه ذکر این
روایت نیست **قال** و قاعده مقرره است که امام و خلیفه بقید مدت غیبت نبی خلیفه و نائب نبی است چون بوجود
ذات نبی آن قید مرتفع شد انقطاع استخلاف لازم آمد پس در حضور آن سرور خلافت و امامت امام مهدی معطل و بیکار
ماند حاصل این عقیده یکی از دو چیز خالی نیست یا خلعت امامت از قامت امام بر کشیدند یا بسلب نبوت نبی راضی شدند
و اگر رجوع ازین رجعت بعمل آرند ازین هر دو آفت مثل اهل سنت محفوظ مانند پس باوجود باجود آن سرور مثبت ریاست
امور دین و تفویض امور مؤمنین با امام مهدی و قائل بیعت و اطاعت آن سرور بنائب خود صریح معتقد غصب خلافت
یا سلب نبوت نبی است و این اقبح اقسام کفر است **اقول** جناب رسول خدا صلعم برای اعانت اولاد طیبین خود و تعذیب
معاندان و غاصبان حقوق ایشان زنده خواهند شد و هدایت خلق از جانب آنحضرت صلعم مفوض است با امام مهدی
علیه السلام و همان دین محمدی است که امام مهدی جاری و انفاذ آن می نمایند بطور نیابت تحلیل تحلیل محمد و تحریم
تحریم محمد و سلب نبوت ایشان هرگز لازم نمی آید شاهان و ملوک از وزرای و ارکین سلطنت خود خدمات مملکت میگیرند
و سلب سلطنت و مملکت شاهان هرگز ازان لازم نمی آید و احدی قائل باین معنی نشده و حال خلافت منصوصه
مثل حال نبوت نبی است چنانکه نبوت نبی بوجه من الوجوه قابل انعزال نمی تواند شد همچنین خلافت منصوصه صورت
ارتفاع و خلع نمی پذیرد نه در حیات نبی و نه بعد ممات آن البته خلافت مستحدثه که باتفاق آرای چند کسان در غیبت نبی
صورت انعقاد پذیرد در حضور نبی البته باطل و معطل است نه خلافت منصوصه و قول بخلافت خلیفه بعد ممات نبی نه در
حیات او عجیب و غریب است و از مخترعات صاحب رساله است که هیچکس بآن نرفته و چه ضرور است که امام و خلیفه بقید مدت
غیبت نبی خلیفه و نائب نبی باشد و در حیات او معزول و بیکار باشد اکثر انبیا در زمان واحد بوده اند و چون دین خدا
یکی است لهذا همه ایشان بنیابت یک نبی اجرای احکام خدا کرده اند چنانکه حضرت ابراهیم و حضرت لوط که در زمان واحد بودند
و حضرت لوط بتشریع حضرت ابراهیم هدایت میکردند و منصب جدا جدا فی منصب آخر نبود و نیز اکثر انبیا را در حیات ایشان
خلفا بوده اند نه کسی قائل غصب خلافت خلفا گردیده و نه کسی سلب نبوت نبی را معتقد گشته حضرت هارون خلیفه
حضرت موسی بود بنص قرآنی اگرچه نبی هم بود لیکن سلب نبوت حضرت موسی و ارتفاع خلافت حضرت هارون بکدام وجه
لازم نیست و در عهد حضرت شمویل نبی طالوت بحکم خدا خلیفه بود لیکن در نبوت نبی از خلافت طالوت حرفی نبود چنانچه صاحب
تحفه در کید چهل و چهارم می نویسد باوجود جبرئیل و میکائیل طالوت دباغ را خلیفه مقرر کردند بلکه باوجود شمویل پیغمبر او را
منصب خلافت تفویض کردند و در باب امامت در عقیده پنجم تحریر کرده که عقیده پنجم آنکه امام را لازم نیست که عند الله افضل
جمیع اهل عصر خود باشد زیرا که طالوت را حق تعالی بنص خود خلیفه ساخت حالانکه حضرت شمویل و حضرت داود موجود
بودند انتهی پس بحسب اعتقاد صاحب رساله باید گفت که حاصل این عقیده یکی از دو چیز خالی نیست یا خلعت خلافت از قامت
خلیفه بر کشیدند یا بسلب نبوت نبی راضی شدند و باوجود باجود حضرت شمویل مثبت ریاست امور دین و تفویض امور مؤمنین
بطالوت دباغ صریح معتقد غصب خلافت یا سلب نبوت نبی است و این اقبح اقسام کفر است و تعجب است از صاحب رساله

که تحفه پیرجی خود را شب و روز پیش نظر میدارد و از تحریر او بکمال غفلت می ورزد نمی بیند که او در باب مطاعن در مقام
قرطاس جناب رسول خدا صلعم را سه ماه پیش از وفات از نبوت و رسالت معزول و مسلوب ساخته و آنحضرت صلعم را
معطل و بیکار انگاشته و اوامر و نواهی آنحضرت صلعم را هجر و هذیان و النته و جناب رسول خدا صلعم را جاهل بقرآن
و عمر را عالم بآن قرار داده چنانچه میگوید که و فی الواقع درین مقدمه نزد عقلا صد آفرین و هزار تحسین بر وقت نظر عمر است
زیرا که قبل ازین واقعه بسه ماه آیه الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت
لکم الاسلام دینا نازل شده بود و ابواب نسخ و تبدیل و زیاده و نقصان را در دین مطلقا مسدود ساخته مهر ختم برآن
نموده گذشته و بعد ازان می نویسد یعنی اگر آنحضرت صلعم درین حالت چیزی جدید که سابق در کتاب و شریعت
نیامده بنویسانند موجب تکذیب این آیه خواهد بود انتهی این است معنی سلب نبوت که اهل سنت آنحضرت را سه ماه قبل
از وفات معزول می فهمند آنگاه بصاحب رساله منسوب بشیعیان می سازد بلکه شیعه چنین کس را که آن حضرت را قبل
از مرگ یا بعد آن مسلوب النبوت دانند و اوامر و نواهی آنحضرت را غیر مسلم فهمند خارج از دائره ایمان می دانند قال
آیات کثیره مکذب و مبطل این عقیده باطله و مطمس این خیالات فاسده اند کما قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا
اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و ما ارسلنا من رسول الا لیطاع باذن الله قل ان کنتم تحبون الله
فاتبعونی یحببکم الله یا ایها الذین امنوا لا تقدموا بین یدی الله و رسوله و اعلموا ان
فیکم رسول الله لو یطیعکم فی کثیر من الامر لعنتم اقول هرگز هرگز چنین عقیده شیعه نیست
که جناب رسول خدا صلعم اطاعت امام مهدی خواهند کرد بلکه ایشان چنین کس را که امام مهدی را مطیع رسول خدا صلعم
اعتقاد کنند از زمره مومنین خارج میدانند لیکن در روایت مذکوره لفظ اطاعت کجا است که چندین آیات در ابطال
آن آورده لفظ بیعت البته در روایت مزبوره موجود است لیکن در ابطال بیعت یک آیت نیاورده صاحب رساله
باتباع عادت صاحب تحفه لفظ اطاعت درین روایت از جانب خود منضم کرده بر شیعه معترض گردیده و در ذیل آن
آیات مشعره اطاعت رسول خدا صلعم آورده این بنا الفاسد علی الفاسد را چه علاج که لفظ اطاعت از جانب خود افزوده
و باز بران لفظ بنا کرده اعتراض نمودن و ما که میگوئیم که جناب رسول خدا صلعم مطیع امام مهدی خواهند بود که چندین
آیات برای اثبات اطاعت رسول خدا وارد کرده و وقوع بیعت هم مستلزم اطاعت نیست که ازان پی بآن توان
برد زیرا که اول این چنین امر مسلم نیست که خلاف معتقد ما است گو روایتی باین مضمون وارد شده باشد و در صورت
فرض و تسلیم این بیعت نه برای اطاعت است زیرا که اطاعت پیغمبر واجب است مثل اطاعت خدا بر هر مومن و کسیکه از
اطاعت رسول بیرون شد باعث عصیان و رد قول آنحضرت لیس خارج شد از زمره مومنین لیکن تعجب است
از صاحب رساله که آیات قرآنیه برای وجوب اطاعت رسول خدا می آرد و ملاحظه نمیکند و هیچ نمی سازد که اکثری
از اطاعت رسول بیرون شدند بسبب قبول نکردن ارشاد آنحضرت و منسوب کردن بهذیان شیخین آیه ×
یا ایها الذین امنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی در شان شیخین است هرگاه ایشان آواز

خود را بر آواز پیغمبر بلند کنید چنانکه در صحیح بخاری در تفسیر سوره حجرات مذکور است یا ایها الذین امنوا لا تقدموا
بین یدی الله [illegible] مراد شیخین است کما قال ابن حجر فی فتح الباری قال اگر گویند که ایفای وعده خلافت جناب ائمه
کرام بشرائط منصوصه بعد ظهور امام مهدی خواهد رسید لیکن که نزد شیعه امامت و خلافت ائمه کرام از علی بن ابیطالب
تا امام مهدی به ترتیب بلا تفاوت طبق نص ثابت است و در خصوص تاخیر متقدم و تقدیم موخر که وضع شئی در غیر موضع خلاف
نص و ضایع گشتن امر [illegible] صاحب امامت ائمه عظام و ابرار کرام خود گردید اقول شرط خلافت مردانه تنصیص خداست
و تمکن و تسلط از شرائط آن نیست بلکه از جمله عوارض مفارقه آن است و استخلاف ائمه هدی به ترتیب نص یکی مر دیگرے را
حاصل بود تا حضرت صاحب الزمان علیه السلام و ختم شد خلافت ائمه بحضرت صاحب الزمان و اگر بعد زنده شدن ائمه دیگر را که
تسلط فی الارض حاصل خواهد شد آن تسلط و تمکین است جدیده از جانب خدا و عوض آن تسلط است که قبل از آن در دار دنیا
از تعدی غاصبان فوت شد تمکن ایشان نرسیده بود و آن تمکن از لوازم خلافت نیست و اگر ائمه دیگر را تاخیر از صاحب الزمان
است پس آن تاخیر در تمکن و تسلط فی الارض است نه در نفس خلافت که آن مقدم است بر خلافت خاتم الائمه و از تقدیم تمکن تقدیم
خلافت لازم نمی آید و نزد شیعه خلافت ائمه منصوص من الله است تمکن و تسلط فی الارض لازم نیست که همراه وجودش خلافت
بالضرور باشد چنانکه در تحفه مولوی دهلوی مذکور است که حضرت آدم در بهشت خلیفه بودند و تسلط فی الارض برای ایشان
حاصل نبود و کجا است در قرآن که تمکن از شروط خلافت است بلکه حاصل آنچه که در قرآن است چنین است که خدا تعالی پیغمبر را به این وعده
خواهم کرد ایشان را [illegible] مالک و وارث زمین [illegible] شدند و اسباب تمکن [illegible] کرد برای ایشان دین پسندیده ایشان را
و خوف ایشان را بدل بامن خواهم [illegible] لفظ استخلاف [illegible] معنی لغوی است چنانکه در بیضاوی و کشاف است نه بمعنی
خلافت مصطلحه که نیابت رسول است و اگر بحسب مزعوم صاحب رساله خلافت مصطلحه مقصود باشد با مطلب او از آن نمی آید
چه جمله جمل در آیه مذکوره استخلاف بطور عطف واقع شده اند [illegible] نیست چنانکه قبل از این بیان کردیم
و صاحب رساله خلافت منصوصه را که از جانب خداست منع خلافت [illegible] دانند که [illegible] سلاطین جائره را هم باشد که تا بقای
وصف خلافت انفکاک تسلط فی الارض از آن مستحیل است و اگر مجرد تسلط فی الارض مقصود از خلافت رسول است در این صورت
باید که جمله ملوک اسلام خلفای حق باشند و شما میدانید که حال خلافت منصوصه مثل حال نبوت است که خلیفه پیغمبر مثل نبی برای هدایت انام
منصوب می باشد اعم است از این که تسلط فی الارض برای او حاصل باشد یا نه مثل انبیاء سابقه که بعضے از ایشان غالب و
متسلط ماندند و بعضے از ایشان در بیکسی و تفرد از دست امت جفا کار شربت شهادت نوشیدند و احدی یار و مددگار ایشان
در دنیا نشد قال و مفهوم معنی حدیث غدیر بر وفق مذهب امامیه راست نمی آید زیرا که مراد از حدیث مسطور نزد ایشان
تحمیل تاکید وعده استخلاف است و وعده مسطور بشرائط منصوصه که لازمه آن تسلط فی الارض است نزد ایشان برای مرتضی
میسر نشد پس مفهوم معنی امامیه غیر بلا وقت اقول در آیه استخلاف وعده خلافت مصطلحه هرگز نزد ما ثابت نیست بلکه
مراد از آیه مذکوره این است که خدای تعالی بمومنین صالحین وعده کرده به پیغمبر که شما را مالک و وارث زمین خواهم کرد و مراد
از حدیث غدیر آن است که جناب رسول خدا صلعم علی مرتضی را بحکم حق تعالی خلیفه خود کرد و قائم مقام خویش گردانید باید که

علی مرتضی در ہدایت امت و تنفیذ احکام شرع مثل جناب رسول خدا مشغول باشد و اگر تمکن و اقتدار حاصل باشد و اعوان و انصار
در تحت اطاعت و انقیاد او داخل باشند از جہاد و قتال با کفار اغماض نورزد و اگر قدرت نباشد جہاد لسانی و ہدایت زبانی را
بکار برد و وظیفہ خود شمارد چنانکہ جناب رسالت مآب در اول وہلہ بمجرد ہدایت لسانی اقتصار میکردند و چون اعوان و انصار ہم
رسیدند جہاد و قتال با کفار نیز شعار خود ساختند و حکم برائے ہست آن بود کہ چنانکہ ہر کس ملازم اطاعت و امتثال جناب رسول
مقبول است ہمچنین مطیع و منقاد علی مرتضی باشد و از امتثال و فرمان برداری او سر نپیچد و از حکم او سر مو تجاوز و اعراض نکند
این است مراد از حدیث غدیر نہ آنکہ صاحب رسالہ گفتہ و تمکن و تسلط فی الارض از لوازم و شرائط خلافت منصوصہ نیست
صاحب رسالہ میخواہد کہ چنگیز خان و امیر تیمور را نیز از جہت تسلط در زمرہ خلفاء رسول مقبول درج کند چنانکہ علماء او یزید و
عبد الملک و غیرہ را از حیثیت قوة و تسلط در خلفاء جناب سرور کائنات شمار کردہ اند لیکن ہرگز مسلم نداریم بلے اقامت برہانے
کہ مسکت خصم باشد و اگر فرض کنیم کہ حدیث غدیر برائے تبلیغ و تاکید و تعمیل وعدہ استخلاف است و مراد از استخلاف خلافت
مصطلحہ است کہ نیابت رسول است در ینصورت نیز مرام صاحب رسالہ از ان بر نمی آید و معنی حدیث غدیر صحیح و درست
می ماند چہ تبلیغ و تعمیل استخلاف بجمیع الوجوہ بوقوع آمدہ کہ جناب سرور کائنات بمواجہہ ہزارہا مردم حضرت علی مرتضی را خلیفہ
خود گردانید و برائے ہدایت ناس منصوب فرمود و مثل ذات مقدس خویش مولا و مالک رقاب مومنین ساخت و اصحاب
آنحضرت بحصول این منصب جلیل القدر جناب امیر را تہنیت و مبارک باد رسانیدند پس تعمیل وعدہ استخلاف بخوبی بفعل
آمدہ اگر بعد وفات آنحضرت صلعم بعض صحابہ بمعیت دیگر ہمرازان و ہمنفسان خویش مردمان را در مغالطہ انداختہ از جہت
حب جاہ و ہوائے حکومت ربقہ ریاست ظاہرہ مومنین را بالقہر و غلبہ غصب نمودہ بر رقاب خود بستند در ینصورت سلب
خلافت منصوصہ از خلیفہ حق لازم نمی آید حضرت ہارون کہ خلیفہ حضرت موسی بود اگر امت او باغوای سامری خلیفہ منصوص
را مخذول و متروک ساختہ مائل باتخاذ گوسالہ شدند در خلافت ایشان کدام قدح و وصمت متطرق گردیدہ است و وعدہ
استخلاف منصوص مشروط بہیچ کدام شرطے نیست و نہ تمکن و تسلط فی الارض از لوازم و شرائط آن ہست حال خلافت
منصوصہ مثل حال نبوت است و تمکن و قدرت در مفہوم استخلاف منصوص داخل نیست و الا احتیاج بذکر لفظ تمکن بعد استخلاف
در آیہ مذکورہ استخلاف چہ بود معلوم شد کہ استخلاف چیزے دیگر است و تمکن چیزے دیگر کہ از عوارض مفارقہ استخلاف
است نہ از لوازم و اجزائے آن و تعجب است از صاحب رسالہ کہ بار بار میگوید کہ تسلط فی الارض از شرائط استخلاف است و
حالانکہ تا اینجا ہم کدام آیتے و حدیثے برائے اثبات مطلب خود بنیاوردہ بلکہ مجرد ادعائے است بلا حجت و دلیل و جناب باری
عز اسمہ در حق [illegible] قوم نوح پیغمبر میفرماید و جعلناہم خلائف و ذکر تسلط فی الارض درین آیہ ہیچگونہ مذکور نیست قال بلکہ
مراد از خلیفہ و تاکید [illegible] و تعظیم انتخاب است اقول اگر کسے ادنی شعورے داشتہ باشد و قدرے قلیل
بتعقل [illegible] شود بخواہد شد کہ صاحب رسالہ از حدیث غدیر تجویز کردہ و از لفظ مولا درین
مقام تاکید [illegible] اینقدر اہتمام جناب رسول خدا صلعم بروز غدیر برائے علی مرتضی کہ مردمان را در
[illegible] و بعد ازان فرمودند کہ ہر کس را

که من مولاه فهذا علی مولاه بود وپس ازان تهنیت صحابه بعلی مرتضی رسیدن وشعر اصحابه اشعار امامت علی تصنیف کردن برای مجرد محبت نمی تواند شد زیرا که محبت بموجب ارشاد باری عز اسمه المؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض وایضاً فالف بین قلوبکم پیش از صدور حدیث غدیر هم حاصل بود وتحصیل حاصل از چنین بزرگان غیر معقول است وهرگاه بموجب آیه مسطوره جمله مومنین ومومنات بشرف محبت وتالیف یکدیگر ممتاز گردیدند پس تخصیص علی درین محبت چیست واگر علی مرتضی در محبت ونصرت اختصاص می دارد نه کسی دیگر از صحابه آنحضرت صلعم درینصورت باید که هر کس را که جناب رسول خدا صلعم محب وناصر بود علی نیز محب وناصر او باشد وماسوای علی جمله صحابه دشمن جانی وتارک آنکس باشند واین معنی مقبول طبع هیچکس از اهل سنت نخواهد بود واهل سنت برعایت وصلاح خلافت ثلثه بالمره انصاف را از دست داده در حفظ مراتب ایشان تاویلات رکیکه بکار می برند ومعانی بیموقع که هرگز درین مقام از حدیث غدیر متبادر ومستفاد نمیشوند از طبع خود تجویز کرده در تصحیح خلافت ثلثه میکوشند وچه خوب خدمت وتعظیم علی مرتضی کردند که اراده احراق خانه جنت آشیانه او نمودند وبرای اخذ بیعت کشان کشان او را از خانه بیرون آوردند وهرگاه انکار بیعت ابوبکر نمود او را از جمله مردودان ومفسدان قرار دادند چنانکه صاحب تحفه در باب مطاعن عمر در طعن احراق خانه فاطمه زهرا می نویسد که وهرگاه این قسم مردودان خدا بالهی را در خانه خدا پناه نباشد در خانه حضرت زهرا چرا پناه باید داد وحضرت زهرا چرا از سزا دادن اشرار فساد پیشه مکدر گردد انتهی واز بعض روایات اهل سنت چنان مستفاد میگردد که وقت اراده احراق خانه فاطمه زهرا بجز علی وحسنین وفاطمه علیهم السلام کسی دیگر نبود ودر بعض روایات است که عباس هم بودند ودر بعض روایات چنان است که زبیر هم بود ودر بعض روایات این است که جمله بنی هاشم وجمعی از دیگر صحابه هم بودند لیکن حضرت علی مرتضی وحسنین بالضرور بودند وسرخیل جماعت منکرین بیعت ابوبکر علی مرتضی بودند چنانکه در استیعاب ابن عبد البر منقول است واما علی والعباس فقعدا فی بیت فاطمة فقالت یا ابن الخطاب اجئت لتحرق دارنا قال نعم یعنی ولیکن علی وعباس پس نشستند در خانه فاطمه پس گفت فاطمه ای پسر خطاب آیا آمدی که بسوزی خانه ما گفت که آری ودر تاریخ عقد بن عبد ربه که از علمای معتبرین اهل سنت است چنین مذکور است واما علی والعباس فقعدا فی بیت فاطمة قال ابوبکر ان ابیاه فاقتلهما فاقبل عمر بقبس من النار علی ان یضرم علیهما النار فلقیته فاطمة فقالت یا ابن الخطاب اجئت لتحرق دارنا ولکے قال نعم یعنی ولیکن علی وعباس پس نشستند در خانه فاطمه گفت ابوبکر عمر را که اگر ایشان انکار کنند پس قتل کن آن هردو را پس متوجه شد عمر با اخگر آتش تا که روشن کند بر آن هردو آتش را پس ملاقات کرد فاطمه عمر را پس گفت ای پسر خطاب آیا خواهی سوخت خانه ما او فرزندان مرا گفت که آری وشهرستانی در ملل ونحل از نظام چنین روایت کرده که ان عمر ضرب بطن فاطمة حتی سقط المحسن من بطنها وکان یصیح احرقوا الدار بمن فیها وما کان فیها غیر علی وفاطمة والحسن والحسین یعنی بدرستیکه عمر زد بر شکم فاطمه تا اینکه ساقط شد محسن از شکم او وبود عمر که شور میکرد که بسوزید خانه را مع آنکس که در خانه است ونبود در خانه

بجز علی و فاطمه و حسن و حسین پس بیقین ثابت شد که علی مرتضی و حسنین و فاطمه زهرا موجود بودند و در فسخ بیعت ابو بکر مشوره می‌کردند
اکنون ناصبیت آن ناصبی صاحب تحفه ملاحظه باید کرد که چه کلمات بی ادبانه در حق جناب امیر و حسنین و فاطمه ظاهر نموده که آن
بزرگواران را مفسدان و مردودان درگاه الهی قرار داده و باز ادعای محبت اهل بیت می‌سازد و برادر او در کتاب ازالة الخفا
می‌نویسد که خدای تعالی از خلافت علی راضی نبود پس حضرت شد بر آن بود و ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه می‌نویسد
که پس آوردند علی را و دیگر همراهیان او را در حالیکه گریبان هر یک گرفته بودند و می‌کشیدند و کشیده می‌شدند تا اینکه بیعت ابو بکر کردند
و در روضة الاحباب و روضة الصفا مذکور است که علی گفت که اگر یاری بیابم بیعت نکنم انتهی اکنون اهل انصاف بر سر انصاف
آیند و انصاف دهند که همین بود تاکید محبت و خدمت و تعظیم از جانب رسول که ابا بکر علی مرتضی را کشیده آوردند و صاحب تحفه
و پدر او که در حق علی مرتضی نوشته‌اند آیا صاحب رساله قائل که همین تاکید محبت و تعظیم است و همین محبت مراد است در معنی
حدیث غدیر و صاحب تحفه علی مرتضی را الزام میدهد و میگوید که علی هم با ام المومنین عائشه بی ادبی کرده و طلحه و زبیر را در جنگ
جمل قتل نموده انتهی خیلی بی انصاف در حق نحیف است نمیداند که فاطمه بیچاره گامی از خانه خود بیرون نرفته در فسخ بیعت
خود مشوری بود و همچنین علی هم در زمانه ابو بکر گوشه نشین بود و جه نداشت که بمقابله ابو بکر پیش می‌آمد بخلاف عائشه که با علی
لشکرکشی نمود و مهیای جنگ او گردید باعث قتل هزارها مومنین شد در صورتیکه اگر علی تدارک او نمیکرد زیاده تر فتنه برپا
میشد و طلحه و زبیر مردم را اغوا نموده و جماعت کثیره را باهم آورده با او جنگ علی شدند با وجودیکه اول از همه بدست علی بیعت
کرده بودند و بعد از آن نکث بیعت نموده مستعد فتنه و فساد گردیدند پس مرا به آن امر قیاس کردن و گفتن که علی نیز با عائشه و
طلحه و زبیر بی ادبی کرد بعید از عقل و ناشی از کمال عداوت و عناد است با علی این صاحب تحفه اگرچه بظاهر ادعای محبت علی
می‌نماید لیکن بنظر تعمق اگر ملاحظه کتاب او کنند آنوقت منکشف گردد که انکس در تنقیص فضائل علی هیچ دقیقه فروگذاشت نکرده -
قال و آثار آن محبت و تعظیم در خلافت خلفاء ثلثه رضی الله عنهم بشرکت مشوره‌ها جناب امیر و خیرخواهی ایشان اقول آثار محبت
و تعظیم علی مرتضی که در خلافت خلفاء ثلثه بظهور رسیده در قول سابق تفصیل بیان کرده ام [illegible]
[illegible] علی بن ابیطالب در مشوره ایشان [illegible] محبت و تعظیم نیست چون ثلثه مستقر بودند
[illegible] ایشان باشد جناب امیر را کامل العقل و معدن العلم و الحلم
صاحب [illegible] خود شریک [illegible] علی مرتضی در ضمن آن ترقی دین محمدی تصور کرده
[illegible] مقصد اصلی آنحضرت کثرت اهل اسلام و نقص اهل ضلالت و کفار
بود [illegible] لیکن کثرت اسلام هیچ وقت متوقع بود
آنچه خود آنحضرت در خطبه نهج البلاغه [illegible]
[illegible]

[illegible]

بایشان نمودن آن بود که اگر منع کار دین محمد بر طرف میشد شیوع جهالت و ضلالت آنها انتهی و جناب امیر محض خیرخواهی
و دین خدا منظور بود که در مشاوره ایشان شریک گردیده و به ترقی دین رسول مقبول بمنهج مستقیم هدایت میکردند و خیرخواهی
الله بهر از ایشان مستفاد میکردند و اگر خیرخواهی ایشان مرکوز خاطر قدس آنجناب می بود ایشان را کافر و غادر نمی دانستند
و شکایت ایشان نمیکردند چنانچه ابن [illegible] در کتاب [illegible] ابو هلال عسکری در کتاب اوائل در خطبه از خطب حضرت علی نوشته
که آنجناب می فرمودند اما انی لو اشاء ان اقول لقلت عفی الله عما سلف سبق الرجلان و
قام الثالث کالغراب همه بطنه یاله لو قص جناحاه وقطع راسه لکان خیرا له یعنی آگاه باشید که من
اگر خواسته باشم که بگویم هر آئینه میگویم در گذرد خدا از آنچه از پیشینیان بظهور آمد پیشی گرفتند آن دو مرد و برخاست سیوم ایشان
که همتش نبود قصدش الا بر صرف شکم بمثل زاغ بود اگر چیده شده بود بالهای او و بریده شده بود سر او بهتر بود برای او و از ارتکاب
خلافت بغیر حق انتهی و در نهج البلاغه که با اعتقاد قوشجی شارح تجرید و علامه تفتازانی و کاندروفی و ملا یعقوب لاهوری کلام جناب
امیر است و صاحب [illegible] در قاموس و ابن [illegible] و محمد طاهر گجراتی در مجمع البحار و ابو هلال عسکری در کتاب اوائل و ابو علی
جبایی در کتاب خود و ابن خشاب و [illegible] ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه بخطبه شقشقیه هم اعتراف دارند که کلام
آنحضرت است و در خطبه مذکوره جناب امیر میفرمایند اما والله لقد تقمصها ابن ابی قحافة وانه لیعلم ان
محلی منها محل القطب من الرحی یعنی آگاه باش بخدا قسم که پوشید ابن ابی قحافه جامه خلافه را و بدرستیکه
او میدانست که نسبت من بخلافت نسبت قطب است بسنگ آسیا یعنی او میدانست که همچنانکه آسیا بی محور آن میلی که در میان
وار و گردش نمیکند و ابتر است همچنان خلافت نیز وقتیکه با من نباشد انتظامش بعدالت و حکم پیغمبر نخواهد بود معهذا چشم از حق
پوشید و بغیر استحقاق متصدی این امر شد و بعد از آن میفرمایند حتی مضی الاول لسبیله فادلی بها الی فلان
بعده [illegible] تا آنکه درگذشت اول و براه خود رفت پس رسانید خلافت را بسوی فلان بعد خود یعنی رسانید
بسوی عمر و تلافی آنکه در سابق ایام باو بیعت کرده بود و بعد از آن میفرمایند الی ان قام ثالث القوم نافجا
حضنیه بین نثیله ومعتلفه یعنی تا آنکه برخاست سیوم قوم یعنی عثمان بخلافت نشست
که مثل شتر سیر خورده بلند کننده بود هر دو بغل خود را یعنی کاه خود را که میان موضع سرگین و موضع علف اوست این مثل است
برای تکبر و افتخار وقام معه بنو ابیه یخضمون مال الله خضم الابل نبتة الربیع
یعنی و برخاستند پسران پدر او یعنی اقربائی او و میخوردند مال خدا را همه دهان مثل خوردن شتر گیاه بهاری را الی ان
انتکث فتله واجهز علیه عمله وکبت به بطنته یعنی تا آنکه تاب بازو و ریسمان
تاب خورده او و واجب ساخت بر و قتل او را عمل ناشایسته او و بسر در آورد او را شکم خواری و اسراف در خوردن مال الله —
قال و نکاح ام کلثوم بنت فاطمه زهرا بخلیفه ثانی اقول نکاح ام کلثوم بنت فاطمه زهرا با محمد بن جعفر طیار منعقد
گردیده بود و صورت انعقاد نکاح آن مخدومه با عمر بن خطاب هرگز بظهور نرسیده ابن ماجه و ابن داود و محدثان اهل سنت
هم نگاشته که اعلام المسماة بکلثوم اثنتان احدیهما کلثوم بنت الراهب و ثانیهما کلثوم بنت علی بن ابیطالب کرم الله وجهه

او وقت نکاح کلثوم بنت علی مع محمد بن جعفر الطیار و وقت نکاح کلثوم بنت الراهب مع عمر بن الخطاب

یعنی بدانکه بدرستیکه مسماة کلثوم دو تا بودند یکی آنها کلثوم دختر راهب و دویم کلثوم دختر علی بن ابیطالب کرم الله وجهه پس واقع شد نکاح دختر علی همراه محمد پسر جعفر الطیار و واقع شد نکاح کلثوم دختر راهب همراه عمر بن خطاب انتهی و دیگر وجه دلالت عدم وقوع نکاح کلثوم بنت فاطمه با عمر بن خطاب این است که صاحب تحفه در تحفه خود در باب یازدهم می نگارد که درینجا خود بالقطع والتواتر ثابت است که زید بن عمر از بطن آن سیده بوجود آمده و او را عمر بنام برادر بزرگ خود زید بن الخطاب که در جنگ مسیلمه کذاب شهید شده بود مسمی کرد و زید بن عمر جوان شد و بست سال عمر یافت و در خانه جنگی که فیما بین بنی عدی واقع شده بود هنگام شب برای اصلاح از خانه خود برآمده بود از دست کسی دران حبیش [illegible] شهید شد و مادر مطهره او نیز همان روز نفس در گذشته بود و هر دو جنازه را یک وقت حاضر نمودند حضرت امام حسین و عبد الله بن عمر نماز جنازه خوانده دفن کردند انتهی ازینجا واضح شد که بسبب اشتباه مسماة کلثوم بنت راهب را کلثوم بنت علی قرار داده اند و زید بن عمر از بطن کلثوم بنت راهب متولد شده نه از بطن کلثوم بنت علی زیرا که کلثوم بنت علی همراه برادر بزرگوار خود جناب امام حسین در معرکه کربلا موجود بود چنانچه از روضة الشهداء وغیره تواریخ اهل سنت واضح میشود و در تحریر الشهادتین شرح سر الشهادتین چند اشعار کلثوم بنت علی در مرثیه امام حسین مندرج اند و در تقریر الشهادتین نیز معیت کلثوم با امام حسین در معرکه کربلا مرقوم است و آن کلثوم زوجه عمر و مادر زید که مطابق موت پسر خود فوت شده بود پیش از معرکه کربلا مرده بود چنانچه از تحریر صاحب تحفه منکشف گردیده پس معلوم شد که کلثوم بنت فاطمه زوجه عمر نبود بلکه زوجه او کلثوم بنت راهب بود و در بیهقی و دار قطنی نقل کرده اند ان علیا عزل بناته لولد اخیه جعفر فلقیه عمر فقال یا ابا الحسن انکحنی ابنتک ام کلثوم بنت فاطمة بنت رسول الله صلعم قال قد حبستها لولد اخی جعفر یعنی بدرستیکه علی علیحده کرد دختران خود را برای پسران برادر خود جعفر پس ملاقات کرد علی را عمر گفت ای ابو الحسن نکاح کن با من دختر خود ام کلثوم بنت فاطمه بنت رسول خدا صلعم را گفت علی که حبس کرده ام ایشان را برای پسران برادر خود جعفر طیار و در [illegible] محمد نیز همین عقد را علی مرتضی نکرده است و در شرع [illegible] خطبه برادر مومن جائز نیست بلکه حرام است چنانچه در مشارق الانوار از صحیح بخاری و صحیح مسلم منقول است [illegible] لا یخطب احدکم علی خطبة اخیه یعنی خطبه نکند [illegible] بر خطبه برادر خود پس معلوم شد که نکاح کلثوم بنت علی با عمر بن خطاب صورت نه بسته و از روایت دیگر نیز [illegible] مستفاد میشود چنانچه شهاب الدین دولت آبادی می نویسد که در هنگام عمر کلثوم چهار ساله بود و عمر او را بسوی خود [illegible] کلثوم دست خود بلند کرد و گفت که اگر تو امیر المومنین نمی بودی رخساره ترا طپانچه می زدم عمر گفت که این را ببرید که این دختر با شمیه است انتهی پس [illegible] مردود و ضعیف است الا آنکه اعتقاد نکاح خود در آورد و روایتی که متضمن نکاح و در کتاب [illegible] مردود است زیرا که راوی آن زبیر بن بکار است که ناصبی و دشمن علی بوده است و روایت ناصبی قابل اعتبار نیست [illegible] روایت را برای [illegible] علی وضع کرده است و راه احادیث با خلافه مذهب نیز بوده اند لیکن روایت ایشان که خلاف مذهب باشد

مقبول نیست و زبیر بن بکار از روات اهل سنت است و متوکل دشمن آل رسول او را قاضی مکه گردانیده بود چنانکه یاقوت حموی در مجمع الاخبار می نویسد و خود آنکس در بیان این روایت متزلزل است گاه میگوید که جناب امیر این عقد را برضای خود کرده بود و گاه میگوید که این امر از طرف عباس بن عبد المطلب بود و گاه میگوید که حضرت امیر المومنین با وجود انکار جبر این تزویج را اختیار کرده بود و هرگاه حال او این چنین باشد با وجود مخالفت مذهب روایت او چگونه معتبر باشد و جبر از روایات اهل سنت هم واضح میشود چنانچه ابن حجر در فتح الباری شرح صحیح بخاری می نویسد ان علیا لما ابی عن انکاح ابنته بعمر بصغرها لم یکن یقبل منه ذلک العذر حتی الجا ۞ یعنی بدرستیکه علی هرگاه انکار کرد از نکاح کردن دختر خود بعمر بسبب خوردی او نه قبول کرد عمر از وی آن عذر را تا اینکه مضطر و ناچار کرد او را و در صورت فرض وقوع نکاح کدام فضیلتی و حقیقتی برای عمر نیست زیراکه در آن زمان منافقان را نیز بحکم مسلمانان می داشتند و همه را در یک قطار می کشیدند چنانچه عبد الحق در ترجمه مشکوة نوشته که در آن زمان منافقان را در حکم مسلمانان می داشتند و در بخاری و ترمذی و نسائی نیز همچنین است و عمر مشرک نبود که مناکحت با او ممنوع باشد بلکه مسلمان بود قائل بود بشهادتین لیکن بارتکاب بعضی از امور محظوره از جاده حق منحرف گشته بود و آن موجب سلب استقامت ایمان است نه باعث انتفای بقای اسلام او قال و باهم شراکت نماز خوانی اقول حال نماز خوانی حضرت علی بشراکت ثلثه این است که نماز خوانی از تواریخ بیعت است و تا شش ماه که جناب امیر بیعت ابوبکر نکردند نماز نیز همراه او نخواندند و هرگاه بعد وفات فاطمه زهرا انصراف وجوه ناس از خود دید بناچار بیعت ابوبکر اختیار کرد لیکن بانماز خوانی همراه او بپایه ثبوت نرسیده و در صورت تسلیم منافات هم نیست بلکه تعمیل حکم جناب رسالت مآب صلعم است چنانکه در صحیح مسلم است و از حذیفه روایت است که آنحضرت صلعم فرمود که بعد من پیشوایان بهم رسند که بهدایت من هدایت نکنند و بسنت من بسنت نباشند و در میان ایشان قومی بهم رسند که دلهای ایشان دلهای شیطان باشد و جسب ایشان حذیفه گوید که من پرسیدم یا رسول الله صلعم اگر چنین شد پس در آن باب چه حکم است فرمود طاعت کن حکام را اگرچه پشت ترا مجروح کنند و مالت گیرند و نیز در کتب اهل سنت از آنحضرت صلعم منقول است که علیکم بالسواد الاعظم یعنی لازم است بر شما که اطاعت سواد اعظم و پیروی جماعت بزرگ کنید هم سنت از اینکه جماعت مذکوره بر حق باشد یا بر خطا پس حکم است درین حدیث باتباع و التزام سواد اعظم لیکن حقیقت سواد اعظم ازین لازم نمی آید چه آنحضرت بالتزام آن حکم فرموده اند نه بحقیت آن چنانچه در حدیث حذیفه باتباع آن حکم فرموده اند و نماز خوانی بشراکت ایشان موجب حقیت خلافت ایشان نیست چنانکه قبل ازین بیان کردیم از ازالة الخفاء و ریاض نضرة و کنز العمال که اصحاب رسول مقبول از خلافت عمر راضی نبودند و ملامت میکردند ابوبکر را درباره استخلاف عمر و میگفتند که تو قائل پروردگار خود بیتی که چنین غلیظ را بر ما حاکم میکنی و باوجود چنین تنفر و عدم رضا بخلافت عقب عمر نماز هم می خواندند و همچنین در آخر خلافت عثمان هیچکس بخلافت عثمان راضی نبود بجهت تغیر او و بسبب بعد و حرکات ناشایسته او در امور طعن و تشنیع ساخته بودند و عایشه بر او طعن میکرد در نماز نیز عقب او میخواندند پس معلوم شد که شراکت نماز مستلزم حقیت خلافت نمی باشد قال و قرار یافت خلافت آنجناب بعد خلافت حضرت عثمان باتفاق و اجماع صحابه پیداست اقول اجماع کل صحابه بر خلافت جناب امیر علیه السلام نبود بیعت

بعض دون بعض را اجماع نمیگویند و کسانیکه بر دست آنجناب بیعت کرده بودند منجمله ایشان نیز نکث بیعت کرده آماده پرخاش
گردیدند مثل طلحه و زبیر و اعراب ایشان و آنجناب را مع شیعیان و تابعان آنجناب از جمله ملحدین قرار میدادند چنانکه در
فصول مهمه ابن صباغ سنی مذکورست در قصه واقعه جمل نادى منادات عائشة ام المؤمنين والطلحة
والزبير متوجهين الى البصرة فمن اراد اعزاز الدين وقتال الملحدين
والطلب بثار عثمان فليخرج یعنی ندا کردند ندا کنندهٔ بدرستیکه ام المومنین عایشه و طلحه و زبیر متوجه اند بسوی بصره
پس کسیکه اراده کند گرامی داشتن دین را و کارزار ملحدین را و طلب کردن خون عثمان را پس گرفتن انتقام خون عثمان پس باید که بیرون
شود و خروج کند بر ایشان و صاحب تحفه از ابتدا انکار میکند اجماع را بر خلافت آنجناب بموجب ارشاد جناب رسول خدا صلعم چنانچه
در تحفه در مطاعن عثمان می نویسد که جناب رسول خدا بعلی مرتضی فرموده بود یا علی لا یجتمع الامة علیک بعدی
وانک تقاتل الناكثين والقاسطين والمارقين یعنی ای علی جمع نخواهد شد امت بر ریاست تو بعد
از من و هر آئینه جنگ خواهی کرد با عهد شکنان و بی انصافان و از دین بیرون شوندگان را و وقتیکه حضرت امیر سریر آرای خلافت
راشده شدند بقدر مقدور در تسکین فتنه و دفع مخالفان که طلحه و زبیر و ام المومنین عایشه صدیقه و یعلی بن امیه و ابوموسی اشعری
و دیگر صحابه کرام بودند کوشش و سعی فرمود و از قتل و قتال و جنگ و جدال با ایشان باک نفرمود هر چند تقدیر الهی مساعد نشد
و انتظام امور خلافت صورت نه بست الی آخر ما قال مسطور نیست که صاحب رساله از کجا دعوی میکند اجماع را بر خلافت علی مرتضی
و اگر صحابه را بر خلافت آنجناب اتفاق منظور می بود بعد وفات آنحضرت صلعم فی الفور اجماع میکردند و نوبت بخلافت غیر مستحقان
نمیرسید و صاحب تحفه که میگوید که جناب امیر در تسکین فتنه و دفع مخالفان که طلحه و زبیر و عایشه و غیرها بودند کوشش و سعی
فرموده اشاره هست بان فتنه که جناب رسول خدا صلعم از ان ایمای فرموده بودند چنانچه در جامع الاصول مذکورست و لمسلم
قال خرج رسول الله صلعم من بيت عائشة فقال راس الكفر من ههنا من حيث يطلع قرن الشيطان
یعنی بیرون شد رسول خدا صلعم از خانه عایشه پس فرمود راس کفر ازینجاست از جائیکه طلوع خواهد کرد قرن شیطان و در
بخاری در باب ما جاء فی بیوت ازواج النبی مسطورست عن عبد الله قال قال النبی صلعم خطيبا فاشار نحو
مسكن عائشة فقال ههنا الفتنة من حيث يطلع قرن الشيطان
یعنی فرمود پیغمبر صلعم وقتیکه خطبه میخواندند پس اشاره کرد بسوی مسکن عایشه پس گفت که درینجا فتنه است از جائیکه بیرون خواهد شد
قرن شیطان یعنی فتنه از خانه عایشه برپا خواهد شد و خدای تعالی میفرماید و الفتنة اشد من القتل و درین حدیث مذکور
است باینکه در مسکن عایشه فتنه است و فرموده حضرت صلعم که راس کفر ازینجاست و صاحب تحفه که در دفع این وصمت تاویلات
بارده رکیکه که می نماید لاطائل محض است میگوید که بدفعات در جاها بسیار بطرف مشرق همین طور اشاره کرده اند هر جا بیت عایشه
کجا بود میگوئیم که جناب رسول خدا تعیین خانه عایشه کرده میفرمایند که درینجاست فتنه اگر لفظ جانب میفرمودند درین صورت
هم اراده جانب مشرق مضایقه نبود لیکن آنحضرت چنین نفرموده اند بلکه میفرمایند که درینجا فتنه است یعنی در خانه عایشه و علما
سیر و کتاب صریحهٔ دلالت میکنند براینکه آنحضرت خانه عایشه را مشخص و معین کرده فرموده اند که راس کفر و فتنه ازینجاست

وقرن شیطان نیز ازینجا طلوع خواهد کرد و بیرون خواهد شد و مراد ازان آفتاب نیست چنانکه صاحب تحفه میگوید و عبث تاویل
در ارتفاع فتنه از خانه عائیشه می سازد و حالانکه در عبارت سابقه که بیان کردم خود میگوید که جناب امیر در دفع فتنه عائیشه و غیرها
کوشش نمود و پس آنجا اقرار فتنه او مینماید و درینجا دفع تهمت فتنه او میکند ان هذا لشیء عجاب و در باب اول تحفه میگوید که
در قول پیغمبر تاویل نباید کرد بلکه بر ظاهر او باید گذاشت و درینجا تاویل را راه میدهد در روایتی که در توبه عائیشه بیان میکنند بهیچگونه
ازان توبه او متبادر نمیشود چنانکه آن روایت در جمع بین الصحیحین است ان ابن الزبیر دخل علی عائشة فی مرضها فقالت
انی قاتلت فلانا وسمت المقاتل برجل قاتلته لوددت
انی کنت نسیا منسیا یعنی بدرستیکه ابن زبیر داخل شد بر عائیشه در بیماری او پس گفت عائیشه او را بدرستیکه
من جنگ کردم فلان را و نام گرفت جنگ کننده را یعنی علی را برجل کارزار کردم با او هر آئینه دوست میدارم اینکه می بودم
فراموش کرده شده انتهی پس کجا ثابت است توبه او ازین روایت بلکه احتمال دارد که تحسر باشد از جهت عدم فتح او بر علی
و هم ازین روایت عناد وی ظاهر میشود که آنحضرت را برجل تعبیر کرده و نام آنجناب بر زبان خود نرانده و هرگاه هزاران مردم
را اغوا نموده قتل کنانیده این جرم او چگونه معفو خواهد بود و این خون ریزی جم غفیر چه طور ضایع خواهد شد و بالفرض و التقدیر
اگر توبه کرده از جنگ جمل توبه کرده لیکن دشمنی علی که هنوز از سینه او بدر نرفته بود که با فرزندان آنجناب عداوتی و دشمنی داشت
چه هرگاه امام حسن وفات یافت و امام حسین خواست که برادر خود را در روضه جد خود دفن نماید عائیشه مانع و حائل شد و نگذاشت
که امام حسین امام حسن را در روضه جد خود دفن کند چنانکه در روضة المناظر قاضی القضات محب الدین ابو الولید الحنفی
الحلبی و در کتاب مختصر اخبار البشر مذکور است کان الحسن اوصی ان یدفن عند جده رسول الله
صلعم فلما توفی ارادوا ذلک وکان علی المدینة مروان بن الحکم من قبل معویة فمنع
من ذلک وکاد یقع بین بنی امیة وبین بنی هاشم بسبب ذلک فتنة فقالت عائشة
البیت بیتی و لا اذن ان یدفن فیه فدفن بالبقیع یعنی بود حسن که وصیت کرد اینکه
دفن کرده شود نزدیک جد خود رسول خدا صلعم پس هرگاه وفات یافت اراده کردند اقربای حسن این را یعنی خواستند
که او را قریب جد او دفن نمایند و حاکم بود در آن زمان در مدینه مروان بن الحکم از طرف معویه پس منع کرد ازین امر و قریب
بود که واقع شود در میان بنی امیه و در میان بنی هاشم بسبب آن فتنه پس گفت عائیشه خانه خانه من است و نه رخصت
خواهم داد که دفن کرده شود در آن پس دفن کرده شد در بقیع و در روضة الصفا مذکور است که جهت امیر المومنین حسن قبر
نزدیک بقبر حضرت رسالت کندیدند و جنازه آنجناب را بر سر قبر برده نهادند قبل از دفن عائیشه ازین معنی وقوف یافت
و بر استری سوار شده بآن موضع رفت و بمنع مشغول گشت شیعه امیر المومنین علی بنیاد غوغا کرده گفتند ای عائیشه
روزی بر شتر نشسته محاربه کنی و روزی بر استری سوار شده بر سر جنازه نبیره پیغمبر منازعت آغاز نهی و نگذاری که
او را دفن کنند و چندانکه سعی نمودند مفید نیفتاد و مردم بدو فرقه متفرق شدند و بجانب یکدیگر تیر انداختند چند تیر بجنازه
رسید آنگاه امام حسین بنابر وصیتی که سابقا مذکور گشت جنازه را در بقیع بردند انتهی افسوس است که عائیشه بر استری

سوار شده برای دفع جنازه فرزندان رسول مثل دلیران خبر و آزما بمقابله پیش آمده واز قول رسول خدا که در نهایه ابن اثیر
است + لعن الله الفروج علی السروج هیچ مبالاتی نکرد یعنی لعنت کرده است خدا فرجهارا بر زینها و صاحب
تحفه که میگوید که عائشه را با علی بغض نبود کذب صریح و انکار از متواترات است بلکه عائشه از علی آنقدر عداوت میداشت که نام
آنجناب را بر زبان خود نمی راند چنانکه در مسند احمد بن حنبل مذکور است از مسانید عائشه گفت عائشه که جناب رسول خدا
صلعم بیمار شد در خانه میمونه پس آنحضرت صلعم از زنهای خود اجازت گرفت که در خانه من در حالت مرض بسر برد پس آنها
اجازت دادند پس بیرون شد رسول خدا صلعم در حالیکه تکیه کرده بود بر عباس و مردی دیگر و پاهای مبارکش بر زمین کشیده
میشدند از عبدالله بن عباس روایت میکنند گفت که میدانی که آن مرد که عائشه نام او نگرفت که بود آن علی بن ابی طالب
بود و آنکه عائشه را خوش نمی آید که نام علی را بر زبان برد و در تاریخ طبری مذکور است محدثت عنها عبیدالله بن
عباس فقال اتدری من الرجل قلت لا قال علی بن ابیطالب
ولکنها کانت لا تقدر علی ان تذکره بخیر یعنی پس روایت کرد عبدالله بن عباس پس گفت آیا میدانی
که کدام کس است رجل گفتم که نمیدانم گفت علی بن ابی طالب است ولیکن عائشه قادر نبود بر اینکه ذکر کند علی را بخیر و در فتح الباری
شرح صحیح بخاری مذکور است و فی روایة الاسمعیل من روایة عبدالرزاق عن معمر ان عائشة لا
تطیب نفسها ان تذکره بخیر یعنی و در روایت اسمعیل از روایت عبدالرزاق از معمر مبین است که عائشه را خوش
نمی آمد که ذکر کند برای علی بخیر و نیکی انتهی این است حال عداوت عائشه با علی و فرزندان او و بعض روایات فضائل علی مرتضی
در کتب اهل سنت از عائشه منقول است این مرتبه و شرفی است برای علی بن ابیطالب از جانب خدا که معاندین هم قائل
اند و مقر اند بر فضائل آنجناب مع عداوت و سبب خیر کسی خدا خواهد و سوای عائشه دیگر اعدای علی نیز روایات فضائل آنجناب
نقل کرده اند بلکه جمیع صحابه عالم بودند بمناقب و فضائل آنجناب لیکن بعضی از ایشان با وجود علم طریق عداوت آنجناب
می پیمودند و علمای اهل سنت هر چند در تنقیص فضائل آنجناب سعی موفور بکار می برند و فضائل آنحضرت را محمول بر
وضع یا ضعف می نمایند لیکن سعی ایشان نزد خدا مشکور و پسندیده نیست بلکه شهرت فضائل آنجناب در حد تقوی و متواتر است
و مناقب آنجناب بر السنه جمیع ناس دائر و سائر که دیگری از اصحاب رسول خدا صلعم بآن منزلتی ممتاز نیست الغرض
اجماع صحابه در این زمان خلافت هم بر بیعت علی مرتضی نبود بلکه اکثر صحابه بر دست معویه بیعت کرده بودند چنانچه در
هدایه حنفی مذکور است فان الصحابة تقلدوا من معویة والحق بید علی کرم الله وجهه
و از جمله متخلفین علی مرتضی عبدالله بن عمر بود که بر دست علی بیعت نکرد و بر دست معویه بیعت نمود چنانچه در استیعاب
مذکور است قیل لنافع ما بال ابن عمر بایع معویة ولم یبایع علیا فقال کان ابن عمر لا یعطی
یدا فی فرقة ولا یمنعها من جماعة ولم یبایع معویة حتی اجتمعوا علیه
یعنی گفته شد برای نافع که چه حال ابن عمر بود که بیعت کرد معویه را و نه بیعت کرد علی را پس گفت که بود ابن عمر که نمیداد
دست را در فرقه و نه منع میکرد آنرا از جماعت و نه بیعت کرد معویه را تا اینکه اجتماع شد بر وی انتهی پس صحابه جناب رسول خدا

معویه را خلیفه حق دانسته بر دست او بیعت و اجماع کردند و باوجود آنکه او نالائق شب و روز سب علی میکرد و مردمان را بر آن
تحریص می نمود لیکن صحابه رسول از تقلید او استنکاف و اعراض نمی نمودند در صحیح مسلم مذکور است که معویه امر کرد سعد را
نعوذ بالله از جواب ابو تراب سب نمیکنی چه چیز ترا مانع است سعد در جواب گفت که تو نمیدانی که جناب رسالتمآب در حق جناب
سید الوصیین فرموده انت منی بمنزلة هارون من موسی و ابن حجر در فتح الباری شرح صحیح بخاری می نویسد ثم اشتد
الخطب فتنقصوه واتخذوا لعنه على المنابر سنة ووافقهم الخوارج على بغضه وزادوا حتى كفروه
یعنی بعد از ان سخت شد امر پس تنقیص او کردند و گرفتند بنی امیه لعن کردن او را بر منبر ها سنت و موافق شدند ایشان را
خوارج بر دشمنی او و زیاده کردند تا اینکه کافر شمردند او را یعنی علی را انتهی این است حال صحابه با علی بن ابی طالب و صاحب
رساله ادعای اجماع می نماید بر خلافت علی و هرگاه حال صحابه علی الخصوص مطاع الشان معویه بن ابی سفیان که بر دست او
بیعت کرده بودند آن باشد که شعار خود سب و لعن علی مرتضی کرده باشد بلکه آنرا سنت و طریق حق قرار داده باشد پا چگونه جمیع
صحابه را بخوبی یاد کنیم اینهم کار اهل سنت است که معاندان علی مرتضی را عدول و صادقین و پیشوای خود اعتقاد میکنند و ما دشمن
علی را بموجب حکم رسول مقبول یا علی لا یبغضک الا منافق بلا ریب از دائره ایمان خارج می دانیم و اگر این همه قتل و قتال و سب
لعن محمول بر اجتهاد است چنانکه صاحب تحفه میگوید شیعه نیز در سب و لعن و بدگوئی غاصبان معذورند و مستحق اجر واحد
و صاحب تحفه و صاحب صواعق محرقه در مدح و صلاح معویه آنقدر سعی می نماید که پایانی ندارد قال و فی الحقیقت
مقصود معنی حدیث غدیر [illegible] همان است که اهل سنت فهمیده اند و بس اقول آنچه اهل سنت از معنی حدیث
غدیر فهمیده اند که از [illegible] حدیث مذکور معنی محب و ناصر مراد است نهایت لغو و پوچ است و مضحکه طفلان خورد سال
چنانکه قبل ازین برای اثبات [illegible] صافیه و اهل حق و انصاف واضح گردانیده ام و مزعوم باطل اهل سنت را از بیخ و بن مستاصل
نموده ام [illegible] معنی حدیث مذکور آنچه که واقعی و مقصود خدا و رسول است آن است که شیعه فهمیده اند و بس قال باید که تمامی
مطلب خود را به دلائل و براهین قرآنی اثبات نمایند ورنه توبه ازین عقیده قبیحه واجب والسنة بحقیت خلفا که از رؤسای مهاجرین
اولین اند قائل شوند والسلام على من اتبع الهدى [illegible] مقصد نشان * نمودیم حق را از باطل عیان
اقول با اگر حقیقت مذهب خود را بآیات قرآنیه باثبات رسانیده باشی با تیز تکلیف آن بدیهی و ادعای مجرد بکار نمی آید
[illegible] فرقه متعدده و هر فرقه مدعی خود حقیت ملت خود را از آیات قرآنیه باثبات میرساند لیکن هم
آنرا که مسلم میدارد صاحب رساله تا اینهم که ما هم آیه بینه قرآنیه که دال باشد بر حقیت مذهب او سبین لنساخته و مفهوم آیه را
تحریف و تاویل نموده مثبت عقیده خود گردانیدن امری دیگر است من آنرا که مسلم میدارم و هرگاه خاشاک ذهن و غبار
فهم متعلمان اهل سنت بساحت کبریای معانی کلام مجید نرسیده باشد و خود مقر باشند که ما از رای خود میگوئیم و از
[illegible] صاحب رساله که خوشه چین خرمن رای و تخمین ایشان است کجا قدرت دارد که پی
بمعانی کلام شریف میبرد [illegible] خود را [illegible] ساطعه و دلائل قاطعه از آیات قرآن شریف و
کتب اهل سنت باثبات رسانیده ام و دعوی حقیت خلافت ثلثه را از بیخ و بن بر کنده ام و جمیع مزعومات باطله و

مظنونات لاطائلہ صاحب رسالہ را مثل ہباءً منثورا پراگندہ و منتشر گردانیدیم و حق را از باطل متمیز ساختہ بمعاینہ اہل
انصاف در آوردیم اکنون صاحب رسالہ و اہل نحلہ او را از عقیدہ قبیحہ خود توبہ و انابت لازم است بعد از آن ہم از گنج مقصد
نشان می نمودیم حق را از باطل عیان قال باید دانست کہ صفت مہاجرین اولین آنست کہ قبل از جنگ بدر ہجرت کردہ
و شریک حضرت صلعم گردیدہ کارزار با کفار کردند لہذا در حق ایشان وارد شدہ والذین اخرجوا من دیارہم
بغیر حق الا ان یقولوا ربنا اللہ ط اقول این بیان صاحب رسالہ خلاف واقع و منافی
تحقیق مفسرین اہل سنت است چہ آیہ مذکورہ در شان مہاجرین مطلق است نہ مہاجرین اولین و کسانیکہ در اول ہلہ
از مکہ بطرف مدینہ منورہ ہجرت کردند ایشان در زمرہ مہاجرین اولین محسوب نیستند بلکہ مراد از مہاجرین اولین کسانی اند
کہ بطرف حبشہ مہاجرت نمودہ بودند و آن ہجرت اول است چنانکہ در کتب تواریخ اہل سنت مذکور است کہ چند کس مثل جعفر
طیار وغیرہ از اہل اسلام بتعدی کفار بطرف حبشہ کہ ولایت نجاشی بود ہجرت نمودند و یک ہجرت در شعب ابوطالب است
و ہجرتیکہ بطرف مدینہ است ہجرت سوم است معلوم نیست کہ صاحب رسالہ ہجرت مدینہ را ہجرت اول از کجا میگوید کہ مہاجرین
آن سمت را مہاجرین اولین قرار دادہ و در بخاری حدیثی است طولانی در تکرار گفتگوی و مطارحہ اسماء بنت عمیس
با عمر بن خطاب در بارہ سبقت ہجرت کہ اسماء بطرف حبشہ ہجرت نمودہ بود و آخر الامر جناب رسول خدا صلعم تصدیق اسماء کردند
و از اسماء فرمودند لیس باحق بی منکم ولہ ولاصحابہ ہجرۃ واحدۃ ولکم انتم اہل
السفینۃ ہجرتان یعنی نیست کسی حقدار زیادہ از شما برای عمر و اصحاب او یک ہجرت است و برای شما و شما کہ اہل سفینہ
ہستید دو ہجرت اند پس کجا باقی ماند تخصیص مہاجرین اولین و اگر مراد از آن کسانی اند کہ بطرف مدینہ ہجرت
نمودہ در جنگ بدر با کفار جنگ و پیکار کردند پس آنہم مفید مرام صاحب رسالہ نیست زیرا کہ ثلثہ گاہی در معرکہ
جہاد قدم ثبات نفشردہ اند و مقابلہ نمودن با کفار ایشان را نہایت مستبعد بود چنانچہ در ازالۃ الخفا و قرۃ العینین مذکور است
کہ در جنگ بدر اول کسیکہ از مقربین معاودت نمود ابوبکر بود در عقب خود دید ناگاہ ابو عبیدہ بود و آیہ مذکورہ مہاجر
در شان کسانی است کہ در نصرت دین خدا خوف مرگ پیش نظر ایشان نبود کسانیکہ نفس خود را عزیز تر از نفس رسول
دانستہ میدان قتال را پشت میدادند در حق ایشان این آیہ است یا ایہا الذین امنوا ما لکم اذا قیل لکم
انفروا فی سبیل اللہ اثاقلتم و یا ایہا الذین امنوا اذا لقیتم الذین کفروا زحفا فلا
تولوہم الادبار الایہ قال و الذین اخرجوا من دیارہم و اموالہم یبتغون فضلا من
اللہ و رضوانا و ینصرون اللہ و رسولہ اولئک ہم الصادقون اقول سابق ہم صاحب رسالہ صدر این آیہ
را محذوف ساختہ بود و حالا باز سقط نمودہ و آن این است کہ للفقراء المہاجرین الذین اخرجوا من
دیارہم و اموالہم الایۃ در آیہ المذکورہ مدح فقرا مہاجرین میفرماید [illegible]
[illegible] گذشتہ [illegible] در تفسیر کبیر [illegible]
[illegible] فی القصر [illegible]

القربى واليتمى والمساكين وابن السبيل باشد چنانکه در بیضاوی است باز این آیه مفید صاحب
رساله نیست چه ثلثه هیچ یک ازین اوصاف اربعه موصوف نبودند نه در اقربای آنحضرت داخل بودند و نه در ایتام و نه در مساکین
و نه در ابناء سبیل پس برای ثلثه از نزول آیه مذکوره شرفی حاصل نشد و مقصد صاحب رساله بوصول نه انجامید و
اگر ثلثه طالب فضل خدا و رضوان او می بودند و دنیا طلبی اختیار نمیکردند حقوق اهل بیت رسول را قطع کرده کیسه اقارب
خود را از دراهم و دنانیر مملو نمیساختند پس در شان ایشان این آیه است ومن کان یرید حرث الدنیا
نؤته منها وما له فی الاخرة من نصیب و نیز ایمان مهاجرین مقید است بعدم ارتیاب در ایمان
خدا و رسول خدا و عدم فرار از جهاد چنانکه در جای دیگر الله تعالی میفرماید انما المومنون الذین امنوا بالله
ورسوله ثم لم یرتابوا وجاهدوا باموالهم وانفسهم فی سبیل الله
اولئک هم الصادقون یعنی جزین نیست که مومنین کسانی اند که ایمان آوردند بخدا و رسول او پس از ان
شک نکردند و جهاد نمودند با مالهای و نفسهای خود در راه خدا ایشانند راست بازان و ارتیاب یعنی از ایشان و فرار از جهاد
قبل ازین بیان کرده ام پس نصرت دین خدا و صدق در ذوات ایشان [illegible] قال والسابقین ایشانند که قبل از
هجرت مهاجرین ایمان آوردند و در موسم حج در مکه آمده بر عقبه اولی و عقبه ثانی برای نصرت و خدمت مهاجرین و حمایت
رسول امین بیعت کردند و عهد بستند و آنحضرت هم بر مومنان مکه بر وثوق عهود ایشان در مدینه تشریف آوردند و انصار هم
بجلدوی خدمت مهاجرین و نصرت و حمایت رسول امین خود فلاح و رشاد در قرآن لازم الارشاد گشتند والذین
تبوؤا الدار والایمان من قبلهم یحبون من هاجر الیهم ولا یجدون فی صدورهم
مما اوتوا ویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة ومن یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون
اقول ما نیز معتقدیم که انصار اولین که اهل بیعت اولی اند و آن [illegible] تن بودند یعنی میگویند که دوازده کس بودند
و اهل عقبه ثانیه و آن هفتاد تن بودند و آنحضرت صلعم را و مهاجرین را جای دادند و نصرت خدا و رسول او کردند مقبول
بارگاه صمدیت گردیدند لیکن بقای ایمان در نجات هر کس شرط است لان الصحابی مهاجرا کان او من
الانصار الذی ادرک صحبة النبی ومات مؤمنا [illegible] در مدح ایشان است لا یسمن
ولا یغنی من جوع و از جمله انصار سعد بن عباده است که رئیس و نقیب انصار است و جناب رسول خدا صلعم در حق او
فرموده است که اللهم اجعل صلواتک ورحمتک علی آل سعد بن عبادة چنانکه ابن حجر در اصابه فی
معرفة الصحابة می نویسد یعنی خداوندا بگردان صلوة خود را و رحمت خود را بر آل سعد بن عباده و خلیفه ثانی در حق آن
جلیل القدر ممدوح رسول خدا که در سقیفه [illegible] میگوید قتل الله سعد بن عباده
چنانکه در صحیح بخاری است و در تاریخ طبری که [illegible] قصه سقیفه [illegible] و طعن سیوم عثمان [illegible] است که فقال
عمر قتل الله انه منافق یعنی پس گفت عمر قتل کند خدا سعد را بدرستیکه او منافق است پس تحقیر چنین صحابی عالی
منزلت و سامی قدر نموده و دعای بد در حق وی گفته و او را منافق قرار داده و رعایت سبقت بیعت و نصرت

او دیگر و از دو حال خالی نیست یا اینکه چیزی از منافیات ایمان از سعد بود که چنین صحابی جلیل القدر را تنها [illegible] سعد بن عباده از ایمان برگشته بود که مورد تشنیع و توهین عمر گردید و در تاریخ بلاذری مذکور است که عمر خطاب محمد بن [illegible] انصاری و خالد بن ولید را از مدینه بکشتن سعد بن عباده فرستاده بود و در [illegible] تیری [illegible] بیندازند [illegible] ایشان [illegible] شد اکنون باید که اهل سنت از وجوب تعظیم و لزوم تکریم جمیع صحابه حرمت و تحقیر و توهین ایشان [illegible] شوند فال [illegible] در حق مهاجرین اولین و انصار سابقین و تابعان ایشان که بعد ایشان ایمان آوردند و [illegible] بشارت داده قال الله تعالی والسابقون الاولون من المهاجرین والانصار والذین اتبعوهم باحسان رضی الله عنهم ورضوا عنه واعد لهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابدا ذلک الفوز العظیم اقول چنانکه این آیه در مدح مهاجرین و انصار سابقین است که خدای تعالی [illegible] راضی است همچنین در مدح مالک بن نویره و غیره که بخدا و رسول ایمان آورده بودند [illegible] ان الذین امنوا وعملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة جزاؤهم عند ربهم جنات عدن تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابدا رضی الله عنهم ورضوا عنه ذلک لمن خشی ربه [illegible] انصار از ایشان هم خدای تعالی راضی است و [illegible] با تبعد او ایشان [illegible] [illegible] ثابت [illegible] الموت [illegible] [illegible]

[illegible]

کسانیکه پس ازین خودسری خواهند نمود و شراب نوشی و باده کشی خواهند کرد و مرتکب زنا محصنه خواهند گردید و از معرکه
جهاد فرار خواهند ورزید چنانکه اهل سنت در حق اهل بدر و اهل بیعت رضوان و دیگر مهاجرین و انصار میگویند که ایشان هر چه
خواهند بکنند مغفور اند و ازین قول ایشان لازم می آید که اگر ایشان در کعبه بنشینند شراب بخورند و با دختر و مادر و خواهر خویش
زنا محصنه بکنند خدای تعالی از ایشان راضی است و فسق و فجور مهاجرین و انصار و اهل بدر و اهل بیعت رضوان از کلام
علمای معتبر ایشان ثابت است چنانچه صاحب تحفه در باب مطاعن در جواب مطاعن عثمان می نویسد که نزد اهل سنت
عصمت خاصه انبیاست [illegible] صحابه را معصوم نمی دانند بلکه حضرت امیر و شیخین بعضی از صحابه را حد زده اند و خود جناب پیغمبر مسطح را
که از اهل بدر بود و حسان بن ثابت را بر حد قذف گرفته اند و کعب بن مالک و مرارة بن الربیع و هلال بن امیه را که دو کس از ایشان
حاضران غزوه بدر بودند [illegible] تخلف از [illegible] تبوک تا پنجاه روز مطرود و مغضوب داشته اند و ماعز اسلمی را رجم فرموده و
[illegible] ابن تیمیه در منهاج السنه می نویسد که وذکر ابن حزم ان عمار بن
یاسر قتله ابو الغادیه [illegible] و ذکر کرده است ابن حزم که
[illegible] پس چگونه باور
[illegible] صحابه کبار بخشیده باشد با آنکه در حق احباب رسول خدا امیر بودند
[illegible] تقتلک الفئة الباغیة تدعوهم الی الجنة ویدعونک الی النار کما
[illegible] الناس [illegible] یعنی ای عمار قریب است
[illegible] خواهند ایشان ترا بسوی نار و مغیره بن شعبه که داخل
[illegible] چنانکه در مسند احمد بن حنبل است پس هرگاه حال ایشان
[illegible] از ایشان راضی [illegible] ایشان [illegible] بکنند و شراب
بخورند [illegible] بشارت این آیه [illegible] این کلام نشنیده که
[illegible] بیعت فاطمه ولم [illegible] چنانکه در تاریخ طبری و [illegible] علی متقی [illegible]
[illegible] رسول خدا آنچه که [illegible] کرده اند از آن نجات یابد غنیمت است
چنانکه [illegible] زبان رسول خدا و زبان [illegible] آنحضرت
[illegible] ابن عباس [illegible] عمر [illegible] والله پهلوی او شکسته شده
[illegible] امیر [illegible] از خوف تو و اصحاب تو اگر آن گناهان بخشیده نشوند کسی در
[illegible] رضوان زمین و آسمان [illegible] و از اصحاب و علی است [illegible] خلاف است در میان علما [illegible] از سابقین
[illegible] شافعی می نویسد که والسابقون [illegible]
[illegible] علیهم [illegible]
[illegible] منهاج السنه [illegible]

هذین رضی الله عنهما من السابقین الاولین وکذلک عبیدة بن الحارث الذی استشهد یوم بدر
قال غرض که مفهوم معنی مطلب و مضمون اوراق هذا موقوف بر علم قرآن است اگر بهره از علم قرآن ندارند از فواید این مضمون خود
بے نصیب انگارند لازم که در ترجمه و تفسیر قرآن شریف رجوع کرده بهره ازین مضمون حاصل کنند ورنه در مطالعه آن هیچ فائده
مترتب نخواهد شد اقول صاحب رساله که عموم آیات در مدح مهاجرین و انصار آورده و آن را دلیل حقیت جمله مهاجرین و انصار
گردانیده و هیچکس را از آنها مستثنی ندانسته میخواهد که باین تزویر و تلبیس عوام کالانعام و جهلا را در مغالطه اندازد غافل از جا بیجا
تا ایشان بمعاینه ترجمه آیات متضمنه مدح مهاجرین و انصار مطلق در تشکیک افتند و گویند که هرگاه حق تعالی در قرآن شریف
جابجا ایشان را ستوده باشد باز در حق ایشان چون و چرا کردن سراسر تعصب و بے انصافی است بنابران ما نیز آیاتے که قبل
ارتداد در حق مرتدین مثل مالک بن نویره و قوم او و اقوام دیگر که بزعم اهل سنت بعد رسول خدا مرتد گردیده اند ایراد می کنیم
قال الله تعالی ومن یؤمن بالله ویعمل صالحا یکفر عنه سیئاته ویدخله جنات تجری من
تحتها الانهار ایضا ان الذین امنوا وعملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة جزاؤهم عند
ربهم جنات عدن تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابدا رضی الله عنهم ورضوا عنه ذلک لمن
خشی ربه ایضا ومن اسلم وجهه لله وهو محسن فله اجره عند ربه ولا خوف علیهم ولا هم
یحزنون ایضا وبشر الذین امنوا وعملوا الصالحات ان لهم جنات تجری من تحتها الانهار
وعلی هذا القیاس اکثر عموم آیات متضمنه مدح ایشان قبل الارتداد و بعد حصول ایمان وارد شده و ایشان در تحت این آیات داخل
اند چنانکه جمله مهاجرین و انصار در عموم آیات داخل اند پس اگر ایشان با وجود ورود این قدر مدح مومنین بعد ایمان مرتد گردیدند بعض
مهاجرین و انصار نیز بعد حصول هجرت و نصرت مرتد شده اند حالهم کحالهم و چنانکه عموم آیات مدح ایمان برای جمله مومنین افاده نمی
نمایند عموم آیات مدح هجرت و نصرت برای کل مهاجرین و انصار دال بر حقیت ایشان نیست که بعضے از ایشان هم مرتد گردیده اند
بلکه بقای ایمان تا دم واپسین شرط است و اگر تو در صدد اثبات ارتداد جماعة مومنین خارج از قرآن خواهی شد ما نیز ارتداد
بعض مهاجرین و انصار را باثبات خواهیم رسانید و بجز قرآن اگر گفتگو میکنی اول جواب آیات از آیات میدهیم و بعد از آن در صدد
کشف [illegible] از کتب تو هم میشویم و بدانکه از علم قرآن هیچکس بهره ندارد بجز کسے که در حق او جناب رسالتمآب فرموده باشد
و بعلم کرده باشد که این است عالم القرآن چنانچه میفرماید که علی مع القرآن والقرآن مع علی
و نیز میفرماید که انی تارک فیکم الثقلین ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی کلام
الله وعترتی اهلبیتی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض یعنے بدرستیکه
من گذارنده ام در شما دو گروه را اگر تمسک خواهید کرد بشما باینها هرگز گمراه نخواهید شد کلام الله است و عترت اهل بیت من که هرگز
از یکدیگر جدا نخواهند شد تا اینکه وارد شوند بر من بر حوض کوثر و مراد از عدم افتراق این است که علم قرآن نزد ایشان است و در تاریخ
الخلفا از حضرت علی منقول است قال والله ما نزلت آیة الا وقد علمت فیما نزلت واین نزلت
وعلی من نزلت یعنے گفت علی قسم بخدا که آیه نازل شده است مگر تحقیق که دانستم در چیز یکه نازل شده و کجا

نازل شده و برکسیکه نازل شده و نیز در تاریخ الخلفا است قال علی سلونی عن کتاب الله فانه لیس من آیة
الا وقد عرفت بلیل نزلت او بنهار ام فی سهل ام فی جبل یعنی گفت علی سوال کنید از
من از کتاب خدا پس بدرستیکه نیست هیچ آیه مگر تحقیق که می شناسم در شب نازل شده یا در روز در زمین نرم نازل شده یا
در کوه انتهی اکنون بنظر انصاف بگوئید که متمسک بایشان کیست و مذهب خود را منسوب بایشان شیعه می سازند یا اهل سنت
بکتب خود رجوع کنید و ببینید که حال چیست که علمای اهل سنت سراسر مخالفت می سازند با عترت طاهره بخوف طوالت از تسطیر
آن عرض نمودم لیکن برای تنبیه غافلین برچند اقوال اقتصار می نمایم در شرح منهاج مذکور است حیث قال فی مبحث
القیاس انه قد اشتهر من اهل البیت کالباقر والصادق وغیرهما من الائمة رضوان
الله علیهم انکار القیاس کما اشتهر من ابی حنیفة و الشافعی والمالک
القول بوجوب العمل به کما ذکره الغزالی یعنی تحقیق مشهور شد از اهل بیت
مثل باقر و صادق و غیر ایشان از ائمه رضوان خدا بر ایشان انکار قیاس چنانکه مشهور شد از ابوحنیفه و شافعی و مالک وجوب
عمل بقیاس چنانکه ذکر کرده است امام غزالی و ابن اثیر در جامع الاصول میگوید اهل البیت یزعمون ان ابا
طالب کان مسلما ومات مسلما یعنی اهل بیت گمان میکنند بدرستیکه ابوطالب بود مسلمان و مرد
در حالت اسلام و شهرستانی در ملل و نحل و فخر الدین رازی در بعض مصنفات خود از سلیمان بن جریر که قائل بحقیقت امامت شیخین
بود نقل نموده که بدرستیکه ائمه رافضه دو چیز برای خود آسایش نهاده اند یکی قول بیداء دوم تقیه و جلال الدین در شرح عقائد
عضدیه در بیان اینکه فرقه ناجیه اشعریه است چنین گفته که فانهم یتمسکون علی عقائدهم بالاحادیث
الصحیحة المرویة عنه صلعم وعن اصحابه ولا یتجاوزون عن ظواهرها الا لضرورة
ولا یسترسلون مع عقولهم کالمعتزلة ومن نحا نحوهم ولا مع النقل من غیرهم
کالشیعة المتتبعین بما روی عن ائمتهم لاعتقادهم العصمة فیهم
یعنی پس بدرستیکه ایشان تمسک میکنند بر عقائد خویش باحادیث صحیحه که روایت کرده شده اند از آنحضرت صلعم و از اصحاب
او و تجاوز نمیکنند از ظواهر آنها مگر بضرورة و نمیگذارند بعقلهای خود مثل معتزله و کسیکه قائم مقام ایشان است و نه بنقل از غیر ایشان
مثل شیعه که پیروی و تتبع کنندگان اند بچیزیکه روایت کرده شده است از امامان ایشان برای اعتقاد ایشان عصمت را در
امامان این است حال تمسک اهل سنت بعالمان علوم قرآن و صاحب تحفه و اعراب او پرده حیا از رخ برافگنده بتقریب ابله فریب
اصرار می نمایند و میگویند که در حقیقت ائمه اثنا عشر مذهب سنیان داشتند و سنیان راکب سفینه ایشانند و شیعیان متخلف
از ان فلعنة الله علی الکاذبین پس واضح شد حال عدم تمسک علمای اهل سنت با ولایل طاهره ایشان و اکنون قرآن دانی مقتدایان
اهل سنت نیز باید شنید در تاریخ الخلفاء مذکور است اخرج البیهقی وغیره عن ابی بکر انه سئل عن الکلالة
فقال انی ساقول فیها برأیی فان یکن صوابا فمن الله وان یکن خطاء فمنی ومن الشیطان اراه
ماخلا الولد والوالد فلما استخلف عمر قال انی لاستحی ان اُرد شیئا قاله ابوبکر

یعنے از ابوبکر پرسیدند از معنی لفظ کلالہ پس گفت بدرستیکہ من قریب است کہ بگویم در آن برای خود پس اگر صواب باشد پس از جانب خداست و اگر خطا باشد پس از جانب من است و از جانب شیطان می بینم آنرا اسولیے پسر و پدر پس هرگاه خلیفه شد عمر گفت که بدرستیکه حیا میکنم اینکه رد کنم چیزی را که گفته باشد آنرا ابوبکر و نیز در تاریخ الخلفا مذکور است که از ابوبکر پرسیدند از معنی قول حق تعالی

وفاکهة وابا فقال ای سماء تظلنی او ای ارض تقلنی ان قلت فی کتاب الله ما لا اعلم

یعنے پس گفت ابوبکر که کدام آسمان سایه خواهد کرد مرا یا کدام زمین پنهان خواهد کرد مرا اگر بگویم در کتاب خدا چیزی را که نمی دانم و حال عمر مشهور و معروف است که باعث جهالت از احکام خدا بمحض رای خود فتوی می داد پس هرگاه حال مقتدایان چنین باشد وای بر تفسیر دانی مقتدیان چون از وراثه علوم نبی و تفاسیر حقیقیه کلام مجید تخلف ورزیدند و از رای و عقل خود بیان معانی قرآن متوجه گردیدند بنابران در ضلالت و غوایت افتادند و دیگران را جاده پیمای تیه اعتساف و ناهنجار گردانیدند و آنکه صاحب تحفه ادعای تلمذ ابوحنیفه از حضرت امام جعفر صادق می نماید نیز کذب محض و دروغ بحت است چنانچه صاحب منهاج السنة انکار آن میکند و میگوید که

توفی الصادق سنة ثمان واربعین ومائتین وتوفی ابو حنیفة سنة خمسین ومائة

یعنے وفات یافت صادق علیه السلام در سال هشت و چهل و دوصد و فوت شد ابوحنیفه در سال پنجاه و یکصد و نیز وجه عدم تلمذ و بیگانگی و مباینت ابوحنیفه از حضرت صادق علیه السلام آن است که دمیری شافعی در حیوة الحیوان از ابوحنیفه روایت کرد که او گفت من در منی بنزد حجامی برای تراشیدن موی سر رفتم او گفت طرف راست خود را نزدیک کن و رو بقبله شو و بسم الله بگو پس من آموختم از و سه خصلت که نمیدانستم پس گفتم من باو که تو غلام هستی یا آزاد گفت من غلام هستم گفتم غلام کیستی گفت غلام امام جعفر صادق هستم پس رفتم من بدر خانه آنحضرت و طلب اذن داخل شدن اندرون خانه کردم آنحضرت اذن نداد قومی از اهل کوفه طلب اذن کردند از آنحضرت آن قوم را اذن داد من نیز با آن قوم اندرون خانه رفتم پس وقتیکه نزد آنحضرت رسیدم گفتم یا ابن رسول الله اگر تو میفرستادی کسی را بنزد اهل کوفه نهی میکردی ایشان را از انکه سب کردند اصحاب محمد صلعم زیرا که من گذاشتم زیاده از هزار کس را که سب اصحاب میکنند پس آنحضرت فرمود که ایشان گفته مرا قبول نخواهند کرد پس گفتم کیست که گفته ترا قبول نکند و حال آنکه تو فرزند رسول هستی آنحضرت فرمود که تو اول کسے هستی که گفته مرا قبول نکردی بی اذن من داخل خانه من شدی و بغیر رای من نشستی تحقیق که رسیده است بمن بدرستیکه میگوئی تو بقیاس ابوحنیفه میگوید گفتم آری بقیاس میگویم فرمود وحک یا نعمان اول کسیکه قیاس کرد ابلیس بود وقتیکه حق تعالی او را امر بسجده حضرت آدم کرد پس او ابا نمود و گفت خلقتنی من نار وخلقته من طین بعد از آن آنحضرت فرمود یا نعمان کدام از دو چیز بزرگتر است قتل یا زنا گفتم قتل پس فرمود که چرا در قتل دو شاهد است و در زنا چهار آیا بقیاس تو این معنی می آید گفتم نه پس آنحضرت فرمود که کدام بزرگ است نماز یا روزه گفتم نماز فرمود پس چرا حق تعالی بر حائض واجب کرد روزه را که در ایام حیض فوت شده باشد قضا کند و نماز قضا نکند آیا این معنی بقیاس تو می آید گفتم نه پس فرمود کدام یک ضعیف تر است زن یا مرد گفتم زن پس فرمود چرا حق تعالی در میراث برای مرد دو سهم و برای زن یک سهم آیا این معنی بقیاس تو میگردد گفتم نه فرمود چرا حق تعالی برای قطع ید سارق ده درهم را واجب کرد و کسیکه قطع ید دیگری کند پس دیت آن پنجهزار درهم مقرر کرد آیا این معنی بقیاس تو می آید گفتم نه پس

فرمود تحقیق که رسیده است بمن که تو تفسیر میکنی لفظ نعیم را در آیه کریمه ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم بآنکه آن طعام طیب
و آب سرد است و در روز گرم گفتم آرے فرمود اگر کسے ترا دعوت کند و بخوراند ترا طعامے طیب و بنوشاند آب سرد بعد ازان
منت نهد بر تو تو او را بچه نسبت کنی گفتم به بخل فرمود آیا بخل میکند حق تعالے گفتم چه چیز است آن فرمود حب اهل بیت است
قال و باعث همین است که این اوراق را بخدمت مولوی جعفر علی و مولوی محمد باقر و مولوی مکرم حسین و مولوی واجد علی
و مولوی گلزار علی و عمار علی رسانیدم لیکن از کسے جوابے حاصل نشد ناچار حسب التاکید برادر سید فتح علی بجهت حصول
جواب بخدمت سید غلام حسین صاحب فرستادم امید که جوابش ارقام فرمایند و یا بر حقیت این مضمون اعتقاد دارند و اگر لائق
جواب ندانند واپس فرمایند اقول قول تو که نزد فلان و فلان رسانیدم لیکن از کسے جوابے حاصل نشد از حلیه صدق
عارے است چه از جمله آنها یکے منم که قبل ازین گاہے این اوراق بنظر من نرسیده اکنون بملاحظه تعلی اهل فرید آباد
از شخصے فرید آبادی بمعرض وصول در آورده ام و اگر پیش کسے دیگر رسیده و با وجود وصول بجوابش نپرداخته و
در صدد نقض آن نشده پس آنرا محمول بر عجز و عدم قدرت او نتوان نمود بلکه بخیال عدم مساوات بین السائل و المجیب
در مکالمه و مطارحه با هر کس موجب انحطاط رتبه و باعث سقوط رفعت و منزلت خود است اراده تحریر جواب اوراق مرسله
نگردیده باشد و کسیکه فرد مقابل و هم پایه خود نباشد چه ضرورت است که بتحریر جوابش بپردازد و الا معتقد مضامین باطله او گردد
قال از اصول مقرره شیعه اثنا عشریه است که جناب رسالتمآب صلعم بامر الهی علی بن ابیطالب را روبروے هفتاد هزار مهاجر و
انصار در مقام غدیر وصی و جانشین خود گردانید اقول شیعه درین امر متفرد و منفرد نیستند بلکه کتب اهل سنت نیز از روایات
این مضمون مملو است و اهل سنت از کمال تعصب و عناد معانی آن روایات را بر مفاهیم غیر متبادره و احتمالات بعیده محمول
می سازند و قبل ازین به بسط و تفصیل از کتب اهل سنت باثبات رسانیده ام که جناب رسول خدا صلعم بحضور هفتاد هزار
بلکه قریب صد هزار مردم حضرت علی مرتضی را بامر الهی خلیفه و جانشین خود گردانید و اکنون بر چند روایات اقتصار می نمایم
عینی در شرح صحیح بخاری می نویسد که چون آیه وافی هدایه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیك من ربك
وان لم تفعل فما بلغت رسالته نازل شد جناب رسول خدا در فضل علی بن ابی طالب فرمود
من کنت مولاه فعلی مولاه پس این تاکید از جانب پروردگار بجز امر اهم سرگره منصوبیت و محبت و نصرت که قبل
ازان هم جناب امیر را حاصل بود عقل سلیم اصلا نمی پسندد که دینجا مراد باشد و سیوطی در تفسیر در منثور از ابو سعید خدری
روایت کرده که چون حضرت رسول خدا علی مرتضی را منصوب کرد در روز غدیر خم و صدا بلند نمود از برای او بولایت جبرئیل
بر آن حضرت نازل شد و این آیه آورد الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی
و رضیت لکم الاسلام دینا پس این اکمال دین و اتمام نعمت چگونه موقوف باشد بر امر اسهل و اخف مثل محبت و نصرت که
خدای تعالے از حصول آن قبل ازان هم اعلام فرموده باشد و احمد حنبل در مسند خود از مشکاتی از ابو سعید خدری روایت کرده که
هرگاه این آیه نازل شد الیوم اکملت لکم دینکم الآیة فرمود جناب رسول خدا صلعم الحمد لله علی اکمال الدین
واتمام النعمة و رضاء الرب برسالتی و ولایة علی من بعدی پس ثابت شد که بعد رسالت بلا فصل وفات

خود برای علی تعیین فرمودند بجز خلافت و ریاست مومنین چیزی دیگر از ان متبادر نمیشود و محبت و نصرت مومنین در زندگی آنحضرت هم
حاصل بود تخصیص آن بعد وفات آنحضرت چیست و اگر در آیه المومنون والمومنات ذکر محبت عام مومنین هست و آن حضرت صلعم را
اظهار تاکید محبت خاص علی منظور هست چنانکه صاحب تحفه میگوید پس میگوییم که ابوبکر و عمر نزد اهل سنت بهتر بودند از علی و فاطمه که جگر پاره
آن حضرت بود و حسنین که نور چشم رسول مقبول بودند در روز غدیر تاکید محبت ایشان اقدم و اولی بود از تاکید مودت علی معلوم
نیست که علی را برین اشخاص موصوفه چه فوقیتی و ترجیحی بود که تاکید محبت او فرمودند و از تاکید دیگران اغماض و اعراض فرمودند و اگر
وجه تخصیص علی آن بود که آن حضرت را بوحی معلوم شده بود که بعد از من بر علی از تعدی چند انفار هست ستم خواهد رفت و در
عهد و غصب حق او خواهند شد و با او بمقاتله خواهند پرداخت میگوییم که درین صورت لازم آن بود که برای شیخین هم تاکید میفرمودند
در غدیر خم که زبان مردم از بدگوئی و طعن ایشان بسته میشد چه آن حضرت را بوحی معلوم شده بود که بعد من اکثر مردم بر
جماعتی از صحابه من لعنت خواهند کرد و نیز برای مودت فاطمه زهرا در آن روز تاکید میفرمودند که آزرده ازین جهان رحلت نمود
از ستم کشی مردم امت و هم برای محبت حسنین در آن روز بهمان کیفیت تاکید میفرمودند حال ایشان نیز بر آنحضرت منکشف گردیده بود
که بعد از من از دست امت مقتول خواهند شد و آنکه صاحب تحفه میگوید که هرگاه جماعت صحابه از یمن مراجعت کرده شکایت علی ع
پیش آنحضرت صلعم نموده بودند آنوقت آن حضرت برای وجوب محبت علی فرموده بودند که من کنت مولاه فعلی مولاه
این دروغ محض هست و در هیچ کتابی ذکر آن نیست بلکه آن وقت چنین فرموده که ما تریدون من علی ان علیا منی
وانا منه وهو ولی کل مؤمن من بعدی. چنانکه در ریاض النضرة وغیره کتب اهل سنت
مذکور هست و قضیه غدیر بعد مدتی دراز هست از مراجعت صحابه از یمن متصل آن و پیش ازین بمعرض تحریر در آورده ام که
از لفظ مولا درینجا اولی بتصرف مراد هست نه محب و ناصر بقرائن حالیه و اقعیه و اله بر خلافت و امامت علی مرتضی و سید علی همدانی
در کتاب مودة القربی از عمر بن خطاب روایت کرده که قال نصب رسول الله صلعم علیا فقال من کنت
مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه واخذل من خذله وانصر من نصره
اللهم انت شهیدی علیهم قال وکان فی جنبی شاب حسن الوجه طیب الریح فقال لی یا عمر لقد عقد رسول الله
عقدا لا یحله الا منافق فاحذر ان تحله قال عمر فقلت یا رسول الله انک حیث قلت فی علی کان فی جنبی شاب
حسن الوجه طیب الریح قال لک کذا وکذا فقال یا عمر انه لیس من ولد آدم لکنه جبرئیل اراد ان یوکد علیکم ما قلته فی علی
یعنی گفت عمر که بر پا کرد پیغمبر خدا بخلافت علی را پس گفت کسی که بودم من مولای او پس علی مولای اوست ای خدا دوست دار کسی را که
دوست دارد او را و دشمن دار کسی را که دشمن دارد او را و ترک کن نصرت کسی را که ترک کند نصرت او را و یاری کن کسی را که یاری کند
او را خدایا تو گواه منی بر ایشان گفت عمر بود در پهلوی من جوانی نیکوروی خوش و پاکیزه بوی پس گفت مرا ای عمر هر آینه تحقیق
منعقد گردانید رسول خدا صلعم عقدی را که نگشاید او را مگر منافق پس بترس که تو بگشائی او را گفت عمر پس گفتم یا رسول الله
بدرستیکه تو وقتیکه گفتی در حق علی بود در پهلوی من جوانی نیکوروی پاکیزه و خوش بوی که گفت چنان و چنین گفت رسول خدا
صلعم که ای عمر بدرستیکه او نیست از اولاد آدم لیکن وی جبرئیل هست اراده کرد تا تاکید کند بر شما چیزی را که گفته ام در حق علی انتهی

پس هیچ عاقل درینجا از لفظ مولا معنی محب و ناصر او نخواهد گرفت مگر کسیکه او را از عقل و فهم بهره نباشد یا طینت او از عداوت علی مخمر گردیده باشد و امام غزالی در سر العالمین می نویسد لیکن اسفرت الحجة وجهها و اجمعت الجماهیر علی متن الحدیث فی یوم غدیر خم باتفاق الجمیع وهو یقول من کنت مولاه فعلی مولاه فقال عمر بن الخطاب بخ بخ یا ابا الحسن اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة وهذا تسلیم و رضی و تحکیم ثم بعد هذا غلب الهوی لحب الریاسة و حمل عمود الخلافة و عقود البنود و خفقان الهوی فی قعقعة الرایات و اشتباک ازدحام الخیول و فتح الامصار سقاهم کاس الهوی فعادوا الی الخلاف الاول فنبذوه وراء ظهورهم واشتروا به ثمنا قلیلا فبئس ما یشترون ترجمه این روایت قبل ازین در ذکر قضیه غدیر گذشت پس واضح شد از مضمون این روایت و اقرار امام سفیان که جناب رسول خدا صلعم علی مرتضی را امام مسلمین و خلیفه خود گردانید و بعض علمای ایشان هرگاه بملاحظه چنین روایات متضجر خاطر می شوند تاویلات بارده رکیکه پیش می آرند علی الخصوص صاحب تحفه که از تحریر کذب و دروغ مبالاتی ندارد کتاب سر العالمین را انکار میکند و میگوید که از تالیفات امام غزالی نیست و حالانکه علمای ایشان مقرند بتالیف شدن این کتاب از امام غزالی و من قبل ازین باثبات رسانیده ام و چگونه عقل سلیم باور کند که کسی تضییع اوقات خود کند و تالیف کتابی کند بنام نهاد شخصی دیگر باشد و در عادت صاحب تحفه داخل است که اگر کسی از راه منصفی چیزی می نویسد کتاب او را از تالیفات او مسلم نمی دارد و یا میگوید که شیعه هم باین نام موسوم است از کتاب او منقول خواهد بود چنانچه سدی و ابن قتیبه و میگوید که باین نام شیعه هم بوده اند و حالانکه علمای شیعه از کتب اهل سنت نقل میکنند نه از کتب شیعه و اعثم کوفی را شیعه بلکه از معتبرین شیعه نوشته و حالانکه شیعه از وی تبرا می کنند و ثعلبی را که از قدمای مفسرین اهل سنت است از ضعفا شمار کرده معلوم نیست که ثعلبی بر کدام مذهب بود و حالانکه علمای اهل سنت در کتب تواریخ ستایش او می نمایند و اقوال او را در تفاسیر خود مستند می گردانند و نیز دو کتب یکی منهاج السالکین و دیگر اظهار الحق بتالیف ملا عبد الله مشهدی مفروض از جانب خود تجویز کرده و آن هر دو کتب را بشیعه منسوب گردانیده و حالانکه نزد شیعه نشانی از ان هر دو کتب پیدا نیست از همچو عالمی باین علو منزلت بعید است که مرتکب چنین امور باشد و حیدر علی کفش دوز بر همه کس تفوق جسته که نام مصنف منهاج السالکین از جانب خود تجویز کرده و منسوب بیکی از علما نموده قال و چون آنجناب ازین جهان رحلت فرمود بغیر از پنج و شش کس همه ایشان از دین برگشتند و مرتد شدند و برعکس وصیت رسول خدا صلعم بر خلافت ابوبکر اتفاق و اجماع کرده وی را خلیفه ساختند اقول روایت ارتداد جمیع صحابه که مخالف روایات صحیحه آخر و خلاف معتقد و مسلک شیعه است قابل اعتبار نیست پس اسناد و تجویز ارتداد جمیع صحابه بطرف شیعه دروغ صریح است و نصوص علمای شیعه مبطل آنست چه علمای شیعه اکثر صحابه را جلیل القدر و ممدوح و برخی را از اکمل اولیای کرام می شمارند و مستحق رحمت و رضوان جناب سید الساجدین در صحیفه کامله ستایش آنها نموده میفرمایند اللهم و اصحاب محمد خاصة الذین احسنوا الصحابة و ابن بابویه علیه الرحمه در کتاب خصال از حضرت امام جعفر صادق علیه التحیة و السلام روایت کرده که کان اصحاب رسول الله صلعم اثنا عشر الف ثمانیة الاف من المدینة والفین من غیر المدینة و لم یکن فیهم قدری ولا مرجی ولا حروری ولا معتزلی ولا صاحب رای کانوا یبکون اللیل والنهار و یقولون اقبض ارواحنا قبل ان ناکل خبز الخمیر

یعنی بودند اصحاب رسول خدا صلعم دوازده هزار کس هشت هزار از مدینه و دو هزار از غیر مدینه و دو هزار از مکه بودند که میگریستند پیش جبرئیل و میگفتند که قبض کن ارواح ما را قبل از آن که بخوریم نان خمیر را انتهی پس اصحاب ممدوحین نزد شیعه امامیه بسیار اند و بنا بر خلاف آن بطرف امامیه اثنا عشریه خلاف واقع وکذب صریح است الا برخی از معلنان عداوت اهل بیت و ناصبان حقوق آن بزرگواران را تفسیق میکنند و اگر بعضی بسبب وقوع ارتداد از بعضی صحابه قائل بتکفیر بعضی از اهل رواة باشند استبعادی ندارد و وقوع ارتداد بعضی از اصحاب بموجب احادیث متظافره در صحاح سته وغیر آن ثابت است در بخاری مروی است ان رسول الله صلعم قال یرد علی الحوض رجال من امتی فیحلؤن عنه فاقول یا رب اصحابی فیقول انک لا علم لک بما احدثوا بعدک انهم ارتدوا علی ادبارهم القهقری خلاصه اینکه فرمود رسول خدا صلعم وارد خواهند شد بر حوض مردمی از امت من پس رانده و ممنوع خواهند شد از آن آنگاه من خواهم گفت ای پروردگار من اینها اصحاب من اند پس خدای تعالی خواهد گفت بدرستیکه ترا علم نیست بآنچه اینها احداث کرده اند بعد از تو بتحقیق اینها مرتد شدند و از دین برگشتند انتهی مثل این روایت در بخاری و مسلم و جمع بین الصحیحین اکثر روایات بطرق متعدده وارد اند و در صورت تسلیم صحت روایت ارتداد که در کتاب ما است پس جوابش این است که در روایت مذکوره لفظ ارتداد از دین منقول نیست صاحب رساله لفظ دین را نیز اضافه کرده بلکه روایت مسطوره همچنین است که ارتدوا اصحابه الا ثلثة نفر درین روایت لفظ صحابه مذکور است و مراد از آن این است که کسانیکه بلقب اصحاب مشهور شده بودند نه آنکه جمله آنکسان که بفیض صحبت رسول خدا صلعم مشرف شده بودند زیرا که جمله بنی هاشم وغیره مؤمنین در انکار خلافت ابوبکر متفق بودند و عبد الحق دهلوی نیز از لفظ صحابه اصحاب مشهورین اراده کرده است چنانچه در جذب القلوب در حال هجرت آنحضرت صلعم از مکه بطرف مدینه می نویسد که از صحابه غیر از ابوبکر صدیق و علی مرتضی رضی الله تعالی عنهما با آنحضرت در مکه نماندند و بعد از آن خود عبد الحق میگوید که و ما نا که مراد باین کلام آنست که از اعیان صحابه و اکابر ایشان غیر از صدیق اکبر و علی مرتضی با وی کسی نماند انتهی همچنین مراد از صحابه در روایت ارتداد همین است که از اعیان صحابه ارتداد پذیرفتند نه کل صحابه و مراد از ارتداد درین مقام نه آنست که فقط از دین برگشتند بلکه مراد از ارتداد اعم است از آنکه ارتداد از دین باشد یا ارتداد از استقامت و عمل صالح که از بسیاری ارتداد از نصرت و اعانت و احسان اهل بیت بوقوع آمده و علمای اهل سنت نیز در روایت ارتداد همچنین نوشته اند چنانچه قاضی عیاض در معنی حدیث ارتداد صحابه می نویسد المرتدون عن الاستقامة و العمل الصالح والمرتدون عن الدین و باید دانست که تا زیست فاطمه زهرا مردمان را گونه روداری علی بود و بعد وفات آن مخدومه مردمان بالکل از علی برگشتند چنانچه در بخاری و مسلم و جامع الاصول مذکور است فلما توفیت فاطمة انصرفت وجوه الناس عن علی یعنی هرگاه وفات یافت فاطمه زهرا برگشتند رویهای مردم از علی و الارتداد متحد المعنی بالانصراف و بعد وفات آن حضرت صلعم نیز همین انصراف بود که آن را بارتداد تعبیر کرده ولیکن بعض مردم را ارتداد از دین حاصل بود و اکثری از نصرت علی مرتضی انصراف پذیرفتند و این چنان امر نیست که در اول وهله واقع شده و بعد تنبیه و تنبه غفلت اکثری از صحابه توبه نمودند و رجوع بآن امر نمودی

کردند و اجماع بر بیعت ابوبکر هرگز واقع نشده اجماع آنست که اول همه کس بر امری اتفاق کنند و بعد ازان آن امر بفعل آرند و بیعت
ابوبکر باین نهج نبوده کسی از بیعت او راضی نبود بلکه اول عمر بر دست ابوبکر بیعت کرده بود و بعد ازان از جناب خود و از جناب
احباب خود بیعت ابوبکر گرفت و صورت آن برین منوال است که چون جناب علی مرتضی حسب وصیت حبیب خدا صلعم مباشر
غسل و کفن خاتم انبیا صلعم شدند مدعیان خلافت از جهت حب ریاست و اشتهای حکومت و ثروت و طمع مال در سقیفه بنی ساعده
که محل مشوره باطل بود مردمان را در مغالطه انداخته از راه ضد بیعت و احتیال خلافت را برای خود قرار دادند و مردمان از
تجهیز رفیع الشان غافل مطلق بودند بظنه آنکه علی مرتضی را شاید بطرف خلافت رغبتی نیست که مدعی آن نشده و آن جناب مشغول
تعمیل وصیت رسول مقبول بود بنابران بعضی بجهت حب جاه و بعضی بلطف و برخی بعنف و قومی بجهد اقران خود بخلیفه اول
بیعت نمودند و جناب مرتضوی ذات مبارک خود را علی الدوام احق بخلافت و اولی بامامت میدانست و جمله بنی هاشم و جماعتی
ز خواص اصحاب درین باب معتقد و تابع آن جناب بوده آن حضرت را خلیفه برحق و امام مطلق میدانستند و ابن عباس
نیز همین عقیده داشت چنانچه ابن عبد البر که از مشاهیر علمای اهل سنت است در استیعاب از ابن عباس روایت کرده قال
قال لی عمر بن الخطاب انی اراک تقول ان صاحبک اولی الناس بها یعنی علیا قلت اجل
والله انی لاقول ذلک فی سابقته وعلمه وقرابته قال انه کما ذکرت ولکنه کثیر الدعابة
یعنی گفت ابن عباس که گفت مرا عمر بن خطاب بدرستیکه من می یابم که میگوئی اینکه صاحب تو اولی است بسوی ناس بخلافت
یعنی علی گفتم که آری قسم بخدا بدرستیکه من هر آئینه میگویم این را در سابق شدن او و علم او و قرابت او گفت عمر بدرستیکه آن
چنان است که ذکر کردی ولیکن او کثیر المزاح است انتهی و قاعده عرب آن بود که اقاد بیعت نمیکردند هر کس که کرده باشند
چنانچه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه میگوید و در روضة الاحباب و غیره کتب تواریخ اهل سنت مذکور است که ابو عبیده و غیره
گفتند که یا علی اگر تو پیش ازین برای ذات خود می خواستی با تو بیعت میکردیم و اکنون مردمان بر دست ابوبکر بیعت
کرده اند تو نیز موافقت کن حضرت امیر فرمودند که من چگونه جسم اطهر جناب رسول خدا را بی غسل و کفن می گذاشتم پس
طالبان حکومت و ریاست چند روزه دنیا انتظار غسل جناب رسول خدا نکردند و در همین تاخیر غسل و کفن درستی کار خود
کردند چنانچه مولوی معنوی میگوید * چون صحابه جاه دنیا خواستند * مصطفی را بی کفن انداختند * و اگر تا فراغ غسل
این مهم را صحابه صبر میکردند صورت انعقاد خلافت برای ابوبکر متعذر بود و چون جناب امیر از غسل و کفن و دفن جناب رسالتمآب
صلعم فارغ شدند مدعیان و منتحلان خلافت قوتی بهم رسانیده بودند جناب امیر بخوف ارتداد ناس مقاتله را با ایشان
مصلحت ندیدند چنانچه پیش ازین از استیعاب نقل کرده ام و جناب امیر مدام مدعی خلافت که حق آنجناب بود مانده اند و اگر حق
آن حضرت نمی بود فورا بلا تامل بر دست ابوبکر بیعت میکردند و تا شش ماه امر را در تسویف و تعویق نمی انداختند چون حضرت
فاطمه وفات یافت انحراف وجوه ناس از خود دیده با ابوبکر مصالحه کردند از هیچ بیعت حقیت خلافة ابوبکر و عدم استحقاق
علی ثابت نمی تواند شد بلکه پیش منصف لبیب معامله بالعکس است که ازین امر حقیت علی ازان تراوش میکند و اگر حق آن
حضرت نمی بود تا این مدت دعوی نمیکردند و در بیعت ابوبکر تاخیر نمیفرمودند برای ما همین قدر حجت کافی است که آن حضرت

خود را خلیفه حق میدانستند و دعوی حق خلافت برای ذات خود میکردند و رد وصیت رسول خدا صلعم نیز و صحابه امری عظیم بود
هرگاه در حیات آن حضرت امتثال امر آن حضرت صلعم نکردند و در مرض الموت رد وصیت آنحضرت نمودند بعد وفات آنحضرت صلعم
کدام ملاحظه در رو دادی بود که التزام باجرای وصیت از مستحبات می دانستند قال و فدک که حق فاطمه بود غصب کردند اقول در
حقیقت فدک و بودن آن برای فاطمه زهرا و در غصب شدن آن ریبی نیست چنانچه قبل ازین به بسط و تفصیل مبین
ساخته ام و ابوبکر بلاشک واضع روایت لانورث است جناب رسول خدا صلعم هرگز هرگز همچنین نفرموده اند و حضرت علی مرتضی
و فاطمه زهرا ابوبکر را در روایت مذکوره کاذب می دانستند و جناب فاطمه زهرا از جهت عدم حصول فدک تا دم واپسین محزون
و متالم ماندند و در حالت ملالت و تکدر مزاج و رنجیدگی و آزردگی خاطر و سخط از ابوبکر وفات یافت و تا حین حیات از ابوبکر
متکلم نشد چنانکه در صحاح اهل سنت است و علی مرتضی درین روایت اگر تصدیق ابوبکر میکرد و او را صادق القول اعتبار
میکرد و از عمر در خلافت او طالب میراث نمیشد و ابوبکر و عمر را کاذب و غادر و آثم اعتقاد نمیکرد چنانکه در صحیح مسلم است و ما که بموجب
حدیث ثقلین متمسک باهل بیت نبی هستیم برخلاف علی مرتضی و فاطمه زهرا چگونه ایشان را درین قضیه صادق اللهجه و راست گو باور
کنیم و هرگاه علی مرتضی و فاطمه زهرا ایشان را غاصب دانستند ما نیز تبعا للی ایشان غاصب دانیم قال و محسن فرزند علی را در
بطن مادرش شهید ساختند اقول قضیه اسقاط محسن را نیز علمای اهل سنت روایت میکنند شیعه در بیان این امر متفرد و مختص
نیستند چنانچه عقد بن ربه در کتاب تاریخ خود و ذهبی در میزان میگویند که ان عمر رکض بطن فاطمة
حتی سقط المحسن من بطنها یعنی بدرستیکه عمر لگد زد شکم فاطمه را تا اینکه افتاد محسن از شکم او
و شهرستانی در ملل و نحل از نظام روایت میکند که ان عمر ضرب بطن فاطمة حتی سقط
المحسن من بطنها و کان یقول احرقوا الدار بمن فیها و ما کان فیها غیر علی و فاطمة و الحسن و الحسین
یعنی بدرستیکه عمر زد شکم فاطمه را تا اینکه افتاد محسن از شکم او و بود عمر نعره میزد که بسوزانید خانه فاطمه را مع آنکس که در آنخانه است و نبود
در آنخانه بجز علی و فاطمه و حسن و حسین انتهی و نظام اگرچه معتزلی است لیکن در حقیت خلافت ثلثه با اهل سنت متفق است و در
مفتاح الفتوح و مصابیح بغوی در ترجمه علی بن ابی طالب مذکور است که اولاد علی از ذکور و اناث هست و هشت
نفر بودند حسن و حسین و محسن که اسقاط نمود آنرا منع کردن ابوبکر فاطمه را از فدک قال و غصب ام کلثوم بنت فاطمه زهرا در عهد
عمر بنسبت عمر بعمل آمد اقول نکاح ام کلثوم با عمر هرگز بوقوع نیامده بلکه بعض اهل سنت میگویند که نکاح واقع شده بود و غصب
نیز نزد ایشان خواهد بود و جوابش بتفصیل قبل ازین گذشت و موجد غصبیت آن صاحب تحفه است که روایتی از جانب خود
اختراع کرده که اول فرج غصبناه و منسوب کرده آنرا بطرف صادق علیه السلام و همچنین روایت خدمت جواریها لنا
و فروجهن لکم نیز از مخترعات اهل سنت است در کتب شیعه نشانی ازان پیدا نیست قال و تعیین خالد بن ولید از جانب عمر
بر قتل علی بن ابی طالب قرار یافت اما چون مطابقت تقدیر نبود و عقد این مقصود نگشود اقول از حرکات عمر چه بعید بود که خالد
را بر قتل علی متعین کند هرگاه که او اراده احراق علی و فاطمه و حسن و حسین کند و بگوید که احرقوا الدار بمن فیها و ما کان
فیها غیر علی و فاطمة و الحسن و الحسین پس اگر عزم قتل علی کرده باشد از حیاتا و جید

نیست لیکن خالد را پیش علی حقیقتی نبود و مقدرتی نداشت که بمقابله علی جرأت میکرد و علی را از جانب کسی خوفی نبود و تقیه آنجناب نیز
همین قدر بود که بباعث عدم اجتماع انصار طریقه صبر اختیار را شعار خود کرده بودند و بجمعیت قلیل اراده مقاتله اعداء خود نکردند از جهت
انهدام امت رسول و بس قال غرضکه بهمین نهج بانواع مصائب باقسام شدائد در زمان هر سه خلفاء مبتلا داشتند اقول این
جمله امور مذکوره که آنها را بمصائب و شدائد تعبیر کرده از کتب اهل سنت ثابت اند و خاصگان خدا همه مبتلای مصائب و شدائد مانده چه
بهین حال حضرت نوح علیه السلام که از دست امت جفاکار چه ظلمها کشیده و جناب خاتم المرسلین از ستمکیشی کفار قریش چه ایذاها
برداشته پدر خالد سیف الله سفیان بر پشت مبارک آنحضرت صلعم شکنبه شتر انداخت و ابوجهل لعین بر پای اقدس سنگی زد و پدر
خال المؤمنین معویه دندان مبارک آنحضرت صلعم بشکست لیکن آن حضرت صابر فرمود و همچنین صحابه آن حضرت صلعم
در معارک جهاد از صدمات ضرب تیر و شمشیر چه المها چشیده اند البته کسانیکه از جهاد گریز و بفرار می نهادند ایشان گاهی صدمه
تیر و تفنگ ندیده اند بلکه رفاه ایشان هم گاهی در جهاد جاری نشده و اگر علی مرتضی مبتلای مصائب مانده چه باک است که
جناب رسول خدا صلعم نیز از دست کفار ایذاها کشیده اند و برای علی مرتضی صعب چه شد ازین چه مصیبت خواهد بود که صحابه
رسول خلیفه منصوص را مخذول ساخته در بحر ضلالت فرو رفتند و امت آنحضرت متفرق بهفتاد و سه فرقه شد اگر آنحضرت
را بعد وفات جناب سرور کائنات مطاع و امام خود قرار میدادند نوبت باین انشعاب و افتراق نمیرسید جمله در یک سلک منسلک
می ماندند قال و کسی از صحابه ممد و معاون آنجناب نشد و اکثر امور دین را در عهد خود باغراض باطله تغییر دادند اقول از
تحریر صاحب رساله چنان مستفاد میگردد که خلافت رسول مقبول صلعم بلافاصله بعد آنحضرت حق علی نبود و علی دعوی خلافت
نکرده و اگر دعوی میکرد صحابه بیشک امداد و اعانت او میکردند این مظنه او باطل محض است زیرا که علی مرتضی مدام طالب حق
خود مانده اند و در طلب حق خود خیلی سعی فرموده اند چنانچه قبل ازین به تفصیل بیان کرده ام و اگر علی مرتضی ابوبکر را خلیفه
حق می دانست بیعت او را تا شش ماه در تلبث و تراخی نمی انداخت بلکه فی الفور مثل دیگر صحابه با ابوبکر بیعت میکرد و نیز
هرگاه ابوبکر عمر را خلیفه خود کرده بود جناب امیر از خلافت او استنکاف و تنفر میفرمود و ناراض نمیشد و بشراکت طلحه نمیگفت ابوبکر
را که تو بخدای خود قائل نیستی که عمر را بر ما خلیفه کردی چنانکه در کنز العمال است و هم بوقت انعقاد خلافت عثمان بصحابه گفتگو نمیکرد
و نمیگفت که بخدا سوگند که شما میدانید که حق بخلافت کیست و مع هذا بمقتضای علم خود عمل نمی نمائید و بنابر ملاحظه اغراض و
مصالح دنیوی خود واند که مسلم داشتم این امر را بر غیر خود زیرا که میدانم که سلامت مسلمانان درین تنزل و تسلیم است چه
درین تسلیم حیف خاصه بر من است نه بر اسلام و مسلمانان ترک مناقشه کردم طلبا للاجر الموعود و هرگاه آنجناب دعوی خلافت
نمود و خود را احق بخلافت دانست پس صحابه را درین صورت لازم بود که اعانت آنجناب میکردند و عدم اعانت جناب ایشان
ظاهر است از قول آنحضرت صلعم که فرموده بودند یا علی لا تجتمع الامة علیک بعدی و نیز بصحابه خطاب
کرده فرموده بودند که شما علی را امام و امیر خود نخواهید کرد و باوجودیکه امارت او موصل هدایت و طریق مستقیم است چنانکه در
مسند احمد بن حنبل است که آنحضرت بصحابه فرموده ان تؤمروا علیا ولا اراکم فاعلین تجدوه هادیا
مهدیا یاخذ بکم الطریق المستقیم و از عدم اعانت علی عدم استحقاق او لازم نمی آید بیچاره عثمان باین بیکسی

مقتول شد و کسی از صحابهٔ رسول مقبول صلعم و معاون او نشد تا اینکه کسی از اعیان صحابه بر جنازه او نماز هم نکرد و اورا این
بیرحمی بر مزبله انداختند و بعض رجال عشیره او مخفی در مقبره یهود او را دفن کردند لیکن نزد اهل سنت این خذلان و عدم
اعانت او موجب سلب خلافت و عدم انعقاد امامت او نمی تواند شد و در خیرات صحابه هم شکی نیست اکثر امور در خلافت
خود احداث نموده اند و بعضی از آن قبل ازین بمعرض تحریر در آورده ام و بعین در تاریخ الخلفاء سیوطی از اولیات شیخین را و در
بعضی اولیات عمر چنان مرقوم است که قال العسکری هو اول من سمی امیر المؤمنین واول من عاقب علی
الهجاء واول من ضرب علی الخمر ثمانین واول من حرم المتعة واول من نهی عن بیع امهات الاولاد واول
من جمع الناس فی صلوة الجنائز علی اربع تکبیرات واول من عال الفرائض واول من اخذ زکوة الخیل
یعنی گفت عسکری که عمر آنکس است که اول نام خود امیر المؤمنین نهاد و اول امیر حج نمود [illegible] نمود و اول او حد
خوردن شراب هشتاد تازیانه زد و آنکه او متعه را حرام کرد و اول او منع کرد از بیع امهات اولاد و [illegible] کسیکه [illegible]
که اقتدای خود [illegible] و اول او جمع نمود مردم را در نماز جنازه بر چهار تکبیر و اول او در فرائض عول را ایجاد نمود و
اول او زکوة اسپان گرفت انتهی پس کجا بودند این امور در زمان آنحضرت صلعم که تا کسی اختراع آن کرده بود و در نوافل
ماه رمضان حکم جماعت دادن و الصلوة خیر من النوم در اذان صبح افزون نمودن و از جنب معذور نماز ساقط کردن و
حکم تیمم ندادن و سوای آن اکثر امور اند که [illegible] بخوف طوالت از تحریر آن اغماض نموده ام قال و بیعت
علی بن ابی طالب [illegible] الیشان لعل آمد شمار [illegible] و رئیس الیشان و مشارکت مشوره
آنجناب در باب انتظام [illegible] الیشان [illegible] بود اقول حال بیعت علی مرتضی و مشارکت
آنجناب در مشوره انتظام امور [illegible] به تفصیل مبین ساخته ام من شاء فلیرجع الیه و بلاریب بیعت علی
باکراه و اجبار [illegible] صحیحین حیث قال فلما رای علی
انصراف وجوه الناس عنه ضرع الی مصالحة ابی بکر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
علی مرتضی با الیشان [illegible]
[illegible]
[illegible] خلافت علی اتفاق [illegible]
نمودند و این خلافت را [illegible] اقول اجماع کل صحابه بر خلافت علی [illegible]
[illegible]
[illegible]

بحرکه آرا گردید و باعث قتل و قمع هزارها اهل ایمان شد و اجماع صحابه بر خلافت علی مرتضی بشرط اتباع سیرت شیخین نیز
هرگز نبود و نه بر وقت انعقاد خلافت علی تذکره عمل سیرت شیخین بمیان آمده و علی مرتضی کی اجابت میکرد و سیرت شیخین را
که اکثر بر خلاف سیرت رسول مقبول بود و اگر آنجناب را بشرط اتباع سیرت شیخین منظور می بود بعد فوت عمر نوبت خلافت
بعثمان نمیرسید عبد الرحمان بن عوف در روز شوری از علی مرتضی گفت که اگر بکتاب خدا و سنت رسول خدا و سیرت شیخین
عمل نمائی ترا بیعت میکنیم آنجناب در جوابش فرمود که بکتاب خدا و سنت رسول عمل خواهم نمود و بر سیرت شیخین عمل نخواهم
کرد بعده عبد الرحمان بر دست عثمان بیعت نمود چنانکه در صواعق محرقه و در مسند حنبل و تاریخ الخلفای مذکور است عن
ابن وائل قال قلت لعبد الرحمن بن عوف کیف بایعتم عثمان و ترکتم علیا قال ما ذنبی قد بدأت بعلی
فقلت ابایعک علی کتاب الله و بسنة رسوله و سیرة ابی بکر و عمر فقال فیما استطعت
ثم عرضت ذلک علی عثمان فقال نعم یعنی از ابن وائل منقول است میگوید
که گفتم عبد الرحمان بن عوف را چگونه بیعت کردید عثمان را و گذاشتید علی را گفت عبد الرحمان که نیست در این امر گناه من ابتدا کردم
بعلی پس گفتم که بیعت میکنم ترا بر کتاب خدا و سنت پیغمبر او و سیرت ابوبکر و عمر پس گفت علی عمل خواهم نمود در چیزیکه می توانم
بعد از آن عرض کردم آنرا بر عثمان پس گفت که آری یعنی قبول نمود اتباع سیرت شیخین را انتهی و هر چند در نظر مردم خلافت
حضرت علی مبنی باشد بر خلافت شیخین لیکن آنجناب هرگز نمی خواستند امور مستحدثه شیخین را که باقی مانند مگر بنا بر مصلحت و بملاحظه
اختلاف امت از التماس فسخ آن اغماض فرمودند چنانکه جناب رسول خدا صلعم از تبدیل امور جاهلیت اعراض و تسامح میفرمود
و پیش ازین به بسط و تفصیل بعرض تحریر در آورده ام قال علی بن ابی طالب نیز بعهد خود در انتظام امور مملکت و اجرای
احکام ملت بر سیرت و آئین شیخین که نزد آنجناب خلاف سیرت رسول الثقلین بود به تقیه عمل می نمود و امور موضوعه و مخترعه خلفا را
که دستور العمل خاص و عام شده بود تغییر دادن آنها نتوانست زیرا که محدثات و مخترعات ایشان مطبوع و مقبول تابعان ایشان
بود و تغییر و صلاح آنها خیلی دشوار می نمود لهذا حکم حلت متعه زنان و فرضیت مسح رجلین در وضو و انتقام مظلومان از ظالمان و تشهیر
ترویج قرآن صحیح و کامل که ترتیب و انتظام داده آنجناب بود مخفی و مستور ماند اقول این فقره بعینه با پیش ازین گذشته و
جوابش به تفصیل بعرض بیان در آمده اعاده آن تطویل لاطائل است قال اکنون بانصاف باید دید و در تمیز حق و باطل باید
کوشید و غشاوه عناد و کدورت فساد را که مانع فلاح و رشاد است از دل بیرون باید کشید و بگوش هوش باید شنید ان فی ذلک
لذکری لمن کان له قلب او القی السمع و هو شهید ٥ اقول هرگاه خاتون محشر
سیدة نساء العالمین از مستحدثات شیخین آزرده و ملول ازین جهان ارتحال نموده باشد و علی مرتضی مغصوب الحق و ستمدیده از جمیع [illegible]
ثلثه و عائشه و طلحه و زبیر و معویه و غیره ایشان در رنج بنا فته باشد و حسن مجتبی از جور معویه بسنان ستم تیغ مجروح گشته باشد
و حسین بن علی مرتضی [illegible] پاره پاره گردیده باشد که خدای تعالی در حق ایشان میفرماید قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی
و جناب رسالت مآب در شان ایشان ارشاد فرماید که مثل اهل بیتی فیکم کمثل سفینة نوح من رکب
علیها نجا و من تخلف عنها هلک پس تا چگونه غشاوه عناد چنین ظالمان را از قلوب خود برداشته انصاف از اهل سنت

بمراحل دور افتاده که ایشان حق را از باطل تمیز نمیکنند و ستم کیشیهای ظلمه را محمول بر اجتهاد می نمایند غشیه محبت عدای اهل بیت رسول
مقبول آنچنان بر عیون قلوب خود کشیده اند که بنظر انصاف نمی نگرند آیا همین است رعایت آل رسول که دشمنان ایشان را بر ایشان
گزیدند و محاسن عدای ایشان را بدل و جان معتقد گشتند و رعیت را بر سلاطین مقدم داشتند و با شیعیان ایشان عداوت قلبی
ورزیدند و چگونه مثل اهل سنت معاندان آل رسول را محبوب خود گردانیم سنیان ثلثه را که غصب حقوق اهل بیت کردند و اراده
احراق خانه جنت آشیانه ایشان مع من کان فیها و ما کان فیها عین علی و فاطمة و الحسن و الحسین نمودند چنانکه در ملل و
نحل است افضل امت رسول مقبول می دانند و عایشه را که با نفس رسول مقاتله کرد و عداوت ورزید و هزارها مومنین را قتل
کنانید صدیقه مجتهده افضل نساء امت می فهمند و معویه را که بارها سب علی کرد و آنحضرت را کافر گفت چنانکه در فتح الباری آ
و مروان را بسبّ علی امر میکرد چنانکه در جامع الاصول است و از آنجناب بمحاربه و جدال پیش آمد و حسن مجتبی را بزهر قاتل شهید کنانید
چنانکه در استیعاب و تاریخ مدائنی و تذکره خواص الامة است خلیفه حق و امام صدق می دانند و در ربیع الابرار زمخشری مذکور است
که جعل معویة لجعدة بنت الاشعث امرءة الحسن مائة الف درهم حتی سمّته یعنی گردانید معویه
برای جعده دختر اشعث زوجه حسن صد هزار درهم تا اینکه زهر داد او را و همچنین مولوی جامی در شواهد النبوة در معجزات آنحضرت
می نویسد و نیز در ربیع الابرار مرقوم است حیث قال لما بلغ معویة موت الحسن سجدة یعنی هرگاه رسید
معویه را خبر موت حسن سجده شکر بجا آورد و طرفه این است که اهل سنت همچو معاند آل رسول را خلیفه برحق و پیشوای مطلق
خود می دانند چنانکه ابن حجر در صواعق محرقه و پیر دستگیر سنیان در غنیة الطالبین نوشته و در صحیح بخاری روایت است که معویه
بست سال امیر مانده و بست سال خلیفه و پسر او یزید که حسین بن علی را شهید کنانید و هتک حرم محترم آن امام مظلوم
نمود اهل سنت او را نیز خلیفه حق میدانند چنانکه قاضی عیاض گفته و ابن حجر عسقلانی در فتح الباری شرح صحیح بخاری قول او را
پسند کرده و در کنز العمال و صواعق محرقه نیز همچنین مرقوم است و در تاریخ الخلفاء از ابن عساکر نیز منقول است و در شرح
جامع صغیر سیوطی هم بآن اشاره است بلکه علمای اهل سنت یزید را خلیفه و حسین بن علی را باغی می انگارند چنانچه ابن حجر شارح
بخاری در شرح قصیده همزیه قول ابن العربی مالکی را نقل کرده انه قال لم یقتل الحسین الا بسیف جده
لانه خرج علی الخلیفة و الحسین باغ علیه یعنی میگوید که نه کشته شده است حسین مگر بشمشیر جد خود
زیرا که یزید خلیفه است و حسین باغی است و این ابن العربی شارح صحیح ترمذی است و علمای اهل سنت در مدح و ستایش او
میپردازند مفتاح کنز الدرایة را ملاحظه باید کرد و تخصیص ابن العربی نیست بلکه کسانیکه از علمای اهل سنت یزید را امام برحق
میگویند و در زمره ائمه اثناعشر درج می سازند مثل ابن حجر مکی و ابن حجر عسقلانی شارح صحیح بخاری و قاضی عیاض و صاحب
کنز العمال و جلال الدین سیوطی و غیره اعتقاد همه ایشان چنین است چه خروج بر امام زمان موجب بغاوت است و حسین بن
علی از یزید امام سنیان البته محاربه کرده بود تا اینکه کشته شد و در کنز العمال در جلد چهارم در خاتمه حدیث ذکر ائمه اثنا عشر مرقوم
است که یکی از جهت این ائمه اثنا عشر که از آن جمله یکی یزید بن معویه است انکار کند او را قتل کنید یعنی او واجب القتل است
و ... [illegible] ... بیعت یزید بود و ابن حجر شارح صحیح بخاری قوا و عقیده خود در شرح قصیده همزیه ... نوسد که ... بود

ایضا ما قیل فی نظیر ذلک حال معویة مع الحسن و مع علی فانه کان متغلبا
باغیا علیهما لکنه غیر اثم لاجتهاده فالحسن کذلک خلاصه‌اش آنکه چنانکه
معویه در مقابله علی مرتضی و امام حسن باغی و متغلب بود لکن بسبب اجتهاد گنهگار نبود و مستحق یک اجر بود همچنین حسین بن علی بمقابله
یزید باغی است و یزید مثل علی و حسن مستحق دو اجر است و طرفه‌تر این است که در ایمان یزید بسبب قتل حسین نقصی و صدمه‌ئی نمیرسد
چنانچه ملا علی قاری در شرح فقه اکبر میگوید الامر بقتل الحسین لا یوجب الکفر فان قتل غیر الانبیاء
کبیرة عند اهل السنة والجماعة الا ان یکون مستحلا و هو غیر مختص بالحسین و غیره مع
ان الاستحلال امر لا یطلع علیه الا ذو الجلال یعنی حکم کردن بقتل حسین موجب کفر نمیشود چه قتل غیر انبیاء گناه کبیره است نه کفر
نزدیک اهل سنت و جماعت مگر اینکه حلال داند قتل کردن را و آن مختص بحسین و غیر او نیست با وجود آنکه حلال دانستن امر
قلبی است که بر آن هیچکس مطلع نمیشود بجز خدا تعالی و چون شارح عقاید نسفی بسلوک طریق انصاف دو چار کلمه حق در کتاب خود
تحریر کرده و گفته که الحق ان رضی یزید بقتل الحسین واستبشاره بذلک معلوم و اهانته اهل بیت
النبی تواتر معناه وان کان تفاصیلها احادا فنحن لا نتوقف فی شانه بل فی ایمانه لعنة الله علیه و علی
انصاره و اعوانه یعنی حق این است که راضی شدن یزید بقتل حسین و بشارت خواستن بآن معلوم است و اهانت کردن اهل بیت
پیغمبر متواتر المعنی است اگرچه تفاصیل آن احاد است پس ما توقف نمی‌کنیم در شان او بلکه در ایمان او لعنت خدا برو و یاران او
و مددگاران او انتهی پس ملا علی قاری کلام شارح عقاید را رد و نسخ کرده و گفته که لا یخفی ان قوله والحق بعد نقل
الاتفاق لیس فی محله مع ان الرضاء بقتل الحسین لیس بکفر لما سبق من ان قتله
لا یوجب الخروج عن الایمان بل هو فسق و خروج عن الطاعة الی العصیان
یعنی پوشیده نماند که بدرستیکه قول او والحق بعد نقل کردن اتفاق در محل خود نیست با وجود آنکه راضی شدن بقتل حسین کفر نیست
از جهت آنکه قتل او موجب خارج شدن از ایمان نمیشود بلکه آن فسق است و بیرون شدن است از طاعت بسوی نافرمانی و
بعد از آن میگوید فقد علم مما تقدم انه کان مسلما و لم یثبت عنه ما یخرجه عن کونه مؤمنا
یعنی پس تحقیق دانسته شد از کلام سابق که بدرستیکه بود یزید مسلمان و ثابت نشده از وی چیزی که خارج کند او را از مومن شدن
انتهی این است حال علماء اهل سنت درباره معاندان آل رسول و متوکل عباسی که حکم داده بود برای هدم نمودن قبر امام حسین
علیه السلام و محرومان را از زیارت آنجناب ممانعت کرده بود و امر کرده بود که بر قبر آنحضرت زراعت بعمل آید چنانکه در تاریخ
الخلفاء جلال الدین سیوطی مرقوم است پس او را بعض علماء اهل سنت که از جمله اولیاء اسماند در اقطاب داخل کرده است
و او را غوث و قطب تحریر نموده است چنانچه محی الدین عربی در فتوحات مکیه می‌نویسد و اسامی اقطاب باین نهج ترقیم می‌نماید
که ابوبکر و عمر و عثمان و علی و حسن و معاویه بن یزید و عمر بن عبد العزیز و المتوکل و غیر هم ایضا در نظام التواریخ می‌نویسد که متوکل علی
الله جعفر بن معتصم مردی سنی بود و فقها و محدثان را دوست داشتی و هارون الرشید که امام موسی کاظم را محبوس
ساخته زهر مسموم کرده بود از خلفاء اهل سنت بود و در مدح و ستایش او دفترها می‌نویسند چنانچه قاضی بیضاوی در نظام التواریخ

تحریر می نماید که ابو یوسف قاضی او بود و محمد والی بیت المال بود و شافعی را نواخت و خلعت داد و از جمله ملازمان او امام احمد بن حنبل بود بمصر رفت و آنجا بجوار حق پیوست و ولی الله در رساله انصاف میگوید که رشید کبیر جد خود ابن عباس را دوست میداشت ابو یوسف و محمد بپاس خاطر او در نماز عیدین تکبیر ابن عباس را گفتند و در تاریخ الخلفا مذکور است و خلاصه آن این است که هارون بمدخوله پدر خود مهدی عاشق شده بود خواست که با او مجامعت نماید کنیز گفت که من مدخوله پدر توام هارون از ابو یوسف پرسید که چاره چیست گفت که بر قول زن اعتمادی نیست این است حال خلفا و ائمه اهل سنت با خاندان نبوت و کیفیت معاشرت علمای ایشان که بپاس خاطر خلفا جور در شرع شریف افراط و تفریط می نمودند و بتقرب اعدای آل رسول شرف دارین می انگاشتند با چگونه مثل اهل سنت اعدای اهل بیت رسول را پیشوایان خود قرار دهیم و دین خود را برای دنیا برباد کنیم اکنون اهل سنت را می باید که بنظر انصاف بنگرند و در تمیز حق و باطل کوشش نمایند و غشاوه عناد و کدورت فساد را که مانع فلاح و رشاد است از دل بیرون کشند و بگوش هوش بشنوند ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب او القی السمع و هو شهید ٥ قال ظلم و تعدی صحابه یعنی نصابه بنسبت جناب ولایت مآب تهمت محض و بهتان بحت است اقول شعار ما نیست که بر کسی تهمت ظلم و تعدی نهیم و ما را کدام اذیتی و منقصتی از دست ایشان رسیده است که در تلافی آن ایشان را مورد ملام و تشنیع سازیم بلکه ایشان آل رسول را که در حق ایشان آیه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی نازل شده و محبت ایشان اجر رسالت گردیده بتکالیف شاقه و آلام متکاثره رسانیده اند چنانکه روایات کتب اهل سنت بر آن دلالت دارند بنابر آن از جانب ایشان اذهان قلوب خود را آلوده غبار کدورات و اقسام ملالات می داریم و ذکر ظلم و تعدی جمعی از صحابه بنسبت جناب فاطمه و جناب ولایت مآب و حال غصب حقوق ایشان پیش ازین در اقوال سابقه گذشت و معلوم نیست که گفتن علی مرتضی ابوبکر و عمر را خائن و کاذب و غادر چنانکه در ... ظلم و تعدی است و ناراستی نمودن جناب امیر از رفتن خلافت چنانکه در استیعاب و شرح مقاصد است بر هیچ چیز دلالت میکند بر ظلم و تعدی دلالت میکند یا بر صلاحیت شیخین و شعبی روایت میکند که علی میگفت اللهم انی استعینک علی قریش فانهم قطعوا رحمی و غصبونی حقی و اجمعوا علی منازعتی امرا کنت اولی به یعنی ای بار خدایا می خواهم یاری بتو بر قریش بدرستیکه ایشان قطع رحم کردند و میراث مرا غصب کردند حق مرا و اتفاق کردند بر نزاع من در امری که بودم اولی بآن پس بهمین که این استغاثه علی بجز بر هیچ چیز دلالت میکند قال زیرا که تمامی مهاجر و انصار تعلیم و تلقین و تربیت یافته و مستفیض از فیضان جناب رسالتمآب بودند خصوصا مهاجرین اولین و انصار سابقین که از ابتدای زمان بعثت تا وقت وفات آنجناب در باب امداد و مشغولیات امور ایمانی و احکام قرآنی سعی بیشمار و کوشش بسیار بکار بردند و از دست اعدای دین رنجهای فراوان کشیدند لاسیما مهاجرین اولین برای طلب رضای مولا و متابعت مصطفی تا چند سال در دست کفار مکه بانواع رنج و تعب بجهت حمایت دین مبین و رعایت رسول کریم مبتلا ماندند و ایمان خود را از دست ندادند اقول هر چند جناب رسالتمآب در باب تعلیم و تلقین صحابه خود یک دقیقه فرو گذاشت نکرده و صدف مسامع ایشان را بدرر غرر وصایا و مواعظ مشحون فرموده علی الخصوص در باب رعایت حقوق اهل بیت و تمسک باذیال طاهره ایشان تاکید مزید و قدغن شدید فرموده لیکن جمعی از صحابه وصایای وافر آنحضرت صلعم را کان

لم یکن الکاشته بعضی از جهت حب جاه وبعضی بباعث عداوت اهل بیت وبرخی بسبب حسد علی مرتضی از طریق مستقیم منهج قویم
انحراف ورزیدند واهل بیت آنحضرت صلعم را مخذول نموده در صدد ایذای وانتزاع حقوق ایشان گردیدند وصحبت رسول
مستلزم صلاحیت وسعادت ومانع غوایت وارتداد وضلالت نمی تواند شد اکثر منافقین در صحبت آنحضرت صلعم بسر می بردند
ومعجزات باهره مشاهده میکردند لیکن حقیقت جناب رسول خدا صلعم در قلوب ایشان سرایت نمیشد وجمعی باوجود اقتباس
انوار صحبت آنحضرت بمجرد وفات آنحضرت حسب عقیده اهل سنت طریق ارتداد پیمودند وآنحضرت صلعم از ارتداد برخی از صحابه
خود مطلع فرمودند چنانکه در بخاری ومسلم مذکور است وبعضی در حیات آنحضرت صلعم مرتد گردیدند چنانچه خواهی دانست انشاء الله
تعالی وشارح مقاصد سعد الدین تفتازانی در شرح مقاصد میگوید که ان بعضهم قد جاوز عن طریق الحق وبلغ
حد الظلم والفسق یعنی بعضی ایشان تحقیق که تجاوز کرد از راه حق ورسید بحد ظلم وفسق وبعد
از ان میگوید که اذ لیس کل صحابی معصوما وکل من لقی النبی بالخیر موسوما الا ان العلماء
لحسن ظنهم باصحاب رسول الله صلعم ذکروا محامل وتاویلات لها یلیق
یعنی زیراکه نیست هر صحابی معصوم ونه هر کسیکه ملاقات کرد پیغمبر را به نیکی موسوم است مگر اینکه علما بسبب حسن ظن که باصحاب پیغمبر
خدا دارند ذکر کرده اند برای آنها محمل وتاویل که برای آنها لایق است انتهی پس معلوم شد که اکثر صحابه از دائره حق وصدق خارج
شده اند واز جاده مستقیم عفاف دوری ورزیده اند لیکن علما بسبب حسن ظن خود قبایح وفضایح ایشان را تاویل می سازند لیکن
در صدور معاصی وفواحش از ایشان بدیهی نیست وچرا که مردم تعلیم وتلقین وتربیت یافته حضرت موسی بودند دفعة باغوای
سامری از حضرت هارون خلیفه آنحضرت متخلف گردیدند وفیضان صحبت رسول مقبول از قلوب ایشان زائل ومنطمس
گردید وخدای تعالی میفرماید وان کثیرا لیضلون باهوائهم بغیر علم ان ربک هو اعلم بالمعتدین یعنی بدرستیکه اکثر
مردم گمراه میشوند بخواهش های خود بدون علم بدرستیکه پروردگار تو داناتر است بتجاوز کنندگان از حق وبرای صحابه نبی
صلعم کدام وثیقه از جانب خدا نازل نشده بود باین مضمون که ایشان گاهی مرتکب معاصی کبیره نخواهند شد وبی ایمان
نخواهند گردید وقبل ازین حال صحابه بتفصیل واضح کرده ام که باهم مخاصمت ومنازعت می داشتند ومرتکب مناهی ومعاصی
میشدند وبعد ازین انشاء الله تعالی خواهی دانست وصاحب تحفه در باب یازدهم می نویسد که نزد اهل سنت عصمت خاصه انبیاء است
وصحابه را معصوم نمی دانند وشراب نوشی ورجم را که علت آن زنا است نسبت بایشان ذکر کرده است این است حال اعمال وافعال
صحابه که مصنف رساله ادعای تعلیم وتربیت رسول مقبول نسبت بایشان می نماید ورضای مولا موقوف است بر استقامت ایمان
علی الدوام واز جمله ثمرات آن مجاهده وجان نثاری است در راه خدا چنانکه شاهد است بر آن آیات قرآنیه وترتب امید که اصل
ایمان است نیز بموجب آیه شریفه والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا بر اختیار جهاد است یعنی وکسانیکه جهاد
کردند در راه ما البته هدایت خواهیم نمود ایشان را راههای خود را وکسانیکه بمجرد مشاهده لمعات بروق سیف وسنان
از رنگ پریده شکسته از هیجان فرار را بر قرار اختیار کردند واز هول جبروت وهیبت قوم لئام هوش
خود باخته بهره مشاهده از رواختیار ارتکاب تعدی وستم کیشی ونهی ونقصانی در ایمان خود بهم رسانیدند از رضای

مولا محروم مطلق و بی نصیب محض اند و محک امتحان رضای خدا همین جهاد است و بس که موجب ظهور امتیاز مومن کامل
از ضعیف الایمان است و کسانیکه طالب رضای مولا می باشند جان خود را در راه او عزیز نمیدارند و از راه او رو برنمی تابند
و کدام امر ایمانی و حکم قرآنی افضل و عظیم تر از جهاد است که باعث ترقی اسلام و تذلیل و ترغیم آناف کفار لئام است و کدام رنج و
اذیت ترجیح میدارد بر صدمات جراحات شمشیر و سنان که سبب کاهیدن جان و موجب فتور الم روح و روان است و طبیعت
کسانیکه متعود است بفرار از جهاد چه دانند ذائقه رنجهای فراوان را بلکه اهم مهمات ایمانی و اعظم امور دینی جهاد است و ایشان
گاهی در معرکه جهاد ثابت قدم نمانده اند و از جمله احکام قرآنی اطاعت رسول است و بعضی از ایشان متابعت مصطفی
صلعم را نیز مرکوز خاطر خود نمی داشتند چه اگر ایشان را متابعت آنحضرت صلعم منظور می بود بر اقوال آنحضرت صلعم معترض
نمی شدند و در مرض الموت آنحضرت صلعم مرتکب رد وصایای آنجناب نمیگشتند و کشیدن انواع رنج و تعب بی بقای
ایمان فایده نمی بخشد اگر ایشان علی الدوام بر ایمان اطوار و اوضاع خود ثابت قدم و مستقر می ماندند البته درینصورت
بحال ایشان نفعی می بخشید و هرگاه بعد رسول خدا صلعم از اقرار سابق خود منحرف شدند و آن رسول مقبول را بانواع
تکالیف رنجانیدند جمله اعمال حسنه ایشان حبط شدند و مثل هباء منثورا گردیدند بموجب آیه شریفه ومن یرتدد منکم
عن دینه فیمت وهو کافر فاولئک حبطت اعمالهم
فی الدنیا والاخرة واولئک اصحاب النار هم فیها خالدون یعنی کسیکه مرتد شود از شما از دین
خود پس بمیرد و حال آنکه او کافر است پس ایشان آنکسانند که نابود و نیست شدند اعمال ایشان در دنیا و آخرت و ایشان
صحابه تارک اند ایشان در آن مداومت کنندگان اند قال و گاهی مثل شیعه تقیه هم نکردند اقول تقیه از شعار انبیا و
اولیا است چنانچه قبل ازین مفصل بمعرض تحریر در آورده ام بنابران شیعه بتقلید انبیاء و اولیاء تقیه را بوقت ضرورت
بعمل می آرند و کلام خدا بر صحت تقیه شاهد عادل است و منکران منکر آیات قرآنیه است و بموجب قول جناب امیر لا
دین لمن لا تقیة له چنانکه در فردوس دیلمی است معترض آن از دین خدا بهره ندارد و بعضی از صحابه که تقیه
نکردند ولی اجازت جناب رسول خدا و ممانعت آنحضرت که خطبه خواندند کفار قریش ایشان را آنقدر زدند که غش کار می شدند
که بینی بار خساره برابر شد چنانچه در معارج النبوة در حال خلیفه اول مرقوم است و اگر تقیه صحیح نمی بود جناب رسول خدا در مکه
معظمه مع صحاب خود مخفی و پوشیده در خانه ارقم نماز نمی خواندند چنانچه مختصر بر تو واضح میکنم قال … رسوم جاهلیت
و ذبح لغیر الله و دیگر احکام تابع و شریک ایشان نشدند و هم نواله و هم کاسه ایشان هم نبودند اقول رسوم
جاهلیت تا وفات جناب رسالت مآب از طبایع صحابه مرتفع نگردیده بود و جناب رسول خدا بر ازاله آن قابو و اختیار
نمیداشتند و در صورت التماس و محو آن مظنت ارتداد ایشان بود چنانکه قبل ازین از جمع بین الصحیحین بیان کرده ام که
جناب رسول خدا صلعم از عایشه فرمودند که اگر قوم تو نو عهد از جاهلیت و شرک و کفر نمی بودند می ترسم که قلوب
ایشان انکار کنند البته حکم میکردم برای هدم خانه کعبه و داخل میکردم در آن چیزیکه خارج شده است از آن در زمان جاهلیت
و راغب هر رسوم جاهلیت و مائل تر از همه خلیفه ثانی بودند که حجر اسود را که جناب رسول خدا صلعم از موضع جاهلیت برداشته

در محل اصلی آن گذاشته بودند خلیفه صاحب در عهد خلافت خود باز آنرا در موضع جاهلیت نهادند و فعل رسول خدا پسند خاطر شان نیفتاد
چنانچه در تاریخ الخلفا مذکور است وهو الذی اخر مقام ابراهیم الی موضعه الذی الیوم و
کان ملصقا بالبیت یعنی عمر آنکس است که پس انداخت مقام ابراهیم را بسوی موضع آن که درین ایام در آنجا است و آن موضع
جاهلیت است و بود قبل ازان پیوسته بخانه کعبه و آن موضع اصلی آن بود که حضرت ابراهیم نهاده بودند و بعضے از ایشان مائل باتحاد و
ولا کفار نیز بودند چنانچه حق تعالی میفرماید تسرون الیهم بالمودة وانا اعلم بما اخفیتم وما اعلنتم
ومن یفعله منکم فقد ضل سواء السبیل یعنی پوشیده میکنید بسوی ایشان دوستی را و من میدانم چیزیرا که پوشیده میکنید و چیزیرا
که ظاهر میکنید و کسیکه کند آنرا پس بتحقیق گمراه شد از راه راست و بعضی از ایشان ارتباطی و اختلاطی با یهود و نصاری میداشتند چنانچه
سدی سنی در تفسیر خود می نویسد که هرگاه در جنگ احد جناب سید المرسلین مجروح شدند عثمان گفت که من بشام خواهم رفت و دوستے دارم
یهودی ازو امان خواهم گرفت تا یهودیان مرا اذیت نرسانند و طلحه گفت که من بشام خواهم رفت آنجا دوستی دارم نصرانی ازو امان
خواهم گرفت تا نصاری مرا اذیت نرسانند انتهی و حالانکه حق تعالے میفرماید الم تر الی الذین تولوا قوما غضب الله
علیهم ماهم منکم ولا منهم یعنی نمی بینی بسوی آنانکه دوستی کردند قومی را که خشمگین شد خدا بر ایشان
نه ایشان از شما اند و نه از ایشان و نیز خدای تعالے میفرماید یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا الیهود والنصاری
اولیاء بعضهم اولیاء بعض ومن یتولهم منکم فانه منهم ان الله لا یهدی القوم الظالمین
یعنی ای آنانکه ایمان آورده اید مگیرید یهود و نصاری را دوستان دوستان بعضی ایشان و کسیکه دوستی کند از ایشان از
شما پس بدرستیکه او از ایشان است بدرستیکه خدا هدایت نمیکند قوم ظالمان را و بعضی از ایشان در دوستی یهود آنقدر ترقی کرده بودند
که کلام مجید و فرقان حمید را ترک نموده رغبت بکتب منسوخه میداشتند و کلام محرف توریت را پسند میکردند چنانچه در مشکوة در کتاب
الاعتصام مذکور است اتاه عمر فقال انا نسمع احادیث من یهود تعجبنا افتری ان نکتب بعضها
فقال امتهوکون انتم کما تهوکت الیهود والنصاری لقد جئتکم بها بیضاء نقیة و
لو کان موسی حیا ما وسعه الا اتباعی رواه احمد والبیهقی فی شعب الایمان
یعنی آمد نزد آنحضرت صلعم عمر پس گفت ما می شنویم احادیث را از یهود پس تعجب کردیم آیا مناسب میدانی که بنویسیم بعض آنرا پس فرمود
که آیا متحیر شده اید شما چنانکه متحیر شدند یهود و نصاری هر آئینه تحقیق آورده ام برای شما شریعت روشن واگر می بود موسی زنده
نه گنجایش داشت او را مگر پیروی من روایت کرده است آنرا احمد و بیهقی در شعب ایمان انتهی لیکن باز امتثال ارشاد آنحضرت صلعم
نکردند و نسخه توریت نوشته و پیش آنحضرت صلعم آوردند چنانکه در مشکوة در کتاب الاعتصام است عن جابر ان عمر بن الخطاب
اتی رسول الله صلعم بنسخة من التوراة فقال یا رسول الله هذه نسخة من التوراة فسکت فجعل یقرء و وجه
رسول الله یتغیر فقال ابوبکر ثکلتک الثواکل ما تری بوجه رسول الله فقال اعوذ بالله من غضب الله
وغضب رسوله رضینا بالله ربا و بمحمد نبیا فقال رسول الله صلعم والذی نفس محمد بیده لو بدا لکم
موسی فاتبعتموه و ترکتمونی لضللتم عن سواء السبیل ولو کان حیا و ادرک نبوتی لاتبعنی رواه الدارمی

یعنی از جابر روایت است که بدرستیکه عمر بن خطاب آورد نزد رسول خدا صلعم نسخهٔ توریت را پس گفت یا رسول الله این نسخه ایست از توریت
پس خاموش شد پس شروع کرد که میخواند و روی رسول خدا صلعم متغیر میشد پس گفت ابوبکر عمر را گم شوند ترا زنان گریه کنندگان آیا نمی بینی
روی رسول خدا را پس گفت عمر پناه می برم بخدا از غضب خدا و از غضب رسول او راضی شدیم بخدا به پروردگاری و به محمد به پیغمبری
پس گفت رسول خدا صلعم قسم بکسیکه جان محمد در دست قدرت اوست اگر ظاهر شود برای شما موسی البته پیروی میکردید او را
و ترک میکردید مرا پس گمراه میشدید از راه راست و اگر زنده میبود موسی و میبافت او مرا البته پیروی من میکرد روایت کرده است آنرا
دارمی و در فتح الباری شرح صحیح بخاری در آخر مجلد تاسع از جابر چنین روایت است که قال نسخ عمر کتابا من التوراة بالعربیة
فجاء به الی النبی صلعم الی آخر الحدیث یعنی گفت که نوشت عمر کتاب را از توریت در
عربی پس آورد آنرا بسوی پیغمبر خدا صلعم و حالانکه حقتعالی میفرماید یا ایها الذین امنوا ان تطیعوا فریقا من
الذین اوتوا الکتاب یردوکم بعد ایمانکم کافرین یعنی ای کسانیکه ایمان آورده اید اگر اطاعت خواهید نمود فرقه را از آنانکه
داده شده اند کتاب یعنی یهود و نصاری را خواهند گردانید شما را بعد ایمان شما کافر انتهی و همچنین واقع شد که در صحبت ایشان قرآن را یکسو نهاده
کتب منسوخه را پسند کردند قال بلکه همیشه باهم مقابله و گفت و شنود و ضرب و شتم در میان بود و هجو و هجاء ایشان را برملا میگفتند
مردم را علی الاعلان بدین حق می خواندند و صعوبتها میکشیدند اقول این منقول صاحب رساله نیز از پیرایه صدق و صفا عاری است
چه اهل اسلام تا وقتیکه مقیم مکه معظمه بودند تا تمادی ایام قبل ظهور دعوة قدرت بر مقابله و ضرب و شتم کفار و اجهار شعائر دین مبین و اظهار
مراسم حق و یقین نمی داشتند و یارای دعوت علی الاعلان در ذوات ایشان نبود بلکه لیل و نهار در سرادق اختفا و استتار محجوب و مستور
می ماندند و صلوة و دیگر اعمال و مناسک خویش مخفی در خلوت بجا می آوردند چنانچه علی بن برهان الدین الحلبی در کتاب انسان العیون
میگوید فکان من اسلم اذا اراد الصلوة یذهب الی بعض الشعاب یستخفی بصلوته من المشرکین
یعنی پس کسیکه اسلام می آورد وقتیکه اراده میکرد نماز را میرفت بسوی غارها که پوشیده میخواند نماز خود را از مشرکان و بعد از آن میگوید
وهذا السیاق یدل علی انه صلعم استمر مستخفیا هو واصحابه فی دار الارقم الی ان اظهر الدعوة
یعنی و این سیاق دلالت میکند بر آنکه آنحضرت صلعم همیشه پوشیده می ماند او و اصحاب او در خانه ارقم تا آنکه ظاهر کرده شد دعوت و در تاریخ
خمیس از معالم التنزیل مذکور است ولما کثر انواع الاذی من المشرکین استتر رسول الله مع اصحابه
فی دار الارقم یعنی و هرگاه بسیار شد انواع اذیتها از مشرکان مخفی شد رسول خدا صلعم مع اصحاب خود در خانه ارقم و
همچنین فضل بن روزبهان در ابطال الباطل هم می نویسد پس درینصورت هجو کفار را برملا گفتن و بضرب و شتم ایشان اقدام نمودن و
مردم را علی الاعلان دعوت کردن بکمال بعید و خیلی متعذر است بلکه جمله اعمال و افعال صحابه علی سبیل الاختفاء بود تا اینکه وقتی هم سید
و حکم دعوت علی الاعلان نازل شد و اگر اهل اسلام را قدرت و مکنت بضرب و شتم کفار می بود گاهی در شعاب ابوطالب گاهی در خانه
ارقم چرا مستور می شدند و پدر خالد سیف سنان شکنجه بر سر و دوش آنحضرت چگونه می انداخت و صحابه از غایت مظلومیت [illegible] هجرت
چرا اختیار میکردند و در صورت تسلیم وقوع جمله مساعی و جانفشانیهای صحابه باز برای ایشان هیچگونه فائده مترتب نیست تا وقتیکه
استقامت ایمان در ذوات ایشان تا دم واپسین مستمر نباشد و هرگاه بعضی از ایشان بعد وفات جناب رسالت آب [illegible]

حب جاه و طمع دنیا از طریق حق و سبیل نجات متعسف گردیدند آن جمله مساعی ایشان ضایع و برباد رفت قال حتی که بحکم هجرت ترک
اوطان و اخوان و اقران خود نموده قریب هشتاد تن زن و مرد بسمت حبشه هجرت نمودند و باقی ماندگان کربت غربت از وبار خود اختیار
کرده بامید اعانت انصار رخت اقامت در دار هجرت و خانه ایمان یعنی بمدینه منوره انداختند و مهاجران حبشه نیز در مدینه ملحق ایشان شدند
اقول همچنین است و امر واقعی است لیکن حصول فایده برای ایشان در آخرت مشروط است ببقا استقامت ایمان کما اومانا سابقاً
قال و بحکم والذین هاجروا فی الله من بعد ما ظلموا لنبوئنهم فی الدنیا حسنة ولاجر الاخرة
اکبر ذخیره اندوز حسنات دنیا و آخرت شدند اقول حصول ثواب هجرت موقوف است بر بقای ایمان علی الدوام و هجرت مطلق با وجود
زوال ایمان مثل نزع روح روان بکار نمی آید الله تعالی در مدح اهل ایمان میفرماید والذین امنوا وعملوا الصالحات
اولئك اصحاب الجنة هم فیها خالدون لیکن با وجود انقضای مدح و بشارت جنات نعیم این آیه
بحال مالک بن نویره که سابق مومن بود حسب اعتقاد اهل سنت هیچگونه نفع نبخشید و همچنین حال بشارت هجرت است و پس ازین ان شاء الله
تعالی بتفصیل خواهی دانست قال و انصار هم بجهت نصرت دین و اعانت رسول امین در خدمت مهاجرین کمر بستند تا آنکه بعد از هجرت
قوت اعوان و انصار بجهت کثرت اصحاب سید ابرار بهم رسید و معنی مضمون هو الذی ایدك بنصره وبالمؤمنین
والف بین قلوبهم لو انفقت ما فی الارض جمیعا ما الفت بین قلوبهم ولکن الله الف بینهم
بوضوح پیوست و بفحوای یا ایها النبی حرض المؤمنین علی القتال حکم جهاد با کفار اهل عناد صادر گشت از دعوت لسانی بقتال
سیفی و سنانی ترقی نمود پس غالب اوقات تکالیف جهاد و تحمل مشاق از دست اهل شقاق گوارا نمودند و بجهت ترقی دین مبین
بصرف جان و مال خود مصروف ماندند و با ابرار و ابنا و اخوان و اقربا خود جنگیدند حتی که رفته رفته بعون ایزدی بسبب امتثال امر
قاتلوهم یعذبهم الله بایدیکم ویخزهم وینصرکم علیهم ویشف صدور قوم مؤمنین
ویذهب غیظ قلوبهم ویتوب الله علی من یشاء بر کفار مظفر و منصور شدند و بحکم یا ایها النبی حسبك الله
ومن اتبعك من المؤمنین بکفایت و حمایت ایزد متعال ناصح حال ایشان گشت و بمصداق وعده ان الله یدافع عن الذین امنوا
شر اعداء از ایشان دفع شد اقول در نصرت انصار و اعانت ایشان برای دین مبین و جانفشانی مهاجرین جهت ترقی اسلام و در ...
الفت قلوب مومنین و جهاد ایشان با اعدای دین هیچ نیست و شمار رجال ایشان تحرضی است زیرا که ما اکثر مهاجرین و انصار را از مومنین
خاص سید انبیا بلکه جمیع را از اولیا کامل میشماریم لیکن کلام ما در کسانی است که برای نام معروف باهل ایمان بودند و در جهاد کفار هیچ ...
جان فشانی میکردند بلکه بوقت غلبه و یورش کفار غیرت اسلام را از دست داده رو بفرار می نهادند و جناب رسالت مآب را در میدان کارزار
تنها میگذاشتند و آیات مذکوره در مدح کسانی است که در معرکه جهاد قدم ثبات در زمین استقامت فشرده مثل شیر ژیان در صفوف اعدای دین اقتحام
می ورزیدند و از صدمات ضربات حربات کفار مبالاتی نمیداشتند و اهل ضلالت و طغیان را مثل ثعالب و ارانب از پیش روی خود منهزم
و منتشر می گردانیدند و بوقت یورش ایشان از ضربات سهام و رماح رو برنمی تافتند و در میدان کفاح متحمل جراحات سیوف کفار
نابکار گردیده زخم بر زخم می خوردند و بضرب ذوالفقار جان گسار و معاضدت حسام خون آشام اجسام اقوام لئام را از گلهای جراحات
گوناگون لاله زار می ساختند و در غزا ارواح و نفوس خود را نثار سر دین مبین و قربان اقدام سید المرسلین میکردند ...

از میدان مرد آزمائی معاودت می نمودند تا آنکه تاب مقاومت کفار نابکار نیاورده بفور مشاهده لمعات سیوف و سنان اهل عدوان رو
بفرار می نهادند و نفس نفیسه جناب رسالت مآب را در هنگامه دار و گیر و اژدحام کفار یکه و تنها میگذاشتند و بوقت تقسیم غنایم برای اخذ حقوق
مجاهدین جانفشان می شدند در تاریخ الخلفا مذکور ست قال سعید بن المسیب اصابت علیا یوم احد ست
عشرة ضربة وثبت فی احوال الشجاعة واثاره فی الحروب مشهورة یعنی گفت سعید بن المسیب
رسید علی را بروز جنگ احد شانزده ضرب و ثابت ماند و احوال او در شجاعت و آثار او در نبردها مشهور ست این ست نصرت کامل و
جان بازی اتم برای دین خدا که زخم بر زخم می خوردند و ثابت قدم می ماندند و از میدان کارزار رو برنمی تافتند نه آنکه ماعدای ایشان
هم گاهی در میدان جهاد جاری نشده که وقت غلبه کفار از خوف و بیم وصول جراحات جان خود را سلامت می بردند و آنحضرت صلعم را
در میان اعدا تنها میگذاشتند و باعث برهمی انتظام و موجب خوف دیگر مومنین میشدند و فرار ایشان ثابت ست از قرآن شریف
چنانچه حق تعالی میفرماید و یوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم فلم تغن عنکم شیئا وضاقت علیکم الارض
بما رحبت ثم ولیتم مدبرین یعنی در روز جنگ حنین وقتیکه در غرور انداخت شما را کثرت شما پس نفع کرد از شما چیزی را و تنگ شد بر شما
زمین با وجود کشاده شدن بعد از آن گشتید شما پشت گردانندگان و در مسند احمد بن حنبل مذکور ست ان المنهزمین هربوا یوم
احد ورجع عمر بتسیف صوته وسال علیا الخبر فقال الست المنادی قتل محمد فارجعوا الی
دیانکم فقال انما قالها ابو بکر ثم نزلت ان الذین تولوا منکم یوم التقی الجمعان انما استزلهم الشیطان
یعنی بدرستیکه ابو بکر و عمر گریختند در روز جنگ احد و بازگشت عمر پاک میکرد شمشیرهای خود را و سوال میکرد علی را اسعاف کردن را
پس گفت علی آیا نیستی تو ندا کننده که کشته شد محمد پس برگردید بسوی دینهای خود پس گفت عمر چنین نیست که گفت این کلمه
را ابو بکر بعد از آن نازل شد آیه ان الذین تولوا منکم و در تاریخ الخلفا مذکور ست عن ابی بکر قال لما کان
یوم احد انصرف الناس کلهم عن رسول الله صلعم فکنت اول من فاء یعنی از ابو بکر روایت ست گفت که
هرگاه روز جنگ احد شد برگشتند همه مردمان از نزد رسول خدا صلعم پس بودم اول کسیکه معاودت نمود بعد فرار شدن و ولی الله
محدث دهلوی در قرة العینین می نویسد که در جنگ بدر چون صحابه فرار نمودند اول کسیکه از منهزمین معاودت نمود ابو بکر بود
و در عقب خود دید ناگاه ابو عبیده بود انتهی این ست حال نصرت دین خدا و کیفیت تائید و اتباع رسول هدی اکنون بنظر انصاف
ببین که کدام کس از اصحاب رسول کریم نصرت دین خدا نمود و کدام کس از جهاد فرار نمود و رسول خدا را تنها گذاشت و کدام کس
تائید رسول نمود و کدام کس از اعانت آنحضرت اعراض کرد و کدام کس در باب جهاد امتثال امر رسول نمود و کدام کس در معرکه جهاد
ثابت قدم نماند و کدام کس تحمل مشاق از دست اهل شقاق گوارا نمود و بجهت ترقی دین بصرف جان و مال خود مصروف ماند و با کفار
خونخوار جنگید و از دست کدام کس الله تعالی کفار نابکار را عذاب نمود و رسوا کرد و بطفیل کدام کس شفای قلوب مومنین و زوال غیظ
قلوب ایشان حاصل شد و کدام کس از زمره مومنین اتباع رسول مقبول نمود و کافی شد برای آنحضرت و کدام کس مظفر و منصور
بازگردید جهاد کننده یا فرار کننده و بذریعه کدام کس الله تعالی مدافعت شر اعدا نمود و بذریعه غازی یا فراری جان گریزنده از میان
میدان و اگر کسی گوید که علی را باعتقاد شیعه علم ببقاء حیات خود حاصل بود و می دانست که بعد وفات جناب رسالت مآب نیز

زنده خواهیم ماند بنابران در جهاد و هجرت او مافوق هجرت دیگر صحابه بود و از همین جهت فرار نمیکرد از جهاد میگوییم که شیخین را نیز علم بحیات
خود حاصل بود هرگاه آنحضرت صلعم باعتقاد اهل سنت فرموده بودند که ابوبکر و عمر بعد من خلیفه خواهند بود و بارها بامت تاکید فرموده
که اقتدا کنید بعد من ابوبکر و عمر را و هر چند علی را علم بحیات خود حاصل بود لیکن از اصابت جراحات مامون و مطمئن نبود و الم جراحات
اشد و صعب می باشد از الم جان دادن که یکدم و ساعت می باشد و الم جراحات مستمر می باشد تا اندمال زخم و طول میکشد تا ایام
کثیره پس رعایت آن مقدم است و درین صورت می بایست که علی مرتضی از صدمات جراحات خود را محفوظ میداشت و مثل دیگران
از جهاد فرار میکرد و آیه هو الذی ایدک بنصره و بالمؤمنین در شان علی است که نصرت دین خدا نمود و گاهی از معرکه جهاد
نگریخت و تائید میکند آنرا روایتی که جلال الدین سیوطی در تفسیر درمنثور از ابوهریره روایت کرده که بر عرش مرقوم است × × ×
لا اله الا انا وحدی لا شریک لی و محمد عبدی و رسولی ایدته بعلی یعنی نیست معبودی سوای
من که یکتا ام شریکی ندارم و محمد بنده من است و پیغمبر من است نصرت کردم او را بعلی و آیه یا ایها النبی حسبک الله
و من اتبعک من المؤمنین نیز در شان علی است که پیش از همه ایمان آورد و متابعت آنحضرت صلعم نمود و از امتثال امر آنحضرت
صلعم سرمو تجاوز نکرد و گاهی بر قول و فعل آنحضرت صلعم معترض نگردید کافی شد حمایت خدا و حمایت علی برای رسول
مقبول که علی بضرب ذو الفقار دفع شر اعدا از آنحضرت صلعم کرد وقتیکه دیگران آنحضرت را در میدان کارزار در گروه اعدا تنها
گذاشته فرار کردند و حافظ ابونعیم در حلیة الاولیا روایت کرده که این آیه در شان علی است و هر چند اکثر صحابه بارها از غزوات
فرار کرده اند لیکن ثلثه درین باب بر همه تفوق جسته اند و پیشرو و سالار و سرخیل جمله فراریان ثلثه بودند و نشنیده و باشی که
ایشان یک کس را از جمله کفار قتل کرده باشند پس اسناد نصرت دین خدا بطرف ایشان صحیح نباشد بالفرض و التقدیر اگر
ایشان نیز جهاد با کفار نمودند لیکن نظر ما بر عواقب امور است هر چند از ایشان مساعی کثیره در ترقی دین بعمل آمده باشد
لیکن در صورت عدم استقامت ایمان وقت نزع روح و رحلت هیچگونه فایده برای ذوات ایشان [illegible] مترتب نیست تعال
و منشاء نزول احکام قرآنی و مورد تفضلات بی غایات رحمانی شدند کما قال الله تعالی الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا
فی سبیل الله باموالهم و انفسهم اعظم درجة عند الله و اولئک هم الفائزون
یبشرهم ربهم برحمة منه و رضوان و جنات لهم فیها نعیم مقیم خالدین فیها ابدا ان الله عنده اجر عظیم و الذین آمنوا و هاجروا
و جاهدوا فی سبیل الله و الذین آووا و نصروا اولئک هم المؤمنون حقا لهم مغفرة و رزق کریم
اقول کسانیکه ایمان آوردند و هجرت در راه خدا باخلاص نمودند مصداق [illegible] اند و کلا [illegible] الذین خرجوا
من دیارهم بطرا و رئاء الناس [illegible] باشید مثل کسانیکه [illegible] خود [illegible] گان [illegible]
و انمودن پیش مردمان و بالذات در راه خدا جهاد کردند البته [illegible] [illegible] هجرت کردند و در
جهاد [illegible] تنها گذاشته راه فرار پیمودند برای ایشان [illegible] [illegible] هم
المؤمنون حقا [illegible] [illegible]
و مما رزقناهم ینفقون اولئک هم [illegible]

نماز را و از جمله یکی روزی وادیم ایشان را بدل میکنند پس مالک بن نویره و غیره نیز بعد ایمان و قبل ارتداد در زمره اولئک هم المؤمنون
حقا داخل اند برای مهاجرین که دام مزیتی حاصل نیست و دار و خوبی مهاجرین و انصار علی العموم حرفی نیست بلکه ایشان را
که اعانت دین خدا کردند و در اعلای کلمه حق سعی موفور بکار بردند و از دست کفار ایذا کشیدند تا اینکه بحکم هجرت ترک اوطان و خویشان خود
نمودند و با اهلبیت رسول بجان رسانیدند از افاضل مومنین و اکابر مسلمین میدانیم و ایشانند محل نزول احکام قرآنی و مورد تفضلات
بی نهایات رحمانی مگر کسانیکه از صراط مستقیم دین مبین عن اسلاف و شیوه جاده پیمای وادی ضلالت گردیدند و بعد وفات آنحضرت صلعم
بغصب حقوق آل او صلعم کمر تعدی چست بستند ایشان را از اوصاف و مدایح و بشارات مندرجه آیات مذکوره مستثنی اعتقاد میکنیم و بعموم
آیات استدلال کردن و از ان حجت جستن کار عقلا نیست اکثر آیات علی العموم در قرآن شریف وارد اند که بتخصیص و تقیید حمل بر آن ممکن نیست
چنانچه حق تعالی میفرماید که ان الذین کفروا وکذبوا بآیاتنا اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون
و اکثر صحابه قبل ایمان کافر بودند و تکذیب آیات خدا میکردند پس باید که ایشان را با ایمان مستثنی نکنی بلکه بعموم آن بگذاری و بیرون
ایشان از اصحاب نار اعتقاد کنی و اگر این آیه را مستثنی میکنی پس همچنین آیات مدح مهاجرین و انصار است که مقید اند بعدم ارتداد یعنی
کسانیکه از مهاجرین و انصار بعد ایمان مرتد نشدند برای ایشان [illegible] جنات عالیات و شعار جنات و رضوان خدا و کسانیکه از مهاجرین
و انصار مرتد گردیدند از بشارات محروم محض اند چه حق تعالی در باره ایشان میفرماید و من یرتدد منکم عن دینه
فیمت و هو کافر فاولئک حبطت اعمالهم فی الدنیا والآخرة و اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون
و چنانکه آیات مدح مهاجرین و انصار مقید اند بعدم ارتداد همچنین مقید اند بعدم فرار از جهاد چه حق تعالی میفرماید که یا ایها الذین آمنوا
اذا لقیتم الذین کفروا زحفا فلا تولوهم الادبار و من یولهم یومئذ دبره الا متحرفا لقتال
او متحیزا الی فئة فقد باء بغضب من الله و مأواه جهنم و بئس المصیر
و فرار از صحابه بوقوع آمده چنانکه قرآن و تواریخ و احادیث بر آن شاهد است [illegible] تفصیل این [illegible] ساخته ام و اگر بعمومیت آیات
استدلال درست و صحیح است پس درین صورت میگوئیم که حق سبحانه میفرماید والذین آمنوا و عملوا الصالحات [illegible]
جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابدا وعد الله حقا [illegible] الله [illegible]
والذین آمنوا بالله و رسله اولئک هم [illegible]
[illegible] وعد الله المؤمنین والمؤمنات جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها و مساکن
طیبة فی جنات عدن و رضوان من الله اکبر ذلک الفوز العظیم ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم
خیر البریة جزاؤهم عند ربهم جنات عدن تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابدا [illegible]
که [illegible] قوم مالک بن نویره و قوم بنو فزاره و قوم بنو سلیم [illegible]
[illegible] آیات [illegible] النعیم [illegible]
[illegible] ممکن نیست و اگر خارج [illegible] ایشان [illegible] خارج میکنی [illegible]
[illegible] خارج مستثنی میکنی [illegible] میگذاری [illegible]

دخول جنت و حصول رضوان خدا و وصول فوز عظیم نسبت به مالک بن نویره و اقوام مذکوره هم معتقد شوی و علی العموم اکثر آیات قرآنیه
در مدح مهاجرین و انصار و دیگر مومنین نازل شده اند بتخصیص کسی نیست و نه نام کسی در آیه مذکور است که فلان کس باین صفت موصوف
است تا اعتقاد در خوبی او کرده شود و همچنین آیات مذمت صحابه نیز علی العموم موجود هستند نام کسی مندرج آیات نیست که معتقد بدی
او شویم پس آیات مذمت معارض شدند آیات مدح را و حال خوبی و بدی کسی بالتخصیص از آیات واضح نشد پس رجوع کردیم بطرف روایات
و از آن پی بردیم بحقیقت حال هر یک از صحابه اما آیات مذمت کما قال الله تعالی و اذا رأوا تجارة او لهوا انفضوا الیها و ترکوک قائما ایضا
تریدون عرض الحیاة الدنیا والله یرید الآخرة والله عزیز حکیم ایضا و اذا قاموا الی الصلوة قاموا کسالی یراءون الناس
ولا یذکرون الله الا قلیلا ایضا یا ایها الذین آمنوا ما لکم اذا قیل لکم انفروا فی سبیل الله اثاقلتم ایضا و اعلموا ان
فیکم رسول الله لو یطیعکم فی کثیر من الامر لعنتم الی غیر ذلک من الآیات
و اکثر آیات مشعر اند بوقوع ارتداد و کفر ایشان بعد تحقق ایمان قال الله تعالی ان الذین ارتدوا علی ادبارهم من
بعد ما تبین لهم الهدی لن یضروا الله شیئا ایضا کیف یهدی الله قوما کفروا بعد ایمانهم وشهدوا
ان الرسول حق ایضا الذین اسودت وجوههم اکفرتم بعد ایمانکم فذوقوا العذاب بما کنتم
تکفرون ایضا ان الذین کفروا بعد ایمانهم ثم ازدادوا کفرا لن تقبل توبتهم ایضا من ینقلب علی
عقبیه فلن یضر الله شیئا ایضا و ان کثیرا لیضلون باهوائهم بغیر علم ان ربک هو اعلم بالمعتدین
ایضا ان الذین آمنوا ثم کفروا ثم آمنوا ثم کفروا ثم ازدادوا کفرا الی غیر ذلک من الآیات
لیکن آیات قرآنیه مجمل اند و اسامی مرتدین در آیات مذکور نیست لهذا رجوع کردیم باحادیث و اقوال جناب سرور کائنات صلعم تا حال
مرتدین واضح شود که از کدام قبیله خواهند بود و آن این است که در بخاری مذکور است ان رسول الله صلعم قال ترد
علی یوم القیامة رهط من اصحابی فیحلئون عن الحوض فاقول یا رب اصحابی فیقول انک لا علم لک بما
احدثوا بعدک انهم ارتدوا علی ادبارهم القهقری ایضا احمد بن حنبل هم از انس رضی الله عنه روایت کرده و جلال الدین سیوطی نیز تخریج آن
نموده که آنحضرت صلعم فرموده لیردن علی ناس من اصحابی الحوض حتی اذا رأیتهم وعرفتهم اختلجوا دونی فاقول
یا رب اصیحابی فیقال انک لا تدری ما احدثوا بعدک — ایضا در جمع بین الصحیحین
که روایت ... انه جاء رجال من امتی فیؤخذ بهم ذات الشمال فاقول یا رب اصحابی فیقال انک
لا تدری ما احدثوا بعدک فاقول کما قال العبد الصالح وکنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم فلما
توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم وانت علی کل شیء شهید ان تعذبهم فانهم عبادک وان
تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم فیقال انهم لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم منذ فارقتهم
و ما حصل و خلاصه [illegible] روایات این است که آنحضرت صلعم فرموده روز قیامت از اصحاب یک گروه همراه [illegible] آنگاه خواهم گفت
[illegible] اصحاب [illegible] خدا تعالی [illegible] بجواب خواهد گفت که تو نمیدانی که اینها بعد تو چه احداث نموده اند [illegible]
[illegible] اصحاب [illegible] صحبت آنحضرت صلعم

شرف اند و زمی مانند ایشان مرتد شدند و مالک بن نویره وغیره را که تهمت ارتداد بران فرقه مسلمانان بسته میگویند در تحت این روایات
هرگز مندرج نیستند زیرا که صاحب تحفه خود انکار صحابیت ایشان میکند میگوید که ایشان از اصحاب آنحضرت نبودند و در روایات لفظ
اصحاب وارد است که ایشان مرتد خواهند بود پس معلوم شد که مالک بن نویره وغیره که از اصحاب آنحضرت صلعم نبودند مقصود از مرتدین
نیستند و نقط منذ که برای ابتداء از زمان است دلالت میکند بر آنکه در ابتداء مفارقت آنحضرت یعنی بمجرد مفارقت آنحضرت مرتد شدند
و مالک بن نویره که بفاصله چند منازل از مدینه منوره مسکن نمود میداشت البته بعد مرور چند ایام از وفات آنحضرت مطلع گردیده باشد
فضلا عن الارتداد و واضحتر ازین آنست که روایتی است در مسلم و خطاب ست بسوی اصحاب نه بکسی دیگر و آن این است که قال
رسول الله صلعم یرد امتی علی الحوض وانا اذود الناس عنه کما یذود الرجل ابل الرجل من ابله
قالوا یا نبی الله اتعرفنا قال نعم لکم سیماء لیست لاحد غیرکم تردون علی غرا محجلین من اثار
الوضوء ولیصدن عنی طائفة منکم فلا یصلون فاقول یا رب هولاء اصحابی فیجیبنی ملک فیقول هل تدری ما احدثوا بعدک
و درین روایت خطاب است باصحاب که ولیصدن عنی طائفة منکم یعنی باز خواهند ماند از من یک گروه از شما پس نخواهند
رسید بمن آن وقت خواهم گفت که پروردگارا اینها اصحاب من اند و ازین هم واضحتر آن است که در جامع الاصول است و از موطای مالک
اخراج آن نموده و در تیسیر الوصول نیز موجود است و در جذب القلوب عبد الحق دهلوی نیز بآن اشاره است ان رسول الله صلعم
قال لشهداء احد هؤلاء اشهد علیهم فقال ابوبکر الصدیق السنا یا رسول الله باخوانهم اسلمنا کما
اسلموا وجاهدنا کما جاهدوا فقال النبی صلعم بلی ولکن لا ادری ما تحدثون بعدی
فبکی ابوبکر ثم بکی ثم قال انا لکائنون بعدک یعنی بدرستیکه رسول خدا صلعم فرمود برای شهدای احد که بر اینها گواهی میدهم پس
گفت ابوبکر صدیق آیا نیستیم ما یا رسول الله برادران ایشان اسلام آوردیم چنانکه ایشان اسلام آوردند و جهاد کردیم چنانکه ایشان
جهاد کردند پس فرمود پیغمبر صلعم آری ولیکن نمیدانم که شما چه احداث خواهید نمود بعد من پس بگریست ابوبکر بسیار پس گریست پس
گفت و بدرستیکه ما البته همچنین شوندگان ایم بعد تو یا رسول الله و میگوییم که اگر مهاجرین و انصار در این آیات عامه بلا تقیید و شتراط
داخل می بودند صحابه راهم بآن علمی حاصل می بود پس در تصدیق آن ها می بایستی که اعمال خود را مذمت نمیکردند و از افعال مخصوصه خود
ندامت نمیکشیدند و نمی گفتند بالیتنی ترکت بیت فاطمة ولم اکشفه و نیز نمی گفتند که آنچه بعد رسول خدا اعمال بد کرده ام
از آن نجات یابم پس غنیمت دانم چنانکه پیشتر ازین بتفصیل بیان کرده ام و در مشکوة در فضائل عمر مذکور است و خلاصه اش آن است
که هرگاه عمر از زخم ابولولو مجروح گردید جزع میکرد و ابن عباس گفت که یا امیر المومنین صحبت رسول خدا صلعم با حسن وجوه حاصل کردی
و همچنین صحبت ابوبکر و ایشان از تو راضی بودند و همچنین صحبت مومنین را و ایشان از تو راضی اند موجب جزع چیست گفت که آنچه از
صحبت رسول خدا صلعم و ابوبکر و رضای ایشان ذکر کردی این همه احسان خداست بر من لیکن این جزع من که می بینی آن از جهت
تو و اصحاب تست قسم بخدا اگر تمام زمین طلا گردد البته آن را فدا سازم از برای خلاصی خود از عذاب خدا روایت کرده است آنرا بخاری
و مراد از صحابه ابن عباس علی ابن ابی طالب است که در تضییع حقوق اوسعی بوفور بکار برده پس اسناد تفسیق و ظلم بطرف صحابه
صحیح و متفق علیه فریقین است و آیات مدح مقید و مشروط و فرضی است همین است که اهل سنت ظلم و فسق ایشان را ماول

می سازند و نظر با ظاهر افعال ایشان است و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه تقریر منصفانه میکند و میگوید که اما آنچه وارد شده است در
قرآن مجید از قول حق تعالی لقد رضی الله عن المؤمنین و قول حق تعالی محمد رسول الله والذین معه و قول النبی ان الله
اطلع علی اهل البدر پس باوجود صحت خبر تمام اینها مشروط بسلامتی عاقبت است و جائز نیست بر حکیم علی الاطلاق که خبر دهد از
مکلف غیر معصوم بانکه ترا عذابی نیست هرچه خواسته باشی بکنی و کسیکه انصاف دارد میداند که غیر از شرف صحبت نبی مابه الامتیاز در میان ما و ایشان
نیست آنچه برما جائز است بر ایشان نیز جائز است و معلوم است که صحبت رسول موجب آن نمیشود که صدور خطا و گناه از اصحاب ممتنع باشد
واگر چنین می بود عایشه که شرف صحبت از دیگران افزون تر حاصل کرده بود محتاج بآن نمیشد که در باب برائت او از فجور آیه از آسمان نازل شود
و صفوان بن حنظله هم از اصحاب بود می بایست که آنحضرت محزون نمیشدند و میفرمودند که صفوان از صحابه است صدور معصیت از و
جائز نبود و کیست که جسارت دارد برانکه بگوید که برائت از هیچیک اصحاب جائز نیست هرچند از ایشان بدیها بظهور رسد بعد از انکه حق تعالی
در حق جنابیکه شرف صحابت بروئت او حاصل کرده باشد بگوید لئن اشرکت لیحبطن عملک ولتکونن من الخاسرین
و بعد قوله تعالی قل انی اخاف ان عصیت ربی عذاب یوم عظیم مگر آنکه آن شخص فهم نداشته باشد و ابن ابی الحدید اگرچه معتزلی
است لیکن در اعتقاد حقیت خلافت ثلثه با اهل سنت متفق است قال پس شرک مشرکین از ملک عرب و کفر کافرین از ملک کسری
و قیصر بسیف و سنان ایشان زائل گشت و ظهور اسلام و غلبه اهل ایمان بر روی زمین رو نمود و بمصداق وعدکم الله مغانم
کثیرة تاخذونها فعجل لکم هذه تا آنکه ملک کفار عرب و عجم واخری لم تقدروا علیها قد احاط الله
بها وکان الله علی کل شیء قدیرا مال و ملک کسری و قیصر غنایم ایشان گشت اقول قاطع شرک مشرکین
و دافع کفر کافرین از ملک عرب و بانی مبانی قوة و ظهور و غلبه اسلام علی مرتضی است که هنگام فرار صحابه قدم ثبات در زمین استقلال فشرده بضرب
ذوالفقار جان گسل اقوام لئام کفار نابکار را منهزم و پس پا می ساخت و اصحاب فارین بمشاهده غلبه غازیان و مجاهدین از فرارگاه مراجعت
نموده باز در سایه رایت اسلام مستظل می شدند و اگر نبودے دست حیدر و ذوالفقار او کے شدے نعره الله اکبر آشکار و هرگاه اسلام
بطفیل وصی خیرالانام چیره دستی گرفت و قوی و غالب شد تسخیر ملک قیصر و کسری بسهولت انجامید هرکس از ملوک اسلام بهمان غلبه و قوت
سابقه فتح بلاد میکرد معویه و یزید و عبدالملک و غیره سلاطین اسلام هم یوماً فیوماً انتزاع قلاع و اقالیم از دست کفار می نمودند و جا بجا رونق
اسلام بسعی ایشان ظهور میگرفت تخصیص برای احدے نیست و در تسخیر ملک عرب و ملک قیصر و کسرے شرفی که از جانب خدا حاصل
است برای کسانی است که در گرفتن آن جان فشانی و تن دهی می نمودند و بالذات خود جهاد میکردند و تسخیر ملک قیصر و کسری نیز بحکم و تجویز
حیدر کرار است که در گرفتن آن مشوره نیک میدادند و بتدبیر صائب هدایت طریق فتح بلاد کردند و کلام ما در مجاهدین و غازیان راه خدا
نیست بلکه کلام ما در غاصبان است که نه گاهی نصرت دین خدا نمودند و نه کدام کافر را از دست خود کشتند و نه گاهی تکلیف جهاد کشیدند و این همه
مدائح و مناقب در آیات برای کسانی است که در میدان مرد آزمائی ثابت قدم و همدوش و همدم جناب رسول خدا ماندند و بعد آنحضرت
در ترقی اسلام سعی موفور بکار بردند و بنفس نفیس خود جهاد با کفار نمودند و آخر الامر بر استقامت ایمان جان دادند پس مورد تفضلات
بے غایات رحمانی ایشانند که زوال شرک مشرکین از ملک عرب بسیوف ایشان گردیده و اندفاع کفر کافرین از ملک قیصر و کسری
از صوارم کسانیست که بالذات با کفار قتال نمودند و کسانیکه شریک جهاد نشدند و ابدان خود را از اصابت جراحات مصون داشتند مثل

و مثل ملوک دنیا در خانه خود نشسته تکلفی کردند برای ایشان از مدارج جهاد حظی نیست چه خدا تعالی مجاهدین میفرماید نه نشستگان قاعدین چنانچه میگوید وفضل الله المجاهدین علی القاعدین واگر برای قاعدین شرفی می بود جناب سرور کائنات گاهی تکلیف جهاد نمیکشیدند و متحمل صدمه انکسار دندان نمیشدند بلکه در مدینه منوره نشسته مدام برای جهاد حکم میدادند و بنفس خود گاهی حاضر جهاد نمیشدند مثل ثلاثه که در خانه خود نشسته تکلفی میکردند و جمله سعی و کوشش ایشان در ترقی دین اسلام و فتح بلاد همه از باب دنیا بود که ترقی و بقای ریاست خود را ذریعه ترقی اسلام فهمیده بودند و از جهت خلوص نیت و امید ثواب هرگز نبود بلکه در محل خود نشسته مردمان را برای جنگ میفرستادند و ایشان ترقی دین و جهاد در راه خدا فهمیده با کفار مقابله می نمودند و فتح بلاد و قلاع میکردند و اینها صفت بر مردمان اسلام حکومت می ساختند و اقارب خود را از زر و مال مالا مال میکردند و باخذ حقوق مجاهدین و مومنین مبالاتی نمیداشتند پس جهاد کردن با کفار بنفس خویش امری دیگر است و حکم دادن برای جهاد و خود در آن حاضر نشدن امری دیگر که این محض برای دنیا و ترقی سلطنت و ریاست خود است نه برای خدا و اگر برای خدا می بود گاه گاه خود هم شریک جهاد می شدند در ازمنه خود مثل جناب رسول خدا صلعم و علی مرتضی و در آیه وعدکم الله مغانم کثیرة تاخذونها فعجل لکم هذه مراد از فعجل لکم هذه غنائم خیبر است چنانکه در بیضاوی وغیره تفاسیر اهل سنت مرقوم است و آنهم بطفیل حیدر کرار بود که بعد از فرار اکابر صحابه مثل ابوبکر و عمر و عثمان فتح خیبر کردند و مراد از واخری لم تقدروا علیها غنائم جهاد حضرت صاحب الزمان علیه السلام است چه حق تعالی میفرماید که شما براخذ آن قدرت نمیدارید لیکن حق تعالی احاطه آن نموده است پس معلوم شد که حصه دیگر کسان است که پس ازین خواهند بود و بر اخذ آن قدرت خواهند داشت و مراد از ان اموال ملک قیصر و کسری نمی تواند شد چه مسلمانان آخر زمان بر اخذ آن بالقوه البته قدرت میداشتند و مثل غنائم خیبر اموال روم و فارس را نیز در تصرف خود در آورده بودند و خدا تعالی از عدم قدرت اموال اخری مطلع میفرماید پس معلوم شد که مراد از ان اموال روم و فارس نیست که آن در قدرت مسلمانان آخر زمان بود که در تصرف خود در آوردند مثل مال خیبر بعد فتح و بالفعل وقت نزول آیه مال خیبر هم در قدرت اهل اسلام نبود و اگر از غنائم آیه واخری لم تقدروا علیها اموال روم و فارس مراد باشد درینصورت هم مضائقه نیست چه مجاهده و مقاتله با اهل روم و فارس بمشوره و حکم امام برحق خلیفه مطلق بوقوع آمده بود قال و این آیات فضائل انتظام ایشان در قرآن عظیم الشان تا قیام قیامت ورد زبان خاص و عام اهل اسلام ساخت الحمد لله علی ذالک اقول آمنا و صدقنا اتفاقا ما نیز در باره مهاجرین و انصار همین است که این آیات فضائل انتظام ایشان را در قرآن عظیم الشان تا قیام قیامت ورد زبان خاص و عام اهل اسلام ساخت الحمد لله علی ذالک لیکن نه مطلق مهاجرین و انصار و نه جمیع ایشان بلکه کسانیکه بعد قبول ایمان مذهب ارتداد نه پذیرفتند و رد وصایای و ارشادات آنحضرت صلعم نمودند و بعد آنحضرت آل رسول را ایذا نرسانیدند و غصب حقوق ایشان نکردند و تا دم واپسین بر استقامت ایمان خود ثابت و مستقل ماندند و الا آیات فضائل مالک بن نویره وغیره مومنین که نزد اهل سنت مرتد شده بودند نیز در قرآن عظیم الشان موجود است و تا قیام قیامت ورد زبان خاص و عام اهل اسلام است فما کان جوابکم فهو جوابنا قال پس طبع سلیم و ایمان صحیح کی باور کند که مثل این کسان که باسترضای مولا متابعت مصطفی چنین صعوبت و اذیت از دست اعدای دین کشیده باشند و جمیع مالوفات و مرغوبات خود را ترک داده باشند و در قرآن عظیم البرهان ممدوح بدرجات عالیات و مبشر بدخول جنات نعیم و فائز بفوز عظیم بوده باشند و بنصرت و اعانت ایشان غلبه اسلام و کثرت اهل ایمان در روی زمین بوده باشد

باندک تغیر حال که قرار داد خلافت است تمام سعی ایمانی و کوشش دینی را برباد دهند و مرتد شوند و بر وصیت رسول عمل نه کنند آقول در امر
وقوع عین چیزیکه بفعل آمده باشد و کتب طرفین از واقع شدن آن مملو و مشحون باشد باز طبع سلیم را دران مداخلت نمودن و خوض و فکر
را در آن راه دادن که واقع شده بود و باینچه معنی وارد و این امر چنان است که کسے بگوید که شیطان رجیم صدها سال در عبادت پروردگار
سعی نموده و بذریعه آن صاعد درجات عالیات گردیده تا اینکه باسم معلم الملکوت موسوم گشته و مقرب بارگاه احدیت شده پس طبع سلیم
و ایمان صحیح کے باور کند که باندک تغیر حال که قرار داد سجده آدم است تمام سعی و کوشش خود را برباد داده باشد و رانده درگاه صمدیت
گردیده باشد حالانکه خود حق تعالے در قرآن میفرماید که اکثر مردم بهوای نفس خود طریق ضلالت می پیمایند چنانچه میگوید که وان کثیرا
لیضلون باهوائهم بغیر علم ان ربک هو اعلم بالمعتدین ۵ پس هرگاه حال چنین باشد
که اکثر مردم بهوای خود جاده پیمای وادی ضلالت شوند در بعضے از اصحاب آنحضرت صلعم چه استبعاد است که برای حب حکومت و جاه و هوای
مال و زر دنیا از راه استقامت بسوی طریق بطالت و ضلالت میل نمایند و آنحضرت صلعم خود مطلع میفرمایند از ارتداد صحابه چنانچه
در صحاح اهل سنت موجود است که آنحضرت صلعم فرمودند که گروهی را از امت من خواهند کشید بسوی دوزخ آنگاه خواهم گفت که پروردگارا
اینها اصحاب من اند الله تعالے در جواب خواهد فرمود که تو نمیدانی چیزیکه ایشان احداث کرده اند و بعد تو مرتد شدند و همیشه بر ارتداد خود ماندند
و متکلمین اهل سنت نیز ظلم و فسق صحابه و تجاوز و انحراف ایشان از طریق حق بر صفحه اخبار و اعلان می نگارند که چیزیکه واقع شده است
در میان صحابه از منازعات و مشاجرات ظاهر آن دلالت می کند بر آن که بعضے از ایشان از طریق حق تجاوز کرده اند بحد ظلم و فسق
رسیده اند چنانکه در شرح مقاصد وغیره موجود است پس هرگاه بعضے از صحابه باعتراف علمای اهل سنت از طریق حق متجاوز گردیده باشند
کدام وجه خوض و تامل در حال ایشان باقی مانده بر صیصا راهب با وجود مشقت و سعی هفتاد ساله عبادت در ارتکاب امر یسیر مرتد گردیده
و صحابه که سلطنت عظمی و مملکت کبری را از دید میداشتند اگر در هوای آن آخرت را بدنیا فروشند کدام استبعاد است و همچنان بوقوع
آمده که با وجود سعی در باب دین و تحمل آلام و صدمات که از جاده مستقیم منحرف گشتند و بر وصیت رسول عمل نکردند باعث همین حب
حکومت و جاه بود در جامع الاصول روایت است که جناب رسول خدا صلعم فرمودند بصحابه که ستحرصون علی الامارة
وتکون لکم هذه امنه یعنی قریب است که حرص خواهید کرد بر امارت و خواهد شد برای شما پشیمانی پس بهمین
حرص امارت و هوای نفسانی از صراط مستقیم دین قویم منحرف شدند و بر وصیت رسول مقبول عمل نکردند و چون در زندگی آنحضرت
این امر منظور و ملحوظ خاطر صحابه بود که بعد وفات آنحضرت منصب ریاست را بتدبیرے برای خود مقرر کنند بنابر آن در مرض الموت
آنحضرت وصیتی که مشتمل بود بر هدایت و استخلاص ناس از ضلالت آن وصیت را رد کردند و دستور است که در وقت علالت و بیماری
خاطر بیمار از جمله اوقات و ازمنه عزیز تر می باشد هر چه میگوید آنرا منظور میدارند و اگر وصیت خلاف طبع و غیر مناسب هم باشد نیز آنرا
برای جمعیت خاطر بیمار مقبول میدارند گو بران عمل نکنند و وقتیکه وصیت کننده پیغمبر باشد و وصیت هم برای سود و افاده تمام
امت باشد درینصورت قبال آن واجب تر و لازم تر می باشد پس با وجود آن وصیت آن حضرت را که ضایع کردند و قول آنحضرت
را هذیان نسبت دادند از جهت تعشق همین دنیا و هوای حکومت و جاه چند روزه آن بود و با وجود کشیدن چندین صعوبت و
اذیت از دست کفار و ترک مالوفات و مرغوبات و نصرت و اعانت دین مبین و ممدوح شدن در قرآن عظیم البرهان که از حق و صدق

منصرف گشتند و بر وصیت رسول مقبول عمل نکردند این همه از راه جهل مرکب و کج فهمی و ضلالت ایشان بود می پنداشتند که ما در ترقی
دین مساعی جمیله بکار بردیم و از دست کفار اذیتها کشیدیم و اگر خلافت و ریاست در دست ما خواهد ماند آینده نیز سعی خواهیم نمود که کثرت
اهل اسلام بوقوع آید گو بر امر خدا و وصیت رسول عمل نکنیم و اگرچه خلافت حق علی است لیکن ما نیز مثل علی بلکه بهتر از آن در انتظام امور دین
و ترقی آن جانفشانی و تندهی خواهیم نمود و در عوض آن ماجور خواهیم شد نه معذوب و معتوب و می انگاشتند که جا بجا در قرآن عظیم الشان
مدح و ستایش ما است و رستگاری و نجات ما بی شکی نیست گو بر وصیت رسول عمل نکنیم و حق علی و فاطمه را غصب نمائیم هرگاه
اینقدر در ترقی دین سعی کردیم ارتکاب این امور در مقابله آن چندان حقیقتی ندارد لهذا در صدد تخریب بنیان ایمان خود شدند و
مردمان را در ضلالت انداختند و حال دیگر کسان گوناگون بود بعضی در محبت و اتحاد ایشان و بعضی بطمع و برخی بتخویف و قومی بعداوت
و حسد علی و اکثری که جهلا بودند در حق و باطل تمیز نمی کردند به پیروی دیگران همراه ایشان شدند این بود سبب رد وصیت آنحضرت صلعم
لیکن در عشق حکومت و حب جاه نفهمیدند که رد وصیت رسول که مشتمل بر هدایت امت باشد موجب ارتداد خود از دین و باعث ضلالت
دیگران است و برای منصب خلافت شخصی می باید که عالم باشد بقرآن و جمیع مسائل دینیه که هست لمطابق رضای خدا و موافق مرضی
رسول بهدی هدایت نماید و بطرف حق الیقین رهنمائی کند نه هر عامی جاهلی که مردم را در ضلالت اندازد و حق تعالی که در قرآن مجید فرموده
است که وان کثیرا لیضلون باهوائهم بغیر علم ان ربک هو اعلم بالمعتدین در حق همچنین کسان فرموده است و
جناب رسالتمآب صلعم نیز صحابه را اطلاعی داده است ستحرصون علی الامارة وتکون لکم ندامة - چنانکه در جامع الاصول است
و همچنین واقع شد که بخیال خام و کج فهمی خود در ضلالت افتادند و آخر الامر بر فعال ناشایسته خود بوقت مرگ ندامتها کشیدند و چنانکه
از انقلاب خلافت را و فی تغیر حال فهمیده همچنین پیران تو فهمیده بودند نمیدانی که بعد رسول خدا صلعم هدایت و ضلالت موقوف
بر خلافت حقه و باطله است اگر خلافت بر محل خود قایم است هدایت نجات امت از نتایج آن است و اگر بر محل و مرجع خود قایم نیست در خصوصیت
بجز ضلالت و غوایت امری دیگر از آن متوقع نیست و وجه عداوت ایشان با علی آن بود که خون آباء و ابناء و اقارب هر یک از ایشان
بضرب ذو الفقار ریخته شده بود و عصبیت عرب اظهر من الشمس است و لهذا بسیار بوده که در میان قبائل عرب بسبب کشته شدن سگی
یا دزدیدن شتری یا چیزی فتنها و فسادهای عظیم بهم رسیده و عداوت و دشمنی تا قرنها در میان ایشان بود چه جاییکه کشتن قریبی
و عزیزی از ایشان که عداوت آن پایانی ندارد و جمعی از علی مرتضی حسد میداشتند بسبب حسد آن بود که هرگاه میدیدند محبت و الفت
جناب رسول خدا را نسبت به علی مرتضی از حد افزون ایشان را ناخوش معلوم می شد چنانچه در جذب القلوب عبد الحق دهلوی مذکور است که
صحاب رسول همه در مسجد نشسته بودند ناگاه منادی ندا در داد ایها الناس سدوا ابوابکم انتباهی در مردم پیدا آمد و
لیکن هیچکس برنخاست بار دیگر ندا آمد ایها الناس سدوا ابوابکم قبل ان ینزل العذاب مردم همه برآمدند و بملازمت
آنحضرت صلعم مبادرت کردند علی مرتضی نیز آمد و بر سر آن حضرت بایستاد فرمود چه ایستادهٔ برو و بخانه خود بنشین و در خانه خود را بحال خود
بگذار در میان مردم از این معنی گفتگوی افتاد و زمزمی در دلها راه یافت آنحضرت در غضب شد و بمنبر رفت و حمد و ثنا مولا گفت و
گفت حق سبحانه تعالی وحی فرستاد بموسی که مسجدی بنا کن موصوف بصفت طهارة و ساکن نشود در وی جز تو و هارون و پسران هارون
شبر و شبیر و همچنین وحی کرد بر من که مسجدی بسازم طاهر که ساکن نشود در وی جز من و علی و پسران او حسن و حسین الی آخر الروایة و در مشکوة

بن حنبل از عمرو بن شاس اسلمی که از اصحاب حدیبیه بود روایت است که قال خرجت مع علی الی الیمن فجفانی فی سفری حتی وجدت منه
فی نفسی شیئا فلما قدمت اظهرت شکایته فی المسجد حتی بلغ ذلک رسول الله فدخلت المسجد غداة غدو رسول الله صلعم فی ناس
من اصحابه فلما رآنی حدنی حتی جلست قال یا عمرو والله لقد اذیتنی فقلت اعوذ بالله ان اوذیک یا رسول الله فقال من اذی علیا فقد اذانی
یعنی گفت که بیرون شدم همراه علی بسوی یمن پس جفا کرد بر من در سفر من تا اینکه یافتم از وی در نفس خود چیزی را پس هرگاه آمدم
ظاهر کردم شکایت او را در مسجد تا اینکه رسید خبر آن شکایت رسول خدا را پس داخل شدم در مسجد فردا علی الصباح و رسول خدا صلعم در میان
اصحاب خود نشسته بودند پس هرگاه دید مرا تیز کرد طرف من چشمان خود را تا اینکه نشستم فرمود ای عمر قسم بخدا البته تحقیق ایذا دادی
مرا پس گفتم پناه بخدا می برم از اینکه ایذا رسانم ترا یا رسول الله پس فرمود کسیکه ایذا داد علی را پس تحقیق ایذا داد مرا و نیز احمد بن حنبل
روایت کرده که آن حضرت دو لشکر فرستاد و بر یک لشکر حضرت امیر را امیر کرد و بر لشکر دیگر خالد را و فرمود که هرگاه هر دو لشکر باهم شوند علی بر
هر دو امیر است پس ایشان رفتند فتح کردند و حضرت علی از اسیران یک کنیز برای خود گرفت خالد شکایت آن بحضرت صلعم نوشت آنحضرت
کتاب خالد را ملاحظه فرموده برآشفتند و فرمودند که ان علیا منی وانا منه ولیکم من بعدی این است وجه انحراف مردم
از علی که تعشق رسول خدا را در حق آن خلیفه حق مشاهده کرده در نیران حسد می سوختند و حسد بلائی است نهایت بد الله تعالی محفوظ
دارد از شر آن اگر صحابه باهم شده بسبب حسد خلافت را از دست علی انتزاع کرده باشند چه عجب است حضرت یوسف که هنوز نابالغ بود
و محبت حضرت یعقوب نسبت باو از حد افزون بود از پسران دیگر و خوابی دیده بود که تعبیرش بادشاهی و بزرگی می گفتند برادرانش
باوجودیکه حسب اعتقاد اهل سنت از جمله انبیاء بودند بر حضرت یوسف حسد برده در چاه انداختند باوجودیکه حضرت یعقوب زنده بود و پیغمبر ما
صلعم زنده نبود و صحاب آن حضرت صلعم از زمره رسل نبودند اگر حسد برده بعلی بدسلوکی نمایند و مرتکب اخذ حق او شوند چه بعید است و
کدام محل استعجاب است و قوم بنی اسرائیل که جمله اصحاب کلیم الله بودند بمجرد غیبوبت آنحضرت از خلیفه و برادر او که هارون نبی بود دفعةً متخلف
گردیده بعبادت گوساله مصروف شدند و قریب بود که هارون را بکشند باوجودیکه توقع کدام منفعت دنیوی آنجا نبود و جماعتی که در
اسلام در آمده بودند و پیغمبر خود را از دنیا رفته دیدند و شغلی دیدند که در آن مزید عزت و وفور حرمت و توقیر و هم کثرت مال باشد پس کدام
تعجب است که برای خود نشانند و در کتب حدیث است که جناب رسول خدا صلعم در حق علی ابن ابی طالب فرمودند که انت منی بمنزلة
هارون من موسی الا انه لا نبی من بعدی پس این حدیث چنانچه بر خلافت علی دلالت می کند همچنین مشعر است برین
امر که چنانکه امت موسی هارون خلیفه او را مخذول نموده مشغول بگوساله پرستی گردیدند ترا نیز امت من خواهند گذاشت و مرتکب
باطل خواهند بود و فی الکشاف و نهایه ابن الاثیر وغیره عن حذیفة عن النبی صلعم قال انتم اشبه الامم ببنی اسرائیل لترکبن
طریقتهم حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة غیر ا نی لا ا د ری اتعبدون
العجل ام لا یعنی از حذیفه روایت است که فرمود جناب رسول خدا صلعم باصحاب خود که شما شبیه
ترهم هستید به بنی اسرائیل البته اختیار خواهید کرد طریقه ایشان را مقابله درست شدن کفش با کفش و پر تیر با پر تیر غیر آنکه من نمیدانم
که آیا عبادت خواهید کرد گوساله را یا نه و اشهر صفات بنی اسرائیل آنست که از هارون خلیفه موسی برگشتند و قصد قتل او کردند و گوساله را
اختیار نمودند درین امت نیز همچنین سانحه واقع شود و یک وجه انحراف اکثر صحابه از علی این هم بیان میکنند که صحابه میدانستند که

علی مال را به مسلمانان علی السویه تقسیم خواهد شود و هیچکس را بر دیگری مختص نخواهد کرد چه بعید و چه قریب و حصول فایده از ذات او هرگز
متوقع نیست ازین جهت هم با جناب متفق نشدند و از ذات ثلثه توقع هرگونه منفعتے بود با ایشان متحد شدند و در کتاب عقد بن ربه در
بیعت ابوسفیان مذکور است که او راضی نبود بخلافت ابوبکر صدیق که در دست او بود باو بگذاشتند راضی شد و بیعت کرد و حال عثمان آن
بود که مال مسلمانان را غارت کرده با قارب و آشنایان خود میداد و شهرستانی در ملل و نحل می نویسد که خمس که مخصوص اهل بیت بود و مال
مسلمانان با قارب خود میداد چهار لکهه دینار بهر چهار پسر خود داد و واقدی می نویسد که عثمان میگفت ابوبکر و عمر خویشان خود را میدادند
من نیز میدهم و زید بن ثابت را گفت که سه لکهه دینار عبدالله بن ارقم را بده زید گفت که این مال مسلمانان است من گرد او نخواهم گردید
وسواے آن اکثر مردم را بهمه جهه میداد و بسبب طوالت از ذکر آن اغماض نمودم و شیخ عبدالحق در تکمیل الایمان می نویسد که از امام
شافعی پرسیدند که علت نفرت خلائق از علی و عدم اجتماع ایشان بر حضرت علی مرتضی کرم الله وجهه چه باشد گفت آنکه وے در اظهار
حق بروے کسی نمی دید و از هیچ احدے مبالاتی ندیشت و مداهنت نمیکرد و دیگر آنکه وے زاهد بود و زاهد را اهل دنیا و اهل دنیا مبالاتی نباشد و عالم
بود و عالم را مداهنت نبود و شجاع بود و شجاع را ترس از کسے نبود و شریف بود و شریف را پرواے کسی نباشد انتهی و از افاده امام
شافعی این فائده هم حاصل شد که کسانیکه اجتماع مردم بر ایشان قرار یافته بود و ایشان از جمله این اوصاف مذکوره که در علی موجود
بودند محروم مطلق بودند بنابر آن اجتماع مردم بر ایشان صورت گرفت و از علی وجوه ایشان منصرف شد قال و ابراء تهمت ارتداد
از صحابه که مظنون الخیر اهل سنت اند از آیه یا ایها الذین امنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف
یاتی الله بقوم یحبهم ویحبونه اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین
یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون لومة لائم ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم
که مخبر ارتداد مرتدین قبل از ارتداد ایشان و مشعر بر توصیف و تعریف قاتلین آنها است تحقیق نمایند که در جملها خیر منقبت ابوبکر
صدیق وغیره اصحاب رسول است که آنها مسیلمه کذاب را در خلافت صدیق اکبر کشتند و دیگر فرقه هاے اعراب که تفصیل آنها طول دارد
مرتد شده بودند و انکار زکوة میکردند همه آنها جهاد کرده و تیغ کشیدند و بسیاری از آنها معاودت باسلام کردند و ایمان آوردند و بحکم
من ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا از انقلاب ایشان بر اعقاب دین و اهل دین را ضررے و نقصانے
نرسید بلکه خود مخذول و مقتول شدند اقول از تحریر صاحب رساله بوضوح پیوست که اهل سنت در خیریت صحابه جزم کلی و یقین
کامل ندارند بلکه نزد ایشان مظنون الخیر اند و نمیدانند که حقتعالی میفرماید وان الظن لا یغنی من الحق شیئا یعنی
و بدرستیکه ظن بے نیاز نمیکند از حق چیزی را و نیز میفرماید اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم یعنی پس
پرهیز کنید از ظن بدرستیکه بعض ظن گناه است و این آیه البته مخبر ارتداد مرتدین قبل از ارتداد ایشان است لیکن تعریف و توصیف
قاتلین مرتدین کجا است درین آیه این هم خاصه اهل سنت است که تابعی عثمان براے اصلاح حال ثلثه هر چه میخواهند در قرآن تحریف
می نمایند و صاحب رساله افسوس است که در اتباع صاحب تحفه طریق غوایت اختیار کرده و ترجمه آیه مذکوره این است که خداے تعالی میفرماید
اے آنانکه ایمان آورده اید کسیکه مرتد شود از شما از دین خود پس قریب است که بیارد خداے تعالی قومی را که دوست دارد آنها را و دوست دارند
ایشان او را و تواضع کنندگان بر مؤمنین سختی کنندگان بر کافرین جهاد خواهند کرد در راه خدا و نه خوف خواهند کرد ملامت کردن ملامت

کننده را این فضل خداست میدهد آنرا کسی را که میخواهد و خدا صاحب فضل عظیم ست انتهی پس ببین که کجاست درین ترجمه که قوم
موصوف بصفات مندرجه آیه با مرتدان قتال خواهند نمود البته اگر بجای یجاهدون فی سبیل الله لفظ یجاهدونهم می بود درینصورت تخالف
مزعوم صاحب رساله را البته محتمل بود لیکن مضمون آیه عاریست از مزعوم او و چون برای حقیقت خلافت ابوبکر در واقع و نفس الامر
کدام دلیلی نبود مجرد غلبه او را حجت گردانیده و در آیه استخلاف تحریف نمودند و چون ابوبکر را مقاتله مرتدین بزعم ایشان اتفاقی افتاده
بود بنابر آن درین آیه نیز تحریف نمودند و ابوبکر را در قوم داخل کرده قوم را از مقاتلین مرتدین قرار دادند و برای مقاتله ابوبکر مرتدین را
پیدا کردند و حال آنکه در آیه مسطوره هیچیک از مزعومات ایشان مذکور نیست و این همه تحریف ایشان در یجاهدون فی سبیل الله است چه
خدا تعالی میفرماید که ایشان در راه خدا جهاد خواهند نمود و هر کافر که اتفاق شود به جمیع کفار دنیا و هر کس که باشد نه آنکه مرتدین مخصوصین
را بالضرور قتل خواهند نمود بلکه اهم است از اینکه کافر اصلی باشد یا مرتد و آنچه که مطابق بیضاوی و معالم التنزیل و تفسیر مدارک و غیرها است
در تفسیر این آیه خلاصه اش آنست که خدا تعالی میفرماید ای مومنین اگر شما مرتدین خواهید شد قریب است که ما بیاریم قومی را
بجای شما که موصوف باوصاف چنین و چنان باشند انتهی یعنی اگر شما مرتد شوید پس آن نیست القوم بجای شما در راه خدا جهاد
خواهد کرد چنان که شما جهاد می کنید و مثل این آیه دیگر آیه نیز در قرآن موجود است قال الله تعالی و ان تتولوا یستبدل
قوما غیرکم ثم لا یکونوا امثالکم یعنی و اگر شما روگردان خواهید گردید از خدا بدل خواهد نمود خدا قومی را غیر شما
یعنی شما را بقومی دیگر بدل خواهد نمود پس ایشان نخواهند بود مثل شما انتهی و در تفسیر این آیه و آیه مذکوره ارتداد از جناب رسول خدا
صلعم منقول است که مراد از قوم اهل فارس اند چنانکه در تفسیر مدارک در تفسیر آیه ارتداد یعنی یا ایها الذین امنوا من یرتد
منکم عن دینه الایة مرقوم است سئل النبی صلعم عنهم فضرب یده علی عاتق سلمان فقال هذا
و ذووه لو کان الایمان معلقا بالثریا لناله رجال من ابناء فارس یعنی سوال کرده شد پیغمبر خدا صلعم
از ایشان یعنی از قوم پس زد آن حضرت دست خود بر دوش سلمان رضی الله عنه پس گفت که این است و اهل او اگر باشد ایمان
معلق بثریا البته خواهند یافت آنرا از ابنای فارس و ازین روایت حقیقت مذهب شیعه اثنا عشریه نیز بوضوح انجامید چه سکنه
تمام ولایت فارس که سلمان از آنجاست باین مذهب حق متمذهب هستند و در تفسیر بیضاوی در تعیین قوم مذکور است که قیل
هم الیمن لما روی عن النبی صلعم اشار الی ابی موسی و قال قوم هذا و قیل الفرس لانه
سئل عنهم فضرب یده علی عاتق سلمان و قال هذا و ذووه
یعنی گفته شده است که ایشان اهل یمن اند برای آنکه روایت کرده شده است از پیغمبر خدا صلعم که آن حضرت صلعم اشاره کرد بسوی
ابوموسی و گفت که قوم این و گفته شده است که اهل فارس اند بدرستیکه پیغمبر خدا صلعم سوال کرده شد از ایشان یعنی از قوم
پس زد آن حضرت صلعم دست خود را بر دوش سلمان رضی الله عنه و گفت که اینست و اهل او و در معالم التنزیل مذکور است
که آن قوم در عهد خلیفه ثانی با کفار مقاتله کرده بودند نه با مرتدین و برای ابوبکر از آن حضرت صلعم هیچ یک روایت از آنحضرت
صلعم منقول نیست که این هم در قوم داخل است یا نه لیکن اهل سنت برای اصلاح حال او از جانب خود تجویز می نمایند و برای
ابوبکر نیز روایت می کنند لیکن نه از رسول خدا صلعم بلکه از دیگران روایت می کنند پس بموجب ارشاد آن حضرت صلعم مراد از

قوم اهل فارس اند یا اهل یمن که بجای مرتدین خدای تعالی ایشان را که موصوف بصفات مندرجه آیه بودند آورده و نیز در ما اثنا عشریه مراد از قوم
جناب امیر علیه السلام و پیروان آن جناب اند که در ایشان جمله اوصاف مندرجه آیه مذکوره موجود بودند چنانچه خواهی دانست انشاء الله تعالی
و هرگاه از آیه مذکوره حسب ارشاد جناب رسول خدا صلعم مقاتله قوم با مرتدین ثابت نشد درینصورت منقبت ابوبکر امری است فرضی که
قابل سماعت نیست و اول کلام سیاست در ارتداد آنها که در زمانه ابوبکر کشته شدند و در صورت تسلیم ارتداد آنها باز کدام شرفی برای ابوبکر
حاصل نیست چرا که ابوبکر بالذات مباشر قتال نگردیده بود و حکم قتال دادن برای ترقی ریاست خود امری دیگر است و خدای تعالی
در قرآن مدح مقاتلین میفرماید نه ستایش آمرین قتال و تخصیص بنا و این ارتداد بطرف مسیلمه کذاب و مانعین زکوة وجهی ندارد
زیرا که خطاب در آیه بجمله مومنین است مهاجرین باشند یا انصار یا غیر ایشان و مسیلمه کذاب از دوام کافر بود و در زمان آن حضرت صلعم
دعوی نبوت کرده بود و نیز در اهل سنت یک فرقه نیز مرتد گردیده باو پیوسته بود تا آنکه در عهد ابوبکر کشته شد و مالک بن نویره که
با ابوبکر زکوة نداده بود مرد مومن بود و جناب رسول خدا صلعم او را برای تحصیل صدقات اقوام او منصوب فرموده بودند خالد
بن ولید بعلت تعشق زوجه او که حسینه و جمیله بود متهم بارتداد کرده آن بیگناه را بقتل رسانید و زوجه او را همان شب قبل از وقوع
عده در تصرف خود در آورد چنانکه در تاریخ ابن خلکان است لما بلغ الخبر ای خبر خالد مع مالک وامرأته ابابکر وعمر
فقال عمر لابی بکر ان خالد آ زنی فارجمه قال ما کنت لارجمه فانه تاول فاخطا قال فانه قتل
مسلما فاقتله قال ما کنت لاقتله به فانه تاول فاخطاء
یعنی هرگاه رسید ابوبکر و عمر را خبر خالد همراه مالک و زوجه او گفت عمر ابوبکر را که خالد زنا کرده است پس سنگسار کن او را گفت ابوبکر که
او را سنگسار نخواهم نمود بدرستیکه او تاویل کرده است پس در آن خطا کرده گفت عمر که او مسلمانی را قتل کرده است پس قتل کن
او را مسلمان پس قتل کن او را بعوض آن گفت ابوبکر که نه قتل خواهم کرد او را باو بدرستیکه که او تاویل کرده بود پس خطا کرد در آن
و همچنین در مشکوة از صحیح بخاری و مسلم بروایت ابوهریره مذکور است لیکن مسئله دانی خلیفه اول صاحب ملاحظه باید کرد که خالد
بموجب حکم قرآن در هر دو جرم واجب القتل گردیده بود و خلیفه صاحب آنرا محمول بر تاویل کرده و از دیان یوم الدین هیچ خوفی
و خشیتی پیرامون خاطر قدسی خود نگردانیدند و در تفسیر در منثور مذکور است که قال عمر لان اکون سئلت النبی
صلعم عن ثلث احب الی من حمر النعم عن الخلیفة بعده وعن قوم قالوا نقر بالزکوة
من اموالنا ولا نؤدیها الیک ایحل قتالهم وعن الکلالة ملخصش آنکه اگر سوال میکردم از رسول خدا صلعم از
سه چیز نزد من دوست تر بود از شتران موی سرخ از خلیفه که بعد تو که خواهد بود و از حال قوم که بگفتند اقرار بزکوة اموال خود
می نمائیم لیکن نمیرسانیم آنرا بسوی تو آیا حلال است مقاتله با ایشان و از معنی کلاله سوال میکردم انتهی ازینجا مسئله دانی خلیفه
ثانی صاحب باید فهمید که خود ابوبکر را باعطاء خلعت خلافت سرفراز فرموده بودند و اکنون میفرمایند که از رسول خدا می پرسیدم
که بعد تو خلیفه که خواهد بود کاش در امر خلافت توقف میکردند و احتیاط می نمودند و انتظار رفتن جناب سرور کائنات میکشیدند
که بعد از ان حق بحق دار میرسید و شیخ عبدالحق دهلوی از اصابه ابن حجر می آرد که آنحضرت عامل ساخته بود مالک را بر صدقه
خویش چون رسید او را خبر وفات رسول صلی الله علیه وسلم بصدقه را و تفریق کرد بر قوم خویش و اشعاری خواند که خلاصه ترجمه‌اش

آنست گفتم بگیرید اموال خود را بلا خوف اگر کسے بعد از این بر دین حق قائم و منصوب خواهد بود اطاعت او خواهیم نمود و خواهیم گفت که
دین دین محمد است و شیخ متقی در کنز العمال نوشته و خلاصه ترجمه آن این است که خالد دعوی کرد ارتداد مالک را و مالک انکار کرد
و گفت که ما بر دین اسلام هستیم و چیزی را تغیر نداده ایم و گواهی داد بر اسلام او ابو قتاده و عبد الله ابن عمر و در تاریخ طبری مذکور است که هرگاه
خالد معاودت نمود و در مسجد رسید عمر گفت که ترا سنگسار خواهیم نمود بسبب آنکه تو مرد مسلم را قتل کردی و با زوجه او مقاربت نمودی انتهی
پس اسلام مالک ثابت شد از روایات کتب اهل سنت لیکن علمای ایشان بپاس خاطر ابو بکر که از و جرم عظیم صادر شده بود که مسلمانے
را قتل کنانیده در جستجوی تاویل می نمایند و میگویند که مالک منکر زکوة بود بنا بر آن قتل او واجب شد میگوییم که نرسانیدن زکوة
با بو بکر مستلزم ارتداد مالک نیست چه او ابو بکر را سزاوار خلافت نمیدانست بنا بر آن زکوة را با بو بکر نرسانیده بود پس او منکر خلافت
بود نه منکر زکوة چنانکه از تحریر عبد الحق — واضح میشود و منکر خلافت مرتد نمیشود بلکه او از مومنین کامل است مثل معاویه و اهل شام که
منکر خلافت علی بودند چنانچه صاحب تحفه در باب مطاعن مے نویسد که آنها بدگمان شده آخر با منکر خلافت شدند و سلب لیاقت
این کار از آنجناب و بد گفتن آغاز نهادند و بجنگ برخاستند انتهی و خلافت هر چهار خلفا را نسبت مساوات دارد و هیچ فوقیت و کدام
ترجیح برای ابو بکر نیست پس منکر خلافت ابو بکر هم مثل منکر خلافت علی مرتضی توان شد و آنکه صاحب تحفه میگوید که زنان مالک
بوقت رسیدن خبر وفات آن حضرت صلعم حنا بندی و دف نوازی نموده بودند پس کذب محض است و حواله کدام کتاب نداده و
این چنین می بود ابو بکر چگونه خالد را خاطی میگفت و عمر چرا مسلمان میدانست چنانکه دانستی و اگر زنان مالک این امور ممنوعه را
بجا آورده بودند اجازت مالک از کجا ثابت شد حضرت عایشه بے اجازت آن حضرت صلعم مرتکب اکثر امور ممنوعه گردیده اند و نیز در
تحفه می نویسد که مالک آن حضرت را رجلکم او صاحبکم گفته بود این هم دروغ است و در تاریخ طبری و تاریخ ابن خلکان و شفاء
قاضی فقط لفظ صاحبکم موجود است و لفظ رجلکم اصلا موجود نیست و در صورت تسلیم قباحتے هم ندارد زیرا که خلیفه صاحب نیز آنحضرت
صلعم را وقت وصیت گفته بود ان هذا الرجل لیهجر چنانکه در صحاح اهل سنت است و لفظ صاحبکم نیز در احادیث
موجود است چنانکه در بخاری در کتاب الحج در باب کسوة الکعبه مذکور است ان صاحبک لم یفعله یعنی پیغمبر ابو بکر و در صورت
فرض تمکین قوم خاص جهت قتل مرتدین نیز مراد از قاتل مرتدین ابو بکر نمی تواند بود و صافیکه برای قاتلین در آیه مذکوره مسطور
اند در ابو بکر هیچیک از آن موجود نبود اول اینکه خدا تعالی میفرماید یحبهم و یحبونه یعنی دوست میدارد ایشان را خدا و دوست
میدارند ایشان خدا را و این امر در ابو بکر هرگز ثابت نبود زیرا که هرگاه ابو بکر و عمر و عثمان از جنگ خیبر فیل مقصود فرار کرده
آمده بودند جناب رسول خدا صلعم فرموده بودند که لاعطین الرایة غدا رجلا کرارا غیر فرار یحب الله و رسوله
و یحبه الله و رسوله یفتح الله علی یدیه چنانکه در صحاح اهل سنت مذکور است یعنی هر آئینه خواهم داد علم خود را فردا
بمردی که مکرر و نده غیر گریزنده باشد که دوست دارد خدا و رسول او را و دوست دارد او را خدا و رسول او انتهی پس از این
حدیث صاف معلوم است که ابو بکر متصف از این صفت نبودند زیرا که ایشان گریخته بودند و فرار کرده معاودت نموده کرار نبودند و غیر فرار نیز نبودند
[illegible] رسول او را دوست میداشتند و خدا و رسول او ایشان را دوست میداشت مال آنحضرت را حاجت ابشاو [illegible] که
[illegible] حدیث مخصوص بودند بعلی که آنحضرت صلعم اظهار فرموده [illegible] النبوة و [illegible]

مذکور است که هرگاه آنحضرت صلعم چنین ارشاد فرمودند اکثرے از صحابه تمنای آن داشتند که این منصب برای ما مختص باشد و هر کس
برای ذات خود آرزوی آن میکرد چنانچه عمر خطاب نیز آرزو کرده مسلح شده پیش آنحضرت رفت لیکن آن حضرت التفاتے نفرمودند
و فرمودند که علی کجاست بیارید او را لیکن تعجب است از عمر که چنین خیال محال کرده و نفهمیده که اکنون از جهاد گریخته آمده ام برای ذات
من چگونه این منصب اختصاص خواهد یافت و مرتبه خلت که اودون از مرتبه محبت است چنانکه در مدارج النبوة است هنوز نصیب ابوبکر
نشده بود چه جای محبت چنانکه قول آنحضرت از طریق اهل سنت منقول است لو کنت متخذا خلیلا لاتخذت ابابکر خلیلا
یعنی اگر میگرفتم خلیلے را البته میگرفتم ابوبکر را خلیل پس هرگاه نوبت بخلت آنحضرت نرسیده باشد مرتبه محبت که افزون تر از آنست کجا حاصل
خواهد شد و آنکه صاحب تحفه گفته که منکر اثبات این دو صفت برای شخصے در کلامی نفی آن دو از دیگران نمیکند چنانکه در تاویل یحب الله
و رسوله و یحبه الله و رسوله گفته این قول او نهایت ضعیف است که با اصل مدعا مناسبے ندارد و دوم قول که در مقابله آن آورده
آخرا با آن روایت هیچگونه تعلق نیست زیرا که در روایت عطاء رایت مقصود بیان آنست که هرگاه ثلثه از جنگ فرار کرده آمدند آن وقت
آن حضرت صلعم نظر بر فرار ایشان فرموده بودند که من علم خود را فردا آن بچنین کس خواهم داد که فرار کننده و مرد میدان ... او دوست
دارد و خدا و رسول هم او را دوست دارند پس از بیان این صفات بوضوح پیوست که ایشان از این اوصاف بالکل عاری بودند و آیه
ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله البته این مضمون ثابت نیست در این آیه یا آن روایت هیچ تعلق ندارد
و صفت اذلة علی المؤمنین یعنی فروتنی کنندگان بر مؤمنین نیز ظاهر است که بعکس آن در گرفتن بیعت از مومنین چه قدر زشتی دیدند
و هرگاه علی و عباس و غیره در خانه زبیر نشستند گفت ابوبکر عمر را که اگر انکار بیعت کنند قتل کن ایشان را چنانکه پیش ازین بصرف تحریر آورده
و زبیر را که در عشره مبشره است گرفتار کردند و کشان کشان بیرون آوردند و بجبر از وی بیعت گرفتند و شمشیر او را شکستند عجب بیعتے
بود که بلکه وسیلی حاصل شد و اعزة علی الکافرین یعنی سختی کنندگان بر کافرین پس آن نیز نسبت با ابوبکر اظهر
من الشمس است که بعکس آن سلام از کفار و اعدای دین بسبب رعب ایشان فرار میکرد و کسیکه علی الدوام در مقابله کفار ثبات نتواند نمود
سختی به ایشان چه خواهد کرد و از جناب رسول خدا صلعم کدام حدیثے منقول نیست که ابوبکر بمرتدین قتال خواهد نمود چنانکه برای
جناب امیر منقول است از آنحضرت صلعم که بعد من قتال خواهد نمود چنانچه در جامع الاصول از ابو سعید خدری روایت است که آن حضرت
صلعم فرمودند که در میان شما کسے است که بر تاویل قرآن قتال خواهد نمود مثل آنکه من بر تنزیل قرآن قتال کردم ابوبکر گفت منم یا رسول الله
فرمودند ولیکن آنست که نعل من پینه میکند انتهی و آن علی بود که کفش آن حضرت صلعم را می دوخت و صاحب تحفه هم می نویسد که
که آنحضرت پیش از وقوع واقعه مطلع فرموده بودند که یا علی لا تجتمع الامة علیک و انک تقاتل الناکثین
والقاسطین والمارقین یعنی ای علی نه متفق خواهد شد بر تو امت و بدرستیکه تو جنگ خواهی کرد با عهد
شکنان و بی انصافان و از دین بیرون شوندگان پس علی مرتضی بهر قسم مرتد جنگ نمود و از دین بیرون شوندگان هم جنگ نمود
پس جمله اوصاف مندرجه آیه مذکوره متحقق بودند در علی نه در غیر او یعنی علی خدا و رسول را دوست میداشت و خدا و رسول او را دوست
میداشتند و آن ثابت است از حدیث عطاء رایت در روز خیبر و مجادله و مقاتله او با کفار مشهور است که گاهے از میدان کارزار رو برنتافت
و زخم بر زخم خورده چنانکه در تاریخ الخلفاء و صواعق محرقه وغیره مذکور است و خوف لومة لائم نیز مخصوص برای علی است که با کلمه گویان مقابله میکرد

و در مقاتله کفار بجکس ملامت نمیکند و همین است حال پیروان جناب امیر علیه السلام از جهت تبعیت آنجناب که ایشان هم متصف بودند بجمیع صفات
مندرجه آیه مذکوره و در بعض اوقات که جناب امیر شکایت همراهیان خود میکردند مراد ازان بعضی از ایشان بودند که در جهاد تساهل می کردند
و در نفوس ایشان رسوم و عادات ثلثه رسوخ یافته بود و مراد ازان کل صحابه نیست که همراه آنجناب بودند و باین نهج در قرآن شریف شکایت
صحابه آن حضرت صلعم بسیار است قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا مالکم اذا قیل لکم انفروا فی سبیل
الله اثاقلتم یعنی ای آنانکه ایمان آوردید چیست جهت شما وقتیکه گفته میشود برای شما بیرون شوید
در راه خدا گران و کاهل میشوید ایضا و ما لکم الا تقاتلون فی سبیل الله یعنی و چیست جهت شما
که قتال نمیکنید در راه خدا اقول پس تهمت ارتداد از صحابه بوجهی باطل شد که فوق آن متصور نیست چرا که اگر کسی از صحابه مرتد بودی
دیگر مومنین کامل الایمان بحکم آیه مسطوره با نها جهاد کردندی و آنها را بکشتندی و شک نیست که خلفاء ثلثه کسی مومن کامل الایمان جنگ
نکرد بلکه علی و ابوذر و دیگر مومنان کامل الایمان بیعت بانها کرده بحکم المؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء
بعض یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و یطیعون الله و رسوله در نصرت دین محمدی تکاپوی بسیار و سعی بیشمار بکار بردند پس
کسانیکه نسبت ارتداد با نها میدادند بانکار آیه مسطور کافر باشند اقول عدم مقاتله بعضی از مرتدین مستلزم رفع ارتداد ایشان
نمیتواند شد و ارتداد بعضی از صحابه جزم کلی است و در آیه مذکوره هرگز هرگز حکم خدا بخصوص برای قتال مرتدین نیست چنانکه واضح شد
در قول سابق و قتال که با مرتدین بوقوع آمده نه بحکم آیه مسطوره است و در صورت فرض و تسلیم میگوییم که سیاق آیه مذکوره دلالت میکند
بر آنکه خطاب درین آیه بکسانی است که غیر قوم اند چنانکه در آیه ستدعون الی قوم اولی باس شدید تقاتلونهم او یسلمون قوم داخل زمره
مخاطبین نیست و ثلثه بزعم اهل سنت در قوم داخل اند که باعتقاد ایشان با مرتدین مقاتله کرده اند پس ثلثه در زمره مرتدین این آیه داخل
نشدند و کسانی از علماء شیعه قائل است باینکه ثلثه در زمره مرتدین این آیه داخل اند بلکه ارتداد ایشان را بحکم آیه ومن یرتدد منکم عن
دینه فیمت وهو کافر فاولئک حبطت اعمالهم فی الدنیا والاخرة
واولئک اصحاب النار هم فیها خالدون ممکن الوقوع میدانند یعنی کسیکه مرتد شود از شما از دین خود پس
بمیرد و حال آنکه او کافر است پس ایشان نابود شد اعمال ایشان در دنیا و آخرت و ایشان اصحاب نار اند ایشان در آن مدام باشند گمانند
چرا که خطاب درین آیه مختص است بمهاجرین و انصار چه این آیه بعد مرور ایام قلائل از هجرت نازل شده است و دو ماه قبل از معرکه بدر چنانکه
در تفسیر بیضاوی مذکور است و این آیه مخصص آیه یا ایها الذین امنوا من یرتد منکم عن دینه نمی تواند شد
چه خطاب درین آیه عام است بمهاجرین و انصار و غیر ایشان و خطاب در آیه ومن یرتدد منکم عن دینه مخصوص است بمهاجرین و انصار
و لیس بالعکس آن می تواند شد و ما ورای آن میگوییم که اقوال جناب باری عز اسمه اگرچه بصورت کلیات اند لیکن در حقیقت قضایا
کلیه نیستند چه جمله امور او تعالی منوط بمصلحت اند و بعدم وقوع بعض امور تخلف در وعده لازم نمی آید و در اقوال حضرات ائمه هم حکم
کل جاری نمیشود پس اگر بسبب مانع و عوائق با بعضی از مرتدین وقوع مقاتله صورت نه بسته باشد مقاتله نیست از ین هم درین میان تخلف وعده
الهی که بیم حسنه نمی‌گردد وقوع تخلف در وعده الهی وقتی صورت می بست که اگر با احدی از مرتدین مقاتله واقع نشدی و چون با
اکثر ایشان مقاتله واقع شد حکم کل برای جاری شد و مثل آن در قرآن شریف بسیار است و بعض که بزعم اهل سنت با مرتدین مقاتله

کرده بود ممکن نیست که با هر فرد مرتد مقاتله کرده باشد و احدی از مرتدین بالیقین بعد ارتداد و قبل مقاتله فوت نشده باشد و نه بیمار باشد و نه
پیر باشد و نه غائب باشد و نه کور باشد و نه معذور باشد همچنین نزد ما حال ناکثین است که وقت اتیان قوم برای جنگ جمل و صفین و
نهروان ایشان زنده نبودند لیکن وقوع مقاتله با همنفسان و اتباع ایشان عین مقاتله با ایشان است و اکثر مرتدین بدون مقاتله
از ارتداد و خباثت اقامت برداشته اند چنانچه یک فرقه که در عهد خلیفه ثانی مرتد شد هیچکس با او مقاتله نکرد چنانچه صاحب تحفه در باب
امامت میگوید بلکه و یک فرقه در زمان خلیفه ثانی مرتد شده بنصاری ملحق شد و در معالم التنزیل مرقوم است که بطرف شام رفت
و بنصاری ملحق شد انتهی و ظاهر است که بعد لحوق ایشان کسی با ایشان مقاتله نکرده و عبید الله بن جحش مرتد شده و بر حالت ارتداد خود و هم
و کسی با او مقاتله نکرد و اشعث بن قیس مرتد شد و در زمان خلیفه اول ایمان آورد لیکن بعد ارتداد و قبل اسلام کسی با او مقاتله نکرد
و در تحفه مذکور است که چون عمرو عاص در آخر مرتد شده کافر گشت معزول از امارت عثمان محض کراهت عثمان با او همیشه داشت لیکن از حیثیت
ارتداد از دین کسی با او مقاتله نکرده موافق مذهب اهل سنت و الجماعه لازم می آید که جمله اتباع معاویه مرتد باشند و ظاهر نیست که با هر
مرتد صورت مقاتله شده و اکثر مرتدین در اطراف منتشر شدند و بر بستر خود فوت شدند و با ایشان مقاتله بوقوع نیامده و آیه مذکوره
محض برای ترهیب و تخویف و مدح مومنین که مرتد نشوند نازل شده است و از آن کلیه مقاتله مرتدین که بالفعل با هر مرتد مقاتله
کرده شود لازم نمی آید و بیعت ابوذر و غیره مومنان کامل الایمان با ثلثه بحکم حدیث صحیح مسلم بود که رسول خدا صلعم از حذیفه فرموده
بودند که بعد من حکامی بهم رسند که بسنت من نباشند اطاعت ایشان را لازم گیری گو مال ترا بگیرند و پشت ترا زخمی کنند
و نیز بیعت ایشان مستلزم حقیت خلافت نمی تواند شد و عبد الله بن عمر و انس بن مالک که امیر المومنین کمل بودند نیز در اهل سنت
بر دست یزید بیعت کرده بودند و عبد الله بن عمر بر دست علی بیعت نکرد بلکه بر دست معویه بیعت نمود و روا داشتن ارتداد
ثلثه موجب انکار این آیه نمی تواند شد و فضائل علی بن ابی طالب آیات متعدده نازل شده اند و معویه منکر فضائل آنحضرت
بود بلکه سب میکرد و مردمان را ترغیب میداد و در سب علی چنانکه در مسلم است و نیز هست که از مسند النشد خطاب امیر را بر منابر لعن میکردند
چنانکه در فتح الباری است و لشکر عائشه حضرت علی را و همراهیان آنجناب را ملحد میگفتند چنانکه در فصول مهمه است لیکن کسی از اهل سنت
ایشان را کافر نمی دانند بلکه از زمره مومنین کاملین میدانند و معویه را خلیفه حق و امام صادق میگویند با وجود انکار چندین آیات قرآنی
در فضائل علی و ما هیچ آیه را در مدح و فضیلت ثلثه نمی دانیم تا با انکار ایشان انکار آیه لازم آید و نه نام و نه نشان کسی از ثلثه در آیه
مذکوره و مدح است که ایشان را از مقاتلین مرتدین باور کرده شود و نه اوصاف مندرجه آیه از محبت خدا و رسول و مقاتله بالذات
با مرتدان در ثلثه موجود بود تا بر روا داشتن ارتداد ایشان انکار آیه لازم آید ما از اول وهله جمله این اوصاف را از ذوات ثلثه مسلوب
می دانیم بلکه میگوئیم که مقاتل مرتدین علی و همراهیان او بوده و این آیه در فضائل ایشان نازل شده است پس کسیکه منکر آن باشد
با انکار آیه مرتد خواهد بود و نیز مالک بن نویره و غیره باعتراف خلیفه ثانی مومن بوده اند و در فضائل مومنین اکثر آیات نازل شده اند
و ایشان مبشر اند بحصول رضوان خدا و محبت او و دخول جنت نعیم پس کسیکه این ها را مرتد گوید با انکار آیات کافر است و الله تعالی
گریزندگان جهاد را وعید ادخال نار جحیم کرده است پس کسیکه ایشان را جنتی گوید به انکار آیه کافر است و الله تعالی میفرماید که ان
الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله و اکثر مولفة القلوب با وجود آنکه از ایمان بهره نداشتند لیکن همراه آنحضرت صلعم

گرویده با کفار مقاتله میکردند پس کسیکه ایشانرا کافر گوید محبوب خدا اند بانکار آیه کافر باشد واز اسناد ارتداد و نسبت ثلثه انکار آیه لازم
مفهوم باشد هرگاه آنحضرت صلعم مراد از قوم اهل یمن و اهل فارس گرفته باشد ثلثه از اول در جمله قوم مندرج نیستند اگر از ان حضرت برای
ایشان کدام حدیثی منقول باشد بیان کنند واز هوای نفسانیت ایشان را تجویز کردن امری دیگر است واگر حق می پرسی پس
منکر قرآن آنکس بود که قرآن را برای هوای نفس خود احراق نموده مورد لعن بی بی عائشه مجتهده سنیان گردیده چنانچه میگفت
لعن الله حراق المصاحف کما ورد فی شرح البخاری لابن حجر العسقلانی و بدانکه
بالخصوص مدح هیچکس در قرآن موجود نیست تا از انکار او انکار قرآن لازم آید چنانکه شارح مواقف میگوید لا ثناء علیهم خاصة
ای لا ثناء فی القران علی واحد من الصحابة بخصوصه فلا یکون قدحهم تکذیب
للقران واما الاحادیث الواردة فی تزکیة بعض معین من
الصحابة والشهادة لهم بالجنة فمن قبیل الاحاد فلا یکفر المسلم بانکارها
ملخصش آنکه در قرآن شریف ستایش هیچکس از صحابه بخصوصه مذکور نیست پس قدح وعیب کننده در ذوات ایشان مکذب قرآن نخواهد
بود ولیکن احادیثیکه در پاکیزگی بعض معین از صحابه وارد اند و شهادت دخول جنت که برای ایشان منقول است پس از قبیل
احاد است منکر آن کافر نمیشود و شیخ عبدالحق در تکمیل الایمان میگوید ولا یکفر احد من اهل القبلة
یعنی کسی از اهل قبله کافر نمیشود قال و ایشان را با علی بن ابیطالب چه عداوت بود که حق وی غصب کردند و مدد و معاون
آن نشدند و کدام وجاهت غیر از وجاهت دینی به ابوبکر بود که وی را خلیفه ساختند اقول غصب حق منحصر در عداوت نیست بلکه غصب
حق اکثر برای طمع و خست و دنائت طبع غاصب هم بوقوع می آید و علت غصب حق علی هر دو امر بودند هم عداوت و حسد و هم حب حکومت
و جاه و طمع اموال و بنای ناپایدار و هر دو امر را تفصیل قبل ازین بمعرض تحریر آورده ام و در عداوت ایشان با علی بن ابیطالب
ریبی نیست ابن ابی الحدید معتزلی باوجود قائل شدن بحقیت خلافه ثلثه در شرح نهج البلاغة می نویسد که قال شیخنا ابو جعفر
الاسکافی کان اهل البصرة کلهم یبغضون علیا وکثیر من اهل المدینة واما اهل مکة
فکلهم یبغضونه قاطبة وکان قریش کلها علی خلافه یعنی شیخ ابو جعفر اسکافی
میگوید که اهل بصره همه ایشان دشمن میداشتند علی را و اکثر اهل مدینه دشمن او بودند لیکن اهل مکه پس همه ایشان عداوت میداشتند
او را و قریش جمله بر خلاف او بودند پس هرگاه حال ایشان باینمنوال باشد باز توقع اعانت و امداد از ذوات ایشان خلاف عقل
و بعید است واگر صحابه را با علی بن ابی طالب عداوت نمی بود در جنگ جمل و جنگ صفین بمقابله او برنمی خواستند و آماده قتل او
نمی شدند و هزارها مسلمانان طرفین را بقتل نمیرسانیدند و در وعید آیه و یقتلون الذین یامرون بالقسط من
الناس فبشرهم بعذاب الیم داخل نمی شدند یعنی و قتل میکنند کسانی را که حکم میکنند بانصاف از مردم
پس خبر ده ایشان را بعذاب دردناک و حق او که غصب نمودند بجهان عداوت و حسد و هوای حکومت و حب جاه و مال بود که پیش
ازین به تفصیل بیان کرده ام و در مسلم و جمع بین الصحیحین و جامع الاصول وغیره کتب صحاح مذکور است که فهجرته فاطمة فلم
تتکلم حتی ماتت فدفنها علی لیلا ولم یوذن لها ابابکر وکان لعلی وجه

في الناس حياة فاطمة فلما توفيت انصرفت وجوه الناس عن علي ومكثت فاطمة بعد رسول
الله ستة اشهر ثم توفيت فقال رجل للزهري فلم يبايع علي ستة اشهر فقال لا والله ولا احد من
بني هاشم حتى بايعه علي فلما راى علي انصراف وجوه الناس عنه ضرع الى مصالحة ابي بكر
ان ائتنا ولا يأتنا معك احد وكره ان يأتيه عمر لما علم من شدة عمر الحديث

یعنی مهاجرت نمود فاطمه ابوبکر را پس ترک کلام کرد از و تا اینکه بمرد و دفن کرد علی فاطمه را در شب و اذن نداد ابوبکر را که بر جنازه او حاضر شود و تا زندگانی فاطمه مردمان را روداری علی بود پس هرگاه فاطمه وفات یافت روهای مردمان از علی برگشتند و درنگ نمود فاطمه در دنیا بعد رسول خدا شش ماه و بعد ازان وفات یافت پس گفت مردی زهری را که آیا بیعت نکرده بود علی ابوبکر را تا شش ماه گفت نه والله علی بیعت کرده بود و نه کسی دیگر از بنی هاشم تا اینکه بیعت کرد او را علی پس هرگاه دید علی برگشتن روهای مردمان از جانب خود ناچار شد بسوی مصالحه ابوبکر پس فرستاد کسی را بسوی ابوبکر اینکه بیاید نزد ما و نیاید همراه تو کسی دیگر و ناخوش دانست آمدن عمر را از جهت سختی او انتهی پس ببین که این هجران و عدم تکلم زهرا با ابوبکر و عدم اجازت ابوبکر در باب حاضر شدن او بر جنازه و تنفر و استکراه علی از آمدن عمر همراه ابوبکر بر چه چیز دلالت میکند بر محبت دلالت میکند یا ناشی از عداوت است و بیعت برضا و رغبت واقع شده یا بجبر و اکراه و مردمان در آن زمان از علی منتفی ملتئم و متفق بودند یا متفرق و منصرف و مخذول کننده و همچنین عایشه را اجازت نبود که بر جنازه آن معصومه حاضر شود چنانچه در حبیب القلوب است که چون فاطمه وفات کرد عایشه بنت ابی بکر صدیق رضی الله عنهما خواست که درون در آید اسماء بنت عمیس او را منع کرد از انکه در آید انتهی و این کمال نا امنی است که با وجود بودن عائشه از جمله زنان رسول خدا صلعم از داخل شدن حجره فاطمه ممنوع گردید و صلاح الدین رومی در حاشیه شرح عقائد می نویسد که درمیان فاطمه و ابوبکر بابت فدک عداوتی پیدا گردیده بود انتهی و عداوت فاطمه عین عداوت علی است و در صواعق محرقه مرقوم است که ان علیا کان کثیر الاعداء یعنی بدرستیکه علی بود کثیر الاعداء یعنی دشمنان علی بسیار بودند و در مسلم و در صحیح ترمذی مذکور است هرگاه علی و عباس برای طلب ترکه رسول خدا نزد عمر در خلافت او آمدند

قال فقال ابوبكر قال رسول الله صلعم لا نورث ما تركناه صدقة فرايتماه كاذبا اثما غادرا خائنا
والله يعلم انه لصادق بار راشد تابع للحق ثم توفي ابوبكر فقلت انا ولي رسول الله وولي ابي بكر
فرايتماني كاذبا اثما غادرا خائنا والله يعلم اني لصادق بار راشد تابع للحق

یعنی گفت عمر در جواب علی و عباس که گفت ابوبکر فرمود رسول خدا صلعم موروث نمی شویم چیزیکه گذاشتیم صدقه است پس دیدید شما او را یعنی ابوبکر را کاذب و اثم غادر خائن و خدا می داند که او صادق رهنمائی یافته پیرو برای حق است بعد ازان مرد ابوبکر پس گفتم من خلیفه رسول خدا و خلیفه ابوبکر هستم پس دیدید شما هر دو مرا دروغ گو بزه کار بی وفا خیانت کننده و خدا میداند که من البته راست گو نیکو رهنمائی یافته تابع امر حق هستم پس درین روایت تامل باید کرد که آیا این ظن علی و عباس بکذب و غدر و خیانت ابوبکر و عمر ناشی از عداوت جانبین است یا مشعر است بر التیام و شارح مقاصد میگوید در آن رسالة ابی بکر و عمر و ابا عبیدة الی علی

رسالة لطيفة رواها الثقات باسناد صحيح تشتمل على كلام كثير من الجانبين و
قليل غلظة من عمر وعلى ان عليا جاء عليهما ودخل فيما دخلت فيه الجماعة

وقال حين قام عن المجلس بارك الله فيما ساءني وسترك

یعنی و در فرستادن ابوبکر و عمر و ابوعبیده را بسوی علی و فرستادن لطیف و نازک است که روایت کرده اند آنرا معتمدین باسناد صحیحه که شامل است بر کلام بسیار از هر دو طرف و اندکے سختے از جانب عمر و علی و بدرستیکه بیامد علی نزد ایشان و داخل شد در جائیکه داخل شده بودند در آن جماعت و گفت در حینیکه برخواست از مجلس برکت دهد خدا در چیزیکه اندوهگین ساخت مرا و خوش کرد شما را انتهی پس این غلظت و سختی جانبین را ملاحظه باید کرد که دال است بر هیچ یا محمول است بر اتحاد و اخلاص و از رفتن خلافت علی را تاسف است یا مسرت و در ملل و نحل مذکور است که کینه و عداوت ایشان با امیرالمومنین بجائے رسیده بود که سعد بن وقاص و ابن عمر و اسامه بن زید متبنائے رسول خدا و رافع بن خدیج الانصاری و محمد بن مسلمه و زید بن ثابت انصاری و ابوهریره و ابو درداء و جماعت دیگر غیر ایشان از صحابه بر دست علی بیعت نکردند و بر دست معاویه و یزید بیعت کردند کسے که یافت از ایشان اورا این بود حال عداوت صحابه با علی بن ابیطالب و پیش ازین حال عداوت ایشان با علی بتفصیل بیان کرده ام و صحابه با هم شده ابوبکر را قائم بخلافت نکرده اند و نه بیعت او از روے وجاهت او بود بلکه بالتماس ابوبکر عمر و دیگر همرازان او مکنون خاطر خود ها می داشتند که این امر برائے ابوبکر انعقاد یابد بنابران اول عمر بلا مشاوره در بیعت ابوبکر مبادرت نمود و بعد ازان ابوعبیده وغیره دیگر همرازان او در بیعت ابوبکر سبقت کردند و بعد ازان حساد و اعدای علی بن ابیطالب باستماع این مژده که خلافت بعلی نرسید مسرور گشته بطیب خاطر و رغبت تمام دست بر دست ابوبکر زدند و مرکوز خاطر ایشان آن بود که خلافت بعلی نرسد سوائے علی هر که می و جائیکه باشد خلافت او را مستلقی بقبول میداشتند نظر ایشان بر وجاهت کسے نبود و پس ازان بعضے بطمع دنیا و قومی به تخویف متمردین و اکثرے در مغالطه افتاده در بیعت ابوبکر بتدریج اتفاق نمودند کدام وجاهتے نبود در ابوبکر که بعلت آن او را قائم بخلافت میکردند و از وجه تخصیص و بخلافت بجز کهنه سالی هیچ ذکر نکرده اند و باین وجه پدر او ابوقحافه اولی بود که پسر خود اقدم بود و از روے وجاهت دینی منحصر است در علم و جمیع مسائل ابوبکر ازان بهره نداشت بلکه معانی قرآن را از رائے خود میگفت چنانکه در تاریخ الخلفا است و اگر خلافت ابوبکر از روئی وجاهت دینی می بود در نصیحه می بایست که اول جمله صحابه باتفاق آراے خود با تجویز ابوبکر میکردند برائے خلافت و بعد ازان متفق شده بر دست او بیعت می نمودند و آن هرگز بوقوع نیامده الا عمر بر سر منبر میگفت که کانت بیعة ابی بکر فلتة وقی الله المؤمنین شرها و عمر با وجودیکه ابوبکر را خلیفه کرده بود و لیکن باز در حقیت او متردد بود چنانچه در تفسیر در منثور مذکور است که عمر میگفت که اگر من از رسول خدا سوال میکردم که بعد تو خلیفه که خواهد بود دوست تر بود نزد من از شتران سرخ مو و اگر وجود وجاهت دینی در ابوبکر متحقق می بود هر وقت سزاوار خلافت بود و هر گاه میخواستند بر دست او بیعت میکردند لیکن احتیاج چندین عجلت چه بود که انتظار دفن لاشه جناب رسول خدا نکشیدند و بمجرد رحلت آن حضرت صلعم از دار دنیا آماده گرفتن خلافت شدند و چون دیدند که اهل بیت آن حضرت صلعم بسبب حدوث واقعه جانگاه که آقاے ایشان از دار ناپایدار دنیا ارتحال فرموده در مصیبت خود گرفتار اند در چنین وقت سختی که اغیار و اجانب و اعادی نیز بر حال مصیبت زدگان ترحم مینمایند موقع و محل خود دیده بے حضور احدے از اهل بیت و اقارب آن حضرت صلعم و بدون فراغ غسل و دفن و بلا اداے حقوق تعزیت آنحضرت صلعم در سقیفه بنی ساعده اجتماع نموده مستعد اخذ خلافت گردیدند هنوز کدام دشمن دین بمقابله اهل اسلام فوج کشی نکرده بود و نه کدام مفسده در

اسلام برپا شده بود و کسانیکه نزد اهل سنت خارج از اسلام شده بودند ایشان نیز بعد مرور ایام طریق ارتداد پیموده بودند و وقت
وفات آنحضرت کدام حادثه دیگر رو نداده بود و نه و غدغه هنگامه پردازی کسے بود و زمان غسل و دفن آنحضرت صلعم نیز چندان
طول و تراخی نداشت پس چندین عجلت را که کار فرمودند و انتظار دفن آنحضرت نکشیدند بجز خوف رفتن وقت اخذ خلافت امرے
دیگر چه بود و در تخلف و رنجیدن ایشان از جیش اسامه با وجود گوارا نمودن لعن رسول خدا صلعم در رد نمودن وصیت آنحضرت
بجز این آرزو چه تصور کرده شود و اگر ایشان بر سر انصاف می بودند و وجاهت دینی میداشتند مناسب آن بود که اول
در داهیه عظمی وفات آنحضرت صلعم شریک اهل بیت آن حضرت میشدند و بعد الفراغ از دفن رسول حق بتعزیت و صبر فرمودن
آل آنجناب صلعم دلدارے و استمالت می نمودند و پس ازان باستصواب و صلاح دید ایشان و دیگر اصحاب کبار هرکرا می خواستند
و لائق این منصب جلیل القدر میدانستند برائے بیعت مختص میساختند لیکن چنین رعایت در قلوب ایشان کجا بود بلکه دغدغه
میداشتند که چنان نشود و مردم بطرف علی رغبت و میل نمایند و خلافت از دست ما برود و باین دغدغه و خوف در گرفتن خلافت کمال
استعجال اختیار فرمودند و پروائے افتاده ماندن لاشه آنحضرت صلعم نکردند چنانچه مولوی روم در مثنوی خود میگوید چون صحابه
جاه و دنیا جو شدند مصطفی را بے کفن انداختند ۳ قال و بر تقدیر صحت عداوت بعد خلافت عثمان بپاداش کدام خدمت
و حسن سلوک متوقع و مرهون احسان آنجناب شدند که خلیفه ساختند و از صحابه دیگر یا از اولاد خلفا کسے را برائے خلافت اختیار
نکردند اقول عداوت ایشان با علی واقعی است چنانکه پیش ازین بمرات و کرات باثبات رسانیده‌ایم لیکن اعتقاد ما در حق صحابه آن
چنان نیست که جمله صحابه اعداء علی بودند بلکه مدعیان خلافت ظاهره و اعیان ریاست ناپایدار دنیویه مردمان را بحیلت
و احتیال در مغالطه انداخته متفق خود کرده بودند و کسانیکه حاسد و معاند علی مرتضی بودند بطوع و رغبت خواهان این امر شده بودند
که خلافت بعلی نرسد و جناب امیر مصلحة بخوف رخنه اسلام و ارتداد مردمان بر سر دعوی بر نخاستند تا اینکه بعد انقراض عهود
ثلاثه نوبت بخلیفه حق رسید و در ایصال حق حقیق نظر بپاداش خدمت و احسان کسے نمی باشد بلکه بلحاظ عوض خدمت در سلطنت
دنیویه میباشد چنانکه ثلثه را بود که ابوبکر عمر را خلیفه کرده بود بپاداش خدمت او که اول او ابوبکر را خلیفه کرده بود و عبد الرحمان از
جهت قرابت خود عثمان را خلیفه کرد و چون بانی مبانی مفاسد از دنیا بمقر جاودانی خود شتافتند و کسے مدعی خلافت ظاهره باقی
نماند اصحاب کبار متنبه شده رجوع بحق کردند و اکثر ایشان بتبعیت ایشان کاربند شدند چنانکه جناب امیر علیه السلام میفرمایند ×
... لله عن احسانه و رجع الحق الی مکانه لیکن از ایشان نیز کسیکه طبیعت او از سعادت و صلاحیت مجبور بود
... اصحاب گردیده رجوع بحق نمود کل ایشان در روضة الاحباب مذکور است که جمله متفق اللفظ و المعنی گفتند با خلافت
علی ... و ما نیز از بطوع و رغبت نه باکراه و اجبار این سخن میگوئیم و از سر ایقان و بصیرت نه از وجه تردد و تحیر این
... گفته حیث طوع و رغبت بے اکراه و اجبار که میگوئید سخن رائے خویشتن میگوئید یا امر ابدان حق
... حضرت باری سبحانه همه گفتند بلکه این حق تعالی را بر خویشتن با امر خدا تعالی واجب میدانیم انتهی این است
... بیعت اتفاق نمودند و معترف خلافت ... ازجانب خدا گردیدند و چنین اتفاق برائے ثلثه
... ابوبکر را خلیفه کرد و عمر ابوبکر عثمان را عبد الرحمان ... علی قبل از بیعت جماع صحابه اخیار و اقرار

ایشان بحقیت خلافت از جانب خدا ظاهر و متحقق گردید و از هیچکس بیعت آنحضرت باکراه و اجبار بوقوع نیامده لیکن کسیکه بر عداوت علی مستقل بود رجوع بآنحضرت ننمود مثل عبد الله بن عمر و محمد بن عمر بن مسلمه و اسامه بن زید و حسان بن ثابت و سعد بن مالک و سعد بن وقاص وغیره و بعضے عذر مقتول شدن اباء خود از دست حق پرست امیر المومنین پیش آوردند و گفتند که سینه ما چگونه از تو صاف شود که پدران ما را در جنگ بدر وغیره کشتی چنانکه در روضة الاحباب مذکور است و طلحه و زبیر نکث بیعت جناب امیر کردند و آماده پیکار شدند و دیگر صحابه را با خود متفق ساختند تا اینکه در جنگ جمل کشته شدند قال این ها اندیشیدند که در این مدت بست و چهار سال ایذا ها باو دادیم و رنجها رسانیدیم و حق وے تلف نمودیم چرا امیر خود سازیم باشد که بر ما قابو یابد و بپاداش ظلم و تعدی چه قدر بر حال ما نماید و انتقام از ما کشد حالا هم وقت هر چند مغلوب و مقهور تابعان خود باشد تاهم ایشان را مظنه مضرتهائے خود از دست وے قوی است اقول کسانیکه موذی و غاصب حق علی بودند بمقر جا و وافی خود شتافتند و بپاداش ظلم و تعدی خود همانجا بدحال شدند و منتقم حقیقی از ایشان انتقامی کشید و پس ماندگان که باغراض مختلفه و انحاء شتی مرتکب بیعت ایشان گردیده بودند قومی از پنجه ظلمه رهائی یافتند و قومی از خواب غفلت متنبه گردیده باز بر سر منزل حق مراجعت نمودند و کسانیکه صدور ایشان مملو از ضغائن علی بود و سواد ضلالت احاطه قلوب ایشان کرده بود و از جمله موذیان و ممد و معاون موذیان علی بودند همانطور در تاریکی زیغ و غوایت حیران و سرگردان ماندند لیکن معاودت بجانب مرحله حق و صدق نکردند و نیز اذیت رسانی زمان کفر و عصیان بعد توبه و انابت قابل انتقام نمی باشد جناب رسالتمآب تکالیف شاقه و ایذا های متنوعه از دست کفار قریش کشیده بودند چون ایشان در دائره اسلام در آمدند تکالیف مذکوره از پایه اعتبار ساقط شد و همچنین حال جناب امیر است که هرگاه ستمگران رجوع بحق نمودند و داخل طاعت آنجناب گردیدند جمله اذیتها کان لم یکن فهمیده شدند و عوض و انتقام از ایشان و عاصی گرفته نشود و خارز مطیع و گرفتن انتقام کار سلاطین جبابره قاهره است که عوض نفوس خود رعایا را بر سر دار انتقام میکشند و کسانیکه متصف اند بصفات رحمت و کرم اذیت نفس خود را علت تکلیف دیگران نمیگردانند نمی بینی که در جهاد علی مرتضی کافرے را بر زمین زد و خواست که سر او قلم سازد فی الحال آن کافر لعاب دهن بر روئے آنحضرت انداخت آنحضرت فی الفور از بالائے سینه او برآمد آن کافر پرسید که یا علی چرا نکشتی مرا و برائے چه از سینه من پائین شدے فرمود که من ترا خالصاً فی سبیل الله میکشتم و اکنون که تفی بر من انداختی در خلوص من فرقے بهم رسید و آمیزش نفسانیت در آن راهی یافت بنا بر آن ترک گذاشتم آن کافر همان وقت بمشاهده خلوص و رحمت و کرم مفتخر بحقیقت اسلام گردید چنانچه مولوی در مثنوی خود میگوید شعر او خدو انداخت بر روئے علی * افتخار هر نبی و هر ولی * پس کسانیکه باین خلوص متصف باشند مظنه انتقام از ذات ایشان چگونه صحیح باشد و مسلمانان تا مدت دراز ترحم و کرم جناب امیر را مشاهده کرده بودند بعکس آن خوف وصول گزند از جانب آن حضرت نبود گو رنجها دادند و اذیتها رسانیدند پس چگونه در ینصورت مظنه بد کشیدن انتقام بر ذات آن رحیم و کریم بردو امید اشتند و جناب امیر را مغلوب و مقهور تابعان خود گمان کردن ناشی از کمال حماقت است رسوم جاهلیت در طبائع صحابه رسول مقبول چنان متمکن گردیده بود که آنحضرت صلعم بسبب الفت قلوب ایشان بر محو آنها قابو نداشتند و بعضے از صحابه بر فعلها [illegible] قول آنحضرت معترض میشدند و بکتب منسوخه توریت و انجیل میلے و رغبتے میداشتند و آنحضرت صلعم را از

همچو حرکات ایشان خیلے تغیر تکدر خاطر رو میداد و آن کسان از حرکات خود باز نمی آمدند و قلوب خود را از موانست و موافقت
رسوم جاهلیت پاک و صاف نمی ساختند همچنین عادات عهود ثلثه در طبایع صحابه مستقر گردیده بود و جناب امیر هم مصلحة نتوانستند
ازاله انها از قلوب ایشان ازین جهت جناب امیر مغلوب و مقهور تابعان خود قرار دادن داو ثنا انصافی وا دن هست قال
و قد لے نظر ازین علی ابن ابی طالب را این خلافت نام نهاد چگونه پسند افتاد و چرا خود را در مضیق اندخت و در پے کار عبث چون
شناخت و اتباع سیرت جاهلیت [illegible] سیرت رسول الثقلین بود در اجراے احکام ملت و انتظام امور مملکت چگونه اختیار
افتاد ظلم و تعدی [illegible] که از دست ایشان کشیده بود چرا فراموش کرد فقائلین کلمه اسلام و نو آموزان ایمان عهد خود را از تعلیم و
اعلام عقائد [illegible] ایشان خلافت آنجناب مبنی بر خلافت خلفاء اعتقاد کردند و خلیفه بلا فصل بعد پیغمبر
[illegible] اسلام [illegible] نشد و باتفاق فضلاے شیعه ریاست عامه مسلمین در امور دنیا و دین
[illegible] امامت است پس هرگاه امام باین اوصاف موصوف باشد
[illegible] لب باشد و دیگر العبارت الایمان ایثار ک
[illegible] بحیث ینفعک تا کید امر فرماید و باز خود در رعایت
[illegible] رسول عمل فرماید و تلف حق اهل حق روا دارد و در پرده دین مخالفین
[illegible] کامل بود که امام آخر الزمان بسیار دوازده دیگر
[illegible] معمول بها نزد ان قرآن صحیح با ایشان
[illegible] رفته باشد و غیر از ریاست
[illegible] گفته آید این سخن جواب نیست
[illegible] خلافت علی [illegible]
[illegible] طالبان دنیا باشد بلست آن بناء
[illegible]
[illegible] رسل [illegible]
[illegible] هدایت است [illegible]
[illegible] رسول و امام مخلوق اند [illegible]
[illegible] فرستاده است [illegible]
[illegible] منهاج الخلافه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اظهار دعوت [illegible]

شکسته نا او پیشش می بنهد و ابوجهل سنگ بر پایش میزد و پدر خال المؤمنین سنگ بر لب و دندان او میزد و چون اہل مکه کشتن
او جمع میشوند او الشب تاریک پنهان از خلق بغارے گریزانید و خدا تعالے بدان باید که حق بر حق واران نگاهدارد و انبیا خود را
نصرت دهد و اولیا خود را زبون نکند سیما که بران اصل وقاعده که خواجه ناصبی مجبر آورده است نه او خدای را شایسته است و نه
انبیا او صلاحیت رسالت داشته باشد و آنکه بدین عاجزی باشد خدائی را چگونه شاید و آنکه بدین خائفی و درماندگی باشد رسالت
را چگونه لائق بود و اگر نه آن توقف برائے مصلحت باشد و امامت درجه سیوم که امام مخلوق است نه خالق و ولی است منصب نبی
دارد و این توقف نیز برائے مصلحت باشد و اگر عجز باشد عجز اینجا بیشتر باشد پس اگر علی را بان عجز امامت جمهور را نشاید همه را بدین
عجز رسالت جن و انس نشاید و اگر عجز و توقف مصلحت نقصان امامت علی کند عجز و توقف همه انبیاء در اول بعثت نقصان رسالت
ایشان کند پس این تا دران اول خدای را باشد که آن راز که و مدینه و بیت المقدس بشب پنهان باید گریختن رسالت و ما بید
و ثانیا موسی و عیسی و محمد را باشد که چون دانند یکارے قیام کردن نتوانند قبول کنند و ثالثا جبرئیل را باشد که وحی بکسے
آرد که اہل بیت آن ندارد و بقول خواجه ناصبی هیچ از این انبیاء لائق رسالت نبوده اند لخوفهم و عجزهم و ضعفهم
و الا چون مرتد [illegible] ایشان روا ست و ریشان امام که درجه او کمتر است روا باید داشتن [illegible] من در جواب پیش بطریق الزام میگویم
که [illegible] آن بود که عادت جاهلیت [illegible] بکفر او دوست میداشتند و میل بطرف کتب منسوخه می نمودند با وجود مخالفت
[illegible] اقوال و افعال آنحضرت [illegible] بلکه برآنها معترض میشدند و با وجود [illegible] وعید شدید پیغمبر خدا
[illegible] آنحضرت [illegible] ایشان [illegible] لیکن ایشان معاودت نمی نمودند و امتثال امر نمی کردند
[illegible] مسلمانان [illegible] سابق خود بر گردید [illegible] گفتند [illegible] آن حضرت
[illegible] آنحضرت صلعم آن بود که قدرت
[illegible] قلوب صحابه [illegible] و اطمینان [illegible] از خوف الکفار قلوب ایشان [illegible]
[illegible] شفاعت [illegible]
[illegible] آنحضرت صلعم [illegible] که من قال لا اله الا الله محمد رسول الله
دخل الجنة بغیر حساب بغیر حساب خلیفه صاحب [illegible] حواله [illegible] بر زمین [illegible]
[illegible] ابوبکر [illegible] صاحب رساله
[illegible] که آنحضرت [illegible] این رسالت [illegible] چگونه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اوصاف موصوف باشد [illegible]

بلکه شاید و دیگر این عبارت الایمان ان تؤثر الصدق حیث یضرک علی الکذب حیث ینفعک
تا کید امر فرماید و باز خود در رعایت دین مداهنت ورزد و اظهار حق کما ینبغی نکند و بر سیرت جهلا عمل فرماید و تلف حق اهل حق روا دارد
و در پرده دین مخالفین بسر برد و انتقام مظلومان از ظالمان نستاند و تقیه و خوف گذاره نماید و پاره قرآن صحیح را در کنار عثمان
سپارد و دو پاره باقی آیات منزله بعثمان حکم سوزانیدن دهد و از دیگر روایات تجسیم و تشبیه و مدح بتان که مخالف قرآن اند کتب
اهل سنت را مملو و مشحون سازد و البته حکم رسالت که سبب هدایت خلق است برباد داده باشد و از راه دین حق برخلاف رفته باشد
و غیر از ریاست دنیا هیچ نخواسته باشد پس وی را رسول برحق و معصوم مطلق و وارث علوم اولین و آخرین چگونه گفته آید این است
نتیجه اصول مذهب اهل سنت که اصول مذهب یهود را آب و تاب تازه و رونق بی اندازه بخشید زیرا که از اصول مذهب هر دو فرقه
در باب رسالت آنحضرت صلعم بجز طمع مال و عزت و جاه و غیر از طلب حشمت و امارت و نام و نشان و ترفع بر اخوان و اقران
که طالبان دنیا را باشد به نسبت آنجناب هیچ بر نمی آید اما فرق آنکه یهود این را در ضمن عداوت بیان می نمایند و اهل سنت
در پرده محبت عداوت میکنند باده و احدیث و بس و جواب تفصیلی جمله امور مندرجه آن پیش ازین تفاریق گذشت و باز
شطری ازان بمعرض تحریر می آرم که خلافت جناب امیر منصبی بود و آن حضرت را حاصل بود لغو بعد کسی منصوب نتوانند شد
مثل نبوت رسول خدا صلعم که از ادعای مسیلمه کذاب منصوب نمی توانست شد لیکن خلافت ظاهری البته منصوب بود و جناب
امیر قبل از وقوع بیعت می دانستند که این خلافت من با شما هم نخواهد رسید و معاندین اعدا [illegible] بر سر فساد [illegible]
گردیده بر فنا [illegible] خواهند نمود از همین جهت متعلل [illegible] می پرداختند و از قبول خلافت [illegible] می نمودند و بخوف
مفاسده مردمان و افتراق جماعات عذرها میکردند چنانچه در روضه الاحباب و غیره کتب تواریخ مسطور است و آنجناب [illegible] فرموده اند
ماکان لی فی الخلافة رغبة ولا فی الولایة اربة ولکنکم دعوتمونی الیها وحملتمونی علیها
یعنی نبود مرا در خلافت رغبت و در حکومت حاجت ولیکن شما خواندید مرا بسوی آن و برداشتید مرا بر آن لیکن چون مردمان
در ایقاع بیعت اصرار نمودند و بمواثیق مغلظه و عهود مؤکده استمالت خاطر اقدس آنجناب نمودند که اگر [illegible] هرگز [illegible] متخلف
نخواهیم شد لهذا آن حضرت بعد اتمام میثاق و ابرام پیمان برای اتمام حجت آخر قبول کرده و نیز اقبال آن از جهت هدایت
رعایا و انتظام امور خلافت بود نه عبث و نه برای طمع دنیا و ترفع بر اقران و آن حضرت [illegible] الوسع در انتظام امور خلافت
خیلی سعی و جد و جهد وافی نمودند و در رفع مفسدین و معاندین خود که ناکثین و قاسطین و مارقین بودند کوتاهی نکردند و
پهلو تهی ننمودند چنانچه شاهد است بر آن عبارات نهج البلاغه و دیگر کتب ما و آنجناب خواستند که عالم یکسو شود و جماعت اهل اسلام
متفق گردد لیکن تقدیر مساعدت ننمود و همچنین صاحب تحفه میگوید که وقتیکه [illegible] برای خلافت [illegible] شد
پیغمبر شد لقدر مقدور در تسکین فتنه و دفع مخالفان که طلحه و زبیر و ام المؤمنین عایشه [illegible] بودند
شعری و دیگر صحابه کرام بودند کوشش و سعی فرمودند از قتل و قتال و جنگ و جدال [illegible] تقدیر
مساعد نشد و انتظام امور خلافت صورت نه بست [illegible] فالحاصل جناب امیر [illegible] هیچگونه مداهنت
نفرموده اند تصوری که [illegible] رعایا [illegible] یا اصحاب متفق نشدند و اظهار [illegible] کرده و بمقابله

امام زمان پیش آمدند وهرگاه در انتظام امور ریاست فرصت دم زدن حاصل نشود وطبیعت از طرف اعدا رخانگی مطمئن ومجتمع نباشد نوبت بمحو بدعات ومخترعات مبتدعین کجا رسد لیکن جمله شیعیان خاص ومحبان باختصاص درین صورت هم پیروی ارشادات آنجناب می نمودند عمل ایشان بر بدعات مبتدعین هرگز نبود وتا دم واپسین بر اتباع واقتداء امام حق مانده اند واجراء احکام حقه علی الاعلان موقوف است بر اتحاد واتفاق جماعات وچون اهل اسلام باهم مختلف باشند واکثرے از آنجناب منحرف ومخالف شوند بلکه بجدال وقتال پیش آیند درین صورت انفاذ امور حقه چگونه صورت بندد چنانچه بوجود همین اختلاف وقتیکه قضاة عهد آنحضرت استفسار نمودند چنانکه در صحیح بخاری است که در زمان خلافت علی قضاة عرض ساختند که احکام شرعیه را بطریق سابق بعمل آریم یا بطریق دیگر اجرا کنیم آن حضرت عدم اتفاق ایشان دیده فرمودند که اقضوا ما کنتم تقضون فانی اکره الاختلاف حتی یکون الناس جماعة او اموت کما مات اصحابی یعنی حکم کنید آنچه که حکم میکردید پیشتر که من از خوش میدارم اختلاف را تا اینکه مردمان یکجماعت شوند یا بمیرم چنانکه مردند اصحاب من انتهی لهذا آن جناب بانتظار حصول اتفاق واجتماع مردمان بر نهج واحد اجراء احکام موافق مرضی خدا نفرمودند جناب رسول مقبول از جانب خدا آمر معروف وناهی منهیات بودند وبرای محو کفر وثبات اسلام مبعوث شده بودند در صلح حدیبیه از گفتن زمره ضلالات لفظ رسول الله را از صلحنامه محو فرمودند کما ورد فی البخاری همچنین حال وصی آن حضرت صلعم بود که کار بمصلحت میکردند واز همین علت که بسبب اختلاف در اجرای احکام حقه عجالتے نفرمودند قرآن شریف جمع کرده خود را جاری کردن نتوانستند که در کتاب خدا اختلاف شدید بهم میرسید بعضے بر این قرآن وبعضے بر قرآن جمع کرده عثمان عمل نمایند چنانکه شیخ عبد الحق در ترجمه مشکوة در فضل قرآن می نویسد که جناب امیر بترس اختلاف قرآن خود را برد که تا بنیاورد تا همه عالم بر یک نهج باشند ودر صواعق محرقه موجود است که حضرت علی وقت طلب بیعت ابوبکر همین عذر پیش آوردند که من در جمع کردن قرآن مشغولم مردمان گمان کردند که علی موافق تنزیل جمع کرده است وهمچنین در روضة الاحباب است ودر قرآنهای محرقه عثمان حال آن مذکور نیست پس کجا رفت آن قرآن بجز آنکه نزد امام آخر الزمان باشد امرے دیگر متصور نمیشود بلکه از تاریخ الخلفاء ثابت میشود که جناب امیر در برے رسول خدا صلعم جمع کرده اند چنانچه در مدح آن جناب می نویسد واحد من جمعوا القرآن فی عهد رسول الله صلعم یعنے علی یکے از جامعان قرآن است وعرض کرد آنرا بر رسول خدا صلعم پس وجود قرآن علی ثابت است اکنون بر علماء شیعه اعتراضے باقی نماند اعتراضے که هست از جانب اهل سنت بر علی ابن ابیطالب است که آنرا جاری نکرده واز امت رسول پوشیده داشته وخلافت آنحضرت مبنی بر خلافت ثلثه هرگز نبود ودر هیچ کتابے مذکور نیست که وقت انعقاد خلافت آنجناب ذکر اتباع سیرت شیخین آمده باشد بلکه در صواعق محرقه وتاریخ الخلفاء مذکور است که بعد فوت عمر هرگاه عبد الرحمان از جناب امیر پرسید که اگر بر کتاب خدا وسنت رسول وسیرت ابوبکر وعمر عمل نمائی تو بیعت میکنم آنجناب در جوابش فرمود که فیما استطعت یعنے در چیزیکه خواهم توانست پس از لفظ فیما استطعت صاف ظاهر است که بر سیرت شیخین عمل نخواهم کرد وهرگاه از عثمان پرسید قبول کرد وگفت که بر سیرت شیخین عمل خواهم نمود لیکن بایفاء وعده خود نگردید وبرخلاف سیرت شیخین عمل نمود پس همچنین جناب امیر بر سیرت شیخین که مخالف سیرت رسول الثقلین بود نبود ومحبان باختصاص آن حضرت نیز موافق ارشاد آن حضرت استعمال امر نهی میکردند مگر طبایع جماعتی از صحابه که مثل رسوم جاهلیت بمخترعات ازمنه ثلثه عادی شده بودند محو آنها از طبایع ایشان متعذر مے نمود لهذا جناب امیر بملاحظت عدم

اتفاق اهل اسلام او سعی ازالهٔ آن مصلحةً تسامح فرموده‌اند تا حیات آنجناب صورت اتفاق اهل اسلام نشد امر مذکور بهمان طور بر حالت خود باقی ماند و نیز
باب حسب اعتقاد شیعه قصور جناب امیر علیه السلام چیست البته اگر آن جناب از جانب خود در باب سعی انتظام امور دین مداهنت میفرمودند درین
صورت جای گفتگو بود و از اجرای بعض امور که مسامحه فرمودند باعث آن از روی مصلحت بود چنانکه جناب رسول خدا صلعم رسوم جاهلیت
را مصلحةً از نفوس طبائع اصحاب خود محو کردن نتوانستند و از عائشه فرمودند که قوم تو نو آموزان اسلام و حدیث عهد جاهلیت اند بسبب
خوف انکار قلوب ایشان بنای کعبه را بر اصل او قایم کردن نمیتوانم همچنین جناب امیر از محو محدثات و مخترعات مردمان که بهم رسیده و مستعود
طبایع ایشان شده بود اغماض فرموده‌اند و عمل جناب امیر هیچگونه مخالف عمل آنحضرت صلعم نشود چنانکه آن حضرت صلعم کار بمصلحت
میفرمودند همچنین خلیفهٔ او صلعم و از پیش آمدن چنین امور جناب امیر را طالب دنیا گفتن کار اهل بهتان است و شیعه دین خود را اخذ
بنا نمیدارند بنابر امیر و اولاد طیبین او لهذا الکتب خود را مملو میسازند از روایات ایشان بخلاف اهل سنت که در اکثر مسائل مخالفت
جناب امیر میسر اند چنانچه صاحب تحفه میگوید و ملخص آن است که در اهل سنت مخالفت جناب امیر در مسائل فقهیه کفر نیست بلکه
[illegible] نیست زیرا که حضرت امیر مثل دیگر صحابه یک مجتهدی بود [illegible] و شیعه را [illegible] باشی که بر خلاف [illegible] آن حضرت
[illegible] باشند و هیچگونه مطابقت در زور روایات اهل سنت بروایات شیعه زیرا که علمای اهل سنت اکثر روایات را [illegible] و تقرب سلاطین
بنی امیه در فضائل شیخین و بنی امیه و در باب امور دیگر وضع کرده اند طبقات [illegible] جامع الاصول [illegible] نوشته است که قومی اند که وضع
احادیث کرده برای هوای نفس و بعد از آن میگوید که [illegible] جماعتی اند که برای تقرب ملوک وضع احادیث کرده‌اند و ابن ابی الحدید
معتزلی در شرح نهج البلاغه مینویسد که معاویه با عاملان خود نوشت که هر [illegible] فضائل عثمان بسیار شد [illegible] حدیث فضائل
خلفا و اولین صحابه بخواهید و مگذارید که کسی از مسلمین در حق ابو تراب چیزی روایت کند [illegible] و روایات
باب روایات اهل سنت و ابوداود گفته که در اهل اهوا هیچکس صحیح تر در حدیث از خوارج نبود پس هرگاه [illegible] راوی حدیث باشد
مطابقت در روایات اهل سنت با روایات [illegible] هیچگونه صورت نبندد و در اهل سنت و خوارج فرقی [illegible] همین است که
خوارج حضرت علی را علی الاعلان ببدی یاد میکنند و اهل سنت در تنقیص فضائل و مناقب آنجناب [illegible] فروگذاشت نمیکنند و احادیث
[illegible] باب امیر را گاهی بوضع و گاهی بضعف راوی مجروح مینمایند و تاویل میکنند تا مرتبهٔ آن حضرت منحط و منقص شود [illegible]
[illegible] تعالی و تحقیق اهل حق آنست که جمیع مهاجرین و انصار و دیگر اصحاب اخیار که [illegible] اهل سنت اند مقبول
[illegible] خاصان [illegible] رسول [illegible] بوده‌اند و مصداق آیات بینات و نصوص محکمات ممدوح بتقوی و صلاح و طالب رضا
[illegible] متابعت مصطفی بوده [illegible] اقامت صلوة و دادن زکوة و عامل بامر بالمعروف و ناهی عن المنکر محبت و مودة
[illegible] احتناب و کراهت از کفر و عصیان و محافظت و حفظ از غلبهٔ شیطان [illegible] ذات
[illegible] اقول این تحقیق که جمیع صحابه چنین چنان بودند خلاف واقع و دعوی
[illegible] فسق گردیدند و از حق تجاوز نمودند بلکه علمای اهل سنت بحسن ظن خود
[illegible] رسالهٔ اعتراف دارد که [illegible] الخیر اند مجروح [illegible] ان الظن
[illegible] اهل سنت است که

برعایت ثلثه هرچه میخواهند افترا پردازی و سقیفه سازی مینمایند و برای اخفای عیوب ایشان در مدح جمیع صحابه می سرایند
گو بعضی فاسق و از دین حق خارج شده باشند و چگونه جمیع صحابه مقبول حضرت حق باشند که اکثری مرتکب منهیات بودند و اگر
جمیع صحابه مقبول بارگاه بودند درین صورت احتیاج وضع حدیث جنتی بودن ده یار چه بود و تخصیص برای آن ده یار چیست اگر جمله
مقبول اند و جنتی بودن ایشان نیز ریبی نیست اهل سنت در محبت ثلثه خیال پس و پیش نمیدارند هرچه میگویند بی ثبات میگویند
بلکه تحقیق آنست که صحاب آنحضرت صلعم از هر قسم بودند ابرار هم بودند و فجار نیز و جماعتی از طریق حق اعتساف ورزیدند و بعضی زانی و
بعضی شراب خوار هم بودند چنانچه صاحب تحفه میگوید که بعضی را رجم کرده اند و بعضی را حد شرب خمر زده اند و در صحیح بخاری و مسلم
و جمع بین الصحیحین بطرق متعدده از جناب سرور کائنات منقول است که در روز قیامت بر حوض کوثر خواهم بود و آن وقت خواهم
دید که جماعتی را بدوزخ میبرند ایشانرا خواهم شناخت و خواهم گفت که کجا میبرید اینها اصحاب من اند ملائکه در جواب خواهند گفت که
تو نمیدانی که این ها مرتد شده اند بعد مفارقت تو و همچنین مرتد ماندند علی الدوام و سعد الدین تفتازانی در شرح مقاصد مینویسد
که ان بعضهم قد جاوز عن طریق الحق و بلغ حد الظلم و الفسق و بعد ازان میگوید اذ لیس کل صحابی
معصوما و کل من یلقی النبی بالخیر موسوما الا ان العلماء لحسن ظنهم باصحاب رسول الله صلعم
ذکروا لها محامل و تاویلات ملخص آنکه هر صحابی معصوم نیست و نه هر کسیکه
با پیغمبر ملاقات کرده بنیکی موسوم است مگر علماء بحسن ظن که با اصحاب رسول خدا صلعم دارند برای ایشان تاویلات میکنند انتهی
پس امر واقعی تحقیق [illegible] حسن ظن چیزی دیگر و کلام در امر واقعی تحقیقی است نه در حسن ظن و ان الظن لا یغنی
من الحق شیئا تحقیق آن است که کل صحابه آن حضرت صلعم مقبول بارگاه حق نبودند که آن موقوف است بانجام خیر و
مداومت حضرت رسول هرکس را مفید نبود بلکه منافقین هم در مصاحبت آنحضرت صلعم مداومت میکردند و نه هر صحابی به تحقیق
صاحب صلاح و تقوی بود بلکه بعضی از ایشان از حق متجاوز بودند و بعضی شراب خوار هم بودند چنانچه ابن حجر در صواعق محرقه و
جلال الدین سیوطی در تاریخ خلفاء مینویسند که خلیفه ثانی وقت مجروح شدن [illegible] ابو لولوه [illegible] شربت نبیذ خورد چنانچه
مینویسد که اتی بنبیذ فشربه فخرج من جرحه [illegible] شیر [illegible] پس بیرون شد [illegible]
باهم [illegible] محبت ایمانی [illegible] بلکه مشاجرات [illegible] ایشان جاری ماند چنانچه صاحب مواقف [illegible]
از امام غزالی نقل میکند قال الغزالی [illegible] فی الوعظ و غیره ذکر مقتل الحسن و الحسین و ما جری
بین الصحابة من التشاجر و التخاصم فانه یهیج بغض الصحابة و الطعن فیهم
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
الا [illegible] الصلوة [illegible] [illegible]

از روی کسل یا مسکنت مردمان را وامر بعضی بمعروف ونهی از منکر بسیر خلاف مرضی خدا بود چنانچه خود خلیفه ثانی میفرماید لولا
علی لهلک عمر وکل الناس افقه من عمر حتی المخدرات فی الحجال وکل ایشان
کراهیت واجتناب از کفر وعصیان هم نداشتند بلکه بعضی از ایشان مرتد گردیده بودند فضلا عن الفسق والعصیان که از ارتکاب
آن مبالاتی نداشتند وحفاظت از غلبهٔ شیطان هم لازمهٔ ذات ایشان نبود بلکه قول بعضی از ایشان این است که ان لی
شیطانا یعتریبی یعنی بدرستیکه برای من شیطان هست که فرو میگیرد مرا بلکه خود تاسف میکردند بر افعال خود ومیگفتند کاکنچه
بعد آنحضرت صلعم اعمال بد کرده ایم از آن نجات یابیم پس غنیمت است وبرای کسر نفسی تخصیص زمانه ما بعد آنحضرت بوجه
است واکثر آیات بینات ونصوص محکمات علی العموم در مدح مومنین نازل شده اند وبسیاری از مومنین بقول اهل سنت براه ارتداد
هم رفته اند درینصورت باید که ایشان هم رستگار ومقبول بارگاه پروردگار باشند قال ووعدهٔ استخلاف در حق ایشان است
کما قال الله تعالی وعد الله الذین امنوا منکم وعملوا الصلحت لیستخلفنهم فی الارض
کما استخلف الذین من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم
من بعد خوفهم امنا یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا ومن کفر بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون حبب الیکم الایمان وزینه
فی قلوبکم وکره الیکم الکفر والفسوق والعصیان اولئک هم الراشدون اقول جواب آیه اول پیش ازین تفصیل بیان کرده شد وآیه فضلا من الله ونعمة ۱۲
ولکن الله حبب الیکم الایمان البته در شان کسانیست که ایمان در قلوب ایشان تا دم واپسین قائم ومستقر ماند
وعلی الدوام از کفر وفسق وعصیان محترز ماندند وکسانیکه از جادهٔ مستقیم ودین مبین منحرف گردیده وبظهور ارتداد وفسق وفتنه
وغصب حقوق مومنین وارتکاب مناهی شعار خود ساختند از مصداق این آیه بی نصیب محض اند وحقتعالی ایمان را در قلوب
مومنین بلاریب مزین گردانیده است ودوست میدارد ایمان را که در قلوب ایشان است وکفر وفسوق وعصیان را مکروه
میداند لیکن درصورت سلب ایمان وارتکاب کفر وعصیان این شرف برای ایشان حاصل نیست وهم تخصیص زمانه آنحضرت
نیست بلکه بعد آنحضرت نیز اگر کسی مشرف با یمان خواهد بود خدا تعالی ایمان را در قلب او دوست خواهد داشت وکفر وعصیان
را نسبت او مکروه خواهد داشت لیکن لازم نمی آید که صدور کفر از ایشان محال باشد واگر محض تحبیب وتزیین خدا ایمان را
در قلوب مومنین وتکریه کفر وفسوق وعصیان از ایشان مانع صدور کفر وعصیان باشد درینصورت باید که جمله ایشان
معصوم باشند وحالانکه خدا تعالی در حق همین مومنین میفرماید که یایها الذین امنوا من یرتد منکم عن دینه پس مکروه
داشتن کفر وعصیان در قلوب مومنین موجب آن نمیشود که صدور کفر وعصیان از ایشان محال باشد بلکه مقصود آنست که
ایمانیکه در قلوب مومنین است خدا تعالی آنرا دوست داشته است ودر قلوب ایشان مزین گردانیده وکفر وعصیان را که مرتکب
آن شوند آن را مکروه وناخوش میدارد که با آن راضی نیست نه آنکه صدور عصیان از ایشان ممتنع باشد بلکه بعضی از صحابه باهم
خونریزی میکردند وزنا هم می نمودند وشرب خمر هم میکردند چنانکه در تحفه مذکور است وماقبل همین آیه بتصریح
در بیان فسق ولید بن عقبه برادر عثمان که از مهاجرین بود میفرماید یایها الذین امنوا ان جاءکم فاسق بنبا فتبینوا
چنانکه در مدارک وبیضاوی وتفسیر کبیر است یعنی ای آنانکه ایمان آورده اید اگر بیاید نزد شما فاسقی بخبری پس تحقیق کنید آنرا انتهی

پس کجا باقیماند عدم فسق و عصیان [illegible] ایشان هرگاه خدا تعالی ایشان را فاسق فرموده باشد و این خطاب بجمیع مؤمنین است و وقتیکه
ولید برای گرفتن زکوة بنی مصطلق رفت و بر ایشان تهمت ارتداد و انکار زکوة نمود پس اگر مجرد تکذیب خدا ایمان را و تکریه او عصیان را
موجب عدم صدور معاصی از ایشان میشد معصوم می‌بایست که هیچ بعد آنحضرت صلعم طریق ارتداد نمی‌پیمودند حالانکه نفر داخل [illegible]
الفرقة مؤمنین [illegible] ارتداد رفته‌اند و قال الله اشداء علی الکفار رحماء بینهم تریهم رکعا سجدا یبتغون فضلا
من الله و رضوانا سیماهم فی وجوههم من اثر السجود ذلک مثلهم فی التوریة و مثلهم فی الانجیل
اقول [illegible] این آیه [illegible] محمد رسول الله والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم تریهم رکعا سجدا
[illegible] مؤمنین کاملین است که آنحضرت صلعم را در معرکه جهاد تنها نمی‌گذاشتند و همراه آنحضرت صلعم
[illegible] آنحضرت را تنها نمی‌گذاشتند و بی اذن آنحضرت صلعم از امر جامع مثل جماعت نماز و انجمن وعظ و جهاد
[illegible] حق تعالی میفرماید انما المؤمنون الذین امنوا بالله و رسوله و اذا کانوا معه علی
امر جامع [illegible] یستاذنوه یعنی جز این نیست که مؤمنین کسانی‌اند که ایمان آوردند بخدا و پیغمبر او و وقتیکه باشند همراه او بر امر
جامع [illegible] از آنحضرت صلعم [illegible] و ایشان در جماعت نماز همیشه معیت آنحضرت را لازم میدانستند چنانچه حق تعالی
[illegible] و اذا رأوا تجارة او لهوا انفضوا الیها و ترکوک قائما یعنی و وقتیکه می‌بینند خرید و فروخت را یا بازی را
[illegible] آنحضرت را در جماعت تنها ایستاده [illegible] در مجمع وعظ توقف و ثبات نمی‌ورزیدند چنانچه حق تعالی میفرماید قد
یعلم الله الذین یتسللون منکم لواذا یعنی بتحقیق میداند خدا کسانی را که اندک اندک از انجمن وعظ میروند از شما
[illegible] ایشان در جهاد همراه آنحضرت صلعم [illegible] ثبات می‌ورزیدند چنانچه حق تعالی میفرماید ثم تولیتم مدبرین یعنی پس
برگردیدید پشت دهندگان [illegible] جناب رسول مقبول را در میدان قتال فرید و وحید گذاشته از خوف و رعب کفار رو بفرار نهادند
[illegible] معیت ایشان با آنحضرت [illegible] چنانچه معیت نماز و وعظ است که بیان کردیم و این شرف معیت برای کسانی است که در هر امر جامع
[illegible] رسول خدا [illegible] بی اجازت آنحضرت صلعم طریق مفارقت نمی‌پیمودند و حق همین کسان این آیه هم نازل است
یا ایها النبی حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین یعنی ای پیغمبر کافیست ترا خدا و کسیکه متابعت تو کند از مؤمنین و قبل از این
[illegible] اهل سنت [illegible] این آیه در شأن علی بن ابیطالب است و مجرد معیت آنحضرت صلعم بکار نمی‌آید تا همیکه معیت ایمان
[illegible] حاصل نباشد [illegible] منافقین نیز همراه آنحضرت صلعم بودند از همین جهت خدا تعالی در آخر این آیه تخصیص کرده میفرماید که
وعد الله الذین امنوا و عملوا الصلحات منهم مغفرة و اجرا عظیما و هرگاه در جهاد معیت
آنحضرت [illegible] از معرکه جهاد [illegible] ایشان بر کفار چه شدید خواهند بود بلکه شعار بعضی از ایشان بعکس این آیه بود که
[illegible] حق تعالی میفرماید [illegible] فالله احق ان تخشوه ان کنتم مؤمنین یعنی آیا می‌ترسید
از کفار [illegible] مؤمنین شده می‌بودند و مؤمنین از غلظت [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] هرگاه ابوبکر عمر را خلیفه کرد طلحه و غیره
[illegible] ابابکر که تو بعد از خود [illegible] غلظت او مجتنب بودند که بخوف او مسلمانان [illegible]

کردن نمیتوان السنت چنانچه در احیاء العلوم امام غزالی مذکور ست که ابن عباس بعد انقراض عہد عمرؓ گفت که عول در شرع جائز نیست مردمان گفتند که چرا در عہد عمرؓ نگفتی گفت که از خوف او گفتن نتوانستم و اگر حصر فیما نحن فیه در کل صحابه متحقق می بود ضرب و اخراج صحابه علی مقدار یوم یجی آمد و قتال و مشاجرات باہم [illegible] نمی [illegible] ابوہریرہ در بیان قول رسول خدا صلعم که من قال لا اله الا الله محمد الرسول الله دخل الجنة بغیر حساب ہرگز ہرگز کلمه و شتم [illegible] در حال رکوع و سجود ایشان آن بود که جماعت نماز را ترک کرده برای نظاره لہو و لعب بشتافتند و آنحضرت صلعم را در نماز تنها گذاشته راه خود میگرفتند چنانکه در [illegible] بیان کرده ام و در ابتدای اسلام مجاز نبود برای تماشای لہو و لعب چنانکه صاحب تحفه در عذر آن بیان نموده و ہرگاه حال نماز ایشان چنین باشد که لہو و لعب را بر آن مقدم داشتند [illegible] احتمال سیما از اثر سجود در وجوه ایشان کجا و اگر طالب فضل و رضوان خدا میبودند از صحبت او فراد نمیکردند و از جماعت نماز مجمع [illegible] و [illegible] اعتزال نمی ورزیدند پس این صفات مندرجه آیت که تشدد [illegible] و بودن رحما [illegible] و دیدن بجود و رکوع و خشوع و خضوع و ابتغاء فضل و رضوان خدا و التیام آثار سجود در جباه ہمه آنہا مختص [illegible] و مخلصین که از مدعا بت [illegible] آنحضرت صلعم منافقت نمیکردند کل صحابه [illegible] رساله او عامی آن چنانچه

قال اولئک هم الصادقون و اولئک هم المفلحون لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح و قاتل اولئک اعظم درجة من الذین انفقوا من بعد و قاتلوا و کلا وعد الله الحسنی [illegible] کلمة التقوی و کانوا احق بها و اهلها [illegible] و علیه المستنبطین و ایمانا مع ایمانهم و غیرها [illegible] تکبیر [illegible] آن [illegible] نسبت اقول [illegible] اولئک هم الصادقون و اولئک هم المفلحون [illegible] جمیع مومنین [illegible] اولئک الذین صدقوا و اولئک هم المتقون انما المؤمنون الذین آمنوا معه جاهدوا باموالهم و انفسهم و اولئک هم المفلحون ایضا یومنون بالله و الیوم الآخر و یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و یسارعون فی الخیرات و اولئک هم الصالحون [illegible] متعالی [illegible] و منافقان [illegible] ناصیان [illegible] فوق مومنان [illegible] کرده [illegible] و [illegible] مومنین [illegible] و عد الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات منهم مغفرة و اجرا عظیما [illegible] کسانی را که ایمان آوردند و کردار شایسته کردند از ایشان [illegible] بعض [illegible] کلمه تقوی مختص [illegible] جمیت جاهلیه در قلوب کفار جمیت ایشان [illegible] مراد از کلمه تقوی بسم الله الرحمن الرحیم [illegible] محمد رسول الله که کفار [illegible] تحریر آن [illegible] کفار جمیت را در قلوب خود بار داده [illegible] الله تعالی انزال سکینه نموده [illegible] کفار [illegible] صلح [illegible] شده [illegible] کردند ایشان را خدای تعالی بکلمة التقوی [illegible] که ایشان مراد از کلمه تقوی [illegible] و لزوم و ثبوت کلمه تقوی [illegible] نیست بلکه برای [illegible] بعد انتفای [illegible] اگر [illegible] کلمه تقوی باعتبار مفهوم ظاهر خود مراد باشد برای [illegible] نمی تواند شد چرا که اگر

برائے دوام میبود چہار کس متفق شدہ بی بی عایشہ رضی اللہ عنہم بہ زنانمی ساختند و کلمہ تقوی را از دست خود نمیدادند و باصدار کلمہ فاحشہ

آنحضرت صلعم را ملول نمی ساختند و انحضرت صلعم را منسوب بہذیان نمیکردند و نیز دوام لزوم کلمہ تقوی برائے صحابہ مستلزم عصمت

ایشان نیست و نیز خلاف مالتقرر عندہم وانزال سکینہ در قلوب مؤمنین در آیہ اخیرہ علت موجبہ از دیاد ایمان نیست بلکہ ہر کس کہ مومن کامل

بود البتہ یقینش زیادہ میشد بجملہ ایشان چنانکہ ارسال پیغمبر و انذار و تبشیر او در آیہ انا ارسلناک شاہدا و مبشرا و نذیرا

لتومنوا باللہ ورسولہ وتعزروہ وتوقروہ وتسبحوہ بکرۃ واصیلا علت موجبہ ایمان جمیع و تقویت و اون تسبیح صبح و شام

نیست بلکہ باوجود تاکید از جہاد تقاعد میمودند و از معرکہ جہاد میگریختند و نانکہ واجب است آنرا قطع و باطل کردہ برائے تماشائے

لہو و لعب میرفتند فضلا عن التسبیح و این آیات و دیگر آیات در مدح مومنین و وعدہ جنات نعیم نازل گردیدہ اند پس اگر محمول بر عموم

آیات ہست و حقیقت دین آیات آنست کہ ہر کس کہ بخدا و رسول او ایمان آوردہ و بمال و نفس خود جہاد کردہ پس آن شخص ناجی است

گو بعد ایمان مرتکب ارتداد و معاصی کبیرہ شدہ باشد پس درین صورت قصور مالک بن نویرہ و قوم او چیست ایشان ہم در اول اولی

مشرف بایمان گردیدہ بودند و [illegible] میکردند و [illegible] باشند و امر بمعروف و نہی از منکر میکردند و موعود بوعدہ حسنی بودند و بر کلمہ تقوی

[illegible] و آلہ برائے خروج ایشان خارج از قرآن کہ [illegible] موجود است برائے خروج بعضے از مہاجرین از استقامت ایمان

[illegible] موجود [illegible] این است کہ این آیات [illegible] منافی است کہ قوم و البین برایات خود مستقر ماندند پس درین

[illegible] ایشان چیست صاحب رسالہ در آیات مدح مہاجرین و انصاری آوردہ از حسن ایشان ابا

[illegible] مستقر [illegible] ایشان البتہ موجب آیہ ومن یرتد منکم عن دینہ فیمت

[illegible] ما حال القرآن آیات مذکورہ کہ در مدح

[illegible] مخالطہ انداختہ و مدح ایشان آیات قرآنی

[illegible] لا یصلح العطار ما افسد الدھر

[illegible] بصادقین بمعیت متابع مہاجرین [illegible]

[illegible] اتباع صادقین [illegible] ماموراست [illegible]

مہاجرین [illegible] دیگر [illegible] موقوف است بر [illegible]

[illegible]

[illegible] خلاف [illegible]

[illegible] معانی [illegible]

[illegible] معصومین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الصادقین معصومین [illegible] بمقتضائے آن

آیه مستلزم بطلان امامت خلفاء ایشان است گفته که مراد از صادقین و اولوا الامر اجماع است و مخفی نیست که این تاویل چون خدا
امر فرموده است ببودن همراه صادقین یعنی به پیروی ایشان و تکلیف تا قیامت باقیست پس کجا است آن اجماع که پیروی
آن کنیم و تا این عصر هیچ امر اجماعی ثابت نشده فضلا عن الاجماعات و اجماعی که بیان میکنند هنوز بوضوح نپیوسته و اگر گویند
که در هر زمان اگر مراد از صادق صاحب الزمان باشد و آن معلوم هر شخص نیست پس چگونه درست باشد که خدای تعالی امر باقتدای
شخص نامعلوم فرماید گوییم که نظیر این قول کسی است که بگوید چگونه پیغمبر خدا مبعوث بر سائر خلق از شرق تا غرب باشد و چگونه خلق
مامور بامتثال فرمان و پیروی او باشد حال آنکه اکثرے از اهل بلاد بعیده مثل چین وغیره نام و نشان او را نشنیده باشند
چه جا آنکه در حین حیات او معرفت بحال او و نبوت او داشته باشند قال بقول ابن عباس مراد از صادقین درین آیه مهاجرین
اولین باشند و کلمه اولئک هم الصادقون در سوره حشر در توصیف مهاجرین وارد شده تایید قول ابن عباس است اقول قول ابن
عباس که از طرق مخالفین است بر ما حجت نمی تواند شد و این دأب مناظره نیست که برای الزام خصم اقوال کاذبه خود را ایراد نمایند
حال آنکه ابن عباس چنین فرموده باشد و ابن عباس که تلمیذ رشید جناب امیر است نزد اهل سنت بچنین قول غیر معقول هرگز متفوه
نخواهد بود و در صورت تسلیم مراد از مهاجرین اولین کسانی اند که بطرف مدینه هجرت کرده بودند چنانچه از بخاری قبل ازین روایت
کرده ام پس شیخین که بطرف حبش هجرت نکرده بودند در صادقین منحصر نخواهند شد در سوره حشر مراد از صادقین فقرا مهاجرین
اند که از ذوی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل اند چنانکه در سیاق آیه است نه کل مهاجرین و ثلثه در یکی ازین اصناف مذکوره
داخل نیستند و نیز لفظ صادقون در قرآن در جای دیگر در حق سائر مومنین هم وارد گردیده است نه برای فقط مهاجرین پس تخصیص
مهاجرین باطل شد و نیز مراد از صادقین کسانی اند که ایمان بخدا و رسول او آورده و جهاد در راه خدا کرده و بعد از ان
آواره و [illegible] ارتیاب نکرده چنانچه حق تعالی میفرماید انما المومنون الذین آمنوا بالله و رسوله ثم لم یرتابوا
و جاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل الله اولئک هم الصادقون کسانیکه وقت صلح حدیبیه در نبوت آنحضرت صلعم ارتیاب نمودند
و از جهاد و جنگ [illegible] فرار کردند و جناب رسول خدا صلعم را در میدان معرکه تنها گذاشتند از زمره صادقین اخراج اند و چند
از صادقین سائر مومنین مراد اند چنانکه از [illegible] آیه [illegible] لیکن در آیه و کونوا مع الصادقین مراد از صادقین
معصومین [illegible] و بودن همراه آنها [illegible] چنانکه [illegible] بیان [illegible] قال بنا بر آن مقتضا
[illegible] استحقاق خویش رعایت حق ملحوظ داشته پس خیر خواهی دین اسلام ابوبکر و عمر و عثمان و علی را مهاجرین اولین
[illegible] صحابه و انصار [illegible] ایشان را امام و خلیفه قرار داده و کنتم خیر
امة اخرجت للناس تامرون بالمعروف و تنهون عن المنکر [illegible] اتباع ایشان
در نصرت دین حنفی [illegible] سعی بسیار و کوشش بیشمار بکار بردند و بیعت و شرکت [illegible] و مشارکت [illegible] جناب مرتضی
با خلفا در باب [illegible] اقول جواب [illegible] لیکن [illegible] صاحب
رساله [illegible] استحقاق [illegible] خیر خواهی دین اسلام [illegible] منصوص
بخلافت نکرده [illegible] کردن خلیفه از جانب خدا کدام [illegible]

برای ایشان حاصل بود و جناب رسول خدا صلعم فرموده بودند که بعد من هر کس را که خواهید خلیفه من گردانید نه شیخین از مهاجرین اولین
بودند چنانکه بآن اشاره کرده ام و نه افضل صحابه بودند چه افضلیت موقوف است بر حصول علم جمیع مسائل و جهاد فی سبیل الله و حال علم ثلثه آن
بود که تفسیر قرآن را از رای و تخمین خود میکردند و در مسائل دین غلطها کرده از نسوان پرده نشین الزامات میخوردند و آنگاه رجوع بطرف
دیگران مینمودند و حال جهاد ایشان آن بود که گاهی یک کافر را از دست خود نکشته بودند و از خوف شوکت و غلبه کفار فرار بر قرار اختیار میکردند
و اگر افضلیت باعتبار ذات و اصل مراد است پس ایشان در ذات خود با افضل از بنی هاشم نبودند و شاره استحقاق و استخلاف ایشان در احادیث
نبوی هم اصلا موجود نیست و اگر کدام حدیثی درین باب از آنحضرت صلعم منقول میبود وقت انعقاد خلافت آنرا مستند میگردانیدند و آنچه در کتب
اهل سنت درین باب مرقوم است از جمله موضوعات است که بعد انقراض خلافت ثلثه نوبت بوضع آن رسیده است و اگر بالفرض مهاجرین ثلثه
را منصوب بخلافت میکردند بصورت ثلثه امرا و روسا ایشان میبودند نه خلفای رسول مثل دیگر سلاطین مثل معاویه که او را نیز اصحاب رسول
مقبول خلیفه گردانیده بودند چنانکه در ملل و نحل مذکور است قالوا فقد بلغ حقدهم وعداوتهم مع امير المؤمنين علي
ان سعد بن ابي وقاص وابن عمر واسامة بن زيد مولى رسول الله صلعم ورافع بن خديج الانصاري ومحمد بن مسلمة و
زيد بن ثابت الانصاري وابا هريرة وابا الدرداء وجماعة من غير هؤلاء لم يبايعوا عليا اذ ولي الخلافة ثم
بايعوا معاوية ويزيد ابنه من ادركه منهم خلاصه آنکه گفتند که کینه و دشمنی ایشان با امیر المؤمنین بحدی رسید که سعد بن وقاص
و ابن عمر و اسامه پسر زید که متبنای آنحضرت صلعم بود و رافع بن خدیج انصاری و محمد بن مسلمه و زید بن ثابت انصاری و ابوهریره و ابودردا و جماعت
دیگر غیر ایشان از اصحاب پیغمبر خدا بر دست علی بیعت نکردند بعد از آن بر دست معاویه و یزید پسر او بیعت کردند هر که از ایشان او را یافته و اکثر
صحابه نزد اهلسنت باتباع معاویه در نصرت دین حق و اعلای کلمه تحقیق سعی بلیغ و کوشش بیشمار بکار بردند چنانچه صاحب تحفه هم بآن اشاره نموده
پس در خلافت ثلثه بخلافت معاویه فرقی نیست مگر اینقدر که معاویه را حاصل بود که اکثر صحابه بر خلافت او اجماع کرده بودند و لیکن ثبوت از علی
استخلاف گردیده متمسک بقول معاویه گشته بودند آن رتبه ثلثه را حاصل نبود چه ثلثه را بعکس آن از مهاجرین و انصار اتفاق کرده منصوب بخلافت
نگردانیده بودند لیکن عمر ابوبکر را خلیفه کرده بود که از نیم بیعت خلافت ابوبکر او بود چنانچه قاضی عضد و شارح مقاصد و شارح مواقف مستکفین المسئلة
تصریح آن نموده اند که ذلك الحصول لا يفتقر الى اجماع اهل الحل والعقد بل الواحد والاثنين من اهل الحل
والعقد كاف كعقد عمر لابي بكر وعقد عبد الرحمن لعثمان یعنی آنکه حصول خلافت محتاج بجمیع اهل حل و عقد
نیست بلکه یک دو کس کافیست مثل بیعت عمر برای ابوبکر و بیعت عبد الرحمن برای عثمان یعنی عمر ابوبکر را بیعت خود کرده خلیفه گردانیده بود و
عبد الرحمن تنها عثمان را خلیفه کرده بود و اتفاق صحابه بر خلافت ایشان نگردیده بود بلکه بعد بیعت عمر و عبد الرحمن همه صحابه بتدریج با کراه
و اکراه با ایشان در بیعت کردن شریک شدند و افضل مهاجرین یعنی بنی هاشم و دیگر بسیاری از صحابه منکر بیعت ابوبکر بودند و بر خلافت
عمر هیچکس از صحابه راضی نبود بلکه صحابه کبار مثل طلحه و غیره درین باب ابوبکر را ملامت میکردند و میگفتند که تو برای خود قائم مقامی کسی
چنین تندخو و بدخلق را بر ما حاکم کرده پس چگونه در قیامت جواب خواهی داد و کبار و افضل صحابه بیشتر ایشان را خلیفه کرده بودند و اگر همه کس
استحقاق خلافت میداشتند لازم بود که اول بر خلافت او اجماع و اتفاق میکردند که ما ابوبکر را خلیفه میسازیم که او مستحق این امر میباشد و
آنگاه ابوبکر را عمر خلیفه کند و عمر با ابوبکر و عثمان را عبد الرحمن بعد از ان همه مردمان را از رفته رفته بحیل و تطمیع و تخویف متفق خود ساختند و اگر

صحابه و جمله بنی هاشم بر دست ابوبکر بیعت نکرده بودند مگر بمجبوری و بعد مرور شش ماه و سعد بن عباده انصاری که قبائل بسیار داشت تا دم مرگ
بیعت ابوبکر نکرده چنانچه در تاریخ طبری و منهاج السنة و ... اغانی و ابن اثیر و نهایه فخر رازی مذکور است و صاحب تحفه که دعوی بیعت او میکند
دروغ محض است و در آیه کنتم خیر امة خطاب است بکسانی که امر بمعروف و نهی از منکر موافق مرضی خدا میکردند نه هر جاهل و بیخبر که از امر و نهی
خدا مطلع نباشد و ذکر آن قبل ازین بمعرض تحریر در آمده و لو فرضنا که اصحاب رسول برضا و رغبت خود بایشان بیعت کرده بودند لیکن بیعت رجال
ایشان نفعی نمی بخشد و خلیفه کردن ایشان مستلزم حقیقت خلافت نمیتواند شد همین کسان بیعت معاویه هم کرده بودند و حق بجانب علی بود چنانچه
صاحب هدایه میگوید یجوز تقلید القضاء من السلطان الجائر کما یجوز من العادل لان الصحابة رضوان الله عنهم
تقلدوا من معاویة و کان الحق فی ید علی و التابعون تقلدوا من حجاج و کان هو جائرا یعنی جائز است
تقلید علما از پادشاه ظالم چنانکه جائز است از عادل زیرا که صحابه رضی الله عنهم تقلید کردند از معاویه و بود حق در دست علی و تابعین تقلید کردند
از حجاج و بود او ظالم پس تقلید و اطاعت مهاجرین و انصار موجب حقیقت خلافت نمیتواند شد و از موافقت ظاهری علی مرتضی که بیعت
و شراکت مشوره ایشان بود حجت قائم نمیشود چه علی مرتضی که خلیفه حق بود ناچار بود در شراکت مشوره ایشان برای ترقی دین مبین
اگرچه اعانت آن از وجهی متوقع باشد و خواندن نماز عقب ایشان ثابت نیست و لو سلمنا ذلک لیکن نماز علی عقب ایشان نه
از روی اقتدا بود بلکه ایشان را اسطوانه مسجد فهمیده عقب ایشان نماز میکردند و صالحین در مسجد نبی صلعم بسیار اند و تعجب است
که علی را در مشوره خود شریک گردانیدند و در مشوره خلافت که اهم مقاصد بود متفق خود نگردانیدند و بر قول و دعوی او عمل نکردند قال
فی الحاشیه و کلام هدایت التیام جناب مرتضوی که در نهج البلاغه است شاهد این مدعاست کلامه هکذا و هو اما بعد فان
بیعتی یا معویة لزمتک و انت بالشام فانه بایعنی القوم الذین بایعوا ابابکر و عمر و عثمان و علی ما بایعوهم
علیه فلم یکن للشاهد ان یختار و لا للغائب ان یرد و انما الشوری للمهاجرین و الانصار فان اجتمعوا علی رجل
و سموه اماما کان لله رضی فان خرج منهم خارج بطعن او بدعة ردوه الی ما خرج منه فان ابی قاتلوه علی
اتباعه غیر سبیل المؤمنین و ولاه الله ما تولی و اصلاه جهنم و ساءت مصیرا اقول فقره غیر سبیل المؤمنین در کلام جناب امیر اصلا موجود نیست مصنف رساله
باتباع صاحب تحفه از جانب خود اضافه کرده است و این نامه الزامیه است که جناب امیر بمعاویه تحریر فرموده اند یعنی ای معاویه خلافت من بسبب
اعتقاد تو حق است و بیعت من بر تو لازم است اگرچه تو در شام هستی زیرا که اعتقاد تو آن است که علت حقیقت خلافت دو چیز است یکی
بیعت مهاجرین و انصار و دوم مشوره ایشان در باب تعیین خلیفه و آن هر دو برای من متحقق است و این نامه الزامیه است و جمیع
مقدمات آن نزد معاویه مسلم بودند و دلالت میکند بر الزامیه بودن این نامه فقره لزمتک زیرا که اگر جمیع مقدمات این نامه نزد معاویه
از مسلمات نمی بودند درین صورت احتیاج فرمودن فقره لزمتک چه بود و از تحقق مسلمیت جمیع فقرات الزامیت نامه ثابت شد و فقره
انما الشوری للمهاجرین و الانصار نیز از معتقدات معاویه است پس این فقره هم داخل در الزام خواهد بود مثل فقرات بالا چه
موجب حقیقت خلافت نزد معاویه دو چیز است یکی بیعت مهاجرین و انصار اگرچه بلا مشوره باشد مثل بیعت ابوبکر که فلتة بود و بیعت
عمر که بلا مشوره و کراهیت صحابه بوقوع آمده و دیگر شوری است پس آنجناب بیان هر دو طریق فرموده اند و جهة بیان هر دو طریق فرموده
که فان اجتمعوا علی رجل سموه اماما کان لله رضی و این فقره مشعر است بهر دو طریق

مذکور بالا که تعلق بهر دو طریق وارد و این هم بر طبق اعتقاد معاویه هست و عقیده جناب امیر چنان نبود که هر کس را که صحابه مشوره کرده خلیفه نمایند
و نامش امام نهند پس آن موافق مرضی خداست چه جمعے از مهاجرین و انصار بر دست معاویه هم بیعت کرده بودند و اگر بیعت ایشان حق میبود
جناب امیر وقت انعقاد بیعت عثمان در بیعت او گفتگو نمیکردند و تنفر نمیفرمودند بر خلاف مرضی خدا که خلافت حق من است چنانکه قبل ازین از
استیعاب وغیره نقل کرده ام پس این فقرات اخیره را در صورت الزام تکرار و زائد از مراد فهمیدن چنانکه بعض علما میگویند ناشی از کمال وقاحت
وحماقت هست و هزارها اصحاب رسول مقبول از مهاجرین و انصار وغیرهم بر دست معاویه بیعت کرده بودند و در کتب تواریخ اهل سنت مذکور
هست که دوازده قبائل فقط از قریش بر دست معاویه بیعت کرده بودند و از ین جهت خود را خلیفه حق میدانست نه بوجهه دیگر و جناب امیر را که باوجود
بیعت مهاجرین و انصار قابل خلافت نمیدانست از جهت زعم عدم لیاقت آنجناب این خیال باطل در دماغ او پیچیده بود و بیعت مهاجرین
و انصار را در باره هر کس حق حقیقی می فهمید و اگر معاویه باوجود بیعت نمودن مهاجرین و انصار بر دست علی در صدد قدح حیات آنجناب
گردیده باشد درین صورت هم باکے نیست و بحسب اعتقاد معاویه توقف حقیت خلافت را بر بیعت مهاجرین و انصار مانع و قادح نمی
تواند شد چه عائشه و لشکر او نیز قدح حیات علی بیان میکردند و بیعت مهاجرین و انصار را موجب حقیت خلافت میدانستند پس باطل شد
مزعوم صاحب تحفه در جواب الزام مذکور قال فی الحاشیه و نیز کلام آنجناب است در نهج البلاغه ما کنت الا رجل
من المهاجرين اوردت كما اوردوا و اصدرت كما اصدروا و ما كان الله ليجمعهم على الضلالة
اقول این کلام در متن نهج البلاغه اصلا موجود نیست و نه کسے از علما در کتاب دیگر این کلام را منسوب بآنجناب کرده لیکن صاحب تحفه
مینویسد که این قول جناب امیر در شروح نهج البلاغه که از شیعه و معتزله نه وارد گردیده هست و نام کدام کتاب نه نوشته بنا بر آن واضح
میشود که جناب شاه صاحب از جانب خود تجویز این فقره نموده اند لیکن صاحب رساله بر شاه صاحب هم فوقیت جسته و ترقی کرده که این
قول را در اصل نهج البلاغه بیان کرده و اگر کسے معتزلی این فقرات را در شرح خود تحریر کرده باشد پس آن بر ما حجت نمیتواند شد که ایشان
برادر کوچک اهلسنت اند در اعتقاد حقیت خلافت ثلثه قال بخلاف تقیه که از لوازم خلاق اهل نفاق معدود و در آیه یحلفون
بالله انهم لمنكم وما هم منكم ولكنهم قوم يفرقون ذم آن موجود هست و فاعلش مطرود اقول ذم نفاق البته در قرآن مجید
موجود هست و ذم تقیه نه در قرآن است و نه در حدیث بلکه حکم آن موجود هست هم در قرآن و هم در حدیث و در تقیه و نفاق فرق بین
هست تقیه آنست که قلب صاحب آن از ایمان مطمئن باشد و در ظاهر خلاف نمای باشد و نفاق آنست که صاحب آن در دل
معتقد کفریات و در ظاهر مظهر اسلام باشد و تقیه از مدام شعار خاصان خدا بوده هست بیضاوی در تفسیر آیه [illegible]
فعلت فعلتك التي فعلت وانت من الكافرين میگوید که حضرت موسی در تبلیان [illegible]
میگوید فانه عليه الصلوة والسلام كان يعالشهم بالتقية یعنی بود موسی که [illegible]
تقیه و در حال مومن آل فرعون الله تعالی میفرماید وقال رجل مومن من آل فرعون [illegible]
از آل فرعون که پوشیده داشت ایمان خود را و در مقدمه عمار یاسر حق تعالی میفرماید [illegible]
اکره وقلبه مطمئن بالایمان یعنی [illegible]
از ایمان در بیضاوی در تفسیر این آیه مذکور هست که کفار از عمار یاسر [illegible]

عمار کفر کرده آنحضرت فرمودند کلا ان عمارا ملی ایمانا من قرنه الی قدمه واختلط الایمان بلحمه ودمه

یعنی چنین نیست که شما میگوئید بدرستیکه عمار پر است از ایمان از سر تا قدم ومخلوط شده است ایمان او بگوشت او وخون او بعد ازان عمار یاسر حاضر شد با دیده گریان پس جناب رسول خدا صلعم اشکهای او را پاک میکردند ومیفرمودند مالک ان عادوا لک فعد لهم بما قلت یعنی چه شده است ترا اگر ایشان عود کنند بسوی تو پس اعاده کن چیزیرا که گفتی یعنی اگر ترا باز تکلیف گفتن کلمات کفر کنند باز بگو انتهی کلام البیضاوی پس حال تقیه حضرت مومن آل فرعون وعمار یاسر از کلام الله بوضوح پیوست وحال تقیه جناب رسول خدا واصحابه قبل ازین تحریر کرده ام اکنون ایمان صاحب رساله را ملاحظه باید کرد که حضرت موسی ومومن آل فرعون وعمار یاسر وجناب رسول خدا صلعم وصحابه را در زمره منافقین درج میکنند ومیگوید که تقیه از ذمائم خلائق اهل النفاق معدود است وآیه که در ذکر منافقین است برای متقیان با ایمان ایراد کرده ان هذا الا خروج من الایمان وتقیه از کلام الله ثابت است مثل قول حق سبحانه تعالی واذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة انی قتلت نفسا فاخاف ان یقتلون وانی خشیت ان تقول فرقت بین بنی اسرائیل الی غیر ذلک من الایات وبیضاوی در تفسیر آیه الا ان تتقوا منهم تقاة میگوید الا ان تخافوا من جهتهم ما یجب اتقاؤه ونقل کرده بیضاوی که یعقوب از قرار سبعه تقاة را بلفظ تقیه خوانده و... که منع کرده است خداوند عالم از دوستی ظاهر وباطن کفار در جمیع اوقات مگر وقت خوف زیرا که اظهار والات در چنین وقت جائز است و فخر الدین رازی در تفسیر این آیه مینویسد که تقیه جائز است از برای صون نفس وبخاری از حسن بصری روایت کرده که التقیة الی یوم القیامة ای انها باقیة او جائزة الی یوم القیامة وفاضل گجراتی در مجمع البحار میگوید الا ان تتقوا منهم تقاة ای تقیة وهی الحذر من اظهار ما فی الضمیر من العقیدة ونحوها عند الناس وعلامه ابن خلکان در وفیات الاعیان در ترجمه حسن بصری میگوید که ابن سیرین وشعبی یزید بن عبد الملک را خلیفه نموده علی عباده از راه تقیه گفتند ودر کشاف مذکور است که کان ابو حنیفة یفتی سرا بوجوب نصرة زید بن علی وحمل المال الیه یعنی ابو حنیفه پوشیده فتوی میداد بوجوب نصرت زید بن علی ودر فرستادن مال بسوی او بسبب خوف خلیفه عباسی وسوای آن اکثر روایات اند در کتب اهل سنت که بر تقیه دلالت میکنند مراعاة للاختصار بهمین قدر اکتفا کرده شد وقول صاحب تحفه که نزد شیعه اگر پیغمبر در حالت تقیه کلمات کفر یا کذب گوید جائز است افترای محض ودروغ بحت است شیعه این امر را هرگز بر پیغمبر جائز نمیدارند در کتب ایشان صاف ذکر آن نیست قال وعده خلافت راشده که در آیه استخلاف بدون نام صریح منتج بود باراده الهی در رنگ اتفاق واجماع مهاجرین وانصار ودیگر صحابه سید ابرار که بشعار اطاعت ... ولباس تقوی لابس بودند در حق خلفاء راشدین که رئیس مهاجرین اولین بودند متصل زمان نبوت انجاز یافت وبوفا رسید ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم اقول صاحب رساله از جانب خود هر چه میخواهد در کلام الهی تصرف بیجا میکند وبر خلاف جمهور ... اهل سنت ... خلفاء ... منصوص ... صاحب تحفه ... میگوید که ... منصوص ... میکند میگوید که آیه استخلاف در باره ... خلفاء ... اولین گردید ... انجاز ... قبل ازین مفصل بیان کرده ام که در آیه مذکوره مراد از استخلاف معنی لغوی است واین استخلاف ثابت است برای جناب رسول خدا صلعم

و جمیع مومنین صالحین که خطاب نیز بجمیع ایشان است و وعده استخلاف در زمان آنحضرت صلعم بوفا رسیده و بعد آنحضرت اسلام را بسعی سلاطین
اسلام روز بروز ترقی مانده است الی یومنا هذا و عقد اجماع صحابه بر خلافت خلفاء هرگز منعقد نگردیده بود بلکه ابوبکر را عمر خلیفه کرده بود و عمر را ابوبکر
و عثمان را عبد الرحمان چنانکه قبل ازین از کتب اهل سنت بتفصیل بیان کرده ام و نه کل ایشان متلبس بلباس تقوی بودند والا نوبت برجم و تخویف
و تعزیر ایشان نمیرسید و علی ایشان را کاذب و غاصب نمیدانست و نه شیخین از مهاجرین اولین بودند چنانکه قبل ازین مبین ساخته ام و هرگاه
نام احدی در آیه مذکوره مندرج نیست و نه کدام حدیثی است درین باره نزد اهل سنت پس تو از کجا تخصیص خلفاء میکنی مخالف ارشاد خدا که او
سبحانه خطاب بجمیع مومنین صالحین میفرماید و وعده استخلاف هم از جمیع ایشان میکند و تو میگوی که در حق خلافت خلفاء ثلثه است و وعده
خلافت راشده که در آیه استخلاف است اگر برای ثلثه بود پس می بایست که جناب رسول خدا صلعم در تفسیر آن ارشاد میفرمودند که بموجب
این آیه فلان و فلان کس خلیفه من خواهند بود یا تخصیص کسی نمیفرمودند بلکه این قدر ارشاد میکردند که درین آیه وعده است از جانب
خدا برای خلافت راشده اصحاب من هر کس که باشد لیکن از آنحضرت صلعم در تفسیر این آیه اینچنین منقول نیست بلکه از زمانه ما بعد خود چنین
اطلاع فرموده اند که بعد من حکام پیدا خواهند شد که بسنت من نباشند و در میان ایشان مردانی باشند که دلهای ایشان دلهای شیاطین
باشند و حذیفه را حکم داده که پیروی ایشان کنی اگرچه مال ترا بگیرند و پشت ترا زخمی کنند چنانکه در صحیح مسلم است و در مشکوة در باب الفتن چنین
است که حذیفه میگوید مردمان می پرسیدند از جناب رسول خدا از خیر و من می پرسیدم از شر از ترس آنکه دریابد مرا پس گفتم یا رسول الله ما
بودیم در جاهلیت و شر پس حق تعالی برای ما این خیر را فرستاد آیا بعد این خیر شری است فرمود آری داعیان اند بر ابواب جهنم که هر که دعوت
شان قبول کند بجهنمش اندازند گفتم وصف آنها برای ما بیان فرمای فرمود قومی باشند که از جنس ما باشند و بزبان ما سخن گویند گفتم
چه فرمائی اگر این شر دریابد مرا فرمود لازم بگیری جماعت مسلمین و امام ایشان را گفتم اگر ایشان را امامی و جماعتی نباشد حکم فرمود عزلت گیری
از همه آن فرق تا بمیری انتهی پس خلفاء ثلثه بموجب ارشاد جناب رسول خدا صلعم که بعد از آنحضرت برخواستند در زمره حکام مذکوره داخل شدند
و بالفرض اگر اجماع برای ایشان بوقوع می آمد باز ایشان را هیچ حاصل نبود چه بر خلافت معاویه هم اتفاق صحابه گردیده بود بلکه عبد الله
بن عمر که از کبار صحابه بود و انس بن مالک بر دست یزید بیعت کرده بودند و اتفاق اکثر مردم بر خلافت او بود و نزد اهل سنت انعقاد امامت
بسه طریق است چنانکه در شرح مقاصد است که امامت بطرق ثلثه منعقد میشود یکی بیعت اهل حل و عقد دوم استخلاف خلیفه سابق
لاحق را سیوم قهر و استیلا انتهی پس میگویم که در یزید این هر سه طرق متحقق بودند اما اول بیعت کردند بر دست وی عبد الله بن عمر و انس بن مالک
و عمر بن سعد و غیره که همه از اهل حل و عقد بودند و اما ثانی پس آنهم ثابت است که معاویه یزید را خلیفه کرد چنانچه در تاریخ الخلفاء مذکور
است و فی سنة خمسين من الهجرة دعى معوية اهل الشام الى البيعة لولاية العهد لابنه يزيد فبايعوه
یعنی در سال پنجاهم از هجرت خواند معاویه اهل شام را بسوی بیعت برای خلافت پسر خود یزید پس بیعت کردند ایشان او را
و اما امر ثالث پس آنهم ثابت است که بقهر و غلبه تسلط خود نمود تا اینکه مسلم بن عقبه را فرستاده اهل مدینه را قتل نمود چنانچه
در جذب القلوب مذکور است و ظاهر است که از خلافت یزید اسلام را کدام ترقی حاصل نیست و نه در نفس الامر حقیقت یزید
ثابت است که علماء اهل سنت در اثبات خلافت او دست و پا زنند همچنین حال دیگر خلفاء است و یزید و ایشان در باب خلافت
فرقی نیست و همچنان که خواندن خلیفه رسول کسی را که رسول خدا او را خلیفه نکرده باشد بهیچ وجه جائز نیست همچنین گفتن خلفاء

راشدین اہل اہوا و طلبہ دینار این معنی ہست و اگر مراد از خلفاء راشدین آئمہ ہدیٰ باشند کہ ورثہ علوم نبی اند نہایت مناسب است
و در کتب اہل سنت کہ قول آنحضرت صلعم مرقوم ہست علیکم بسنتی و سنۃ الخلفاء الراشدین مراد از خلفاء راشدین آئمہ معصومین
ہستند و قید راشدین از ہمین جہت ہست زیراکہ ممکن نیست کہ آنحضرت صلعم برای پیروی طرق خاطیان تاکید فرمایند قال
و بشارہ معنی مضمون الذین ان مکناہم فی الارض اقاموا الصلوۃ واتوا الزکوۃ وامروا بالمعروف ونہوا عن المنکر
کہ در حق مہاجرین بود بظہور انجامید اقول البتہ مضمون این آیہ حسب وعدہ در زمانہ آنحضرت صلعم بظہور انجامید و از منہ
ثلثہ را بآن ہیچ تعلقے نیست و تمکین این آیہ را با تمکین آیہ استخلاف چہ مناسبت ہست تمکین آیہ استخلاف تمکین دین ہست کہ آن
تمکین کامل ہست و تمکین درین آیہ تمکین ذوات مومنین ہست و آن تمکین فی الجملہ ہست کہ قدرت برادای صلوۃ و ایتاء زکوۃ و امر بالمعروف
و نہی عن المنکر حاصل باشد و این تمکین را تمکین دین لازم نیست و وعدہ این تمکین در زمان آنحضرت صلعم بوفا رسید چنانچہ حقتعالی
میفرماید المومنون والمومنات بعضہم اولیاء بعض یامرون بالمعروف وینہون عن المنکر ویقیمون
الصلوۃ ویوتون الزکوۃ ویطیعون اللہ ورسولہ اولئک سیرحمہم اللہ ان اللہ عزیز حکیم
پس بشارہ مضمون این آیہ در حق مہاجرین و انصار در زمانہ آنحضرت صلعم بظہور انجامید و ہرگاہ در عہد کرامت مہد آنحضرت صلعم
جملہ این امور موعودہ بوقوع آمد حسب قول حق سبحانہ تعالی پس در عہود ثلثہ گفتگوے آن بیجا ہست و اگر مقصود آنست کہ در زمان ثلثہ
ہم ترقی دین گردیدہ بود پس میگوییم کہ بعد زمانہ ایشان زیادہ تر عروج اسلام و ترقی دین روز بروز بظہور رسید سلاطین اسلام
اکثر بلاد کفار را فتح کردہ اند و شعائر اسلام بذریعہ ایشان اجرا یافتہ بود پس تخصیص برای ثلثہ با قیمانده نمیدانے کہ در آخر این آیہ کہ
در قول خود آوردے این ہست وللہ عاقبۃ الامور یعنے انجام کار مردمان را خدا میداند کہ کدام کدام بر ایمان خود
قائم و برقرار خواہند ماند قال و الیقا ہمین معنے ہست کہ ملک کسریٰ و قیصر در تحت و تصرف اہل اسلام در آمد و در زمان ایشان سیاست
مدنی و منزلی و حفظ دین و سد باب فتنہ و ترویج احکام شریعت در قری و امصار و در اقالیم و در رود رانید و اقامت حدود و تعزیرات
بدرجہ اتم و اکمل بانجام رسید خورا اندر پرتو فشانے تمام است ہ ولی خفاش بیندارد کہ شام ہست اقول ابقا معنے آنست کہ جناب
رسول خدا صلعم بذریعہ ذو الفقار حیدر کرار فتح بلاد عرب کردند و بعد آنحضرت صلعم ہمہ کس برابر اند اگر ثلثہ فتح فارس و روم وغیرہ کردند
بعد ایشان معاویہ ہم اکثر بلاد را مفتوح ساختہ ہست مثل بلاد سجستان و سودان و قہستان و دوان و قیقان و ہمچنین عبد الملک
فتح بلاد کردہ ہست چنانکہ در تاریخ الخلفاء مذکور ہست و سواے ایشان دیگر ملوک اسلام فتح بلاد کردہ اند مثل ولایت توران و ولایت
ترکستان و دار گنج و کوکن و ملک ہندوستان کہ عظم از فارس و روم و علی ہذا القیاس سیاست مدنی و منزلی و حفظ دین و سد باب
فتنہ و ترویج احکام شریعت در قرے و امصار و در اقالیم و در رود رانید و اقامت حدود و تعزیرات اگر در عہود ثلثہ بدرجہ اتم بود در زمانہ
دیگر ملوک ہم مثل معاویہ و مروان و عبد الملک و عمر بن عبد العزیز و دیگر سلاطین بنی امیہ و بنی عباس بدرجہ نہایت بود لیکن
بعد آنحضرت صلعم جمیع احکام موافق مرضی خدا و رسول او از ہیچکس بوقوع نیامدہ بعد زمانہ آنحضرت صلعم جملہ سلاطین متساوی
الاقدام اند تخصیص بثلثہ نیست و ملاحظہ کن حال عثمان بن عفان را در کتب تواریخ کہ چہ بی اعتدالیہا کردہ بود و ہر چند علی مرتضی کلمہ حق
و نصایح گوش گذار او کرد لیکن پند پذیر نشد انہمہ کہ بحقیقت ایشان اعتقاد میداری و در اثبات خلافت ایشان و صلاح حال ایشان

سعی موفور بکار میبردیا از جمله ملوک دنیا بودند و این همه سعی ایشان در ترویج احکام شریعت و اقامت حدود و تعزیرات بجهت ابقاے
سلطنت خود بود که مسلمانان را باین حیله در اطاعت خود میکشیدند و بذریعه ایشان تسلط بر بلاد باسهل وجوه صورت مے بست ایشان
ترقی ریاست خود را در همین پیرایه تصور کرده بودند مثل مهدویه از اسماعیلیه چنانکه صاحب تحفه در باب اول تحفه میگوید که بنابر تالیف
قلوب مردم آنها بر که در ظواهر شریعت تقید بسیار دارند و در اجراے احکام شریعت مبالغه تمام می نمودند و نیز در همان باب میگوید که در
باطن الحاد و زندقه داشتند و بظاهر مبالغه در زهد و کثرت طاعات و اجراے احکام شریعت می نمودند که قلوب مردم را استمالت نمایند و تکثیر
سواد جیوش خود کنند انتهی در کتب تواریخ این خصال اسماعیلیه در فضائل ایشان مرقوم است لیکن شاه صاحب آخر از کشف خود
دریافت نموده تحریر کردند که این مساعی ایشان در اجراے دین بظاهر بود از راه سمعه و ریا و در باطن الحاد داشتند میگوییم که حال ثلثه نیز همچنین
بود که براے ترقی ریاست خود در اجراے احکام شریعت سعی میکردند و در باطن ترفع و ثروت و جاه دنیا میخواستند چون طالب دنیا
بودند خداے تعالی بایشان عطاء دنیا فرمود چنانکه میفرماید من کان یرید الحیوة الدنیا و زینتها نوف الیهم اعمالهم
فیها و هم فیها لا یبخسون و نیز میفرماید که و من کان یرید حرث الدنیا نؤته منها
و ماله فی الآخرة من نصیب خلاصه ترجمه هر دو آیه این است که کسیکه اراده دنیا خواهد کرد ما او را دنیا خواهیم داد لیکن در آخرت
براے او چیزے نیست و اکثریت ایشان خالص هی بود اقارب خود را در عطاء اموال صدقات وغیره ترجیح میدادند و اهلبیت
نبی را از حصه کامل ایشان محروم نمیداشتند چنانکه در جمع بین الصحیحین است که ابوبکر قسمت میکرد خمس را موافق قسمت پیغمبر الا آنکه نمیداد
خویشان رسول را آنچه که رسول خدا میداد انتهی و همچنین منع کرد عمر خمس را از اهلبیت که موافق حکم خدا و رسول بود و اگر از خلوص نیت
اجراے امور میکردند ملوث بدنیا نمیشدند و مثل علی بن ابیطالب در زهد و فقیری بسر می بردند و خویشان خود را بمنصب ریاست
بلاد ممتاز نمی ساختند هرگاه علی مرتضی عثمان را موعظت فرمود در جواب ایشان گفت که عمر نیز اقارب خود را بریاست بلاد مختص
می ساخت من تنها این امر اختیار نکرده ام چنانکه در روضة الاحباب وغیره کتب تواریخ است و واقدی محدث اهلسنت مے نویسد
قال اگر منکرین حقیقت خلافت خلفاء در دعوی خود ثابت اند باید که از خلفاء موعوده آیه استخلاف نشان دهند که کدام کدام
بوده است اقول منکرین خلافت بسیار اند اول ابوبکر منکر خلافت خود است میگفت که من خلیفه نیم بلکه خالفه ام چنانکه ابن اثیر
در نهایه نوشته و خالفه یعنی بسیار خلاف گو است و عمر از سلمان پرسید که من خلیفه ام یا ملک چنانکه در تاریخ الخلفاء مذکور است و از
منکرین خلافت علی مرتضی و زبیر و عباس و حجر بن عدی و نعمان بن بشیر و مهاجر بن خالد و جمله بنی هاشم و سلمان و ابوذر و عمار
و مقداد و خزیمه بن ثابت انصاری ذو الشهادتین و جابر ابن عبد الله انصاری و ابو ایوب انصاری و ابو سعید خدری و بریده
بن الحصیب اسلمی و دیگر اصحاب که اسامی ایشان در کتب اهلسنت مرقوم است و ما با قتدار امیر المومنین علی نیز منکریم و از خلفاء موعوده
آیه استخلاف که می پرسی پس ایشان نزد اهلسنت جمیع مومنین صالحین اند که در زمان رسول خدا صلعم موجود بودند و بعضے از
علماء اهلسنت میگویند که جمیع مومنین اند از اول تا آخر زمانه امت پیغمبر صلعم چنانکه در تفسیر بیضاوی مرقوم است و مراد از خلفاء مالک
و وارث زمین اند نه نائب پیغمبر و تخصیص براے هیچکس نیست و تخصیص براے ثلثه از مخترعات است که صاحب تحفه تجویز کرده و
اگر از ما می پرسی پس دوازده ائمه علیهم السلام اند که منصوص اند از جانب خدا مثل انبیاء و ایشان مالک و وارث کل زمین خواهند

بود و عهد رجعت و آن موعود است برای ایشان از جانب خدا لیکن مراد از استخلاف معنی لغوی است نه معنی اصطلاحی که نیابت
رسول است و آن ثابت است برای ایشان از حکم آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک نه از آیه استخلاف و خلافت ائمه اثنا عشر
ثابت است از طرق اهلبیت علیهم السلام و در کتب اهلسنت نیز بآن اشاره است * عماد الدین شغروه حنفی و خطیب خوارزم روایت میکنند
که فرمود جناب رسول خدا صلعم هرگاه مرا بآسمانها بردند ندا آمد از جانب پروردگار ای محمد خلق کردم ترا و خلق کردم علی را و فاطمه و حسن
و حسین را و ائمه را از اولاد او از نور خود و عرض کردم ولایت شما را بر اهل آسمانها و اهل زمین پس کسیکه قبول کرد آنرا خواهد بود نزد من
از مومنین و کسیکه انکار کرد آنرا خواهد بود نزد من از کافران ای محمد اگر بدرستیکه بنده از بندگان من عبادت کند مرا تا اینکه منقطع
شود یا بگردد از ریاضت عبادت مثل پوست در هم کشیده پس بیاید نزد من انکار کننده بولایت شما نخواهم بخشید او را ای محمد دوست
میداری که ببینی ایشان را گفتم آری ای پروردگار من پس گفت ملتفت شو از جانب راست عرش فاذا لعلی و فاطمة و الحسن
والحسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و المهدی
فی ضحضاح من نور قیام یصلون و هو فی وسطهم کانه کوکب دری فقال یا محمد هؤلاء الحجج و هو الثائر من
عترتك و عزتی و جلالی انه الحجة الواجبة لاولیائی والمنتقم من اعدائی
خلاصه آنکه دیدم آن دوازده امام را و مهدی در آب تنگ است از نور ایستاده نماز میکنند مهدی در میان ایشان مثل ستاره
درخشنده بود پس گفت ای محمد ایشانند حجتهای من و مهدی باز یافت کننده خونها و جفاها که نسبت باهل بیت تو بظهور آورده اند
بعزت و جلال خود قسم که او است حجت لازم از برای دوستان من و انتقام کشنده از دشمنان من انتهی و خطیب خوارزم را از
زیدیه قرار دادن چنانکه صاحب تحفه او را زیدی غالی میگوید دروغ محض است زیرا که فرقه زیدیه تا زید شهید قائل امامت ائمه
اند و در بزرگی باقی ائمه التسلیم نمیکنند چه جایکه امامت ایشان قائل باشند اگر او را اثنا عشریه میگفت صورتی داشت و وجه معقول
بود لیکن دروغ گو را حافظ نباشد و ابن حجر در حال خطیب خوارزمی مینویسد که کنیت ابو بکر و قد اشتهر به و کان
اخطب الخطباء فی دیاره و نعلم من کنیته المشتهرة انه من اهل خوارزم لا من شیعة سلمان و ابوذر و کاشان
و در اعلام الاخبار و مسند ابو حنیفه لابی المؤید الخوارزمی ترجمه آن بطور تمام مرقوم است که از اهل سنت بود و در تاریخ بلد الامین
و تاریخ صفدی ترجمه خطیب موجود است و بر تقدیر زیدی بودن او نیز مضایقه نیست زیرا که صاحب تحفه فرقه زیدیه را در باب
اول از اهلسنت شمار کرده است و سوای آن شیخ محی الدین عربی در فتوحات خود در باره ائمه اثنا عشر میگوید و اعلموا
انه لابد من خروج المهدی لكن لا یخرج حتی یملأ الارض ظلما و جورا فیملأها قسطا و عدلا
ولو لم یکن فی الدنیا الا یوم واحد طول الله ذلك الیوم حتی یلی هذا الخلیفة فهو من
عترة رسول الله صلعم من ولد فاطمة و جده الحسین بن علی ابن ابی طالب و والده الحسن العسکری ابن الامام علی النقی
ابن الامام محمد التقی ابن الامام علی بن موسی الرضا ابن الامام موسی الکاظم ابن الامام جعفر الصادق ابن الامام محمد الباقر
ابن الامام زین العابدین ابن الامام حسین ابن الامام علی ابن ابیطالب یعنی بدانید که ضرورست از خروج مهدی لیکن خروج
نخواهد شد تا اینکه پر کند تمام زمین را از ظلم و جور پس پر خواهد کرد آنرا مهدی از عدل و انصاف و اگر نخواهد بود دنیا مگر یکروز

دراز خواهد کرد الله آن روز را تا اینکه ظهور کند آن خلیفه و آن از عترت رسول خدا صلعم است از اولاد فاطمه و جد او حسین بن علی است و پدر
او حسن عسکری است پسر امام علی نقی و او پسر امام محمد تقی است و او پسر امام علی بن موسی است و او پسر امام موسی کاظم است و او
پسر امام جعفر الصادق است و او پسر امام محمد باقر است و او پسر امام زین العابدین است و او پسر امام حسین است و او پسر امام علی بن
ابی طالب است و این عبارت فتوحات را شیخ عبد الوهاب شعرانی نیز در کتاب یواقیت الجواهر نقل کرده است و اگر مراد از
خلافت مملکت دنیا است مثل سلطنت دیگر ملوک دنیا پس کسے منکر آن نیست که بلا ریب ثلثه را حاصل بود و اگر مراد از خلافت
نیابت پیغمبر است پس هرگز هرگز مقبول نیست چه پیغمبر خدا ایشان را خلیفه خود نساخته بودند بلکه ایشان را محکوم عمرو عاص و اسامه
گردانیده بودند و اگر کسے بحیله و خداعه مردمان را متفق و مطیع خود سازد خلیفه پیغمبر نمی تواند شد و اگر حال خلافت همچنین است که
بقهر و یا بصواب دید چند مردم خلیفه رسول باشد درین صورت هر یک گفتن مے تواند که من خلیفه پیغمبرم قال اگر ظهور آن
وعده مثل برات عاشقان بر شاخ آهو بوقت رجعت انکارند مقبول نیست زیرا که اعتقاد انجاز وعده خلافت بلا فصل بر وقت
رجعت مانند مثل مذکور است چون مراد از استخلاف موعود استخلاف پیغمبر است لازم که بعد پیغمبر در آن فاصله نشود و اگر
استخلاف دیگران باشد لازم بود که حضار وقت آن حضرت را وعده نمیکردند موعود بودن آن را بحیثیت استخلاف معتقد
شدن و شروع مدت آن را از قریب رحلت آن سرور قرار دادن خالی از خبط والله فریبے نیست چه در صورت عدم ضرور
ظهور انجاز وعده قریب وفات آن جناب باید که بدو مدت آن وعده هم از وقت رجعت باشد بحیثیت استخلاف نه متصل وفات
آن سرور زیرا که وعده خلافت بلا فصل بعد آن علیه السلام در حق علی مرتضی وقتے صحیح و صادق میشد که تصرف و تسلط آن
جناب بر بلاد و عباد مثل خلفاء اصحم الثلثه قریب رحلت آن سرور نافذ بودے ورنه تکذیب وعده حق لازم آید پس در صورت
این اعتقاد هم از رحلت آن سرور تا ظهور رجعت زمانه از امام خالی باشد و حاکم درین مدت تسلط و تصرف یافته غاصب حق کسے
نبود و بسبب عدم مداخلت این مدت در وعده مسطور اقول ظهور آن وعده در مذهب ما البته موقوف بر وقوع رجعت است
لیکن مقصود از آن خلافت مصطلحه نیست که نیابت پیغمبر است و تخصیص حاضرین زمان آن حضرت در خطاب آیات کلام الله
نمی تواند شد بلکه خطاب آن علی العموم است تا روز قیامت برای جمیع مومنین و سواے آن جناب رسول خدا صلعم و علی مرتضی
که اصل مخاطبین بودند وقت نزول آیه موجود بودند و ما که قائلیم که خلافت بلا فصل بعد جناب رسول خدا بود بلکه عین عقیده
ما همین است که جناب امیر حسب تعیین و ارشاد رسول خدا صلعم خلیفه بلا فصل بودند بوفق حکم آیه یا ایها الرسول بلغ
ما انزل الیک من ربک نه بآیه استخلاف و تمکین و زوال خوف لازم خلافت منصوصه نیست چنانکه ابو الشکور که بتصریح
مجدد الف ثانی از اکابر علماء حنفیه است در کتاب التمهید فی بیان التوحید مینویسد که قال بعض الناس بان الامام اذا لم یکن
مطاعا فانه لا یکون اماما لانه اذا لم یکن له القهر والغلبة فلا یکون اماما قلنا لیس کذلک لان طاعة
الامام فرض علی الناس فان لم یکن له القهر فذلک یکون من تمرد الناس وهو لا یعزله عن الامامة
فلو لم یطیعوا الامام فالعصیان حصل منهم وعصیانهم لا یضر بالامامة الا ترى ان النبی ما کان مطاعا
فی اول الاسلام وما کان له القهر علی اعدائه من طریق العادة والکفرة قد تمردوا عن امره

و دینه وقد کان هذا لا یضره ولا یعزله عن النبوة وکذ الامام لان الامام خلیفة النبی صلعم لا محالة
خلاصه آن این است که بعضے مردم میگویند که ما دامیکه امام مطاع نباشد و او را غلبه حاصل نشود امام نمی تواند شد ما میگوئیم که طاعت
امام فرض است بر ناس و در صورت عدم تسلط آن و عدم اطاعت ناس عصیان و قصور از جانب ناس است که از امام متهم گوشه نشد
و حال امام مثل حال پیغمبر است که خلیفه او ست نمی بینی که جناب رسول خدا در اول اسلام مطاع نبودند و آنحضرت را غلبه حاصل
نشده بود و چنانکه این امر نبوت ضرر نمیرساند همچنین امام را از امامت معزول نمیکند نیز و خدا تعالے در جائے نفرموده است که خلیفه
پیغمبر را تسلط فی الارض لازم است بلکه اکثر انبیاء ما تقدم را خلافت ثابت است بدون تسلط و غلبه بر بلاد و عباد چنانکه حضرت
آدم علیه السلام خلیفه بودند و تصرف فی الارض ایشان را حاصل نبود چنانچه صاحب تحفه در باب هفتم می نویسد که حضرت آدم خلیفه بود
در بهشت لیکن هنوز نبوت حاصل نشده بود چنانکه قبل ازین تحریر کرده ام پس کجا بود آدم را تسلط در بهشت بر بلاد و عباد و حالانکه
خلیفه منصوص بود از جانب خدا همچنین حضرت هارون بالاجماع خلیفه حضرت موسی بود و در روبروے حضرت موسے هیچگونه تسلط بالاستقلال
ایشان را حاصل نبود پس خلافت را تسلط فی الارض لازم نیست اعم است از اینکه باشد یا نباشد و آنچه که موعود از جانب خدا است و
جناب رسول خدا صلعم از وقوع آن اطلاع بخشیده اند آن را برات عاشقان بر شاخ آهو فهمیدن بعید از ایمان داری است و هیچ
خدا تعالے وعده آن کرده است و آن هنوز بوقوع نیامده پس درین صورت تکذیب وعده او لازم نمی آید خدا تعالے تعیین وقت و سال
نفرموده است که از آن متخلف گردیده و خدا تعالے برائے وقوع حشر و نشر جا بجا در قرآن مجید وعده میکند تا اینکه میفرماید که انهم یرونه
بعیدا ونریه قریبا و آن با وجود وصیت قرب تا این دم بظهور نرسیده پس باید که بباعث عدم وقوع الی الآن
آنهم مثل برات عاشقان بر شاخ آهو باشد و جواب این فقرات بارها بگذارش در آمده و زمانه از وجود امام خالی نیست امام زمان
موجود است چنانچه بعد ازین واضح خواهد شد و تسلط آن موقوف بر مصلحت خدا است برائے وجود او تسلط ضرور نیست و سلب تسلط
فی الارض مستلزم سلب خلافت نمی تواند شد و همچنین در انبیاء و خلفاء ما تقدم بوده است چنانکه قبل ازین واضح کردم و تسلط امام
این زمانه که خدا و رسول او خبر داده ضروری الوقوع است و تسلطے که از دست علی مرتضے رفته و غصب گردیده همان تسلط
است که جناب رسول خدا بروز غدیر تفویض علی نموده بود هرگاه قائم مقام خود گردانید و تسلط مذکور تا این دم مغصوب است و تا تسلط
امام همچنین جمله سلاطین از لوث خاشاک غصب برے و پاک نخواهد شد قال غرض که بهیچ نهج اعتقاد رجعت مراجعت و مباعثت
از عقل معاد و مخالفت از فلاح و رشاد است اقول وقوع رجعت هرگز خلاف عقل نیست کسیکه معتقد قدرت خدا نخواهد بود ا
امر را استبعادی در وقوع رجعت طاری خواهد بود اگر وقوع حشر ممکن است در وقوع رجعت نیز هیچگونه استحاله نیست و ماورائے آن
اکثر آیات قرآنیه دال اند بر وجود رجعت که سابق ازین بظهور رسیده قال الله تعالے الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم
وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم احیاهم یعنے آیا ندیدی بسوئے کسانیکه بیرون شدند
از دیار خود و ایشان هزارها بودند از خوف مرگ پس گفت برائے ایشان خدا که بمیرید پس زنده کرد ایشان را قال الله تعالے
فاماته الله مائة عام ثم بعثه یعنے پس میرانید او را خدا صد سال پس مبعوث یعنے زنده کرد او را
وقال الله تعالے ثم بعثناکم من بعد موتکم یعنے برانگیختیم شما را بعد از مردن شما و آنحضرت صلعم فرموده اند که آنچه در

بنی اسرائیل واقع شده و درین امت هم شدنی است چنانکه در کشاف و نهایه ابن اثیر از حذیفه منقول است **قال** و هم تضعیف و توضیح
روایت رجعت از تحریر ملا باقر مجلسی که محافظ و معاون مذهب امامیه است ظاهر و هویدا است چه در کتاب حق الیقین که تصنیف اوست
مینویسد که حضرت امام جعفر الصادق با یاران و مخلصان خود بتاکید امر کرد که بعوام مردم مذهب خود و اظهار مسئله رجعت نکنند تا در تشکیک
و تردد نیفتند و استبعاد و انکار نکنند پس از بیان تاکید امام باخفاء رجعت ظاهر گشت که از ضروریات دین اهل یقین نیست که دلیل را
شاید چه در ضروریات تعلیم دین به همه خاص و عام مساوی اند و هم در آن کتاب است که امام فرمود منکر رجعت و مسح رجلین و متعه از ما نیست
این کلام امام دلالت میکند که از ضروریات دین و در تعلیم رجعت مثل تعلیم مسح رجلین و متعه پس از تناقض روایتین چنان مفهوم گشت
که بوقت عجز و اضطرار در سوال و جواب اهلسنت بپاس حمیت الجاهلیه هر چه میخواهند مفتر اشده و وضع می نمایند و آنرا دلیل مذهب
خود قرار میدهند و تهمت بنام امام معصوم می نهند **اقول** علی الاجمال بوقوع رجعت از جهت ورود روایات کثیره متواتر المعنی
و اتفاق علماء ملت حقه البته اعتقاد می داریم و در تفصیل آن که اکثر روایات وارد شده اند از جمله احاد اند بوقوع آن جزم کلی نداریم و
دلالت میکنند بر وقوع رجعت آیات قرآنیه از انجمله خدا تعالی میفرماید ویوم نحشر من کل امة فوجا ممن یکذب
بآیاتنا فهم یوزعون ○ حاصلش آنکه روزیکه محشور خواهم کرد از هر گروه فوجی را از کسانیکه تکذیب میکردند
بآیات ما پس ایشان باز داشته خواهند شد و در قیامت چنین حشر نیست که از هر یک گروه یکجماعت محشور شود بلکه آنروز جمیع خلائق
محشور خواهند شد چنانچه حق تعالی میفرماید ولم نغادر منهم احدا یعنی باقی نخواهیم گذاشت از ایشان هیچکس را و محافظت
دین و معاونت آن بلاریب از علماء دین صورت می بندد ولیکن تخصیص ملا محمد باقر مجلسی نیست بلکه ما جمیع علماء خود را رضوان الله
علیهم حامی دین میدانیم و حال اهل سنت نیز همچنین است خصوصیت علماء ما چیست البته اینقدر فرق است که سنیان علماء خود را
کسانیکه کلمات راست و حق مذهب شیعه تحریر نمایند چون مخالف اعتقاد خود می بینند آنها را مورد تشنیع میسازند و بعضی
را میگویند که این کس رطب و یابس همه می آرد و بعضی را میگویند که معتبر نیست و بعضی را متهم به تشنیع مینمایند آن بیچاره ازین سو ناحق
و از ان سو رانده و کسیکه در نصب خروج مستقل است او را از معتمدین می شمارند و ما جمیع علماء خود را مسلم میداریم و روایت اولی که صاحب
رساله تحریر کرده در تمام باب رجعت حق الیقین تفحص کرده شد نشانی از ان پیدا نشد و روایت ثانیه که در ان کتاب مذکور است
چنین است که امام علیه السلام بعد بیان امر زیاده شدن گناهان شیعه خالص فرمود که ای مفضل این مخصوص تو و امثال تست از
شیعیان خالص و این حدیث را نقل مکن برای جماعتی که در معصیت خدا رخصت می طلبند و بهانه میجویند پس اعتماد برین فضیلت
میکنند و ترک عبادت میکنند پس هیچ فائده بحال ایشان نمی توانم رسانید زیرا که حق تعالی میفرماید که شفاعت نمیکنند مگر از برای
کسیکه پسندیده باشد و شیعیان از خشیت الهی ترسانند و درین روایت مبالغت برای بیان فضائل شیعه و امر زیاده شدن
گناهان ایشان است نه مبالغت در اصل رجعت صاحب رساله تحیت صاحب تحفه هر چه میخواهد افراط و تفریط مینماید و از دروغ گفتن
مبالاتی ندارد و این روایت را با روایت ثانیه هیچ مباینتی نیست بلکه در روایت اولی غلطی است برای مرتکبان مأثم و مثل
آن در کتب اهلسنت نیز موجود است که جناب سرور کائنات صلعم روزی فرمودند که من قال لا اله الا الله محمد
رسول الله دخل الجنة بغیر حساب ابو هریره دوید تا این روایت را بلاقات پیشانی و سلامت لسانی به تمام شیعیان خاطر

مومنین در کوچه و بازار نقل میکرد و هرگاه عمر خطاب شنید مشتی حواله ابوهریره کرد و لگدی زد که برو افتاد و گفت که چنین مگو مردم
بران تکیه کرده صوم و صلوة را ترک خواهند نمود چنانکه در مشکوة و دیگر کتب صحاح اهلسنت مرقوم است و آنکه امام علیه السلام فرموده اند
که منکر رجعت وغیره از ما نیست مراد این است که از شیعیان ما نیست و آن از خصائص مذهب شیعه است نه از ضروریات دین
اسلام که منکر آن در دار دنیا کافر نجس باشد و شیعه گاهی در سوال و جواب اهلسنت عاجز نمیشوند دلائل شیعه خیلی محکم و استوار اند
که دفاع آن کما ینبغی از اهلسنت متعذر است ملا عبدالقادر پیش نماز اکبر بادشاه در تاریخ بداونی می نگارد که تا آنچه در حق صحابه در وقت
خواندن کتب سیر مذکور می ساختند خصوصا در خلافت خلفاء ثلثه و قصه فدک و جنگ صفین وغیر آن که گوش از استماع آن
کر باد و بر زبان نتوان آورد و شیعیان غالب و سنیان مغلوب و اخیار همه جا خائف و شعرا امین بودند هر روز حکمی تازه و قدحی جدید
و شبهه نو بر روی کار می آمد انتهی و هرگاه فخر رازی مورد سهام الزامات علماء شیعه گردیده دیگر سنی را چه رسد که متحمل تاب مقاومت
ایشان گردد و حمیت جاهلیت آن بود که خلافت علی مرتضی را قبول نکردند و باعث حمیت جاهلیت امر امتثال ننمودند و رد وصیت
رسول خدا نمودند و رسوم جاهلیت را با وجود ممانعت جناب رسول خدا پسند میکردند و دوست میداشتند و مطاعن و وضع روایات
از علماء شیعه بمراحل دور افتاده است و ساحت کبریای ایشان از خس و خاشاک وضع صاف و مبرا است چه احتمال وضع موقوف است
بر طمع و خوف و هوای تقرب سلاطین و در زمان ائمه علیهم السلام کدام بادشاه شیعه بود که از خوف او وضع روایات صورت می بست
و یا بطمع زر و مال وضع میکنانیدند و کدام عالم را قربت و منادمت بادشاهی حاصل شده بود بلکه این منصب برای علماء اهل سنت
مختص بود که در زمان بنی امیه و بنی عباس که در عداوت اهلبیت و تقرب سلاطین وضع روایات میکردند چنانچه حال ابویوسف با هارون
رشید پیش از این تحریر کرده ام و در جامع الاصول در طبقات مجروحین مذکور است که قومی وضع حدیث کردند برای هوای نفس خود و مردم
را بران دعوت کردند و جماعتی اند که برای تقرب ملوک وضع احادیث کردند و دارقطنی گفته که نیست حدیث صحیح در میان احادیث
مگر چون موی سفید در گاو سیاه و نووی در شرح مسلم گفته که اکثر محدثین مثل دارقطنی وغیره تخطیه بخاری نموده اند که اکثر احادیث
او از صحت عاری است و روایت میکند از کسانیکه وضع احادیث نموده اند و کرمانی شارح بخاری گفته که بخاری تمام کتاب او را
هنوز مسوده بود که رحلت کرد و آن ابن فربری وغیره از اهل ما وراء النهر ناقص کردند موافق قصص خود و مجدالدین فیروزآبادی
در کتاب سفر السعادت می نویسد که کل ما ورد فی شان ابوبکر فهی من المفتریات التی تشهد بداهة
العقل بکذبها و ابن ابی الحدید می نگارد که چندی از صحابه و تابعین و محدثین از علی منحرف بودند بعضی در
حق او بدی گفتند و بعضی عیب و بنا بر اخفای آن همه مناقب او را پوشیدند و اعدای او را اعانت کردند و بعد از آن گفته که
معاویه بعاملان خود نوشت که شهادت شیعه علی را قبول نکنید و دوستان عثمان و راویان مناقب او [illegible]
روایت فضائل عثمان فزودند بجهت صلات و جوائز و باز معاویه نوشت که حدیث فضائل عثمان [illegible]
بروایت فضائل خلفاء اولین و صحابه بخوانید و مگذارید که کسی از مسلمین در حق [illegible]
بسیار در مناقب روایت کردند تا جهت نمود تا آنکه صبیان در مکاتب [illegible]
قرآن می آموزانند پس بسیار حدیث موضوع ظاهر شد و بعد از آن گفته که چون حاکم وقت عبدالملک [illegible]

تنگ گرفت و حجاج را بر ایشان مسلط کرد پس اہل دین و صالحین ببغض علی و دوستی اعدای او تقرب جستند و در فضائل خلفا و صحابه روایت بسیار
دور طعن و عیب امیر اخبار بسیار نقل کردند و باز مینویسد که بمقابله فضائل علی اکثر احادیث در فضائل شیخین موضوع شده اند و ابن ابی الحدید
اگرچه معتزلی است لیکن در اعتقاد حقیت خلافت ثلثه با اہل سنت متحد است و از بیان چنین روایات واقعیه او را بالکل به تشیع ظاهر
کردن و گفتن که اعتزال را با تشیع جمع کرده چنانکه صاحب تحفه میگوید کمال ناانصافی است چه شیعه آنست که جناب امیر را بلافصل بعد
رسول خدا صلعم خلیفه مطلق و امام برحق اعتقاد کند و در بخاری و مسلم اکثر روایات از ابوهریره و ابن عمر و انس بن مالک و امثال آنهاست
و امام الحرمین جوینی شافعی میگوید که ابوحنیفه بر اخبار ایشان عمل نمیکرد و در جمع بین الصحیحین از بخاری و مسلم روایت است که ابن عمر گفت
که ابوهریره ادست که بسیار احادیث را اندیش میکند و در کنز العمال مذکور است که عمر ابوهریره را گفت که تو از رسول خدا حدیث کردن را
بگذار و الا ترا در دوس بخواهم فرستاد انتهی این اقرار است از علمای ایشان بوضع احادیث و شیعیان را متهم می سازند که احادیث رجعت
میبافند فقال متقدمین ایشان این مسئله را مثل نجاست گربه مخفی و مستور داشتند تا عیش بر ملا نیفتد و بدبو بیش منتشر شده باعث
برہمی مذہب عوام و موجب مضحکه کافه انام نشود و متاخرین ایشان را چون دلیلی از دلائل صحیحه در باب انجاز وعده خلافت میسر نشد مضطر و
سراسیمه بوده مسئله موضوعه مستوره مقتدایان خود را در باب انجاز وعده خلافت دلیل آوردند و اظهار کردند و مخالفت امام واجب الاطاعت
که بر پرده اخفایش حکم فرموده بود بر خود گوارا نمودند و رسوا شدند اقول متقدمین ما هرگز این مسئله را مخفی نداشتند این بهتانی است صریح
بر متقدمین ما و درین مسئله کلام خرابی هم نیست که سزاوار اخفا باشد بلکه وقوع رجعت ثابت است از آیات قرآنیه چنانکه بیان اشاره کردم
پس هرگاه قرآن بر وقوع آن شاهد باشد درین صورت کدام وجه عیب است درین مسئله که متقدمین ما آنرا مستور میداشتند و از زمان
ائمه این مسئله در کتب ما مندرج است و آن کتب در تمام عالم شائع و ذائع اند باز صورت اخفای آن چیست اینهم بهتانی است از جانب صاحب
رساله که پیش از وی هیچکس این دروغ کسی مبادرت نکرده و نیز عقلا در نظر بقدرت کامله باری عز اسمه کدام صورت امتناع و استحاله در وقوع
آن معلوم نمیشود اگر بعبارتی درین امت هم مثل امم سابقه بفعل آید چه قباحت است و معلوم نیست که باعث اینقدر سراسیمگی صاحب رساله
در وقوع رجعت چیست شاید ازین جهت باشد که در آن وقت گبر اعدای اہل بیت و معاندین آل رسول کیفر کردار و سزای اوضاع
و اطوار خود خواهند رسید والا کدام وجه دیگر در قباحت وقوع رجعت متبادر نمیشود و طریقه علمای ما نیست که چه چیز را که ائمه ما ارشاد کرده باشند
در صدد اخفای آن شوند البته دأب علمای اہل سنت آنست که در اخفای عیوب ثلثه و غیرهم سعی موفور بکار می برند و مثل لته حیض آنها را
مستور میدارند چنان نشود که بانکشاف عورات و ظهور معائب ایشان ندامت و خجالت بحال مقتدین و پیروان ایشان عائد گردد
و هر چند میخواهند که تعدیهای ایشان مستور مانند لیکن ظلم ناحق ایشان که مثل طشت از بام افتاده در تمام عالم شائع و ذائع گردیده و برملا
افتاده است صورت اختفائی نپذیرد و علمای ایشان خیلی جد و جهد در اخفای آن مینمایند چنانچه امام غزالی در باب سد عیوب ایشان میگوید
و یحرم علی الواعظ وغیره روایة مقتل الحسن والحسین وحکایة ما جری بین الصحابة من التشاجر والتخاصم فانه
یہیج بغض الصحابة والطعن فیهم انتهی ترجمه آن گذشت و همچنین در اخفای فضائل علی سعی بلیغ مینمایند و از متاخرین ما هیچکس قائل بانجاز وعده
خلافت رسول نگردیده و نه مقتدایان ما حکم باخفای رجعت فرموده اند تا مخالفت حکم ایشان در صورت اظهار لازم آید و هیچکس از علمای
استخلاف پیغمبر را موعود نمیدانند و نه این آیه استخلاف دلیل است برای خلافت جناب امیر و اولاد طیبین ایشان و نه کسی

باین قائل شده معلوم نیست که صاحب رساله در کدام کتاب ما انجاز وعده خلافت در زمان رجعت ملاحظه کرده واگر از تحریر سید ابراهیم
صاحب میگوید پس قبل ازین از جانب ایشان جوابی داده ام و آنچه که در آیه استخلاف است از ملکیه و تمکین دین و زوال خوف و امن کامل و
تمام روی زمین آثر البته برای ائمه معصومین موعود من الله میدانیم و خلافت که نیابت رسول است آثر با آن تعلقی نیست و آن حاصل
بود برای هر یکی از ائمه و مضطر و سراسیمه آنوقت شویم که مراد از استخلاف معنی اصطلاحی قرار دهیم صاحب رساله از جانب خود مضمونی می
تراشد و بنا و آن بطرف ما کرده اعتراضی مینماید این سفسطه را چه علاج و مسئله رجعت موجب ضحکه عوام هرگز نیست درین مسئله چه قباحت
است اگر حشر و نشر موجب مضحکه باشد رجعت را هم میتوان گفت که مثل آنست و موجب مضحکه آنست که پیغمبر با وجود اینقدر و منزلت
که علت غائی ایجاد تمام عالم باشد بدجه خود را بر دوش سوار کرده برای تماشای رقص جانب و نامحرمان بیرون دریا ایستاده بول کند و باز
در تاویل چنین روایات که بر سفاهت و دنائت دلالت میکنند دست و پاچه میزنند قال و هم در آن کتاب است که بر وقت زنده شدن
پیغمبر علیه الصلوة و اهل بیت آنحضرت هزارها مخلصین و معاندین آنحضرت زنده شده سزای کردار خویش خواهند یافت تا استحقاق
و عدم استحقاق اهل باطل بر کافه انام هویدا گردد اقول همچنین است و در آن عقلا و نقلا قباحتی نیست چنانچه ذکر آن پیش ازین گذشت
و غالب بلکه از همین جهت صاحب رساله وقوع رجعت را مکروه و مذموم میدانند که اعدای اهل بیت در آن زمان بسزای خود خواهند رسید
و علت غائی برهمی و درهمی مزاج او از وقوع رجعت همین است و بس والا در وقوع آن قباحتی نیست قال و اول کسیکه با امام
مهدی بیعت کند و اطاعت ورزد محمد و علی و جبرئیل خواهد بود و سبحانک هذا بهتان عظیم اقول جواب بیعت آنحضرت قبل ازین داده
و لفظ اطاعت در روایت مذکوره موجود نیست صاحب رساله از جانب خود اضافه کرده است و از طرف خود ایجاد نموده سبحانک
هذا بهتان عظیم قال این است تفضیل مفضول و ترجیح بلا مرجح یعنی اطاعت و بیعت نبی با نائب خود که در حقیقت اعتقاد سلب
نبوت نبی است و آن اقبح انواع کفر است نعوذ بالله من هذا الاعتقاد اقول جواب تفصیل پیش ازین گذشت و بیعت فاضل
دست مفضول و ترجیح مفضول بر فاضل در مذهب اهل سنت جائز است چنانچه در تحفه در چند مقام مذکور است و در مذهب ما هرگز
درست نیست و لفظ اطاعت درج روایت مذکوره نیست البته بیعت صاحب رساله از جانب خود تجویز کرده است و بیعت خالی از
اطاعت که محض دست بر دست زدن است هیچگونه قباحتی ندارد لیکن تفضیل مفضول و ترجیح آن بر فاضل بلکه بر افضل در مذهب
اهل سنت البته درست است چنانکه در صحاح اهل سنت مذکور است و ابن حجر در فتح الباری شرح صحیح بخاری بطرق متعدده روایت
کرده کان النبی صلعم صلی خلف ابی بکر اخرجه المنذر و در صواعق محرقه مذکور است که آنحضرت یک رکعت عقب عبد الرحمن بن عوف
گذارده سبحانک هذا البهتان عظیم این است تفضیل و ترجیح مفضول مع اطاعت بر فاضل یعنی اقتدا و اطاعت نور خدا افضل
المرسلین در نماز که اکمل ارکان ایمان است بکسیکه سالهای دراز در عبادت اصنام بسر کرده باشد و پیروی بحر و کج جاهل که
در حقیقت اعتقاد سلب نبوت نبی است و آن اقبح اقسام کفر است نعوذ بالله من هذا الاعتقاد قال اگر رجعت را باحیات
و ممات قائلین کلمه لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة تشبیه دهند یا بموت و حیات خضر علیه السلام و ممات
نا بند مسموع نیست زیرا که موت ایشان مجرد عتاب و تادیب ایشان است لهذا بعد زنده شدن آنها بجز توبه و صحت ایمان
و مدح و ذم و ثواب و عقاب در نشان خیر و شر ایشان بحکم ثم بعثناکم من بعد موتکم لعلکم تشکرون صحیح ثابت

اقول کلام ما در مطلق رجعت است یعنی در زنده شدن مردگان قبل از قیامت به برزخ که باشد مجبر بعتاب و تادیب باشد یا بغیر آن و آن واقع شده
است در ازمنه سابقه پس اگر درین امت هم واقع شود استبعادی ندارد و وقوع آن ممکن است و کلام خدا بر عدم وقوع آن نازل نیست و اگر موت و حیات
مجبر بعتاب و تادیب است برای کسانی است که بصدمه صاعقه جان داده بودند و عامیل که بقتل عم زاده خود فوت شده بود و قصه آن در سوره بقره
است قال لقومه ان الله یامرکم ان تذبحوا بقرة و عزیر که گفته بود انی یحیی هذه الله بعد موتها فاماته الله مائة عام ثم بعثه و قصه حیارین و اسباط
که در قرآن است الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم احیاهم که از خوف مرگ گریخته بودند با آنهمه که زنده شده اند
بر کدام امر محال و ممنوع اصرار میکردند و موت ایشان مجبر بعتاب و تادیب نیست و غرض ما از زنده شدن است به برزخ که باشد گو برای تنبیه باشد
بر توهمات باطله و در اظهار قدرت خدا دخل داده اند و چیزیکه پیش ازین بوقوع آمده باشد آینده در وقوع آن استبعادی و استعجابی نمودن انکار
~~در حق ... حتی اذا جاء ... لعلی اعمل صالحا فیما ترکت کلا انها کلمة ... ومن ورائهم برزخ الی یوم یبعثون~~
از قدرت خدا کردن است قال بخلاف معاندین اهل بیت که در حق ایشان ومن ورائهم برزخ الی یوم یبعثون . تمر است اقول تمام
این آیه از اول چنین است حتی اذا جاء احدهم الموت قال رب ارجعون لعلی اعمل صالحا فیما ترکت کلا انها
کلمة هو قائلها ومن ورائهم برزخ الی یوم یبعثون یعنی وقتیکه می آید یکی را از ایشان موت میگوید پروردگار من باز گردان مرا تا که کنم
اعمال نیک در چیزیکه ترک کردم چنین نیست که او میگوید بدرستیکه آن کلمه ایست که او گوینده آنست و از پس ایشان حائل است تا روزیکه مبعوث
شوند نتیجه این آیه در شان کسانی است که بوقت مرگ معاینه عذاب میکنند که خدا او را باز گرداند بدنیا که اعمال صالحه بجا آریم خدا تعالی در جواب
ایشان میفرماید که ایشان هرگز بدنیا رجوع نخواهند کرد و برای ایشان مانعی است تا روز قیامت یعنی ایشان برای بجا آوردن اعمال صالحه
هرگز بدنیا رجوع نخواهند کرد تا روز قیامت و آنکه میگویند که اعمال صالحه خواهیم نمود آنهم یک کلمه ایست یعنی قول لسانی ایشان است اگر بدنیا
رجوع کنند بر همان نجاسات سابقه خود باشند پس این تقریر جواب کسانی است که برای اعمال صالحه تمنای رجعت در دنیا میکردند تا قیامة کما قال الله تعالی ولو
ردوا ... است برای ... است و این رجعت مقید است بحیثیت مذکوره و این رجعت مانع رجعت دیگر که بحیثیت اخری باشد هرگز نیست و خروج دجال و
... و زنده کردن او مرده را از متواترات است و در صحیح مسلم و مشکوة روایت است از ابو سعید خدری قال حدثنا رسول
الله صلعم حدیثا طویلا عن الدجال فکان فیما حدثنا قال یاتی وهو محرم علیه ان یدخل نقاب المدینة فینتهی
الی بعض السباخ التی تلی المدینة فیخرج الیه یومئذ رجل هو خیر الناس او من خیر الناس فیقول الدجال
ارایتم ان قتلت هذا ثم احییته هل تشکون فی الامر فیقولون لا قال فیقتله ثم یحییه الحدیث
یعنی ابو سعید خدری میگوید حدیث کرد ما را پیغمبر خدا حدیث طویل از حال دجال از ان جمله آنست که فرمود خلاصه آن اینکه خواهد آمد دجال و
... خواهد شد که بر او حرام است بیرون خواهد شد ... که او خیر الناس است پس دجال خواهد گفت که اگر من این را بکشم و باز زنده کنم در من
شک خواهید کرد ایشان خواهند گفت نه پس خواهد کشت او را و باز زنده خواهد کرد و ابراهیم بن سعید میگوید که آن رجل که دجال او را بکشد
و زنده خواهد کرد خضر علیه السلام است و مولوی رفیع الدین برادر مولوی شاه عبد العزیز در رساله حشر مینویسد که شخصی بزرگ از مدینه بیرون خواهد
آمد ... دجال ... او را از ... دو نیم کرده خواهد کشت و باز او را زنده خواهد کرد و بعد از آن ... زنده کردن نخواهد توانست پس این زنده
کردن دجال بجز رجعت چه توان گفت که قبل از وقوع قیامت بظهور خواهد رسید ... معلوم شد که ... مانع رجعت مطلق نیست و اگر ... الخ

رجعت است پس برای کسانیست که بوقت مرگ بملاحظه عذاب آرزو میکنند که باز در دنیا رجوع کنیم تا اعمال صالح بجا آریم و اگر دیده از اقناع رجعت
مطلقه شعار ... می بود درین صورت البته وجود هر فرد رجعت ممتنع می بود لیکن در آیه همچنان مذکور نیست بلکه اطلاع هیچکدام از رجعت [illegible]
حیثیت مذکوره هست ... از برای رجعت مطلقه چنانکه صاحب تحفه از برای خود در قرآن تحریف کرده میگوید قال واثبات حیثیت موت و حیات
در حق جناب رسالتمآب و اهلبیت آن عالی قباب بخلاف وضع و بعید از ادب است اقول ما هرگز قائل بان نیستیم که برای حضرات علیهم السلام
چنین موت و حیات مقرر است صاحب رساله حصر کرده موت و حیوة را بر موت و حیات بنی اسرائیل که تمنای رویت خدا میکردند و صاعقه
ایشان را هلاک کرد و باز زنده شده توبه کردند بلکه ما میگوئیم که زنده شدن ایشان مثل [illegible] است که [illegible] اخبار و نشان داد [illegible] قاتل خود
زنده شده بود همچنین هر یک از اولاد رسول امین صلعم [illegible] معاندین خود انتقام خواهد [illegible] جناب سید الشهدا
[illegible] خواهد نمود [illegible] اظهار خواهد کرد قال معنی اگر بر طبق ظنون کاذبه ایشان [illegible] جناب
صلی الله علیه محمد [illegible] قبل از قیامت رجعت شود پس این رجعت در حق یزید و یزیدیان و مروان [illegible]
چه بعد تعذیب [illegible] از عقائد و اعمال [illegible] و تقوی و صلاح [illegible]
اقول کسانیکه کلمه مذکوره بر زبان خود می رانند که خداوندا مرا در دنیا باز گردان تا اعمال صالحه [illegible] ایشان [illegible]
و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون که ایشان برای بجا آوردن اعمال صالحه هرگز در دنیا [illegible]
و مروان و مروانیان و دیگر معاندان اهلبیت این آیه است ولنذیقنهم من العذاب الادنی دون
العذاب الاکبر لعلهم یرجعون یعنی و هر آئینه خواهیم چشانید ایشان را از عذاب نزدیک سوای عذاب بزرگ [illegible]
که ایشان رجعت نمایند پس یک عذاب برای ایشان عذاب ادنی است که در رجعت [illegible] خواهد بود [illegible] که اهل دنیا [illegible]
حق از باطل نمایند و عذاب دیگر عذاب اکبر است که منحصر به آخرت است [illegible] در دنیا رجوع خواهند نمود
برای چشیدن عذاب ادنی چنانچه [illegible] لعلهم یرجعون [illegible] لعلهم یرجعون ای من بقی منهم یعنی [illegible]
معاینه عذاب دنیا رجوع بحق خواهند نمود [illegible] معلوم که این معنی هرگز [illegible] عذاب دنیا که آن ابتلا و بلایا است
عام و شامل است برای هر مومن و کافر تخصیص [illegible] رجوع [illegible] قوم نوح بالی
بلایا مبتلا گردیدند نسل ایشان منقطع شد و نزول باران رحمت [illegible] لیکن رجوع [illegible]
اگر مراد از عذاب دنیا قتل و اسیر کفار است پس کفار [illegible] مسلمانان [illegible]
از مشاهده معجزات که اوضح الدلالات است هیچگونه رجوع باسلام نمیکردند [illegible]
شد که آن رجوع در دنیاست برای چشیدن عذاب ادنی و ترتب عذاب و ثواب بر اعمال دنیاست که قبل از موت [illegible]
بعد از موت اول تا روز حشر توبه و انابت هیچگونه مفید ایشان نیست که بمعاینه و وقوع عذاب توبه کنند [illegible]
قل ارایتکم ان اتیکم عذابه بیاتا او نهارا [illegible] ثم اذا ما وقع امنتم به [illegible]
یعنی بگو ای محمد [illegible]
شود عذاب ایمان خواهید [illegible]

احیاء ایشان محض برای سزای ایشان است نه برای صلاح حال ایشان که بمعاینهٔ عذاب توبه نمایند و مومن کامل شوند قال و برای
اظهار استحقاق اهل حق و عدم استحقاق اهل باطل یوم الفصل و الجمع که مجمع اولین و آخرین است کافی و وافی کما قال الله تعالی قل ان
الاولین والاخرین لمجموعون الی میقاتهم اجمعین واشرقت الارض بنور ربها ووضع
الکتاب وجیء بالنبیین والشهداء وقضی بینهم بالحق وهم لا یظلمون
ووفیت کل نفس ما عملت وهو اعلم بما یفعلون اقول این جمله آیات
دلالت میکنند بر حساب و کتاب روز محشر که آنروز سایر مخلوقات مبعوث خواهند شد چنانکه میفرماید یوم یبعثهم الله جمیعا و نیز میفرماید
وحشرناهم فلم نغادر منهم احدا یعنی در آن روز کل خلائق محشور خواهند شد و هیچکس باقی نخواهد ماند و در رجعت کل خلائق مبعوث
نخواهند شد بلکه کسانیکه بسیار نیک اند و کسانیکه بسیار بد اند در آن روز زنده خواهند شد در مذهب اهل بیت علیهم السلام و برای رجعت
این آیه است و یوم نحشر من کل امة فوجا ممن یکذب بآیاتنا فهم یوزعون حاصل آنکه روزیکه محشور
خواهیم کرد از هر گروه تکذیب کنندگان یک جماعت را و در روز قیامت چنین حشر نیست که از هر یک گروه یک جماعت محشور شود بلکه آنروز
را خدا تعالی میفرماید که ولم نغادر منهم احدا یعنی نه باقی خواهیم گذاشت از ایشان هیچکس را و اظهار استحقاق و عدم استحقاق
منحصر بر حشر نیست چنانچه در قول سابق قول حکما و نقل کرده ام در تفسیر آیه ولنذیقنهم من العذاب الادنی دون
العذاب الاکبر لعلهم یرجعون میگویم که بمعاینهٔ عذاب دنیا رجوع بحق کنند و عذاب رجعت نیز در دنیاست و تعذیب خدا منحصر بر حشر نیست
بلکه در دنیا هم معذب میسازد و در قبر هم و انجام کار کل خلائق حشر است و اگر منحصر بر حشر می بود خدا تعالی در دنیا هیچکس را معذب
نمی ساخت و بتکالیف شدیده مبتلا میکرد و بالائی جا بجا در قرآن مجید میفرماید که او در دنیا معذب میسازم و نیز در آخرت که آنجا عذاب عظیم
است چنانچه میفرماید ولنذیقنهم عذاب الخزی فی الحیوة الدنیا ولعذاب الاخرة اخزی وهم لا ینصرون
و استحقاق حضرت موسی و عدم استحقاق فرعون در همین دار دنیا ظاهر شد و همچنین در دنیا رجعتی مقرر گردید تا ظهور مال بملاحظه الفصل
حق از باطل از خواب غفلت متنبه شوند قال و آنکه برای انکار خلافت و استحقاقش بخلاف قرآن مانند او گون هنود تناسخ ارواح
روا دارند و تحتی پیش از قیامت مقرر کنند اقول جواب انکار خلافت پیش ازین بمرات و کرات گذشت و وقوع رجعت ثابت است
از قرآن چنانچه پیش ازین آیات قرآن کرده هم و در او گون که تناسخ است و در رجعت فرق بین است و مباینت کلی است تناسخ آن
است که روح از جسمی بر آمده در جسمی دیگر داخل شود و حیوة رجعت مثل حیات روز محشر است که روح از جسمی که خارج شده بود باز بهمان جسم
اصلی خود مراجعت نماید این را تناسخ گفتن و فعل خدا که قرآن بر آن ناطق است او گون قرار دادن و او حماقت و تعصب بلدا و دانا
است و تناسخ در مذهب ما باطل است کما یدل علیه الاخبار المتظافرة عن اهل البیت علیهم السلام لیکن پیران و مقتدایان اهل سنت که
ایشان را اولیاء الله میگویند و بر ولایت ایشان بکمال فخر مینازند قائل بتناسخ گردیده اند چنانچه قیصری در شرح فصوص الحکم در تاویل
اقوال مقتدایان خود میگوید و ما جاء فی کلام الاولیاء مما یشعر بالتناسخ انما هو باعتبار الحقیقة و سریانها فی صور مختلفة
کسریان المعنی الکلی فی صور جزئیاته و ظهور هویته فی مظاهر اسمائه و صفاته و لذلک لما تحققوا التناسخ حین
صدر عنهم هذا الکلام کما قال الشیخ العارف ابن الفارض قدس الله روحه من قائل بالنسخ

یعنی و چیزیکه آمده است در کلام اولیاء از آن قبیل که مشابه است تناسخ را چرا این نیست که آن بوجه شدن حقیقت و سرایت کردن اوست در
صورتهای مختلفه مثل سرایت کردن معنی کلی در صورتهای جزئیات آن و ظاهر شدن نبوت اوست در مظاهرها او و صفات او و از همین
جهت نفی کرده اند ایشان تناسخ را و حقیقتیکه صادر شد از ایشان این کلام چنانکه گفت شیخ عارف ابن الفارض از کسانیکه قائل اند بتناسخ
و مولوی روم میگوید ع هفتصد و هفتاد قالب دیده ام مثل سبزه بارها روئیده ام و بعضے از اولیاء ایشان مائل بحلول هم گردیده اند چنانچه
قیصری در شرح فصوص الحکم میگوید ان الله تعالی هو الساری فی مسمی المبدعات والمکونات ولو لم یکن الامر کذلک لما صح الوجود
یعنی بدرستیکه خدای تعالی سرایت کننده است در مسمای مخلوقات و اگر امر چنان نبودی هر آئینه صحیح نبودے وجود انتهی چون بطلان حلول و سریان
قائل را گویند وعده که آن وقت پیش از روز قیامت خواهد بود و هزارها مردم از مخلصین و معاندین اهل بیت زنده خواهند شد چنانکه هفتاد و هزار شیعه
حسین بن علی از انواح کوفه زنده شوند و همچنین هزارها شیعه همراه هر امام از زمین بیرون آیند و همراه امام مهدی شوند و بجزای اعمال خود رسند
و سزاهای بیابند به همین حال زنده شدن معاندین بلکه زیاده تر از آن قیاس باید کرد از تحریر مجمل و بیان مهمل این فرقه چنان مفهوم
گشت که از حین وفات پیغمبر صلعم تا شروع ظهور امام زمان هر موافق و مخالف که گذشته است برای جزای و سزای دیگر زنده خواهند کرد
تا استحقاق وعده استخلاف بر کافه انام ظاهر گردد اقول کسانیکه نهایت نیک اند و کسانیکه نهایت بد اند البته زنده خواهند شد انشاء الله تعالی از
موالیان و معاندان انبیاء و ائمه علیهم السلام هر موافق و مخالف که گذشته است چنانکه صاحب رساله میگوید لیکن وی را باید بگوید استحاله
نیست و کدام استبعاد است در زنده شدن مردگان قبل از قیامت گر در قیامت زنده شدن حق است قبل قیامت نیز وقوع آن
متعذر نیست لیکن کدام دلیلے بر استحاله آن هنوز از کلام الهی قائم نکرده تا معلوم شود که صاحب رساله در ادعای خود صادق است بجز دعاوی
بعیده و روایات معاندین اهلبیت باعث استنکاف و تنفر از این امر معلوم نمیشود حالانکه خود اهل سنت قائل اند که دجال قبل وقوع قیامت
مردم را زنده خواهد کرد و وقوع آن را آیات میگیرند و پیران خود را می نویسند که فلان ولی بعد مردن از فلان کس ملاقات نموده و فلان کس را
بشارت نموده و حیات ائمه طاهرین را هرگز باور نمیکنند و حال زنده شدن اولیاء خود را شاه ولی الله پدر صاحب تحفه در انفاس العارفین می نویسد
که اکبر بادشاه را مهمی پیش آمده فوج متواتره آن سمت میفرستاد و فتح میسر نمیشد درین اثنا بعضے متعلقان مزار امام ناصر الدین
شهید در بیداری دید که رئیسے با جماعتے به تهیه جنگ آمدند و ایشان مسلح بود و در قبه آن مزار داخل شدند گمان بردند که مسافرند
که قصد زیارت دارند پیش آمده دید که آن رئیس در قبه داخل شد و هر یکے ازین جماعت در قبه می آمدند از بعض آن قوم سوال کرد که آن
رئیس کیست و این جماعت کیانند گفت حضرت امام اند با جماعت شهیدان باز سوال کرد که کجا رفته بودند و چه کردند گفت فتح چتور رفته
بودند فتح چتور [illegible] و قصه السر [illegible] مقبول میدارند و صاحب رساله که وهابی است او را آن کند یا نکند لیکن [illegible] اعتقاد
کلی دارند خطاب با جمله ایشان است فعال و این معنی دروغ محض و باطل بحت است بحکم کریمه و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون
انک میت وانهم میتون ثم انکم یوم القیامة عند ربکم تختصمون قول شبهه در وقوع رجعت [illegible]
[illegible] قول سلفی است [illegible] آیات الکبری [illegible] رجعت [illegible]
[illegible]
[illegible]

زیرا که اختصام و وقوع حشر بعد مردن کل است نه بعد مردن بعض و مراد از آنهم میتون مردن کل است که بعد ازان حشر است و رجعت بعد
مردن کل نیست بلکه قبل مردن کل است چنانچه حقتعالی به پیغمبر فرماید که تو میرنده هستی و بدرستیکه ایشان میرندگان اند پس ازان یعنی بعد مردن
همه و کل خلائق شمار در روز قیامت نزد پروردگار خود اختصام خواهید نمود نه بعد مردن بعضے و رجعت بعد مردن جمیع خلائق منقول
نیست بلکه قبل ازان خواهد بود پس این آیه هرگز مانع رجعت نیست قال و نیز از عقائد این فرقه غالیه است که بر اکثر مهاجرین و انصار
و دیگر صحاب سید ابرار تهمت نفاق می نهند و مومنین مخلصین صحابه را قلیل و ذلیل میدانند حتی که کم از ده تن می شمارند و منافقین را
بکثرت و عزت منسوب میکنند اقول این قول صاحب رساله نیز که عاری از سند است خالی از افترا نیست و اسناد اعتقاد نفاق اکثر مهاجرین
و انصار و دیگر صحاب سید ابرار بطرف شیعه خلاف معتقد ایشان است بلکه شیعه بطبق روایات اهل سنت دوازده یا چهارده نفر را منافق میدانند
چنانچه در مسند احمد بن حنبل مذکور است که فرمود جناب رسول خدا صلعم که دوازده اصحاب من منافق اند هشت کس از ایشان آنقدر اند که شتر در
سوراخ سوزن خواهد رفت و آن هشت اصحاب من در بهشت نخواهند رفت انتهی و علی هذا القیاس اصحاب عقبه که حذیفه بموجب ارشاد
رسول خدا نام ایشان میدانست و چون حذیفه و عمار اراده آن دوازده کس نمودند که قتل کنند آنحضرت منع فرمود که مردمان خواهند گفت
که محمد اصحاب خود را قتل میکند و مومنین مخلصین از صحابه حسب اعتقاد ما نیز بکثرت بودند چنانچه قبل ازین ذکر کرده ام و علما مذهب آیات
اهل بیت دوازده هزار صحابه نوشته اند که مومن خالص بودند و ایشان نه قدری بودند و نه جبری و نه حروری و نه خارجی و منافقین را بکثرت
هرگز شمار نکرده اند و نه ایشان را در زمانه آنحضرت صلعم چندان عزتے و منزلتے بود و صاحب رساله در سقیفه بندی و افترا پردازی بر جناب تحفه هم
تفوق جسته که اعتقاد کثرت منافقین و قلت مومنین را منسوب ما کرده و چند کس را مثل سلمان و ابوذر و عمار و مقداد که از مخلصین بودند
میکند و حاصل این است که ایشان اصحاب خیار و از اولیاء کامل بودند و بعلی مرتضی اخلاص با اختصاص میداشتند نه اینکه دیگر اصحاب مومنین
از مخلصین صحابه نبودند بلکه هزارها مردم از اصحاب آنحضرت صلعم مقبول بارگاه ایزدی و از مومنین مخلصین بودند و بعد وفات آنحضرت
صلعم که اتفاق بیعت ایشان یعنی ابن ابیطالب نشد باسباب چند و انحرافے شده بود که بحیله نحاد عین صورت بیعت ایشان با آنجناب نشد
و قسم دیگر تفصیل تحریر کرده ام قال و عدم حصول خلافت بلافصل در حق علی مرتضی بسبب قلت اعوان و انصار و کثرت اعداء و شریر
پیش می آرند اقول اگر علی مرتضی را اعوان و انصار فراهم میشدند بعد انقضاے شش ماه پیغام مصالحه با ابی بکر میفرستاد و
تا شش ماه که فاطمه زنده بود هرچند بیعت ابوبکر نکرد که دام عذر بود سوای ایشان عدم استحقاق ابوبکر اگر او را خلیفه حق می پنداشت تا این مدت در
بیعت او چرا تراخی و تلبث نمود و چرا بعد فقد اجتماع اعوان و انصار دیگر از هم طلب بود که بیعت ابوبکر را در التوا انداخت تا اینکه بعد وفات
بنت رسول وجوه ناس از آنجناب منصرف شدند و آن اعوان قلیل هم باقی نماندند و از روی مصلحت پیغام مصالحه با ابی بکر فرستاد
چنانکه در صحاح اهل سنت است و این امر منحصر بر علی مرتضی نیست جناب رسول خدا هم که بدرجها افضل بودند از علی بن ابی طالب بسبب
قلت انصار ترک وطن اصلی خود نمودند و فرعون پسران بنی اسرائیل را ذبح میکرد و دختران ایشان را زنده میداشت حضرت موسی را
هیچگونه اختیاری نبود که از فرعون انتقامی بکشند تا اینکه فرعون و فرعونیان غرق شدند و حضرت موسی و بنی اسرائیل نجات یافتند
یا حقوق بباعث قلت انصار بعرض تلف در آمده اند و اکثر مظلوم بعلت فقدان اعوان بیگناه قتل شده اند و از قول جناب
امیر و لا عهد عهده الی خلیلی است اخوته لعلت ابنا ضعف ناطر و اقل عدد او جود انصار همراه آنحضرت هرگز ثابت نمی شود چنانکه

بعض جهال گمان آن میکنند چه حضرت امیر علیه السلام نباید یعنی اگر وصیت آنحضرت مرا نمی بود که تا اجتماع انصار یا غاصبین حق خود مقاتله نکنی
آنگاه اعوان و انصار تیز الضربت ذو الفقار بقتل میرسانیدم و ترا فرید و وحید بی یار و مددگار میگذاشتم پس میدیدی در آن وقت که ضعیف
و کمتر از روی عدد و انصار کیست و لیکن مرا عمل و وصیت آنحضرت صلعم واجب است و از ارتداد ناس بیشتر میترسم و بالفعل البته نزد آنجناب
اجتماع انصار نبود و نه ازین قول آنحضرت ثابت است وجود انصار بالفعل چنانکه بعض جهال میگویند قال در قرآن شریف که شاهد
حال قلت و ذلت منافقین و غلبه و کثرت مومنین صحابه است تدبیر میکنند تا تمیز منافقین از مومنین مخلصین صحابه بحکم کریمه ما
كان الله ليذر المؤمنين على ما انتم عليه حتى يميز الخبيث من الطيب
ظاهر گردد و لهذا مرة بعد اخرى و كرة بعد اولى بجهت ایقاظ غافلین و ازاله عذر جاهلین نوشتن آیات بینات که حاکی حال قباحت اشتمال
منافقین میباشد لائق این محل است تا تمیز و تفرقه میان مومنین مخلصین و منافقین مفسدین بوجه حسن حاصل شود و بفحوای لیهلك
من هلك عن بينة ويحيى من حي عن بينة جهل و غفلت عذر نماند اقول این افترای بحت و تهمت محض است بر شیعیان
علی مرتضی ایشان کسی ظاهر کرده اند که منافقین از مومنین مخلصین افزون تر بودند بلکه ایشان منافقین را زیاده از دوازده چهارده
کس هرگز نمیگویند و آن مطابق است با آنچه در مسند احمد بن حنبل مذکور است البته اهل سنت زیاده هم بیان میکنند چنانکه در صحیح بخاری
است قال ابن ملیکة ادركت ثلثين من اصحاب النبي كلهم يخاف النفاق على نفسه
یعنی گفت ابن ملیکه که یافتم سی کس را از اصحاب پیغمبر صلعم که ایشان همه می ترسیدند نفاق را بر نفس خود و امام غزالی در احیاء العلوم گفته
قال ابن ملیکه ادرکت مائة وثلثين وفي رواية خمس مائة من اصحاب النبي كلهم يخافون النفاق
یعنی گفت ابن ملیکه که یافتم یکصد و سی کس را و در دیگر روایت است که پانصد مردم را از اصحاب پیغمبر که کل ایشان خوف میکردند از نفاق
و در قرآن مجید البته حال کثرت مومنین و ذلت منافقین مندرج است کسی منکر آن نیست لیکن تصریح نام کسی از منافقین در
نیافته که بالجزم معلوم شود و آنحضرت صلعم بجز حذیفه هیچکس را از نام و نشان منافقین اطلاعی نبخشیده بودند و حذیفه نیز جرأت با فشاء
راز آنحضرت نمی نموده بود مگر مردمان بذریعه قرائن و علامات پی بآن می بردند و نفاق را منسوب بطرف بعضی از صحابه مینمایند در صحیح مسلم
از ابو هریره منقول است قال قال رسول الله صلعم اية المنافق ثلث وان صام وصلى وزعم انه مسلم اذا حدث
كذب واذا وعد اخلف واذا اؤتمن خان یعنی فرمود رسول خدا صلعم که نشان منافق سه چیز اند اگرچه روزه
دارد و نماز بپا دارد و گمان کند که من مسلمانم و آن این است وقتیکه سخن گوید دروغ گوید و وقتیکه وعده کند خلف وعده نماید و وقتیکه امانت
گیرد خیانت کند و در مشکوة از عبد الله بن عمر مروی است قال قال رسول الله صلعم اربع من كن فيه كان منافقا
خالصا ومن كانت فيه خصلة منهن كانت فيه خصلة من النفاق حتى يدعها اذا اؤتمن خان واذا حدث
كذب واذا عاهد غدر واذا خاصم فجر متفق علیه یعنی فرمود رسول خدا صلعم چهار چیز است که هر که در وی این چهار باشند منافق خالص
خواهد بود و در کسیکه یک خصلت باشد از ان چهار خصائل خواهد بود در وی یک خصلت از نفاق تا اینکه بگذارد آنها را و وقتیکه امانت
گیرد خیانت کند و وقتیکه سخن گوید دروغ گوید و وقتیکه عهد نماید بیوفائی کند و وقتیکه مخاصمه نماید گناه بد کند و نووی در شرح مسلم میگوید
که قال جماعة من العلماء المراد به المنافقون الذين كانوا في زمن النبي صلعم یعنی گفت جماعتی از علماء که مراد

باین منافق اند که در زمانهٔ آنحضرت صلعم بودند انتهی این علامات منافقین از آنحضرت ماثور است واکنون باید شنید که کدام کدام کس مبتلا بود باین علامات در صحیح مسلم در کتاب الجهاد مذکور است که علی و عباس پیش عمر آمدند نزاع کنندہ و طلب میراث و عمر بعد از کلام طویل گفت که فلما توفی رسول الله قال ابوبکر انا ولی رسول الله فجئتما تطلب میراثک من ابن اخیک ویطلب هذا میراث امراته من ابیها فقال ابوبکر قال رسول الله ما نورث ما ترکناه صدقه فرایتماه کاذبا اثما غادرا خائنا والله یعلم انه لصادق بار راشد تابع للحق ثم توفی ابوبکر وانا ولی رسول الله وولی ابی بکر فرایتمانی کاذبا اثما غادرا خائنا والله یعلم انی لصادق بار راشد تابع للحق یعنی پس هرگاه که وفات یافت رسول خدا صلعم گفت ابوبکر خلیفه من رسول خدا ام پس آمدید شما هر دو و طلب میکردی ای عباس میراث خود را از جانب پسر برادر خود و طلب میکرد علی میراث زن خود را از جانب پدر او پس گفت ابوبکر که فرمود رسول خدا صلعم موروث نمیشویم چیزیکه گذاشته ایم صدقه است پس دیدید شما هر دو او را کاذب آثم غادر خائن و خدا میداند که او هر آئینه صادق نیکوکار رهنمائی یافته پیرو برای حق بود بعد از آن فوت شد ابوبکر و من خلیفه رسول خدا و خلیفه ابوبکر هستم پس دیدید شما هر دو مرا کاذب آثم غادر خائن و خدا میداند که من هر آئینه صادق نیکوکار رهنمائی یافته پیرو برای حق هستم انتهی و ظاهر است که جناب خلافت پناه چیر امثل کذب نسبت میگویند که بدروغ علی و عباس را متهم میساختند پس هرگاه باب مدینهٔ علم آن هر دو را کاذب آثم و غادر و خائن گمان کردند اکنون در نفاق ایشان کدام تردد باقیماند که جمله علامات نفاق حسب روایات اهل سنت در آن هر دو یافته شدند و واضح ازین است که کرمانی در شرح صحیح بخاری روایت میکند قال عمر یا حذیفة بالله انا من المنافقین یعنی گفت عمر ای حذیفه قسم بخدا که من از منافقین هستم و هم در شرح بخاری نوشته که ان حذیفة بن الیمان کان صاحب سر رسول الله فی شان المنافقین وکان یعرفهم ولا یعرفهم بعد رسول الله من الصحابة یعنی حذیفه صاحب راز آنحضرت بود در شان منافقین و کسی دیگر بجز حذیفه منافقین را نمی شناخت بعد پیغمبر خدا صلعم انتهی ازین جهت اظهار نفاق خود پیش حذیفه میکرد و در احیاء العلوم غزالی مذکور است که عمر از حذیفه پرسید که بل عدنی رسول الله فی المنافقین یعنی آیا شمار کرده است پیغمبر خدا مرا در منافقین و در میزان ذهبی مذکور است که عمر گفت یا حذیفه نشدتک بالله انا من المنافقین یعنی ای حذیفه قسم میدهم ترا بخدا که من از منافقین هستم پس قسم خوردن عمر بر نفاق خود و استفسار از حذیفه بوجه چیر حمل توان نمود آنکه کرمانی شارح صحیح بخاری میگوید که عمر هضما لنفسه گفته بود که من از منافقین هستم پس قول او بنهایت پوچ است زیرا که هضما لنفسه میگوید که من گنهگارم نه اینکه بگوید که من کافرم یا منافقم و استفسار از حذیفه بار بار که صاحب سر رسول خدا بود خالی از غرض نیست و حذیفه بعبد الله بن عمر گفت که مبتلا بنفاق شد کسیکه بهتر از شما بود چنانچه در صحیح بخاری مذکور است عن الاسود قال کنا فی حلقة عبد الله فجاء حذیفة حتی قام علینا فسلم ثم قال لقد انزل النفاق علی قوم کانوا خیرا منکم قال الاسود سبحان الله ان الله یقول ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار فتبسم عبد الله وجلس حذیفة فی ناحیة المسجد فقام عبد الله فتفرق اصحابه فرمانی بالحصاة فاتیته فقال حذیفة عجبت من ضحکه وقد عرف ما قلت لقد انزل النفاق علی قوم کانوا خیرا منکم یعنی از اسود روایت است که گفت بودیم در حلقه عبد الله پس آمد حذیفه تا اینکه ایستاد بر ما پس سلام کرد بعد از آن گفت که هر آئینه بتحقیق نازل کرده شده است نفاق بر قومی که بودند بهتر از شما گفت اسود سبحان الله چگونه چنین باشد حالانکه خدا تعالی میفرماید ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار پس تبسم نمود عبد الله

ونشست حذیفه در کنارهٔ مسجد پس برخواست عبد الله پس متفرق شدند صحاب او پس انداخت حذیفه سوی من سنگریزه پس آمدم نزد او پس گفت

حذیفه تعجب کردم از خندهٔ او و تحقیق شناخت عبد الله چیزی را که گفتم لقد انزل الله النفاق علی قوم کانوا خیرا منکم انتهی پس تبسم نمودن

عبد الله بن مسعود و گفتن حذیفه که از ضحک عبد الله تعجب کردم و حالانکه دانست آنچه مراد من بود از قول لقد انزل النفاق علی قوم کانوا خیرا منکم

دلیل صریح است برانکه مراد حذیفه کسانی بودند که از عبد الله بهتر بودند و العاقل تکفیه الاشارة و آیهٔ ماکان الله لیذر

المؤمنین علی ما انتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب تتمهٔ قصهٔ احد است و در روز احد بعضی از مومنین

بعضی افعال چنان صادر شد که بر نفاق ایشان دلالت میکرد بنا بر آن خدا تعالی میفرماید چنانکه در تفسیر کبیر مذکور است و خلاصه ترجمه اش

آن است که این آیه از بقیه قصه احد است و واقع شد در آنروز حادثه در مسلمانان از قتل و هزیمت پستر خواند رسول خدا مومنین را با وجود زخمی

بودن ایشان بطلب ابو سفیان عدو خود پس خبر داد خدا تعالی بآنکه گردید این حوادث پس بر هیچ یک مومن از منافق و جائز نیست برینکه بماند

تمام اختلاط بمنافقین بلکه واجب است بر رب تعالی اینچنین حادثه که مومن از منافق ممتاز شود انتهی و در آن شیخین در آنروز و گفتن ایشان

را اینکه برود بن آهی خود بر گردید محمد مقتول شد از مسند احمد حنبل قبل ازین بتحریر کرده ام این است قرائن و علامات نفاق در صحابه رسول خدا

صلعم و ارتداد اکثر ایشان اهل سنت است که برین ثابت کنانیدن ارتداد و نفاق ثلثه تصدیع [illegible] ثابت نمیشوند یکی از اجله صحا-

رساله است که بکمال آرزو میداشت که کسی آماده اثبات نفاق و ارتداد ثلثه شود [illegible] را بعدم قدرت تحریر جواب [illegible]

عرق غیرت ایشان شد که خواه مخواه ایشان [illegible] خلافت و اثبات نفاق [illegible] و ایشان شوند [illegible] صاحب رساله در تحریر [illegible]

متوقع اجر و ثواب باشد [illegible] و اذا لقوا الذین آمنوا قالوا آمنا

و اذا خلوا الی شیاطینهم قالوا انا معکم الم تر الی الذین تولوا قوما غضب الله علیهم ما هم منکم و لا منهم و

یحلفون علی الکذب و هم یعلمون و لئن جاء نصر من ربک لیقولن انا کنا معکم و اذا لقوکم قالوا آمنا و اذا خلوا عضوا علیکم الانامل

من الغیظ قل موتوا بغیظکم [illegible] علیه [illegible] ابن کلام [illegible] اثبات نفاق [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] صحابه [illegible] منافقین در زمان رسول [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] جماعت کثیر [illegible] آیات [illegible]

کرده و سوالات [illegible] مغضوب علیهم [illegible] خلیفه ثانی [illegible]

[illegible] قبل ازین [illegible] کرده [illegible]

الذین یقولون لا تنفقوا علی من عند [illegible] المنافقین لا یفقهون

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] صاحب رساله [illegible] تفسیر [illegible]

این مضمون درین آیه فقط همین مضمون است که منافقین میگفتند خرج مکنید برآنانکه نزد رسول خدا صلعم هستند تا آنکه متفرق شوند و جواب آن
فقط است خزانهای آسمانها و زمین ولیکن منافقین نمی فهمند فقط پس به تعالی مومنین را و عهد جناب رسول مقبول ثروت داد و غنائم
ملک عرب بدست ایشان افتاد و خدا تعالی فضل خود شامل حال ایشان گردانید و نزول قرآن و ارسال رسول همه حق است لیکن این مضمون
در آیه مذکوره کجا است و ملک کسری و قیصر را درین آیه چه تعلق است و اگر همچنین است پس بعد زمان رسول خدا صلعم ترکستان و قهستان و
سودان را که اهل اسلام فتح کرده اند مثل خزائن کسری و قیصر از خزائن آنها نیز خدا تعالی مومنین را دوخت و ازانجمله یکی معاویه است که بقول
صاحب جامع الاصول از مولفات القلوب است حیث یقول المعاویة و اباه من مولفات القلوب و مولفة القلوب منافق را میگویند اگر کسی
بعد آنحضرت صلعم کدام ملک اشهر برای ترقی ریاست خود فتح کرده باشد شرفی برای او حاصل نیست و درین باب جمله سلاطین اسلام برابر اند
و جهاد فی سبیل الله آن است که خود در معرکه حاضر شود چنانکه جناب رسول خدا صلعم بنفس نفیس خود تشریف میبردند یا علی مرتضی که در جنگ
جمل و صفین تشریف فرما شده اند آنکه با استراحت تمام در خانه خود نشستن و دیگر مومنین را در تهلکه انداختن سزاوار منصب خلافت نیست این محض
دنیا طلبی است و اگر در ولایت دور دست و بلاد بعیده الارجاء اتفاق [illegible] مضائقه نبود لیکن ایشان در هیچ معرکه شریک جهاد نگردیده اند
نه قریب نه بعید [illegible] قال تعالی ویحلفون بالله انهم لمنکم وما هم منکم ولکنهم قوم یفرقون
[illegible] منافقان بنام الله تحقیق ایشان از شما اند و نیستند ایشان از شما ولیکن ایشان قومی اند که میترسند لو یجدون ملجأ او مغارات
او مدخلا لولوا الیه وهم یجمحون اگر یابند جائے پناه و یا غارها و یا جائے دخل البته بازگردند طرف وی در حالیکه ایشان سرکشان
باشند [illegible] مقامات مسطوره [illegible] این آیه نیز ظاهر است ترس و هراس منافقین از مومنین صحابه یعنی منافقین [illegible]
[illegible] از مقصود خود و مقصد ایشان همواره [illegible] جماعت اهل اسلام بود مایوس شدند و دیدن اقبال و اعزاز
[illegible] کثرت و شوکت مومنین و نکبت و ذلالت مشرکین و [illegible] حال و زوال اقبال خود ملاحظه کنند [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] ذلت و خواری و غیظ [illegible] که عذاب شدید است
[illegible] قل موتوا بغیظکم [illegible] مومنان [illegible] و [illegible]
[illegible] پس آتش غیظ
[illegible] خواری [illegible] خیال [illegible] منافقان [illegible]
[illegible] قول و فعال خویش [illegible] ظاهر است که حال منافقان در زمان آنحضرت صلعم همین بود که
[illegible] کثرت و شوکت [illegible]
[illegible] کثرت و شوکت مومنین [illegible] منافقین را [illegible] قال بحق [illegible]
یکون یصیبکم الله بعذاب من عنده او بایدینا فتربصوا انا معکم متربصون
[illegible]
[illegible] منافقان
[illegible]

رسول مقبول معین نشد و یا حذیفه بموجب ارشاد رسول خدا مطلع بود و ظاهر است که کدام صاعقه یا حجری از آسمان بر ایشان نازل نشده بود
تا آنکه جناب رسول خدا از دار دنیا رحلت فرمود و بعد آنحضرت نیز بر عکس از منافقان که در صحابه آنحضرت بودند عذاب از جانب خدا نازل نشده
و نه کدام مومن با ایشان جنگ کرده مگر اینکه بعد مردن از جانب خدا عذاب چشیدند و باقیماندگان در دنیا از دست حق پرست علی ابن ابیطالب
و یاران او مقتول شدند که بعضی از ایشان منافق بودند و بعضی مرتد و جهش آنکه در استیعاب و صحیح ترمذی از ابو سعید و جابر روایت است
که ما می شناختیم منافقان را در عهد آنحضرت صلعم مگر به بغض علی و در مسلم و ترمذی و نسائی از امیر المومنین علی مروی است که گفت سوگند بآنکسیکه
بخدا که عهد کرد نبی بسوی من که دوست ندارد مرا مگر مومن و دشمن نمیدارد مرا مگر منافق و آنچه جری از اتفاق مقاتله با منافقان [illegible]
و ابوبکر با آنحضرت [illegible] ثابت است [illegible] با منافقین [illegible] الایمان [illegible] اسماء المنافقین
تا آنکه برهم شیعه مومنان کامل صحابه مثل علی و ابوذر و سلمان و عمار و مقداد را بدست منافقان سپارند و مجبور و مقهور ایشان وا نمایند
معاذ الله من هذا الاعتقاد اقول مومنان کامل از دوام بدست ظلمه مانده مجبور و مقهور گردیده اند چنانکه حضرت ابراهیم که در دست نمرود
بود و حضرت موسی در دست فرعون و ببین که نمرود با حال حضرت ابراهیم چه کرد و فرعون چه تکالیف شاقه داد و حضرت موسی را که از جانب او
در خوف و خشیت بسر میبردند چنانچه حق تعالی میفرماید فخرج منها خائفا یترقب انما فاخاف ان یقتلون و سالها را بنی
اسرائیل در تصرف و قبضه و قهر فرعون و فرعونیان ماند پسران ایشان را ذبح مینمودند و دختران ایشان را زنده میگذاشتند چنانچه حق تعالی
میفرماید خطابا لبنی اسرائیل یذبحون ابناءکم و یستحیون نساءکم پس ملاحظه باید کرد که چه قدر ظلم است و مانند مومنان کامل در
حکومت قهر ظلمه عجب نیست که از بدو دنیا عالم همین طریقه مسلوک مانده است و علی مرتضی و ابوذر و سلمان و غیرهم مومنین کاملین که مجبور در دست
ایشان مقهور بودند حسب ارشاد جناب رسالتماب صلعم بودند چنانکه از آنحضرت صلعم در صحیح مسلم مروی است که حذیفه فرمود که بعد من حکامی
بهم رسند که متمسک بسنت من نباشند و در ایشان قومی از زمین برخیزند که قلوب ایشان قلوب شیاطین باشد حذیفه عرض کرد که یا رسول الله
که اگر من پایم ایشان را چه حکم فرمود که اطاعت ایشان کن اگرچه مال ترا بگیرند و پشت ترا زخمی کنند انتهی و ما صحابه را به سه اقسام منقسم ساختیم
اکثر ایشان مومن بودند و بعضی از ایشان مرتدین و بعضی منافقین و نسبت اعتقاد نفاق اکثر صحابه بجانب ما دروغ محض است قال
لئن لم ینته المنافقون والذین فی قلوبهم مرض والمرجفون فی المدینة لنغرینک بهم ثم لا یجاورونک فیها
الا قلیلا ملعونین اینما ثقفوا اخذوا و قتلوا تقتیلا این آیت نیز حکم میکند بر قلت و ذلت و خواری و رسوائی و بر اخذ و قتل منافقین و اخراج
ایشان از مدینه در صورت عدم ترک نفاق فان یتوبوا یک خیرا لهم و ان یتولوا یعذبهم الله عذابا الیما فی الدنیا و الآخرة
و ما لهم فی الارض من ولی و لا نصیر ترجمه پس اگر توبه کنند از نفاق باشد بهتر ایشان را و اگر روگردانند از توبه و بر نفاق خود ثابت
باشند عذاب کند خدا تعالی ایشان را عذاب سخت در دنیا و آخرت و نباشد برای ایشان در روی زمین یاری دهنده و کارسازی یعنی در روی زمین کسی
یاری ایشان نکند و دست ایشان نگیرد چه جای امامت و خلافت اقول در زمان رسول خدا صلعم حال منافقین همچنین بود که بعضی قتل
میشدند لیکن علم نفاق ایشان بعکس اخلاص بود و خلق الشنعا برسول او و کسانیکه در صحابه آنحضرت صلعم مختلط بودند و بعد
آنحضرت صلعم [illegible] بود [illegible] ایشان را [illegible] حاصل نبود چنانچه ملا علی قاری در شرح مشکوة میگوید
[illegible] الی الطائف فی نجاة فقال الناس ای المنافقون و عوام الصحابة فقد طال نجوه مع ابن عمه

[illegible]

یعنی از جابر روایت است که گفت آمد پیغمبر خدا صلعم علی را بسوی طائف پس راز گفت او را پس گفتند مردمان ای منافقون یا عوام صحابه پس تحقیق
دراز شد راز گفتن او همراه پسر عمّ خود انتهی ازین کلام معلوم شد که قائل بقوله قال نجواه مع ابن عمه منافقان یا عموم صحابه بودند و شیخ علی متقی
در کنز العمال درین حدیث بجای لفظ فقال الناس لفظ ابوبکر آورده و بنا برین قول معلوم شد که قائل مقوله لقد طال نجواه مع ابن عمه
ابوبکر است و ملا معین الدین در معیر خود بجای آن نام عمر ذکر کرده و چون ملا علی قاری ازین معنی غافل بوده ازین باعث لفظ ناس به منافقین یا
عوام صحابه تفسیر کرده و هرگاه که حدیث مذکور موافق گفته ملا علی قاری تسلیم نموده شود لازم آید که ابوبکر و عمر از منافقین یا از عوام صحابه بوده باشند
که وقعتی نداشتند نزد آنحضرت صلعم نه از کبار اصحاب چنانکه اهل سنت می فهمند و معنی آیه دیگر این است که اگر رو گردانند ایشان از توبه عذاب کند
ایشان را خدا عذاب دردناک در دنیا و آخرت و نباشد در زمین برای ایشان دوستی و یاری یعنی وقت نزول عذاب خدا کسی در زمین یاری
ایشان نکند که از ایشان دفع عذاب نماید چنانکه در تفسیر بیضاوی مذکور است که وما لهم فی الارض من ولی ولا نصیر ینجیهم من العذاب
و همچنین در تفسیر مدارک مرقوم است ولا نصیر ینجیهم من العذاب یعنی برای ایشان در زمین دوستی نیست که نجات دهد ایشان
را از عذاب خدا و همچنین در تفسیر حسینی است پس معلوم شد که معنی آیه این است که برای رفع عذاب خدا کسی برای ایشان یاری و دوستی نیست
که وقت نزول عذاب ایشان را نجات بخشد از عذاب خدا اینکه مطلق کسی یار ایشان نباشد و منقول نشده که در دنیا کسی از منافقین که
در صحابه آنحضرت بودند معذب شده باشد الا آنکه منافقین بعد آنحضرت صلعم نیز باقی مانده بودند چنانکه روایات اهل سنت شاهد است بران
فی البخاری فی تفسیر قوله تعالی فقاتلوا ائمة الکفر حدثنا زید بن وهب قال کنا عند حذیفة فقال
ما بقی من اصحاب هذه الآیة الا ثلثة ولا من المنافقین الا اربعة
یعنی در تفسیر آیه فقاتلوا ائمة الکفر از زید بن وهب منقول است میگوید که بودیم نزد حذیفه پس گفت
که باقی نمانده اند از اصحاب این آیه مگر سه کس و نه باقی مانده اند از منافقین مگر چهار کس پس صاحب تحفه که میگوید که بعد آنحضرت صلعم منافقین باقی
نمانده بودند دروغ محض است و در آیه مذکوره برای ایشان وعید تعذیب بسیف باید در دنیا و آخرت مختلف در وعده خدا محال است
پس معلوم شد که عذاب ایشان منحصر است بر وقت رجعت یا اینکه در جنگ جمل و صفین از دست حق پرست امیر المومنین و همراهیان او مقتول
شده باشند خلاف وعده خدا لازم نیاید و در آخرت مقر ایشان اسفل السافلین است و امامت عام است برای مومن باشد یا برای کافر
چنانکه ائمه برحق میباشند همچنین ائمه کفر نیز ظاهر میشوند و در قرآن ذکر ائمه کفر موجود است و بعد آنحضرت صلعم کسی از ائمه کفر باقی مانده
بود چنانچه از بخاری نقل کردم پس چنانکه امام و خلیفه حق میباشد همچنین خلیفه باطل نیز میباشد و در مذهب اهل سنت ایمان صحیح شرط امامت
نیست چنانکه در جامع الرموز موجود است السلطان ای الخلیفة والوالی الذی لیس فوقه وال عادلا کان او جابرا وقیل
بشرط العدالة والاطلاق مشعر بان الاسلام لیس بشرط حاصلش آنکه بادشاه است خلیفه و والی که فوق او والی نیست عادل
باشد یا ظالم و بعضی میگویند که عدالت شرط خلافت است و اطلاق مشعر است باینکه اسلام شرط خلافت نیست انتهی پس در خلیفه اسلام شرط
نیست مسلم باشد یا فرنگی چنانکه بیان کرده آمد و حدیث ان الله لیؤید هذا الدین بالرجل الفاجر مؤید آنست
و از خلیفه کردن صحابه حقیت خلافت متحقق نمیشود چنانچه قبل ازین گفتم و عدم ولایت و عدم نصرت منافقین متعلق بتعذیب ایشان است
و تنبیه خدا بتعذیب ایشان خواهند دوستی باشد در زمین برای ایشان و نه مددگاری که دفع عذاب از ایشان کند آنکه یاری دهد

برای ایشان نباشد قال ومن حولکم من الاعراب منافقون ومن اهل المدینة مردوا علی النفاق لا
تعلمهم نحن نعلمهم سنعذبهم مرتین ثم یردون الی عذاب عظیم ه ترجمه بعض ازان کسان که
گرد شما می باشند از اهل مدینه از بادیه نشینان منافق اند و بعضے از اهل مدینه خالی شدند از نیکی در حالیکه خو کرده اند یعنی مصر اند بر نفاق تو
ای محمد صلعم نمی دانی آنها را که عالم الغیب هستیم میدانیم آنها را البته قریب است که عذاب خواهیم داد ایشان را دو مرتبه باز گردانیده خواهند شد
بطرف عذاب بزرگ دارد مضمون این آیه اظهر من الشمس واَبین من الامس است که منافقین از اعراب بودند یعنی از دهقانان که ساکن
آنها گرد مدینه بود یا بعض ساکنان مدینه و در اهل مکه یعنی در مهاجرین که ایمان ونصرت وهجرت شان منصوص است کسی منافق نبود
اقول تا این دم کسی از مفسرین اهل سنت پی بحقیقت قرآن نبرده وکسی معانی کلام الهی را نفهمیده چنانکه صاحب رساله بکنه قرآن
میرسد یعنی خدا تعالی از نفاق اعراب واهل مدینه مطلع میسازد که ایشان سخت منافق اند وصاحب رساله منحصر میسازد جمله منافقین را در اعراب
واهل مدینه و نمیداند که ازین آیات حصر منافقین در اعراب واهل مدینه مفهوم نمیشود بلکه خدا تعالی حال نکبت مآل این هر دو صنف را بیان
میفرماید که ایشان منافق اند نه آنکه سوای ایشان کسی دیگر از منافقین نبود وتا حال چنین آیه که بر نفی نفاق هر فرد مهاجرین دلالت
کند معلوم نشده چنانکه آیات مدح علی العموم والاجمال در حق مهاجرین وانصار نازل شده همچنین آیات مذمت منافقین علی سبیل
التعمیم والاجمال نازل گردیده هر دو این جمله اصحاب آنحضرت صلعم که ممدوح ومذموم ومنافق اند باهم مختلط بودند ما به الامتیاز در ایشان
مفقود بود وعلم نفاق منافقین بجز خدا ورسول او هیچکس را حاصل نبود ونام ونشان کسی در کلام الهی مصرح نیست که ایمان مومن
ونفاق منافق بالتخصیص بیان توان کرد ووقت نزول آیه مذکوره مهاجرین نیز از اهل مدینه بودند که بعد هجرت مسکن ایشان خاص مدینه
گردیده بود وسکونت مکه را بالکل ترک کرده بودند اخراج ایشان از اهل مدینه ادعای محض است که دلیلی ندارد وچنانکه ایمان وهجرت
مهاجرین علی العموم منصوص است همچنین ایمان ونصرت انصار نیز منصوص است تخصیص مهاجرین چیست وکجاست ودر قرآن که
کسانیکه از مکه بطرف مدینه هجرت کرده اند جمله ایشان مومن صحیح الایمان اند ودر ایمان ایشان ریبی نیست تا منصوصیت ایمان ایشان
صحیح باشد وحالانکه دلیل آنحضرت که بطرف مدینه برده بود وهمراه آنحضرت هجرت کرده بود کافر بود وهمچنین ایمان هر مومن نیز منصوص
نیست باید که ارتداد هیچکس بعد آنحضرت درست نباشد قال پس مضمون این آیات که مصرح این اوراق اند تمیز وتفرقه کالشمس فی
نصف النهار والنار علی فرق الاشجار میان مومنین ومنافقین پیدا است چه حق تعالی منافقین را در دنیا وآخرت وعید شدید فرموده
یعنی بخواری ورسوائی وبا خذ وقتل وجلا فضیحت نموده وبخوف وتقیه نسبت کرده وبے یار ومددگار ساخته وبقلت وذلت یاد کرده
گذارده آنها در میان مومنین خوار وناچار بغیظ وحسد ذکر نموده ودر ساکنان اعراب ومدینه نشان آنها داده چنانکه آیات مرقوم الصدر گواه
این مطلب اند اقول بر مقصود صاحب رساله هیچ آیه از آیات مذکوره دلالت نمیکند وآنچه که حسب اعتقاد وفهم خود از آن پی برده
جوابش بقلم آمده ودر مومن ومنافق در زمانه آنحضرت صلعم بظاهر هیچگونه فرق نبود معامله که با اهل اسلام میکردند از مناکحت واکل
وشرب با ایشان نیز همین طور جاری بود چنانچه شیخ عبد الحق در ترجمه مشکوة می نویسد ودر نفس الامر البته مومن از منافق متمیز
بود با خداوند عالم [illegible] رسول خدا حسب اعلام او [illegible] مطلع بودند ویا از اعتراضات ایشان بر اقوال وافعال آنحضرت
صلعم بے نفاق ایشان می بردند چنانکه در [illegible] مخفی نیست وسوای ایشان هیچکس علمی نداشت بحال ایشان بلکه خدا تعالی نسبت

بجبیب خود پیغمبر فرماید که لا تعلمهم نحن نعلمهم پس هرگاه حال ایشان چنین باشد چگونه تمیز بین در مومن و منافق متحقق
باشد و وعید شدید که خدا تعالی نسبت بایشان فرموده علم آن نیز نزد کسی نیست و بر عکس تا اینجا هم منکشف نگردید که فلان کس از اصحاب
رسول ذلت حاصل شده تا معلوم کنند که آنکس منافق بود بلکه ایشان مثل دیگر مومنین در اصحاب آنحضرت مندرج بودند و هیچگونه فرقی نبود
میان مومن و منافق و اگر وقتا وعید دنیا موقوف بر رجعت دارند درین صورت معنی آیه البته درست میشود و الا منقول نیست که کسی
منافق از دست مومنی ذلتی کشیده باشد مگر اینکه گویند که مقاتله جناب امیر با ناکثین و قاسطین و مارقین که بعد آنحضرت صلعم بوقوع آمده این
مقاتله با منافقین هم بود زیرا که با اصحاب رسول خدا هیچکس مقاتله نکرده بجز علی بن ابی طالب و قتل و ذلیل نشدند اصحاب آنحضرت مگر از دست
علی و آیه ملعونین اینما ثقفوا اخذوا وقتلوا تقتیلا نفرین است بر منافقین یعنی دعای بد در حق ایشان مثل قاتلهم الله انی
یوفکون نه بیان خبر و عدم ولایت و نصرت ایشان متعلق به تعذیب است یعنی بر وقت تعذیب خدا کسی دوست و یار ایشان در
زمین نیست نه آنکه مطلق دوست و یار ایشان کسی نیست زیرا که در کار دوستی منافق با منافق ریبی نیست مثل دوستی و یاری مسلم با مسلم
و اگر مراد آنست که منافق را غیر منافق دوست و یار نخواهد بود پس این امر برای مسلم نیز ثابت است که مسلم را غیر مسلم دوست و یار نیست
تخصیص منافق چیست و در مدینه و در اعراب البته خدا تعالی نشان منافقین داده است که منافقین آنجا شده اند در نفاق لیکن حصر منافقین
در هر دو مقام نکرده است که ماورای آن وجود آنها در جای دیگر معدوم است و جمله این اوصاف منافقین که بیان کرده از وعید شدید در دنیا
و آخرت و قلت و خواری و قتل و خوف و عدم محبت و نصرت و بودن آنها خاص در مدینه و در اعراب پس با وجود بیان اینقدر اوصاف
و علامات جناب رسول خدا بی اخبار خدا تعالی از حال ایشان مطلع نشدند و بعد آنحضرت صلعم نیز کسی را علم بنفاق منافقین علی التعیین
حاصل نشد پس معلوم نیست که نزد صاحب رساله تمیز و تفرقه بین المومن و المنافق چگونه پیدا شد و هرگاه خدا تعالی در حق پیغمبر خود فرماید که لا
تعلمهم نحن نعلمهم دیگری چه رسد که پی بنفاق ایشان ببرد و اگر معهذا کسی دیگر دعوی تمیز مومن و منافق بکند بجز خبط و
مالیخولیا که عارض دماغ او گردیده دیگر چه توان گفت قال و بخلاف آن مومنین صالحین را غلبه و تسلط فی الارض وعده داده و
نصرت و امن امیدوار ساخته و اولئک اعظم درجه ستوده و شهادت بدخول جنت و بشارت نعیم در قرآن عظیم جا بجا داده و بایمان
و تقوی و جهاد و زکوة و غیره اعمال صالحات ایشان ستایش کرده و نسبت حال ایشان را هجرت و نصرت بیان نموده و کلا وعد الله
الحسنی در حق آنها فرموده چنانچه کلام معجز نظام وعد الله الذین امنوا منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی
الارض کما استخلف الذین من قبلهم الی اخر الایات ان الارض یرثها عبادی الصالحون ولینصرن
الله من ینصره وان الله علی نصرهم لقدیر ان الله یدافع عن الذین امنوا یا ایها الذین امنوا من یرتد
منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم یحبهم ویحبونه اذلة علی المومنین اعزة علی الکافرین یجاهدون
فی سبیل الله ولا یخافون لومة لائم ومن یتول الله ورسوله والذین امنوا فان حزب الله هم الغالبون لانتم
اشد رهبة فی صدورهم من الله فالذین امنوا به وعزروه ونصروه واتبعوا النور الذی انزل معه اولئک
هم المفلحون واذکروا نعمة الله علیکم اذ کنتم اعداء فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا یوم لا یخزی
الله النبی والذین امنوا معه عسی الله ان یجعل بینکم وبین الذین عادیتم منهم مودة والله قدیر والله غفور

رحیم قاتلوهم یعذبهم الله بایدیکم ویخزهم وینصرکم علیهم ویشف صدور قوم مؤمنین ویذهب غیظ
قلوبکم ویتوب الله علی من یشاء بل الله مولکم وهو خیر الناصرین واذکروا اذ انتم قلیل مستضعفون
فی الارض تخافون ان یتخطفکم الناس فاویکم وایدکم بنصره ورزقکم من الطیبات لقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة
ویوم حنین انزل جنودا لم تروها وعذب الذین کفروا لقد ابتغوا الفتنة وقلبوا لک الامور حتی جاء الحق وظهر امر الله وهم کارهون
مع آیات دیگر که در توصیف شان بالا نوشتیم همین معامله است و شک نیست که حق سبحانه تعالی جمیع صحابه را هم در حیات و هم بعد ممات آنحضرت
صلعم یاری داد خصوصاً خلفا در شیعین را که هزارها مرتدان و مشرکان و دیگر کفار اهل کتاب را کشتند بلکه کسری و قیصر را برهم زدند و تسلط
فی الارض نصیب ایشان گشت معلوم شد که خلفاء مهاجرین فی سبیل الله بودند حق تعالی که وعده نصرت بمهاجرین داده بود در حق آنها هم
راست کرد و دیگر صحاب نیز ناصران دین خدا بودند اگر نعوذ بالله منافق بودندے کسے دست آنها نمیگرفت و در زمین کسی یار و نصیر آنها
نمی شد بحکم کریمه ما لهم فی الارض من ولی ولا نصیر اقول علی الاجمال وعده استخلاف و ایراث برائے مومنین و نصرت دادن ایشان را و مدافعت
از ایشان و مجاهده ایشان در راه خدا و تغلب ایشان بر کفار و رہبت ایشان در صدور کفار و تعزیر و نصرت ایشان آنحضرت صلعم را
و اتباع اندر و ایتلاف مومنین فیما بینهم و انزال جنود غیر مرئیه و سوائے آن آنچه که در آیات مسطوره مذکور است مستلزم امتناع طریان کفر بعضے
از ایشان نیست و اصحاب آنحضرت صلعم هنوز برتبه بلعم باعور رسیده بودند لیکن همین که در آخر حال بلعم باعور تا کجا منجر شد که در طرفة العین
مرتد گردیده و در فوات ثلثه اکثر از امصاف آیات مذکوره متحقق شوند چنانچه قبل ازین جابجا بیان کرده ام و آیات کثیره متضمنه مدح مومنین
که درین تقول ایراد نموده ما ادر علامت و عبارات مومنین بهیچگونه ترددے و ارتیابے نیست و کرر و سه کرر اتفاق درج همچنین آیات درین
رساله بوقوع آمد لیکن مطلب صاحب رساله از ایراد عموم آیات بپایه ثبوت نمیرسد زیرا که آیات مطلقه اگر مقید نشوند مضمون اکثر آیات برهم میشود
قابل عمل نمی ماند و صاحب رساله قبل ازین خود درین رساله تحریر کرده و حال ارتداد مومنین بیان نموده در قول حق سبحانه تعالی یا ایها الذین
امنوا من یرتد منکم عن دینه الآیه آن مرتدان نیز قبل ارتداد در زمره مومنین محسوب بودند و ایشان را در زمانه آنحضرت صلعم تسلط
فی الارض و نصرت بر کفار و غلبه و امن از جانب خدا حاصل بود و خدا تعالی ایشان را با و لنک اعظم درجه ستوده و بشارت نعیم در قرآن عظیم
بایشان داده و بایمان و تقوی و جهاد و زکوة و غیره اعمال صالحه ایشان را ستایش کرده و نسبت حال ایشان را بعزت و شوکت بیان نموده
کلا وعد الله الحسنی در حق آنها فرموده الی آخره اما اگر ایشان بسبب ارتداد خود از آیات مدح خارج اند بعضے دیگر نیز
بسبب ارتداد یا نفاق خارج اند و اگر ارتداد چند کسان غیر از قرآن ثابت میکنی پس ارتداد جماعتے را از روایات کتب اهل سنت ثابت میکنیم
و این آیات عامه که در مدح مهاجرین و انصار در آورده مخصصات آنها نیز در قرآن شریف موجود است کما قال الله تعالی الذین امنوا
ولم یلبسوا ایمانهم بظلم اولئک لهم الامن وهم مهتدون ایضاً انما المومنون الذین امنوا بالله ورسوله ثم
لم یرتابوا وجاهدوا باموالهم وانفسهم فی سبیل الله اولئک هم الصادقون ایضاً انما المؤمنون الذین امنوا بالله ورسوله
اذا کانوا معه علی امر جامع لم یذهبوا حتی یستاذنوه ایضاً ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا ایضاً یا ایها
الذین امنوا اذا لقیتم الذین کفروا زحفا فلا تولوهم الادبار ومن یولهم یومئذ دبره الا متحرفا لقتال او متحیزا
الی فئة فقد باء بغضب من الله ومأویه جهنم وبئس المصیر ایضاً الم یعلموا انه من یحادد الله ورسوله فان

له نار جهنم خالدا فيها ذلك الخزي العظيم ايضا ان الذين يحادون الله ورسوله كبتوا كما كبت الذين من
قبلهم ايضا لا تجد قوما يؤمنون بالله واليوم الآخر يوادون من حاد الله ورسوله ولو كانوا آباءهم او ابناءهم او اخوانهم او عشيرتهم
ايضا ان الذين يؤذون الله ورسوله لعنهم الله في الدنيا والآخرة واعد لهم عذابا مهينا ايضا والذين يؤذون رسول الله لهم عذاب اليم
ايضا فليحذر الذين يخالفون عن امره ان تصيبهم فتنة او يصيبهم عذاب اليم ايضا ومن يعص الله ورسوله فقد ضل ضلالا مبينا
ايضا يا ايها الذين آمنوا لا تتخذوا اليهود والنصارى اولياء بعضهم اولياء بعض ومن يتولهم منكم فانه منهم ان الله لا يهدي القوم الظالمين

پس کسانیکه ظلم و تعدی علی الخصوص بر اهل بیت رسول صلعم کردند و در نبوت آنحضرت صلعم ارتیاب نمودند و بر فعل آنحضرت [illegible]
و از جهاد فی سبیل الله فرار نمودند و بر مخالفت آنحضرت مبادرت ساختند و قول آنحضرت را رد کردند و در رد کردن ارشاد آنحضرت [illegible]
با آنحضرت ایذا رسانیدند و اقارب خود را بر خلاف آنحضرت که مطرود آن آنحضرت بودند [illegible] و مبین باقوال مغضوبان خدا و کلمات [illegible]
انکار کردند و قول آنحضرت صلعم را منسوب به هذیان نمودند و فاطمه زهرا را ایذا دادند و آن معصومه ایذاء آنحضرت است ناراض شد [illegible]
تر و با مومنین مخلصین و محبین خدا و رسول خدا [illegible] ایشان [illegible] عالیات و جنات نعیم و نور عظیم است [illegible]
[illegible] و مثالب مذکوره بیشک از شمول آیات مدح مستثنی و خارج اند و قبل از این بجمیع حالات مذمومه ایشان استیصال نموده [illegible]
و یاری دین خدا بود که از صحابه در جنگ جمل و حرب صفین بعضی آمده [illegible] جهاد فی سبیل الله کرده باشند [illegible] ایشان [illegible]
یاری و اراده باشد [illegible] از دست خود کشته اند [illegible] سبحانه تعالی مدح ایشان میکند [illegible]
حاضر شده [illegible] کفار را قتل [illegible] سلاطین [illegible] اطراف [illegible] خدا تعالی [illegible] مقام [illegible]
ستایش ایشان نکرده است بلکه مدح ساخته میکند که بالذات کفار [illegible] ایشان قتل میشوند چنانچه میفرماید ان الله اشتری
من المؤمنين انفسهم واموالهم بان لهم الجنة يقاتلون في سبيل الله فيقتلون ويقتلون [illegible]
بدرستیکه خدا خرید از مومنین جانهای ایشان را و اموال ایشان را باینکه برای ایشان بهشت است کارزار میکنند در راه خدا پس قتل میکنند [illegible]
وقال عز وجل ان الله يحب الذين يقاتلون في سبيله صفا [illegible] خدا دوست میدارد کسانی را که کارزار میکنند در راه او [illegible]
يا ايها الذين آمنوا من يرتد منكم عن دينه فسوف يأتي الله بقوم يحبهم ويحبونه اذلة على المؤمنين
اعزة على الكافرين يجاهدون في سبيل الله ولا يخافون لومة لائم [illegible]
که خدا دوست میدارد کسانی را که در راه او جهاد میکنند [illegible] آیات [illegible] مجاهدین میفرماید ستایش [illegible]
اگر کلام [illegible] ایشان [illegible] باشد [illegible] حکومت [illegible]
ایشان نبود و اگر [illegible] صحاح ان الله ليؤيد [illegible]
آیات مدح مجاهدین فی سبیل الله [illegible] قتال [illegible]
[illegible] فی الارض [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] سلاطین [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]

مذکور است که تا مع نفقه خود را از وجه کتابت قرآن شریف میکرد و اموال بادشاه را اصلا در باکول و مشرب خود نمی آورد و علما و صلحا را نهایت
دوست میداشت و جلال الدین خلجی و علاء الدین خلجی که اسلام را رواج دادند و در معابد کفار مساجد بنا کردند لیکن ایشان را خلیفه رسول
نمیتوان گفت و این قدر فتح بلاد که در ازمنه ثلثه نصیب مسلمانان گردید اجر آن برای مومنین مقاتلین مجاهدین است نه برای آمرین
چه مومنین خود نصرت دین خدا میکردند و جهاد فی سبیل الله مینمودند و مقاتله و فتح بلاد که از ایشان بوقوع آمده همه در راه خدا بود نه بپاس خاطر ثلثه
که ایشان نیز درین ضمن حصول مطلب خود فهمیده باشند و مراد از آیه وما لهم فی الارض من ولی ولا نصیر آن نیست که تو میگوئی و
از رای خود تفسیر کرده مقر خود حسب اعتقاد علمای اهل سنت در سفل السافلین آماده میسازی و بتفاسیر خود رجوع نمینمائی بلکه مراد از آیه مذکوره
مطابق آنچه که در تفسیر بیضاوی و مدارک و تفسیر حسینی است آن است که اگر خدا بر ایشان عذابی نازل کند کسی دوست و نصیر ایشان نباشد در زمین
که از آن نجاتی بخشند و بالفرض اگر کسی دوست ایشان نیست مراد از آن این است که در اعتقاد باطل ایشان کسی نصیر و دوست نیست که
ایشان را یاری دهد و اعانت ایشان نماید نه آنکه در ترقی اسلام نیز یاری ایشان نکند و یکی از مولفة القلوب معاویه است بقول صاحب
جامع الاصول و هزاران اصحاب رسول ناصر و دوست او بودند و مولفة القلوب منافق را میگویند قال و باید دانست که عصمت انبیاء
قطعی است و صحابه که بالاجماع معصوم نبودند اگر از ایشان بمقتضای بشریت وقتی از اوقات زلتی یا گناهی عمدا یا سهوا بوجود آید باز بزلال
عفو توبه و استغفار و رحمت الهی شسته گردد چه عجب که کلام محل طعن و تشنیع بلکه عفو و مغفرت در حق ایشان قوی تر از دیگران متوقع و مرجو
بلکه بالقطع معلوم کما قال الله تعالی ولقد عفا الله عنهم ان الله غفور حلیم ولقد عفا عنکم والله ذو فضل علی المؤمنین
فاعف عنهم واستغفر لهم وشاورهم فی الامر لقد تاب الله علی النبی والمهاجرین والانصار الذین اتبعوه باحسان فی
ساعة العسرة من بعد ما کاد یزیغ قلوب فریق منهم ثم تاب علیهم انه بهم رؤف رحیم ولولا فضل الله
علیکم ورحمته فی الدنیا والاخرة لمسکم فیما افضتم فیه عذاب عظیم **اقول** ادعای قطعیت عصمت انبیاء
خلاف مسلک اهل سنت است چنانچه صاحب مقاصد و شارح آن میگوید اما غیر کفر پس آن از قبیل کبائر است یا صغائر و صدور آن از روی
عمد است یا از روی سهو و هر یک از آنها قبل بعثت است یا بعد آن اما صدور کبائر بعد از بعثت از روی عمد پس جمهور محققین و ائمه
آنرا منع کرده اند مگر حشویه و پس از آن گفته که و اما صدور کبائر سهوا و علی خطاء فی التاویل پس اکثر علما تجویز آن کرده اند والمختار خلافه
و بعد از آن ماتن و شارح میگوید اما قبل نبوت پس اکثر اصحاب ما و جمعی از معتزله قائل شده اند بآنکه صدور کبیره از انبیاء جائز است و بی
این صحت صدور کبائر عمدا و سهوا قبل بعثت تصریح نموده فخر الدین رازی در تفسیر کبیر و قاضی بیضاوی در تفسیر بیضاوی و شارح مقاصد
در کتاب خود پس درین صورت لواطه با آباء و ابناء و اخوان خود و سنگ و ماء و نهب اموال محترمه و زنا با امهات و بنات و جمیع اینها بشر عمر
و غیر آن قبل نبوت عمدا بارادۀ خود و بعد نبوت سهوا و خطای فی التاویل بر انبیاء جائز باشد اعوذ بالله من ذالک
عقل باور کند که بر چنین اشخاص جبرئیل نازل شود و فضل ترا انکه مقربین باشند و حبیب خدا و خلیل خدا و کلیم خدا و روح خدا شده
برای اصلاح حال پر اختلال جمعی از صحابه چه اساسها قائم کرده اند و چه قواعد کاسده برپا نموده اند یعنی
چه عجب است انبیاء هم مصدر معاصی گردیده اند و صاحب تحفه هم در چند مقام همین نتیجه تحریر کرده است و گاهی پیغمبر خدا را النسبت
بجهل تابیر نخل و غیره منتسب نماید تا برای ایشان عذری باشد برای جهل عمر که منافی قول ... لهلک عمر بر آن بوده و گاهی

بخطا کاری پیغمبر و صواب کاری عمر قائل میشوند و به پیغمبر خود نسبت مینمایند که در حالت جنابت میخواست که نماز بجماعت گذارد تا برای عمر که بحالت
جنابت نماز جماعت واقع ساخت دست آویزی باشد و سماع غنا و لهو باطل بطرف پیغمبر خدا منسوب سازند و عمر را از آن منزه نمایند تا
فضیلت جزئی عمر بر جناب افضل المرسلین حاصل شود و مقصود اصلی و مآل کار تقریر ایشان آنست که علی را بر ثلثه فضیلتی حاصل نشود
از همین جهت در صدد اعلان خطایای انبیاء و خفای عیوب ثلثه و غیرهم و تنقیص و توضیح فضائل علی مینمایند و قبل ازین صاحب رساله
جابجا او عیب برات ثلثه بلکه جمیع مهاجرین و انصار از معائب ایشان کرده است و اکنون استغفار جرائم ایشان مینماید و ما کی منکر عفو جرائم
و زلات مذنبین هستیم اگر با ثم ایشان قابل عفو باشند اول توبه ایشان ثابت نیست و در صورت تسلیم شرط توبه آنست که رد مظالم
نماید و حقوق ناس را ادا سازد و کسی را که گمراه کرده است باز بر سر راه آرد و اگر بکسی ایذا رسانیده است او را از خود راضی کند پس اگر
حق علی و فاطمه را مستر د نموده باشند و ایشان را از خود راضی کرده باشند به براهین قطعیه ثابت کنند بلکه در صحیح بخاری آن است که فاطمه
تا دم مرگ از ایشان متکلم نشد و وصیت کرد که بر جنازه من حاضر نشوند تا اینکه وفات یافت و علی مرتضی شیخین را کاذب و غادر و خائن میدانست
اگر ایشان از جرائم خود بری و پاک می بودند علی مرتضی نسبت با ایشان هرگز بد ظنه نمیشد و این هر سه آیات بالا که در عفو جرائم ایشان
آورده این آیات مختص اند در عفو جرم فرار که در جنگ احد از صحابه بوقوع آمده و ایشان بعد ازان نیز طریق فرار پیموده اند در
خیبر و غیره چنانچه منقول است در تواریخ که در جنگ هوازن که بعد فتح مکه پیش آمده بود ده هزار مجاهدین همراه آنحضرت صلعم بودند جمله فرار
کردند و ایشان خود دیدند مگر هشت کس از بنی هاشم و دو سه کس دیگر بخدمت آنحضرت صلعم باقی ماندند آنگاه عباس بن عبد المطلب
آواز داد که کجا بودید ای بیعت کنندگان زیر درخت و حالانکه بیعت زیر درخت که به بیعت رضوان مشهور است نیز مشروط بعدم فرار از جهاد
است چنانچه در بیضاوی و جلالین و کشاف وغیره تفاسیر اهل سنت است و بعد ازان نیز در خیبر وغیره فرار نموده اند و در وعید فمن نکث
فانما ینکث علی نفسه داخل شدند و آیه لقد تاب الله علی النبی والمهاجرین نیز مخصوص است برای کسانیکه
اطاعت نمودند در جنگ تبوک نه برای آن کسان که قلوب ایشان مدام مشرب بزیغ و فرار بود و آیه ولولا فضل الله در حق کسانی
منافق بود و متفق شده اند باشد و بدکاری و تهمت قذف تا اینکه خدا تعالی هفده آیه نازل کرده از برات متقدره مطلع ساخت و این
هر سه آیه که آورده بر عفو جمیع جرائم دلالت نمیکنند بلکه مختص اند در عفو جرم فرار و تهمت قذف و کلام ما در غیر آنست قال معهذا
اینقدر مسلم است که مقاوم طاعات و مشقات جهاد ایشان نمی شوند و بشارتی که در حق ایشان منصوص قطعیه قرآن و احادیث متواتره
است از آن چشم پوشیدن و عیوب نادره ایشان را تجسس کردن شان اهل ایمان نیست بحکم کریمه یا ایها الذین امنوا اجتنبوا
کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم ولا تجسسوا ولا یغتب بعضکم بعضا و الزام بابن شبهات باهل سنت و تحمل
لازم آید که حمل عقاید ایشان باشد چونکه بحکم کریمه یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر
منکم فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله والرسول ان کنتم تؤمنون بالله والیوم الاخر ذلک خیر واحسن تاویلا
نزد ایشان بجز کتاب الله و سنت دلیل و حجت نیست اقول اول این وعظ و پند بعائشه لازم است که بر عثمان لعنت میکرد و میگفت
اقتلوا نعثلا لعن الله نعثلا قتله الله حراق المصاحف بعد ازان در صدد الزام شیعه باید شد و ثلثه گاهی مشقات و تکالیف جهاد نکشیده اند
که موجب عفو گناه ایشان باشد و گناه ایشان نه بآن درجه بود که مشقت جهاد به مقاوم آن گردد چه هرگاه خلق خدا را بر غیر طریق

بهشت رانده بود شرع شریف ظاهر او تقریط نموده حتی که افعال ایشان خلاف شرع است [illegible] صورت شقاوت [illegible]
[illegible] آن نمی تواند شد و برے ایشان هیچگونه چاره غیر [illegible] پیغمبر کیف یهدی الله قوما کفروا بعد ایمانهم وشهدوا
ان الرسول حق [illegible] و بشارات [illegible] مجاهدین و قاتلین فی سبیل الله [illegible] ان خدا و رسول [illegible]
[illegible] از مجاهدین بود [illegible] چنانکه قبل ازین از کتب اهل سنت نقل کرده ایم و نیز این بشارات مشروط است بسلامتی ایمان و سلب
ایمان مستلزم سلب بشارت است و مثل این بشارات در حق مالک بن نویره و غیره نیز بشارت [illegible] و قرآن مجید [illegible] اهل سنت
[illegible] تسلیم [illegible] این بشارات [illegible] کسانیکه بشارات قرآنیه [illegible] خطاب [illegible] ایشان است که
ومن یرتدد منکم عن دینه فیمت وهو کافر فاولئك حبطت اعمالهم فی الدنیا و
الآخرة واولئك اصحاب النار هم فیها خالدون [illegible] اگر کسے تمام عمر در ترویج دین مبین [illegible] بسر برده لیکن
یک جرم [illegible] تمام طاعات و حسنات او را باطل و حبط میگرداند [illegible] ابلیس لعین [illegible] قدر و مرتبه و منزلت [illegible] اقصی المراتب [illegible]
از ملائکه [illegible] معلم الملکوت گردیده لیکن [illegible] عصیان که از سجده آدم استکبار نمود ملعون دنیا و آخرت گردید [illegible]
و ترقی دین خلاف حکم خدا و رسول [illegible] اگر [illegible] است [illegible] احتیال و الخداع [illegible] ایشان
گردیده آن پیغمبر [illegible] ترویج دین او کوشش بلیغ نماید [illegible]
پیغمبر را باحکام غیر مشروعه [illegible] آن پیغمبر [illegible]
همچنین حال خلیفه و امام [illegible] ایشان نمی توانند شد [illegible]
احتیاج به تجسس عیوب ایشان هرگز نیست بلکه کتب اهل سنت از عیوب کبیره ایشان مملو و مشحون [illegible]
آن سعی موفور [illegible] روایات [illegible] ایشان [illegible] خارج از ایمان [illegible]
و مساعی غیر مشروعه ایشان خلاف [illegible] ایشان اهل ایمان نیست [illegible]
[illegible] بدگمانی و تجسس عیوب [illegible] آیه کریمه یا ایها
الذین امنوا اجتنبوا کثیرا من الظن [illegible] بدگمانی بر ظالم و غاصب [illegible] اهل سنت [illegible]
برادر و رسول مقبول [illegible] ایشان از متواترات است ایشان را بری [illegible]
مخالفت میکنند و نهی [illegible] بدگمانی و تجسس عیوب ایشان [illegible]
الحیوان مینویسد که چون از امام غزالی در باره لعن یزید استفسار نمودند جواب داد که لا یجوز لعن المسلم [illegible] مسلما فهو
الملعون وقال صلعم المسلم لیس بلعان وکیف یجوز لعن المسلم وقد ورد النهی عن ذلك [illegible]
اللعنة [illegible] من النبی صلعم و یزید صح اسلامه وما صح قتله الحسین ولا امره ولا رضاه به [illegible]
لم یجز ان یظن ذلك به فان اساءة الظن [illegible] قال الله تعالی اجتنبوا کثیرا من الظن [illegible]
[illegible] مسلمان پس او ملعون است [illegible]
[illegible] حرمت مسلمان [illegible]

که او پیغمبر است و نزد یزید صحیح شده است اسلام او و صحیح نشده است کشتن امام حسین را و نه حکم او و نه راضی شدن او و آن هرگاه که صحیح نشد آن از وی جایز نیست
اینکه گمان کرده شود آن با و بدرستیکه بدظنی نیز بمسلمان حرام است گفت الله تعالی پرهیز کنید بسیاری را از ظن بدرستیکه بعض ظنها گناه است انتهی این است
حال علمای اهل سنت با قاتلان آل رسول که حرمت یزید را عظیم تر از حرمت کعبه می دانند و ظلم او که روشن تر از آفتاب است بالکل انکار آن میکنند که
یزید مرتکب این امر نشده و اگر کسی از راه مبادرت بد گفتن او نماید او را ملامت و سرزنش نمایند و میگویند که نسبت با ایشان بدظنی نشود که
بموجب آیات قرآنیه ممنوع است چه جای آنکه بی ادبی ایشان که موجب خروج از اسلام است نزد ایشان و الزام با اهل سنت نه بشبهات رکیکه واهیه است
که قابل اعتماد نباشد بلکه بمقدمات برهانیه یقینیه است که دفع آن نتوانند کرد و اهل سنت باوجود علم تعدی و ظلم ایشان اگر دیده و دانسته از عدل و
انصاف اغماض خواهند نمود و حق را بحق خواهند و پشت و ظهیر و نصیر ظلم گردیده در حمایت ایشان خواهند پرداخت حجت ما بر ایشان تمام خواهد بود
و حسن اعتقاد بکسی و بس حقیقت او نمی توانند شد اکثر اهل هند اعتقاد بدینی بهوای میدارند و باوجود وضوح دلائل بطلان عقیده خود تنبه نمیشوند و در
استحکام و ثبات معتقد ایشان تزلزل و تعرض راه نمی یابد و آن الزاماتی که از جانب اهل اسلام بر نصاری عائد میشوند بهیچ احتمالی در اعتقاد
تثلیث ایشان نمی رسد و الزام با مقدمات بدیهیه چگونه محل اعتقاد اهل سنت خواهد بود که بمقتضای کل حزب بما لدیهم فرحون هر فرقه اعتقاد خود را حق
میدانند گو در نفس الامر باطل و پوچ باشد و دلائل نزد اهل سنت چهار اند کتاب و سنت و اجماع و قیاس و قیاس را در مقدمات برهانیه دخل داده از
حق حقیق منصرف می شوند و از همین جاست که میگویند که کسیکه ایمان آورده و ترک وطن کرده و در راه خدا جهاد نموده چگونه ممکن باشد که در
صدد غصب حق کسی شود و اگر به ثبوت رسد بتاویلات رکیکه باطله او را بری میسازند و ما حق کسیکه میگوئیم از کتاب حدیث میگوئیم و از اقوال
علمای اهل سنت و فرقه که سوای همین است که با تاویل آن نمی پردازیم و اهل سنت براه تاویل می پویند کما قال شارح المقاصد واما ما وقع بین
الصحابة من المحاربات والمشاجرات علی الوجه المسطور فی کتب التواریخ والمذکور علی السنة الثقات یدل بظاهره
علی ان بعضهم قد حاد عن طریق الحق وبلغ حد الظلم والفسق وکان الباعث له الحقد والعناد والحسد واللداد وطلب الملک
والریاسة والمیل الی اللذات والشهوات اذ لیس کل صحابی معصوما ولا کل من لقی النبی بالخیر موسوما الا ان العلماء
لحسن ظنهم باصحاب رسول الله صلعم ذکروا لها محامل وتاویلات بها تلیق وذهبوا الی انهم محفوظون عما یوجب التضلیل والتفسیق
صونا لعقائد المسلمین عن الزیغ والضلالة فی حق کبار الصحابة سیما المهاجرین والانصار المبشرین بالثواب فی دار القرار
یعنی ولیکن چیزیکه واقع شده است در میان صحابه از کارزارها و نزاعها بر وجهیکه مرقوم است در کتب تواریخ و مذکور است بر زبانها معتمدین و ثقات
میکنند بظاهر آن بر اینکه بعض ایشان تحقیق تجاوز کرده اند از راه حق و رسیده تا بحد ظلم و فسق را و بود باعث بر آن او کینه و حسد و خصومت و طلب
ملک و ریاست و رغبت بسوی لذات و شهوات زیرا که نیست هر صحابی معصوم و نه هر کسیکه ملاقات کرد پیغمبر را بنیکی موسوم است مگر بدرستیکه
علما بحسن ظن ایشان باصحاب پیغمبر خدا صلعم ذکر کرده اند برای آنها محامل و تاویلات که برای آنها لائق است و رفته اند علما بسوی آنکه ایشان
محفوظ اند از چیزیکه موجب تضلیل و تفسیق باشد برای نگاه داشتن عقائد مسلمین از کجی و گمراهی در حق کبار صحابه خصوصا مهاجرین و انصار که
بشارت داده شدگان اند بثواب در دار القرار انتهی پس ظلم و فسق صحابه و میل ایشان بسوی لذات و شهوات و کینه و حسد و انحراف از حق باعتراف
علمای اهل سنت ثابت و متحقق است و برای تاویل آن گنجایش بسیار است اگر خواهند مشرکین و یهود و نصاری را تاویل کرده تابع دین مبین
گردانند هیچ کدام فرقه بر روی زمین ضال نباشد قال اگر از کسی بجز انبیاء صدور گناه درست شود چه باک اعتقاد همین است که اهل سنت

جمیع صحابه را از حقوق صحبت و خدمت رسول صلعم و جان بازیها و ترک خانمان و بذل مال و نفس در راه خدا و ترویج دین و شریعت غرا و آیات نازله در شان شان و حدیث ناطقه برفعت و علو مکان ایشان در نظر دارند و عفو و مغفرت ایشان فی القرآن خوانند و فرقه شیعه غیر از عیوب و گناه نادره ایشان چیزے نمی بینند اقول مستثنی نمودن انبیا را از صدور گناه خلاف مسلک اهل سنت است بلکه ایشان خطایا انبیا را ظاهر میکنند و میگویند که قبل بعثت صدور گناه کبیره عمداً از ایشان مثل زنا و لواطه و سرقه و قتل نفس و شرب خمر وغیره و بعد بعثت سهو یا خطا فی التاویل جائز است و عیوب ثلثه ازینها نهان میدارند و در برات ایشان سعی موفور بکار میبرند و میگویند که اگر از ایشان گناهی صادر شده چه باک است انبیا هم مصدر معاصی شده اند مثل عصی آدم ربه فغوی چنانکه صاحب تحفه میگوید و صاحب رساله بپاس خاطر ثلثه معاصی را چنان سهل و سبک فهمیده که در ارتکاب آن هیچ باکے نمی داند و حال آنکه خدا تعالی بر هر مرتکب ذنب وعید شدید میفرماید و وعده ادخال نار جهنم مینماید چه عاصی خارج است از اطاعت خدا و مستحق عذاب شدید است حسب ارشاد خدا و مغفرت امریست که در حصول آن برای هر کس جزم کلی حاصل نیست اختیار بخدا است اگر خواهد مغفرت نماید و اگر خواهد معذب کند چون معاندین آل رسول بارتکاب مآثم کبیره که موجب خروج از ایمان است جرأت و مبادرت کرده اند میخواهد که خطاے ایشان بر مردم ظاهر کند علی الاجمال میگوید که در اختیار گناهے باکے نیست و حال آنکه ارتکاب بعض معاصی موجب خروج از ایمان است و کلام ما در ایمان جرم است نه در هر گناهیکه قابل مغفرت است و اسناد تجسس عیوب جمیع صحابه بطرف شیعه دروغ محض است چه شیعه اکثر صحابه را محمود عند خدا و مقبولان درگاه کبریا میدانند و نیز نظر بر حق صحبت و خدمت رسول و ترک وطن و جانبازی هاے ایشان میدارند مگر جمعے که بعد آنحضرت صلعم از حق تجاوز کرده اند ایشان را البته بهتر نمی دانند و تعجب است که اهل سنت حقوق صحبت و خدمت رسول را در نظر میدارند و جماعتے از ایشان که خدمات سابقه خود را کان لم یکن انگاشته بعلت حب جاه و ریاست اهل بیت رسول را ایذا ها دادند و رنجها رسانیدند و حقوق ایشان غصب کرده از صراط مستقیم دین مبین متعسفانه منحرف گردیدند اصلا ملاحظه نمیکنند در کدام ملت روا است که در خدمت بادشاه وقت بجان و دل مصروف باشند و آن بادشاه پیش از وفات خود در رعایت و حفاظت حقوق اهلبیت خود بتاکید بلیغ امر فرماید و بعد وفات او بر عکس وصیت او عمل کنند و اولاد و اقارب او را بانواع الام و هموم ملول و محزون سازند همین رعایت خدمت اوست و باز متوقع رضا و شفاعت او میشوند و بعضے صحبت رسول [illegible] آنحضرت صلعم مداومت میکردند و معلوم نیست که ایشان خدمت رسول چه کرده بودند هر گاه [illegible] نمودن آنحضرت [illegible] نتوانستند تا اینکه بحکم هجرت از جانب خدا اتفاق یافت و چون در مدینه رسیدند و بجهاد مامور شدند [illegible] میدان معرکه [illegible] فرار نموده آنحضرت را در هزارها اعداء دین تنها گذاشتند این بود خدمت رسول مقبول [illegible] ایشان [illegible] دین و ذکر مغفرت فی القرآن پیش ازین گذشت و احادیث که در مدح ایشان منقول اند از جمله موضوعات اند و شیعه [illegible] ایشان را ملاحظه نمیکنند بلکه چیزیکه شایع و ذائع است و در تمام امت آنحضرت معرکه آراست بآن متمسک میشوند و شیعه را با ایشان کدام عداوت ذاتی است که در صدد تجسس عیوب نادره ایشان باشند و کدام قصور ایشان کرده اند همین که با آل رسول [illegible] و بیعتے الیها کرده اند بهذا ایشان را مورد طعن و تشنیع میسازند و روایات کتب اهل سنت شاهد عدل عیوب ایشان است قال و بر نقل کذابان و دروغ گویان در پے طعن و تشنیع [illegible] از قرآن جابجا بر خلاف [illegible] بلکه شایان اهل ایمان آنست که بحکم یا ایها الذین امنوا ان جاءکم فاسق بنبا فتبینوا ان تصیبوا قوما بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین

باحتیاط روند و کسی را از ایشان طعن و تشنیع نکنند بلکه شب و روز در باب آنها دعای مغفرت خواندن از ضروریات اسلام دانند و هر که با آنها
کینه دارد و تشنیع نماید آنرا از جماعهٔ مسلمین خارج شمارند اقول حاشا که شیعه بر نقل کذابان و دروغ گویان در پی طعن و تشنیع صحابه
روند بلکه از نقل کسانیکه نزد اهل سنت صادق اللهجه و معتمد علیهم و عدول و موثقین اند از اقوال ایشان در پی طعن میروند مثل
صاحب بخاری و مسلم و جمع بین الصحیحین و جامع الاصول و مشکوة و تفسیر بیضاوی و تفسیر کشاف و تفسیر کبیر و تفسیر در منثور و شرح مقاصد
و شرح مواقف و استیعاب و صواعق محرقه وغیره و با آیات قرآنیه که در وعید و مذمت ظلمه و فسقه و موذیان مومنین وارد اند از آن
صحابی بر گیرند و یا به تحقیق علماء اهل سنت کارند میشوند و در قرآن شریف نام کسی بتصریح مندرج نیست تا معتقد خوبی او شویم چنانکه مدح
صحابه علی الاجمال در قرآن موجود است همچنین مذمت ایشان و ذکر نفاق بعضی از ایشان هم مجملاً مذکور است بلکه اهل سنت از قرآن
صحابی بر نمیدارند در قرآن مدح مومنین جا بجا مذکور است و مالک بن نویره و قوم او را که مومن بودند مرتد میدانند حالانکه ارتداد ایشان در
قرآن در هیچ یک مقام مذکور نیست و اگر ارتداد ایشان از خارج ثابت میکنند ما نیز ارتداد جمعی دیگر را از خارج ثابت میکنیم و هرگاه علماء
اهل سنت حال هر یک تحقیق نموده در کتب خود کرده باشند باز ما را احتیاج به تنقیح و تنقید آن باقی نمانده و کسانیکه قابل استغفار اند از
صحابه کبار در حق ایشان دعای مغفرت می خواهیم بلکه جمعی را از ایشان اولیاء اکمل می دانیم و بتوسل ایشان جهت حصول مقاصد خود میگوییم
اللهم باصحاب محمد لیکن از کسی که علی و فاطمه زهرا آزرده رفتند از ایشان رنجیده هم میداریم و بخوبی ایشان اعتقاد نداریم و چگونه
جمله ایشان را در یک سلک کشیم و با هر رطب و یابس اعتقاد صحیح داریم و انصاف را از دست دهیم صحابی اگر چه جمله کالنجوم اند ولی بعضی
کواکب نحس و شوم اند و آیه یا ایها الذین امنوا ان جاءکم فاسق بنبا فتبینوا در حق ولید بن عقبه برادر مادری
عثمان نازل گردیده است که خبر دروغ بآنحضرت رسانیده بود چنانکه در بیضاوی و مدارک وغیره تفاسیر اهل سنت است و ولید نیز از
صحابه کبار بود و از همین جا پی بخوبی صحاب توان برد قال زیرا که حق تعالی مسلمانان را در کتاب خود بسه قسم منقسم ساخته قسم اول للفقراء
المهاجرین الذین اخرجوا من دیارهم واموالهم یبتغون فضلا من الله ورضوانا وینصرون الله و
رسوله اولئک هم الصادقون ۝ و مال برای فقراء است که هجرت کنندگان اند بیرون کرده شده اند از خانها
و اموال شان در حالیکه طلب میکردند فضل خدا و رضای او را و نصرت میکنند دین خدا و رسول او را و آن گروه ایشان اند راست باز آن
هم در اقوال و هم در افعال قسم دوم والذین تبوؤ الدار والایمان من قبلهم و مال برای کسانی است که جا
گرفتند در سرای هجرت و خانه ایمان یعنی مدینه مطهره پیش از هجرت مهاجران یعنی انصار یحبون من هاجر الیهم دوست
میدارند کسی را که هجرت کند بطرف ایشان یعنی بمهاجرین الفت دارند ولا یجدون فی صدورهم مما اوتوا و نمی یابند انصار
حسدی و تنگی در سینه های خود از آنچه عطا داده شود بایشان یعنی آنچه رسول کریم صلعم بایشان عطا فرماید بآن راضی میشوند و یوثرون
علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة و ایثار میکنند و مقدم میدارند انصار مهاجران را بر نفسهای خود اگر چه هست بایشان حاجت
یعنی اگر چه ایشان را هم احتیاج باشد دارند الا بسبب محبت میخواهند که حاجت مهاجرین روا گردد و تمام اموال بر ایشان قسمت یابد
ومن یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون و هر که نگاه داشته شود از بخل نفس خود پس آن گروه ایشان اند فلاح یابندگان
انصار را درین آیه محبت مهاجرین و خدمت آن بزرگواران ستایش نموده و همین سبب فلاح را وابسته حال ایشان ساخته

پس هر که اراده نجات و فلاح خود منظور داشته باشد مانند انصار محبت مهاجرین را شیوه خود سازد و از کینه و عداوت و طعن و تشنیع آنها دور بوده شب و
روز در دعای مغفرت در حق آنها مشغول اند و در زمره قسم دوم محشور شود والذین جاءو من بعدهم یقولون و مال برای کسی است که آمدند بعد
مهاجرین و انصار میگویند ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا
ربنا انک رءوف رحیم ای پروردگار ما بیامرز ما را و برادران ما را که سبقت کردند از ما بایمان و مگردان در دلهای ما کینه و عداوت برای
کسانیکه ایمان آورده اند یعنی در حق صحابه دعای خیر میکنند و از کینه صحابه بیزاری میجویند ای پروردگار ما بدرستیکه مهربان و رحمت کننده
هر ما یعنی دعای ما را اجابت فرما پس در حق صحابه دعا باید کرد و کینه یکسو باید نهاد و بهیچ وجه زبان درازی نباید کرد تا در زمره قسم سوم اهل ایمان
محشور گردد اقول به سبب آنکه حق سبحانه تعالی جمله مسلمانان را در کتاب مجید خود بسه قسم منقسم نکرده است بلکه کسانیکه مقسوم علیهم مال فی و فقرا اند ایشان
را بسه قسم کرده است و اغنیاء و مالداران از زمره ایشان خارج اند و این آیات در باره تقسیم اموال فی است و آن مال مخصوص است برای خدا
و رسول و ذی القربی و اقارب آنحضرت و ایتام و مساکین و ابناء سبیل مثل مال خمس که از آن آل رسول ممنوع گردیدند و مال فی مالی است که بدون مشقت
سفر و بی تکلیف قتال بدست آید جناب رسول خدا صلعم این مال را مالک است و آنحضرت باختیار است هر که خواهد بدهد و آنمال قبیله بنی نضیر
که جلاء وطن گردیده بودند آنحضرت آن مال را بمهاجرین عطا فرموده و انصار را هیچ کس نداده اند و انصار نیز بموجب حکم خدا مهاجرین را بر
نفوس خود ایثار نموده اند و مامور بودند مومنین باینکه هر چه رسول بدهد خواه این مال مخصوص کند لیکن شما در باره آن گفتگو نکنید چنانچه میفرماید
وما آتیکم الرسول فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا واتقوا الله ان الله شدید العقاب للفقراء المهاجرین الآیة
پس آنحضرت مهاجرین را عطا فرموده و انصار را هیچ کس نداده و مهاجرین نیز مخصوص اند باوصاف حمیده چند مثل فقر و ابتغاء فضل خدا
و رضوان او و نصرت دین خدا و رسول او که مراد از آن قتل کردن کافران است از دست خود پس هر که از مهاجرین از این اوصاف مذکوره محروم
بود از شرف این آیه خارج است و عمرو عاص نیز از مهاجرین بود و در زمان آنحضرت صلعم بر شیخین حاکم و امیر هم مانده است و در عهد خلیفه
ثانی اکثر امصار فتح کرده است و بالذات با کفار مقاتله هم کرده است لیکن با وجود شجاع اینقدر امور محموده آخر کار خسر الدنیا والآخرة گردید غرض
این است که فلاح و نجات موقوف است بر خاتمه بالخیر و انصار بموجب حکم خدا و اطاعت رسول که حصه آنها فرموده بود و ما آتیکم الرسول فخذوه
در تقسیم اموال چون و چرا نکردند آنحضرت باین مال مهاجرین را مخصوص فرموده و انصار نیز بموجب حکم آیه ایشان را بر نفوس خود برگزیدند
این امر باطاعت و سعادت انصار است لیکن این ایثار انصار بمقتضای محبت و خلت مهاجرین هرگز نبود بلکه بموجب حکم خدا بود که در آیه
مذکور است و اگر همین چیز کنند از اطاعت خدا خارج میشدند و ستایش ایشان نیز از همین جهت است که اطاعت حکم خدا نموده اند حق تعالی کیفیت
اطاعت ایشان را در این آیه واضح بیان کرده اند و انصار هجرت مهاجرین را بسوی خود از جهت حصول سعادت و وسیله میدانستند نه آنکه در
تقسیم اموال مهاجرین را از جهت محبت بر نفوس خود ایثار نموده بودند بلکه آن ایثار از جهت تاکید جناب باری بود نه از جهت دوستی مهاجرین
و حال انصار هم حسب روایات [illegible] بلکه [illegible] ایشان [illegible] تاکید حکم خدا بود و در روز
حنین آنحضرت صلعم اموال [illegible] بعضی از قریش [illegible] انصار باهم گفتند یعطی قریشا ویترکنا
وسیوفنا تقطر [illegible] قریش [illegible] است که شمشیر ما [illegible] میچکد از خون
ایشان [illegible] اذا [illegible] یدعی ویعطی غنائمنا غیرنا

یعنی هرگاه میشوند مستحق پس ملوم اند و میشوند و میدهند غنیمت با اغنیا را پس اگر انصار مهاجرین را باقتضاے محبت بر خود ایثار نمودند می بایست
که علی الدوام بهیچ ائتلاف و اتحاد می بودند نه اینکه فی وقت دون وقت پس ادعاے کاذب صاحب رساله که انصار از راه محبت مهاجرین را بر خود
اختیار نمودند باطل محض است و تخصیص مهاجرین در ائتلاف و اتحاد فیما بین هیچ است بلکه محبت جمیع مومنین باهم از لوازم ایمان است چنانکه حق تعالی
میفرماید المؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض لیکن چنانکه محبت مومنین واجب است همچنین عداوت و کینه اعداء دین نیز واجب است
و ایشان را مورد سب و ملام نمودن از ضروریات دین است زیرا که همچنانکه حب فی الله واجب است همچنین بغض فی الله نیز واجب است و دعاے
مغفرت و آمرزش براے مهاجرین مخلصین و انصار صادقین و دیگر مومنین که سبقت با ایمان برده اند از علامات ایمان است و از آثار دینداری
است و رفقا و اتباع در زمره قسم سوم داخل شوند و قسم سوم مومنین اند که دعاے مغفرت میکنند براے خود و براے کسانیکه سبقت برده اند
ایشان با ایمان نه کسانیکه مرتد شده اند از ایمان و خداے تعالی درین آیه تخصیص اهل ایمان کرده است که براے مومنین دعاے مغفرت میکنند چنانچه
میفرماید والذین جاؤا من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان
و این نگفته است که براے صحابه علی العموم دعاے مغفرت کنید صاحب رساله لفظ صحابه از جانب خود تجویز کرده است و صحابه را نیز علی العموم هرگز
هرکس نه باشند لیکن با این همه تسلیم میکنیم که سراسر مخالف قرآن و حدیث است مقصدش این است که بعد آل رسول را بدعاے مغفرت و خیر
یاد کنید و ایشان را مورد طعن و تشنیع نسازید که ایشان از اصحاب آنحضرت صلعم و از مهاجرین بودند و این براے جمیع ایشان از ما ممکن نیست
قال و شک نیست که این وصف سواے اهل سنت در هیچ فرقه یافته نمیشود بلکه روافض هزارها طعن بگمان فاسد خود بجناب آن پاکان
میکنند و همچنین خوارج خذلهم الله لابد معلوم است که فرقه ناجیه اهل سنت اند نه مخالفان ایشان و هو المطلوب این است دلائل اصول مذهب
اهل سنت و جماعت اقول لعنة الله علی الکاذبین بلکه جمیع فرق اسلام براے مومنین سابقین دعاے مغفرت مینمایند لیکن در آیه نام کسے
مندرج نیست که براے فلان مومن دعاے مغفرت باید کرد بلکه علی العموم جمیع مومنین سابقین و هم مومنین لاحقین را بدعاے خیر یاد میکنند
و اگر مقصود این است که جمیع صحابه را مومن باشند یا مرتد یا منافق بدعاے خیر یاد باید کرد البته این خاصه اهل سنت است ایشان را هر کرا یاد
و اهل سنت هر رطب و یابس را که در زمانه آنحضرت بود مومن باشد یا منافق یا مرتد گردیده باشد فضیل و بهتر میدانند و کسیکه عدو اهل بیت
رسول است آنکس نزد ایشان زیاده تر معتمد و محبوب است بخلاف شیعه که هرکس را از اصحاب آنحضرت برتبه و منزلتش او می دانند پس
اگر بر ایمان خود ثابت و برقرار است او را از اخیار و ابرار امت میدانند و اگر از طریق حق منحرف است او را بیشتر بد میدانند و روافض بر هیچ مومنے
طعن نمیکنند و طعنے که میکنند حسب تحریر علماء اهل سنت بر پرده بر ظلمه و غاصبان حقوق آل نبی میکنند نه بر مومنین و تخمین محض و
گمان فاسد خود هیچکس را متهم نمیسازند بلکه شاهد است بر آن روایات کتب اهل سنت و در حیوة الحیوان دمیری شافعی مرقوم است که ابو حنیفه
کوفی از صادق علیه السلام التماس کتابت بنام اهل کوفه نمود و گفت که هرگاه مردم صحابه رسول را بد میگویند براے مخالفت ایشان
کتابے بنویسی حضرت صادق ننوشتند و عذر عدم اطاعت تحریر خود پیش آوردند و در جواهر العقدین از دار قطنی روایت است که ابو حنیفه
از امام محمد باقر گفت که اهل کوفه گمان دارند که تو صحابه رسول را بد میگوئی کتابتے بنام ایشان بده که با ایشان برسانم که بد نگویند
آنحضرت نیز عذر عدم اطاعت تحریر خود کردند پس علی الدوام این طریقه در شیعیان اهل بیت جاری مانده است و آل رسول دشمنان
خود را بد می دانستند و اگر ایشان را مومن باور میکردند چگونه مورد طعن میساختند و کسیکه مومن را بدی یاد میکنند خصوصا صحابه رسول

مقبول را او را هرگز از ایمان بهره نیست و خوارج و نواصب نیز برادر کوچک اهل سنت اند فرقی که هست همین است که ایشان آل رسول را علی الاعلان
بیدینی یاد میکنند و اهل سنت در تنقیص فضائل و توضیح مناقب ایشان سعی موفور بکار میبرند که رتبه ایشان انحطاط پذیرد و در نظر مردم
ایشان را چندان وقعتی و فضیلتی نباشد که توهم ترجیح و تفوق ایشان بر ثلثه پیدا گردد و عداوت امریست قلبی منحصر بر اعلان و اظهار نیست
بلکه از افعال و آثار شخص نیز بران استدلال توان نمود و بعضی علی الاعلان هم عداوتی میدارند چنانچه شطری از عداوت اهل سنت قبل
ازین تحریر نموده ام و قاضی ابن خلکان در وفیات الاعیان مینویسد که کان علی بن الجهم القرشی منحرفا من علی کرم
الله وجهه لان محبته لا یجتمع مع التسنن چنانچه صاحب تحفه هم در حاشیه کید شصت و دوم نقل آن نموده یعنی بود علی بن جهم قرشی منحرف
از علی کرم الله وجهه زیرا که دوستی علی جمع نمیشود با تسنن و شک نیست که اهل سنت لشکر عائشه را که دشمنان علی بودند از اهل سنت می شمارند
و همچنین یاوران معاویه را که همه ایشان اعدای علی بودند و طرفه این است که اهل سنت اعدای علی را جنتی قطعی میدانند و کسیکه قائل حقیت ثلثه نیست
او را رافضی و خارج از ایمان میدانند و عناد علی را محمول بر اجتهاد مینمایند و عناد ثلثه را محمول بر اجتهاد نمیکنند ان هذا لشیء عجاب و ادعای
اهل سنت بمحبت آل رسول تولی است لسانی که بر پائی نمیارزد چه محبت آنست که عمل بر اقوال محب خود کنند و ایشان در اکثر مسائل مخالفت
علی می سرایند و آنجناب را یکی از مجتهدان امت فهمیده در مخالفت آنحضرت باکی ندارند و این لقب اهل سنت نیز برای این فرقه در
زمان معاویه بن ابی سفیان حاصل گردیده است چنانچه شاهد است بران کتاب صواعق محرقه پس اهل سنت در اصل از تابعان معاویه اند
و معاویه و همراهیان او بارشاد جناب رسالتمآب از اهل جهنم اند چنانکه در صحیح بخاری و فتح الباری شرح او مرقوم است که آنحضرت صلعم فرموده اند یا
عمار ستقتلک الفئة الباغیة یدعونک الی النار وتدعوهم الی الجنة یعنی ای عمار قریب است که قتل کنند ترا گروه باغی خوانند
ایشان ترا بسوی دوزخ و خواهی خواند ایشان را بسوی بهشت و شک نیست که همراهیان معاویه عمار را که همراه علی بود قتل کرده اند پس
معلوم شد که همراهیان معاویه که اهل سنت و جماعت بودند جهنمی بودند و همراهیان علی که شیعیان علی بودند از اهل بهشت بودند و در نجات
شیعه شکی نیست چه ایشان متمسک اند با اهل بیت علیهم السلام و نجات منحصر است در پیروی ایشان بعد آنحضرت صلعم موافق حدیث شریف
انی تارک فیکم الثقلین ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا احدهما اعظم من الاخر کتاب الله عز و جل
حبل ممدود من السماء الی الارض و عترتی اهل بیتی و لم یفترقا حتی یردا علی الحوض فانظروا کیف
تخلفونی فیهما و حدیث مثل اهل بیتی فیکم کمثل سفینة نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق
در حدیث اول عترتی اهل بیتی موجود است و صاحب تحفه لفظ اهل بیتی را از جهت تعصب محذوف ساخته فقط لفظ عترتی را باقی گذاشته است و
معنی آن عام گرفته است یعنی آل رسول باشند یا کسی دیگر از قریبان آنحضرت صلعم تا تمسک باهلبیت مخصوص نباشد و آنکه اهل سنت بیان
میکنند قول آن حضرت صلعم را در باره فرقه ناجیه ما انا علیه و اصحابی نیز مفید مطلب ماست چه ما پیروی میکنیم چیزی را
که بر آن آنحضرت و اصحاب هر دو متفق بودند نه آنکه اصحاب بر آن متفرد باشند که مخالف عمل رسول مقبول باشد و اهل سنت پیروی صحابه
تنها هم مینمایند گو خلاف ارشاد آنحضرت صلعم باشد و در پیروی اهل بیت تنها البته نجات منحصر است زیرا که پیروی اهل بیت بعینه
پیروی رسول خداست از جهت انتقال علم از آنحضرت صلعم با ایشان سینه بسینه چنانکه در صواعق محرقه مذکور است که آنحضرت فرموده اند که لا
تعلموهم فانهم اعلم منکم یعنی تعلیم مکنید ایشان را یعنی اهل بیت را بدرستیکه ایشان عالم تر اند از شما و این ارشاد آنحضرت دلالت

میکنند بر کثرت وکلیت علم وعدم فقدان ایشان در علم بسوی دیگری سوای آنحضرت صلعم وبنابر آن آنحضرت صلعم در پیروی اهلبیت اضافه پیروی
خود نکردند چنانکه در پیروی اصحاب بمطابقت پیروی خود امر فرمودند وچون علم قرآن نیز نزد اهل بیت بود بنابر آن عدم افتراق قرآن از اهل بیت
ارشاد کردند وتمسک بهر دو هدایت نمودند پس معلوم شد که نجات در پیروی اهلبیت منحصر است بعد آنحضرت صلعم ونیز برای نجات شیعیان علی
بشارتهای متعدده منقول است که آنحضرت بارها فرموده اند یا علی انت وشیعتک فی الجنة وعلی وشیعته الفائزون
یوم القیامة فی الجنة چنانکه در صواعق محرقه وغیره بطریق متعدده مرویست واهل سنت وجماعت را گاهی نفرموده اند
که ایشان جنتی اند وآنکه صاحب تحفه صاحب صواعق محرقه از دار قطنی کاذب روایت میکند که در آخر این بشارت چنین است که الا من یزعم
انه یحبک اقوام یصغرون الاسلام یقال لهم الرافضة این استشهاد از قبیل استشهاد ابن آدمی بذنب است
ودلیل بر وضع آن این است که دار قطنی علامات ایشان در آخر روایت چنین نوشته که لا یشهدون جمعة ولا جماعة ویطعنون علی السلف
یعنی حاضر جمعه وجماعت نخواهند شد وبرگذشتگان طعن خواهند نمود حالانکه چون در زمان سابق بسبب غلبه اعدای اهل بیت نماز جمعه وجماعت موافق
مذهب حق صورت نمی بست بنابر آن اهل حق حاضر جمعه وجماعت نمیشدند وازداب ومذهب شیعه نیست که عقب هر لوطی وکوتی نماز گذارند
ازین جهت در آخر بشارت جنتی شدن شیعه این فقره را از جانب خود زیاده کرده وببین که اکنون در شهر وقریه چگونه جمعه وجماعت بطور مذهب
شیعه بوقوع می آید اگر این فقره اخیره ارشاد آنحضرت می بود وجود جمعه وجماعت در شیعه گاهی صورت نمی بست وآنکه صاحب تحفه میگوید که نام
شیعه علی وشیعه اولی چون روافض باین لقب ملقب شدند ما ترک نمودیم میگوییم که هر که ادنی شعوری میدارد این مقوله او را پسند نمیکند چه سنی را
شیعه گفتن چنان است که سیاهی را سپیدی گفتن بلکه شیعیان علی کسانی اند که بتفهیم قلب محبان جان نثار وپیروان استوار حضرت علی اند واما اهل سنت
همراهیان عائشه ومعاویه را نیز از زمره اهل سنت میدانند پس باید که ایشان هم شیعیان علی باشند وچنین هزلیات وهفوات را طفل دبستان
هم پسند نخواهد کرد وچگونه معقول باشد که چیزیکه ممدوح ومبشر بدخول جنت نعیم باشد آنرا تمثیل نمودن بقول حق سبحانه تعالی اتستبدلون
الذی هو ادنی بالذی هو خیر تغییر بشر تبدیل نمایند وهرگاه اهل سنت در جواب شیعه متحیر میباشند بجز مضحکه اطفال
چیزی نمیگویند ومن برای تکذیب قول صاحب تحفه ودوسه اقوال اسلاف او را نقل میکنم تا معلوم شود که شیعیان علی کیستند مجد الدین
فیروزآبادی در قاموس مینویسد شیعة الرجل بالکسر اتباعه وانصاره والفرقة علیحدة ویقع علی الواحد والاثنین
والجمع والمذکر والمؤنث وغلب هذه الاسم علی من یتولی علیا واهلبیته حتی صار
اسما لهم خاصا یعنی شیعه مرد پیروان ویاران او هستند وفرقه علیحده وواقع میشود بر یک کس ودو کس وجماعت مردم
ومذکر ومؤنث وغالب شد این اسم برکسیکه دوست دارد علی را واهل بیت او را تا اینکه گردید اسم برای ایشان خاص ومحی الدین بغوی در تفسیر
معالم التنزیل مینویسد که ان المسیح مذاهب عبد الله بن عباس وعبد الله بن مسعود وسلمان الفارسی
وابوذر وعمار وانس بن مالک وائمة اهل البیت والمنعقد علیه مذهب شیعتهم الامامیة من الفقهاء
یعنی مسیح با مذهب عبد الله بن عباس وعبد الله بن مسعود وسلمان فارسی وابوذر وعمار وانس بن مالک وائمه اهل بیت است ومنعقد شد
بر آن مذهب شیعه ایشان که امامیه اند از فقها وشارح مواقف میگوید الشیعة ای الذین شایعوا علیا وقالوا انه الامام بعد
رسول الله صلعم بالنص اما جلیا واما خفیا واعتقدوا ان الامامة لا تخرج عنه وعن اولاده وان خرجت فاما بظلم

یکون من غیرهم اما تقیة منه و مراد او کلا یعنی شیعه کسانیکه مشایعت کردند علی را و گفتند که او امام است بعد پیغمبر خدا بنص
جلی یا خفی و اعتقاد کردند اینکه امامت خارج نمیشود از وی و از اولاد وی و اگر خارج میشود پس یا بظلمی که میشود از غیر ایشان و یا بتقیه از وی و از اولاد وی انتهی
همچنین صاحب ملل و نحل می نویسد پس ببین که اطلاق شیعه بر کدام فرقه است کسیکه علی را بعد رسول خدا صلعم بلافصل خلیفه منصوص اعتقاد
کند یا ابوبکر را بعد آنحضرت خلیفه داند و ببین که لفظ شیعه مشتق است از مشایعت چنانکه شارح مواقف میگوید الذین شایعوا علیا
یعنی پیروی علی کردند بعد آنحضرت نه پیروی کسی دیگر مثل ابوبکر و عمر پس خارج شدند اهل سنت از شیعه
بلکه اهل سنت اتباع معاویه را میگویند چنانکه دمشقی حاوست موجود بلقب اهل سنت برای تبعه خود و اهل سنت اگرچه ادعا میکنند که ما تابع
حضرت امیر و اولاد آنجناب هستیم لیکن در مسائل کلامیه اصولیه و فقهیه فروعیه تبعیت عترت طاهره را منظور نظر ندارند بلکه در مسائل اصولیه
تابع ابوالحسن اشعری و ابومنصور ماتریدی اند و در مسائل فروعیه فقهیه تابع ائمه اربع اند چنانکه جلال الدین دوانی در شرح عقائد گفته و نجات
را منحصر در پیروی ابوالحسن اشعری انگاشته و من مخالفت علمای اهل سنت را با اهلبیت قبل ازین بیان کرده ام پس تابع اهل بیت
کسی است که پیروی ایشان میکند و اهل سنت را پیروی اهلبیت که موجب نجات است از ازل نصیب نیست و معلوم نیست که این ابوالحسن
اشعری ما لونداره از کجا پیدا شد که نجات را منحصر در پیروی او میدانند نه از اهل بیت است و نه از صحابه و نه کدام حدیثی درباره او منقول است
که نجات مرحوم منحصر در پیروی او باشد قال سلمه الله سبحانه این حجت ساطع است که تمام جن و انس جمع شده خواهند که این را جنبش دهند
نتوانند داد و چه جنبش این اصول لنگاه متصور گردد چنانکه اهل سنت بر ایمان مهاجران و انصار و غیرهم اصحاب سید ابرار آیات بینات و نصوص
محکمات قائم کرده‌اند و بر شوکت و کثرت و غلبه ایشان و بر قلت و ذلت منافقین شاهد عدل آورده‌اند و وساوس شیطانی بوجهی رفع نموده‌اند
که بهار منثور گشته و اثری ازان نمانده اقول اولاً منع ادعای باطل و سرکوبی اسکبار صاحب رساله بوجهی کرده‌ام که بالمره او را ساکت
گردانیده‌ام آینده هوس چون و چرا در دماغش باقی نگذاشته‌ام و همچنانکه او در مدح مهاجرین و انصار آیات قرآنیه علی العموم آورده خواه مومن
باشند خواه منافق خواه مرتد گردیده باشند همچنین من نیز در رفع او آیات محکمات و نصوص بینات بر ایمان قوم مالک و بنی یربوع و قوم بنی
فزاره و قوم بنی سلیم و غیره که نزد اهل سنت مرتد شده‌اند از کلام ملک علام آورده‌ام که اگر تمام جن و الانس جمع شده خواهند که این را جنبش
دهند نتوانند داد و اعتقاد ایمان مهاجرین و انصار عین ایمان ما است بنا و عدم ایمان ایشان بغیر توجه کذب است صریح و اگر کدام
روایت شاذه مخالف اعتقاد منقول شده قابل اعتنا نیست و جوابش قبل ازین گذشت مگر تنازع در چند کسان است که با اهلبیت رسول
عناد و عداوت میداشتند و حقوق ایشان غصب نمودند و من قبل ازین ستم کیشی و عیوب ایشان را منکشف گردانیده‌ام و بر کثرت
منافقین و قلت و ذلت مومنین هرگز دعوی ما نیست صاحب رساله از جانب خود اعتراض میتراشد و باز آنرا منسوب بما کرده در صدد
جوابش می شود و بر ایمان مهاجرین و انصار که عموم آیات آورده ما نیز آنرا مسلم میداریم لیکن عام بدون تخصیص مفید مدعا نیست
و بگو که کجاست اسامی متنازع فیهم در آیات قرآنیه که بر ان نازان میشوی و اگر از خارج میگوئی من نیز در جوابش در رد آن از روایات
اهل سنت میگویم و برای منع ادعای تواتر آیات بینات شواهدی می آرم و علی العموم برای نجات جمله مومنین اکثر آیات نازل شده‌اند پس
باید که احدی را از زمره مرتدین نشماری قال اگر مخالفین نیز در دعوی خود صادق اند باید که همین نمط آیات محکمات که تاویل را
با آن راه نبود بر کفر و نفاق و قلت و ذلت مهاجرین و انصار و دیگر مومنین مخلصین نازل و بر کثرت و غلبه منافقین تا الکاره قائم کنند

و کسانیکه در حق مهاجر و انصار حسن ظن دارند آنها را به نصوص قطعیه مستثنا نمایند آنگاه بحث و گفتگوی کتابی و جواب و سوال علمی بکار برند و گرنه
عبث زبان درازی کرده و نصوص را انکار نموده جرعه خود آتش دوزخ خریده از قسم سوم مسلمانان خارج میشوند اقول الحمد لله که آیات
بینات متضمنه وعید ظلمه و مرتاهین و عصاة رسول خدا و لعن اقوال آنحضرت صلعم و فارین جهاد و مرتدین اسلام و غیر او راق در
رد هفوات مصنف رساله ایراد نموده ام و ایشان را بشواهد و دیگر آیات منصوصه از مهاجرین و انصار ممدوحین مستثنی ساختم و بر کثرت
منافقین هرگز دعوی ما نیست و ما بجمله مهاجرین و انصار حسن ظن میداریم و نسبت بکسانیکه سوء ظن میداریم ایشانرا بنصوص قطعیه
مستثنی کردیم و منکر نص قرآنی را کافر میدانیم و ایجاد شیوه زبان درازی از عائشه است که بحق عثمان میگفت اقتلوا نعثلا قتل الله نعثلا
لعن الله حراق المصاحف که پیش ازین بیان آن گذشت و اول عائشه و طلحه و زبیر و معاویه را از قسم سوم مومنین خارج کنند بعد از آن
اراده گفتگو بما سازند و باز به بینیکه ما چگونه دیگر اخوة طلحه و زبیر را بحکم خدا و رسول خارج از ایمان میکنیم قال اخود معلوم است که در قرآن
یک آیت هم بکفر و نفاق مهاجرین و انصار موجود نیست اقول و نیز همچنین خود معلوم است که در قرآن یک آیت هم بکفر و ارتداد
مالک بن نویره و قوم بنی حنیفه و غیره موجود نیست لیکن نمیدانی که خدا تعالی در قرآن شریف بمهاجرین و انصار و دیگر مومنین
تا مدار خطاب کرده میفرماید که یا ایها الذین امنوا من یرتد منکم عن دینه الایة و من یرتدد منکم عن دینه
فیمت و هو کافر الایة ان الذین ارتدوا علی ادبارهم من بعد ما تبین لهم الهدی الایة الی غیر ذلک من الایات پس این آیات
دلالت میکنند بر کفر کسانیکه ایشان بعد ایمان براه ارتداد رفتند و ارتداد بعضی از ایشان را قبل ازین باثبات رسانیده ام و چنانکه
بتصریح نام مهاجرین و انصار کدام آیه مشعر ارتداد ایشان در قرآن موجود نیست همچنین درباره ارتداد مالک بن نویره و غیره دیگر فرق
که نزد اهلسنت براه کفر مرجعت نموده اند نیز کدام آیه در قرآن موجود نیست و چنانکه مدح مهاجرین و انصار علی العموم در مدح قرآن است
همچنین مدح فرق مذکوره نیز در ضمن مدح مومنین مندرج است پس اگر در قرآن یک آیه بر کفر و نفاق مهاجرین و انصار موجود نیست
همچنین یک آیه بر کفر و نفاق مالک بن نویره و غیره هم در قرآن موجود نیست حالهم کحالهم و منافقین در مهاجرین و انصار هم داخل بودند
چنانکه رسول خدا صلعم فرمودند که در اصحاب من دوازده کس منافق اند و هشت کس از ایشان چنان هستند که شتر در سوراخ سوزن
خواهد رفت و ایشان در بهشت نخواهند رفت و هر قدر که آیات درباره منافقین قبل ازین تسطیر نمودی همه در شان ایشان است چه
بعضی از منافقین در مهاجرین و انصار هم موجود بودند قال پس ظاهر شد که مذهب مخالفین بر آیات قرآنی نیست بلکه قصص تواریخ
غیر صحیح و روایات عقلی است و قرآن مکذب و مبطل آن قصص و مبطل خیالات شان است پس معلوم شد که مذهب ایشان مذهب اهل بیت
نیست چرا که مذهب اهل بیت خلاف قرآن نباشد مذهب اهل بیت همین مذهب اهل سنت است که موافق قرآن شریف است که امام حقیقی
و پیشوای تحقیقی جمیع اهل اسلام است همه جا و همه وقت میسر و موجود اقول اهل سنت مالک بن نویره و مومنین را با وجود نزول چنین
آیات مدح و عدم ورود آیه ارتداد در شان ایشان مرتد میگویند پس ظاهر شد که مذهب اهل سنت بر آیات قرآنی نیست بلکه قصص تواریخ
غیر صحیح و روایات عقلی است و قرآن مکذب و مبطل آن قصص و مبطل خیالات شان است پس معلوم شد که مذهب ایشان مذهب رسول خدا
نیست چرا که مذهب رسول خدا خلاف قرآن نباشد مذهب ما شیعه مطابق قرآن مجید است و ماخذ مسلک ما فرقان حمید و ملجاء ما ملت
کسانی است که وارث علم پیغمبر و عالم قرآن شریف اند بموجب حدیث شریف انی تارک فیکم الثقلین و علی مع القرآن و القرآن مع علی

ودلیل بر دعوی ما آن است که علمای اہل سنت بآن اعتراف دارند محقق دوانی در شرح عقائد عضدیہ در نجات فرقہ اشعریہ میگوید فانہم
یتمسکون فی عقائدہم بالاحادیث الصحیحۃ المرویۃ عنہ وعن اصحابہ لا یتجاوزون عن ظواہرہا الا لضرورۃ ولا
یسترسلون مع عقولہم کالمعتزلۃ ومن یحذو حذوہم ولا مع النقل من غیرہم کالشیعۃ المتتبعین
بما روی عن ائمتہم لاعتقادہم العصمۃ فیہم یعنی بدرستیکہ ایشان یعنی اہل سنت تمسک مینمایند در عقائد خود با احادیث
صحیحہ مرویہ از آنحضرت و از اصحاب آن حضرت و تجاوز نمیکنند از ظواہر آنہا مگر از روی ضرورت و نمی آویزند و نمیگذارند با عقلہای خود
مثل معتزلہ و کسیکہ قائم مقام ایشان است و نہ بنقل از غیر اصحاب آنحضرت مثل شیعہ کہ تتبع کنندگان اند بچیزیکہ روایت کردہ شدہ است
از امامان ایشان از جہت اعتقاد کردن ایشان عصمت را در ایشان یعنی در ائمہ خود انتہی پس ببین کہ مذہب اہلبیت مطابق شیعہ است
کہ پیروی ایشان مینمایند یا موافق اہل سنت کہ از پیروی ایشان بیزار اند و بدانکہ قصص تواریخی را نیز فرقہ شیعہ اخذ نمی نمایند مگر
آنچہ منقول باشد از اہلبیت علیہم السلام و انچہ منقول از فساق و جہلاء و رجال غیر معتمدین کہ اہل سنت است کہ خود پیشوایان ایشان
اعتراف بعدم دیانت خود میکردند و در رسائل دینیہ غلطیہا مینمودند و ہرگاہ حال مقتدایان برین نہج باشد پس وای بر مقتدایان ایشان
و تکذیب اہل مذہب تواریخ مطلقہ گفتن ناشی از کمال حماقت و جہالت است بلکہ کلام ما خود شامل است بر قصص تواریخی و مکذب و مبطل
جملہ قصص تواریخی نیست و اگر مبطل است برای قصص رستم و سفندیار وغیرہ است کہ کفار مقابل قصص انبیا آنہا را میخوانند و بنای مذہب
برایں نیست قصص واہیہ نیست بلکہ بر قصص واقعیہ است کہ در زمان آنحضرت صلعم و بعد آنحضرت حادث شدہ اند و علمای اسلام آنرا ضبط
نمودہ در کتب خود درج کردہ اند و اگر تواند قصص تواریخ مطلقہ حسابی بر نمی داری پس از کجا میگوئی کہ شیخین ایمان آوردہ بودند
ہمراہ آنحضرت ہجرت نمودہ بودند و اصحاب آنحضرت ایشان را خلیفہ کردہ بودند و ایشان ملک روم و فارس را گرفتند چہ ذکر آن
ہیچ گونہ در قرآن موجود نیست بلکہ میگوئیم کہ ایشان از ابتدا ایمانی نیاوردہ بودند و در جنگ احد ہمراہ ابوسفیان وغیرہ کفار از دست
مسلمانان مقتول شدہ بودند پس باید کہ جملہ این امور را از قرآن ثابت کنی و چون شعرہ لاشعوریہ در ہر مقام از عقل سلیم کہ فارق
حق از باطل است برائت میجوید بنا بر آن سخنان بی سر و پا میگویند و پی بمضمون قرآن نمیبرند زیرا کہ فہمیدن آن موقوف بر عقل
است و خدای تعالی در اکثر مقام فرمودہ است کہ لعلکم تعقلون و تمسک ہر فرقہ بقرآن است و ہر فرقہ از قرآن الہی بطرف خود میبرد
بنا بر آن نمیتواند احدی کہ مطلب خود را از قرآن اثبات رساند ہمچنانکہ خصم آنرا مسلم دارد و ایراد آیات مطلقہ عامہ کہ لا یسمن ولا یغنی
من جوع مد و عقدہ کشائی از ان خیلی متعذر است پس این عموم آیات در مدح مہاجرین و انصار آوردہ کہ لاف زنی مینمائی کہ من
از آیات قرآنیہ مقصود خود را متحقق نمودہ ام کہ ہیچکس رفع آن نتواند کرد این مغالطہ است صریح کہ پیش منصف لبیب بجوی نمی ارزد
و عاقل فہیم ہرگز این مغالطہ را پسند نمیکند این المغربی صاحب رسالہ بر اہل حق صلاحی و دستی نخواہد کرد و بجز جہلاء و حمقاء احدی
گرفتار این دام تزویر نخواہد شد و مذہب اہلبیت ہمین مذہب ما شیعہ است باقرار علمای اہل سنت و این مذہب را ہیچگونہ مخالفتی بقرآن
نیست بلکہ مطابق است بقرآن و مذہب اہلسنت البتہ مذہب اہلبیت نیست بلکہ مذہب ایشان در اصول مذہب ابوالحسن اشعری است
و در فروع مذہب یکی از ائمہ اربعہ ابی حنیفہ و شافعی و مالک و حنبل است کما قرر علمائہم و کتب ایشان را از اول تا آخر ببینید کہ از ابتدای
مسائل الہیہ تا آخر مسائل کلامیہ و ہمچنین از طہارۃ تا آخر فروع فقہیہ مستند علمای ایشان سوای مذہب ابوالحسن اشعری یا ابو المنصور ماتریدی

و ابوحنیفه و شافعی و مالک و احمد حنبل و محمد و ابویوسف و زفر قول یکی از ائمهٔ اهل بیت هم هست یا نه و معهذا چون در مقام جدل در آیند میگویند که
ما تابع عترت هستیم و اثنا عشریه متخلف اند از ایشان و اما مذهب شیعه پس ماخوذ است از اهل بیت پیغمبر علیهم السلام چنانکه علمای اهل سنت بآن
اعتراف دارند صاحب جامع الاصول که عبارت از صحاح سته است در کتاب خود جامع الاصول مینویسد در تفسیر حدیث ان الله سیبعث
لهذه الامة علی راس کل سنة من یجدد لها دینها و میگوید که لازم نیست که مجدد دین یکی باشد پس از آن میگوید که
ونحن نذکر الان المذاهب المشهورة فی الاسلام التی علیها مدار الاسلام فی اقطار الارض وهی
مذهب الشافعی و ابوحنیفة و مالک و احمد و مذهب الامامیة یعنی و ما ذکر می سازیم اکنون مذهبهای مشهوره را که در اسلام اند آنها که بر آنها
مدار اسلام است در اطراف زمین و آن مذهب شافعی و ابوحنیفه و مالک و احمد و مذهب امامیه است و در مائه اولی محمد بن الباقر علیه السلام را از فقهای شیعه
نوشته است و در مائه ثانیه این عبارت تحریر کرده واما من کان علی راس المائة الثانیة فمن اولی الامر المامون الرشید
ومن الفقهاء الشافعی والحسن بن زیاد اللؤلؤی من اصحاب ابی حنیفة واشهب بن عبد العزیز من اصحاب
مالک واما احمد فلم یکن یومئذ مشهورا فانه مات سنة احدی واربعین ومائتین ومن
الامامیة علی بن موسی الرضا یعنی ولیکن کسیکه بود بر سر مائه ثانیه پس از پادشاهان مامون رشید بود و از فقهای شافعی و حسن بن زیاد
لؤلؤی از اصحاب ابوحنیفه و اشهب بن عبد العزیز از اصحاب مالک ولیکن احمد پس نبود در آن روز مشهور بدرستیکه او مرده بود در سنه چهل و یک و
دو صد و از فقهای امامیه علی بن موسی الرضا بود انتهی و چون که تمسک با اهلبیت شیعه است یا اهل سنت را و صاحب تحفه را چون از این قول
جوابی بهم نرسید در تاویل آن میگوید که مقصود صاحب جامع الاصول از این قول آنست که بزعم شیعه علی بن موسی از فقهای امامیه بود ولیکن
تعجب است از چنین شخصی نامی که از عبارت ما تقدم و ما تاخر اغماض نموده بی سر و پا حرف میزند و نمی بیند که از ما تقدم و ما تاخر چه بر می آید
و اگر مراد صاحب جامع الاصول بزعم شیعه است پس باید که همه جا مزعوم او باشد هم برای شافعی و اصحاب ابوحنیفه و هم برای اصحاب مالک
و مذهب او بعکس صحیح و واقعی نباشد پس کار اهل سنت عجیب غریب است که دعوی تمسک با اهلبیت مینمایند و در هیچ مقام قول ایشان
را مستند نمیگردانند تا این مدت در هیچ مذهب ملت گوش زد کسی نشده باشد که با وجود دعوی اقتدار و تمسک بذیل احدی از انبیاء
و اوصیا یکی از فقها و علماء جم غفیر خلائق در هیچ اصول و فروع متمسک بقول او نشوند و در هیچ باب از مسائل اصولیه و فروعیه فتاوی
او را مستند خویش نگردانند و خود را از انام نها و هم باو منسوب بسازند و شیعیان اهل بیت و موالیان عترت طاهره را که متمسک بایشان
هستند علانیه متخلف از ثقلین می نامند ؎ چه دلاور است دزدی که بکف چراغ دارد قال پس معرفت امامت قرآن و متابعت
وی بر هر کلمه گو واجب و فرض تا در زمره من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة معدود نشود اقول از معرفت
مخصه قرآن چه بر می آید بلکه واجب است عمل بر آن و اگر اقتصار به معرفت آن باشد پس این احکام که خدا تعالی در قرآن کرده است
و خواندن سوره ای که در نماز واجب گردانیده است این همه عبث محض باشد و دانستن نفس قرآن واجب باشد و بس و اگر مراد از معرفت
بتاویل بعید تعلم قرآن باشد پس ابوحنیفه یادگرفتن قرآن هم واجب نمی داند کلا نه بعضا و اگر ترجمه آن یاد کرده در نماز بخوانند نیز
او جائز است مثلا عوض مدهامتان در نماز دو برگ سبز بگویند کافی است اهل سنت در معنی این حدیث دست و پا میزنند ولیکن از معنی
صحیح آن بمراحل دور رانده و اگر اعتقاد بمعنی حقیقی آن دارند از مذهب خود دست بردار شوند چه معنی صحیح این حدیث آنست که کسیکه بمرد

و نشناخت امام زمانه خود را مرد موت جاهلیت یعنی موت کفر پس معلوم شد که برای هر زمانه امام است علیحده که آن غیر امام زمانه سابق است
و اهل سنت رنگ برنگ معنی آن بیان میکنند بعضی میگویند که مراد از امام قرآن است و این امر نهایت بی معنی است و مخالف معنی حدیث
زیرا که در حدیث فقط معرفت امام مذکور است اگر مراد از امام قرآن مجید باشد پس از معرفت مخصه قرآن بدون عمل و قرارت آن هیچ فایده
نیست و نیز قرآن در جمیع ازمنه یکی است پس در حدیث بسوی اضافت کردن امام بزمان آنکس و گفتن امام زمانه در صورت مذکوره بیجا میگردد
پس معلوم شد که امام هر زمانه علیحده است تا معنی حدیث درست شود و همین متبادر است از حدیث و بعضی از علمای اهل سنت میگویند که مراد از
امام بادشاه عصر است و بنابرین لازم می آید که هر کس که در زمان یزید و مروان و چنگیز خان مرده باشد و ایشان را نشناخته باشد کافر مرده
باشد و هر منصف خبیر میداند که ازین لفظ که بمنزله علم است از برای خلیفه و اولی التصرف این قسم معانی بعیده اراده کردن محض مکابره است
و لهذا ملا سعد الدین تفتازانی در شرح عقاید در مقامیکه این حدیث را دلیل آورده برای واجب بودن نصب امام انصاف داده که نصب
غیر امامیه کار مشکل است بنابرین حدیث اما مجب اند که با آنکه دعوی علم و دانش گفته که بعد از خلفاء عباسیه کار مشکل است و بر خود پسندیده که
خلفاء بنی امیه و خلفاء بنی عباس امام او و سائر خلق باشند و نشناختن ایشان باعث کفر باشد از علامه دوانی سخن خوش طعانه مشهور است
پرسیدند از و که امام زمان کیست در جواب گفت اگر از شیعه بپرسید میگویند مهدی ابن امام حسن عسکری است و اگر از اهل سنت و جماعت
سوال کنید میگویند سلطان یعقوب بن حسن بیگ ترکمان است قال بخلاف معرفت امام موعود که نزد شیعه بخوف شر اعدا مختفی و مستور
و خلق از جلب فیض و هدایت و ارشاد وی در قصور معذور بالفعل معرفت و متابعت اقوال او محالات است مگر بوقت ظهورش اقول
امام زمان نزد شیعه از خوف شر اعداء هرگز مختفی نیست و نه ظهورش موقوف بر وجود کثرت انصار است و کسیکه استتار آنحضرت را محمول
بر خوف کرده این قول بر سبیل تبرع است و این در اول هم بوده مثل آنحضرت صلعم که در غار مختفی شدند از خوف شر کفار با وجودیکه عالم
بودند بانیکه من بر کفار غالب خواهم شد و دین من احاطه تمام عالم خواهد کرد بلکه اختفاء امام زمان حسب مصلحت خدا است هرگاه مصلحت او مقتضی
ظهورش خواهد بود آنگاه ظاهر شده زمین را مملو از عدل و داد خواهد کرد و وجود امام زمانه ثابت و متحقق است باقرار علماء اهل سنت شیخ محی الدین
عربی در کتاب فتوحات مکیه در باب ۳۶۶ مینویسد ان لله خلیفة فیخرج من عترة رسول الله صلعم من ولد فاطمة اسمه
اسم رسول الله جده الحسین بن علی بن ابیطالب یعنی برای خدا خلیفه است پس خروج خواهد نمود از عترت رسول خدا صلعم از اولاد
فاطمه نام او نام رسول خدا است جد او حسین بن علی بن ابیطالب است و در کتاب یواقیت و جواهر در حال امام مهدی مذکور است که او
از اولاد امام حسن عسکری است و مولد آن علیه السلام در نیمه شب شعبان سنه دو صد و پنجاه و پنج هجری است و او باقی است تا اینکه
فراهم شود بعیسی بن مریم همچنین خبر داده است شیخ حسن عراقی و حال خروج آنحضرت مفصل و مشرح بتحریر در آورده شیخ عبد الحق در رساله
مناقب ائمه اطهار در حال امام مهدی و ولادت آنجناب مینویسد حکیمه میگوید که پیش ابو محمد حسن عسکری رضی الله عنه آمدم مولود را پیش
دیدم در جامه سبز و او را نوری و عظمتی دیدم که دل من گرفتار او شد گفتم سیدی هیچ علمی داری بحال این مولود مبارک که آن
علم را بمن القا کنی گفت یا عمه این مولود منتظر ما است که ما را بدان بشارت داده بودند و در روضة الاحباب در حال امام دوازدهم امام
مهدی مذکور است که آن امام ذو الاحترام در کنیت و نام با حضرت خیر الانام علیه و آله تحف الصلوة و السلام موافقت دارد
و مهدی منتظر و خلف صالح و صاحب الزمان در القاب او منتظم است و نیز مینویسد که واهب العطایا مثل یحیی در حالت طفولیت

او را حکمت کرامت فرموده و مینویسد که و سیرده بسر من رای از نظر فرق برایا غائب شد و سبط بن جوزی در تذکرة خواص الامة فی معرفة
الائمة در حال امام مهدی مینویسد هو محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن
ابیطالب علیهم السلام و کنیته ابو عبد الله و ابو القاسم و هو الخلف الحجة صاحب الزمان القائم المنتظر الباقی و هو اخر الائمة و ابن اثیر
در جامع الاصول و عبد الله بن محمد بن یوسف شافعی در کتاب البیان و کمال الدین بن طلحه شافعی در کتاب مطالب السؤل و شیخ نور الدین
در فصول مهمه و سوای ایشان اکثر علمای اهل سنت در حال امام مهدی که موجود و قائم است تحریر نموده اند و متعصبین ایشان مثل ابن
حجر و صاحب تحفه انکار آن نموده اند و در حدیث و من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة فقط لفظ معرفت مندرج است که امام
زمان خود را بشناسد که کیست نه آنکه متابعت اقوال او کنند و خلق از جلب فیض هدایت و ارشاد وی علی الاعلان منتفع باشند و استفسار احکام
از وی نمایند بلکه فیض آنحضرت در همین ایام جاری است مثل آفتاب که در زیر ابر مستور باشد و اکثر گمگشتگان را هدایت میکنند و مشکلات و مهمه رجال
بسیار و لیکن بالتعیین و التشخیص هیچکس آنحضرت را نمی شناسد مثل بعضی از انبیاء مثل حضرت خضر و الیاس که خدای تعالی ایشان را از نظر خلائق مخفی
گردانیده است آخر پیغمبر هم برای هدایت میباشد پس ایشان را چرا مخفی داشت از نظر خلائق پس معلوم شد که کدام مصلحتی است در اخفاء
ایشان همچنین حال امام زمان است و معرفت او موقوف بر رویت او نیست بلکه در الستن او اعتقاد که امام ما مهدی بن حسن عسکری است و
قائم و موجود است برای ما کافی و وافی است و در حدیث حکم وجوب متابعت اقوال وی مذکور نیست و فیض هدایت او در همین ایام جاری
است قال بعض اخبار و آثار مشعر بر فضائل و مناقب خلفای ثلثه در کتب این فرقه و اکثر روایات احادیث نزد اهل سنت اشاره صراحة
در باب استحقاق خلافت خلفای راشدین و در بیان مقامات و درجات عالیات شان واقع اند لیکن مخالفین بسبب عناد و عناد انکار
و رد و احتمال ضعف و وضع و تقیه در آن اخبار و آثار پیش می آرند و تاویل باطل بکار میبرند بنا بر آن از ایراد آن اخبار و روایات در گذشته
بر آیات بینات و نصوص محکمات اکتفا نمودیم **اقول** هیچ خبری در کتب شیعه مشعر بر فضائل ثلثه منقول نیست و آنچه که در کتب
اهل سنت در باب استحقاق خلافت ایشان مروی است از جمله موضوعات است که در زمان بنی امیه نوبت بوضع آن رسیده است و اگر
آنها اصلی میبود ابوبکر و اتباع او در سقیفه آنرا مستند خود میگردانیدند و آیات بینات را که بزعم خود در تائید خلافت و مدح ثلثه ایراد نموده
آیات مذکوره را بخلافت و مدح ایشان هیچگونه مناسبتی نیست چنانچه پیش ازین واضح کردیم و نام کسی در آیه مندرج نیست که ادعای
خوبی بسبب او کرده شود و نواصب میگویند که آیه و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله در حق قاتل علی مرتضی نازل
است پس چگونه مسلم داشته شود قول ایشان و این آیه نزد ایشان نیز از آیات بینات و نصوص محکمات است و ایراد عموم آیات در
مدح ثلثه نفعی بحال ایشان نمی بخشد چنانکه بحال دیگر اهل رده فائده نه بخشید حالانکه ایشان نیز در مدح عموم آیات داخل بودند **قال**
هر که متوجه و متصدی جواب این کلمات شود باید که از ایراد اخبار و آثار اغماض بر آیات قرآنی و منطوقات فرقانی که تاویل را در آن
راه نبود اکتفا نماید تا راه انکار و رد و احتمال وضع و ضعف و مظنه تقیه و الحاق از جانبین مسدود ماند **اقول** در هر مقام اول جواب
آیه از آیه داده ام که برای دفع مزعوم باطل مخالف کافی و وافی باشد و در هیچ مقام آیه قرآن را ماول نگردانیده ام بلکه موافق تنزیل
در جواب نص آیات بینات وارد کرده ام و بعد از آن در صدد کشف عورت مخالفان آل رسول از روایات اهلسنت گردیده ام
زیرا که بی ایراد اخبار و آثار عقده کشائی کما حقه متصور نیست و آیات قرآنیه را هر کس بر مسلک خود مطابق میکند همون آتش در کاسه است

واگر از ایراد اخبار بالمره اغماض کرده شود کسانی که بعد آنحضرت صلعم در صدد ابتداع و احداث گردیده اند حال ایشان چگونه منکشف
گردد و وقت احداث ایشان نوبت بنزول آیات کجا باقی مانده بود که در آن حال ایشان مندرج میبود بلکه ایشان مصدر فعال
قبیحه بعد نزول آیات گردیده اند و باظهار صفائح و سریره خود دیر رخته اند البته از کتب خود کدام روایتی برای اثبات مرام خود
وارد نکرده هم تا مخالف راه احتمال ضعف و وضع دران ببرد و لیکن تا این دم کدام آیه حسب ادعای صاحب رساله بنظر نرسیده که
دران نام ثلثه مندرج باشد و ذکر خلافت ایشان مصرح باشد که ایشان خلیفه رسول خواهند بود و نه جناب رسول خدا صلعم فرموده
که فلان آیه درباره خلافت ثلثه است علما را از ورود حدیث مشعر خلافت انکار است صاحب رساله دعوی نزول آیه میکند و اگر
دعوی خلافت از آیه وعد الله الذین آمنوا منکم است پس آنهم باوجود مخالفت جمهور تاویل بعید است نه تنزیل پس دعوی تنزیل
از کجا میکنی و چرا میگوئی که بر نصوص محکمات اکتفا کردیم و ما را میگوئی که بر آیات قرآنی که تاویل را راه نبود اکتفا نمائید قال
و ظهور ظلم و فساد به نسبت مهاجرین بحکم کریمه نیز ممتنع و محال است قال الله تعالی الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة
واتوا الزکوة وامروا بالمعروف ونهوا عن المنکر ترجمه حال صفت مهاجرین این است اگر تمکین قدرت
دهیم ایشان را در زمین برپا دارند نماز را و بدهند زکوة را و امر کنند دیگر آنرا باحکام شرعی و نهی فرمایند از منکرات و خلاف شریعت
همین است معنی حفاظت بدون عصمت که خدا تعالی ایشان را از ارتکاب منکرات در قدرت و تصرف فی الارض باز داشت
و حفاظت کرد بر بقای ایمان و صلاح اعمال ایشان درین آیه اشاره کرد پس کسیکه تفقه فی الدین و ایمان بالقرآن دارد و بادنی
توجه از کلمات این آیه دریابد که هجرت مهاجرین خالصاً لله بود نه برای طمع دنیا و امید حصول استخلاف و تصرف فی الارض و
درباره آنها صریح المفهوم و بعد حصول تمکین ظهور حق هدایت و نفی ظلم و ضلالت نفاذ امر بالمعروف و نهی عن المنکر به نسبت ایشان
موعود من الله است اقول سبحان الله قبل ازین صاحب رساله اقرار کرده است که صحابه معصوم نبودند اگر از ایشان امری
یا گناهی عمداً یا سهواً صادر شود چرا بزلال عفو شسته نگردد و اکنون دعوی عصمت ایشان میکند میگوید که ظهور ظلم و فساد
از ایشان ممتنع و محال است و بعد از آن میگوید که ایشان محفوظ بودند از معاصی نه معصوم گاهی چنین گاهی چنان اینکه
در اینجا ایشان را بر جمیع انبیاء فوقیت و فضیلت داده چه از انبیاء قبل بعثت صدور گناه عمداً و بعد البعثت سهواً و خطاءً جائز است
نزد اهل سنت و در حق مهاجرین صاحب رساله دعوی میکند که صدور ظلم و فساد به نسبت مهاجرین بحکم کریمه ممتنع و محال
است بلکه از دلیل صاحب رساله که آن اقامت صلوة و ایتای زکوة و امر بمعروف و نهی از منکر است چنان مستفاد میگردد که
جمیع مومنین معصوم الی یوم القیامت زیرا که حق تعالی میفرماید المومنون والمومنات بعضهم اولیاء بعض یامرون
بالمعروف وینهون عن المنکر ویقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة ویطیعون الله ورسوله اولئک سیرحمهم
الله ان الله عزیز حکیم پس چنانکه امر بمعروف میکنند و نهی از منکر و اقامت صلوة
[illegible] ایتای زکوة میکنند و اطاعت خدا و رسول [illegible] میکنند پس باید که صدور ظلم و فساد از همه ایشان ممتنع و محال باشد و در
آیه [illegible] و آن مکناهم زیاده [illegible] این آیه مفهوم و مستفاد میگردد که مومنین [illegible]
[illegible] آیه و آن مکناهم فقط [illegible] توقع [illegible] است [illegible] حصول [illegible]

دلالت میکنند بر صدور معاصی و مشعر اند بر عتاب و زجر و توبیخ ایشان پس دعوی عدم صدور عصیان از ایشان صریح انکار

بدیهیات است و از دعوی عصمت تنزل نموده باز قائل بحفاظت ایشان بدون عصمت گردیدن خالی از حماقت نیست

حالانکه ایشان نه معصوم بودند و نه محفوظ و از آیه وان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوٰة واتوا الزکوٰة وامروا بالمعروف ونهوا عن المنکر

بجالازم می آید که از ایشان گناهی صادر نشود و چه ضرور است که کسی که امر بمعروف کند خود از آن باز نماند و نهی از منکر نماید و خود

بآن مرتکب نشود و حالانکه در آخر این آیه آنست که ولله عاقبة الامور یعنی انجام کار ایشان را خدا تعالی میداند که کدام کدام بر صراط

مستقیم قائم و برقرار خواهد ماند و کدام کس از آن منحرف خواهد گردید و در دفع این قول باطل که صدور ظلم و فساد از صحابه محال است

و کسیکه امر بمعروف میکند و نهی از منکر مینماید خود ملوث بمعاصی نمیشود حق سبحانه تعالی میفرماید یا ایها الذین امنوا لم تقولون

ما لا تفعلون ۰ کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون یعنی ای کسانیکه ایمان آوردید چرا

میگوئید چیزیرا که نمیکنید بزرگ است از روی دشمنی نزد خدا اینکه بگوئید چیزیرا که نکنید پس بین که حقتعالی خود میفرماید که ای مومنین

چرا میگوئید چیزی که نمیکنید یعنی مردم را امر بمعروف میکنید و خود از آن باز میمانید و هر گناهی ظلم است که وضع شی در غیر محل

است و چندین آیه در سوره نور که مشتمل اند بر عتاب و زجر مرتکبان قذف آن آیات نیز نزد اهل سنت و ایشان چهار کس از مهاجرین

کاذب آمده بودند و در تفسیر بیضاوی مذکور است که بعد نزول آیه یسئلونک عن الخمر والمیسر قل فیهما اثم کبیر ومنافع للناس

نیز صحابه بعض ایشان باده کشی و شراب نوشی بعمل می آوردند و فساد برپا میکردند و خود شاه صاحب در تحفه اعتراف مینمایند

بارتکاب ایشان معاصی کبیره را مثل زنا و شراب نوشی و غیر آن پس کجا باقی ماند عدم صدور عصیان از ایشان خود شاه صاحب

معانی قرآن را که در آیه کلام الله بر چه میخواهی از جانب خود تعبیر میکنی بر خلاف حکم خدا و رسول او و باز ما را میگوئی که در آیه قرآنی

تاویل مینماید و اگر تو قرآن بر این منطوق اتفاقی بهبری و نه تو مسلمانی و لا نسلم که بعد رحلت کل صحابه خالصة لله بودند و لو سلمنا الیکن

از ایشان بعد آنحضرت صلعم ارتکاب معاصی مخصوص بسا اجر خلوص سابق خود گردیدند و جمله معاصی ما تقدم ایشان

گردیدند حصول استخلاف بمعنی لغوی و تصرف فی الارض که مراد از آن وراثت و مالکیت است برای جمیع مومنین متحقق بود کسی

منکر آن نیست لیکن امر بمعروف و نهی از منکر مستلزم ظهور حق و موجب نفی ظلم و ضلالت و فساد هم نیست که صدور آن محال باشد

تا وقتی که مرتکب آن نشود و نه خدا تعالی وعده فرموده که صدور ظلم از ایشان ممتنع است سبحانه تعالی است چه در چند

بلکه بعد از ایشان عین آخر آیه مسنده صاحب رساله میفرماید ولله عاقبة الامور یعنی امر بمعروف و نهی از منکر خواهند شد لیکن

انجام امور ایشان را خدا تعالی میداند و وعده امر بمعروف و نهی از منکر مستلزم نفی ظلم از ایشان نیست چنانکه دانستی و وعده امر بمعروف

و نهی از منکر نیز نسبت بکسانی است که بلیاقت آن مستند و عالم بودند باحکام خداوند ما می چنانچه مقرر باشد بجهالت و عدم

علم و لیاقت خود و بر حاشیه انتقام تحریر کرده که قاعده مقرره محققین اهل حق است که اخبار و آثار کتب معتبره احادیث را که بعضی از آن

ضعیف و موضوعه و ملحقه هم باشند آنها را بر آیات قرآنی و منطوقات فرقانی عرض نمایند موافق را بقبول کنند و مخالف را ترک دهند

تا براه احتیاط و حق رفته باشند میگوییم که اعتقاد ما نیز همین است لیکن مقصود تو از آن بر معنی آیه هر چند میخواهی که در آن عبارت

مخالفین اهل بیت جو دفی باین حیله که در شان ایشان آیات قرآنیه وارد بود و چنانکه در غالب ایشان منقول اند مخالف منافقه

ایشان اند آنها را اول یا مطروح باید کرد و این قول خالی از تخدیع نیست زیرا که تخصیص و تصریح نام هیچ یکی در قرآن موجود
نیست و اخبار و آثار تخصیص و تصریح نام در مثالب ایشان در کتب اهل سنت موجود اند و آیات چنانکه علی العموم در مدح ایشان
نازل اند همچنین علی العموم در مثالب ایشان نیز نازل اند و اگر اقتصار بر مجرد آیات کرده شود و بس پس درین صورت باید که بر حقیت
هر دو یعنی هم معتقد شوی و از اخبار ارتداد ایشان اغماض ورزی چه در شان ایشان نیز در ضمن مدح مومنین اکثر آیات مدح
نازل اند و ذکر ارتداد ایشان در اخبار است نه در آیات و در آیات مدح ایشان است در ضمن مدح مومنین پس باید که از اعتقاد ارتداد
ایشان توبه کنید و معهذا اکثر احادیث و اخبار در مذهب اهل سنت مخالف قرآن منقول اند که آنها را معمول بها گردانیده اند
اول روایت لا نورث ما ترکناه صدقة این روایت بتصریح تمام مخالف است با آیه یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین
لیکن این روایت را بپاس خاطر و تصدیق ابوبکر اول پذیرفتند و دیگر آیه انما المشرکون نجس دلالت میکند بر نجاست مشرک
لیکن این آیه را بلا ضرورت بپاس اعتقاد جمعی اسلاف خود مأول میسازند گاه میگویند که دل او نجس است و گاه میگویند که ایمان او
نجس است و در قرآن موجود است که ذبیحه متروک التسمیه را نخورید چنانچه حق تعالی میفرماید و لا تاکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه و انه لفسق
لیکن شافعی اکل متروک التسمیه که از روی عمد باشد مباح میدانند و سوای آن اکثر احادیث و اخبار را که مخالف قرآن اند معمول بها
کرده اند قال عن علی بن عیسی الاردبیلی الاثنا عشری فی کتاب کشف الغمة عن معرفة الائمة انه سئل
الامام ابو جعفر علیه السلام عن حلیة السیف هل یجوز فقال نعم قد حلی ابوبکر الصدیق سیفه بالفضة
فقال الراوی اتقول هکذا فوثب الامام عن مکانه و قال نعم الصدیق نعم الصدیق نعم الصدیق فمن لم یقل له الصدیق
فلا صدق الله قوله فی الدنیا و الآخرة اقول قبل ازین صاحب رساله تحریر کرده است که مخالفین در اخبار و آثار احتمال
ضعف و وضع پیش می آرند بنا بر آن از اخبار درگذشته اکتفا بر آیات بینات نمودیم لیکن باز صبر نکرده قناعت بر آیات ننمود و آخر
روایات موضوعه را پیش آورد و این روایت البته در کشف الغمة موجود است لیکن از کتاب ابن جوزی که محدث اهل سنت منقول
است و دارقطنی تخریج آن کرده است و صاحب کشف الغمة اکثر روایات از کتب اهل سنت نقل کرده است این روایت را از جمله
روایات موضوعه ایشان باید دانست هر چند ابن حجر در صواعق محرقه این روایت را از دارقطنی آورده است لیکن صاحب تحفه
برای مخادعه عوام تصریح آن نکرده است که این روایت از ابن جوزی ماخوذ است بلکه مجرد نقل از کتاب کشف الغمة اکتفا نموده
بعید نیست از همچو نامی فاضلی و همچنین اکثر مفتریات در کتاب خود کرده است و صاحب رساله هم که نمی به تحقیق حال سر
صاحب تحفه را معتمد دانسته بر نقل او کفایت کرده و این روایت را برای الزام شیعه آورده قال روی الدارقطنی
عن سالم بن حفصة قال دخلت علی ابی جعفر فقال اللهم انی اتولی ابابکر و عمر اللهم ان کان فی نفسی غیر ذلک
فلا نالتنی شفاعة محمد صلی الله علیه و آله یوم القیامة قال سالم انما قال ذلک من اجلی
و این سالم ابو حفصه شیعه بود اقول این روایت از متفردات و موضوعات اهل سنت است بر ما حجت نمی تواند شد اگرچه
نسبت آن با امام علیه السلام است چنین که پیش ضعیف است که با این وقاحت بر شیعیان علی از روایات کتب خود استدلال
مینمایند در صورت فرض و تسلیم [illegible] از اینجا معنی ثبت کردن و رد گردانیدن است و با معنی در قرآن اکثر

آمده است فتولوا عنه ثم تولیتم ومن یتول لعیذبه الی غیر ذالک من الآیات نه بمعنی دوستی که دارقطنی تجویز آن کرده است و وضع
این روایت اظهر من الشمس است امام را چه غرض بود که بمجرد معاینهٔ سالم میفرمودند که من ابوبکر و عمر را دوست میدارم واگر دوست
ندارم شفاعت آنحضرت مرا نصیب نشود و اگر از سابق نیز محبت و دوستی و ولای ایشان بمیان می آمد یا کسی از آنحضرت سوال
میکرد و یا میگفت که تو ابوبکر و عمر را دوست نمیداری ودرین صورت البته مضائقه نبود وسالم بن ابی حفصه از فرقهٔ زیدیه تبریه است
چنانچه فاضل استرآبادی علیه الرحمه در تلخیص الاقوال میفرماید سالم بن ابی حفصة العجلی الکوفی لعنه الصادق وکذبه
وکفره زیدی تبری من رؤسائهم قاله الکشی پس هرگاه صادق علیه السلام برو لعنت کرده باشند و او را کاذب
و کافر فرموده باشند قول باطل او را چگونه معتبر دانیم و زیدیه در اکثر مسائل اصول و فروع موافق اند با اهل سنت چنانکه صاحب تحفه میگوید
پس ورایج از جملهٔ ایشان باید شمرد و صاحب تحفه در باب دوم مذهب سالم بن ابی حفصه را که از شیعهٔ تفضیلیه می نویسد غلط
است بلکه او زیدی تبری بود و مذهب فرقهٔ تبریه آنست که ایشان بولایت علی بن ابی طالب و ولایت ابوبکر و عمر را خلط نموده اند
و قائل اند بامامت ابوبکر و عمر و خلافت ایشان را اعتقاد دارند و عثمان و عائشه و طلحه و زبیر را دشمن دارند کذا فی تلخیص الاقوال
قال روی الدارقطنی ایضا عن ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق عن ابیه ان رجلا جاء الی ابیه زین العابدین
علی بن الحسین فقال اخبرنی عن ابی بکر و عمر فقال عن الصدیق قال وتسمیه الصدیق قال قلت ثکلتک امک قد
سماه الصدیق رسول الله صلعم والمهاجرون والانصار ومن لم یسمه الصدیق فلا صدق الله
قوله فی الدنیا والآخرة اذهب فاحب ابابکر وعمر اقول دارقطنی در وضع روایات برای الزام شیعه استاد کامل است این
روایت سراپا موضوع است و چون از مفتریات اهل سنت است قابل اعتبار نیست و در صورت فرض و تسلیم میگوییم که ازین روایت
صاف ظاهر است که سائل از احباب شیخین بود برای دریافت حال امام علیه السلام آمده بود و الا او را از استفسار فضیلت و عداوت
ابوبکر و عمر چه غرض متعلق بود پس امام را احتراز از شرارت آنکس لازم افتاد بنابر آن حسب عقیده او فرمودند تا زیانی از جانب
او لاحق نشود و کدام مفسده بر پا نکنند و باین قسم احتراز از مردم جهلا جناب سرور کائنات هم فرموده اند یعنی در غیبت
شخصی دور حضور مدارا و ستایش او کردند و بنرمی پیش آمدند چنانچه در مشکوة از عائشه منقول است ان رجلا استاذن
علی رسول الله صلعم فقال ائذنوا له بئس ابن العشیرة او بئس اخ العشیرة فلما دخل الان له القول فقلت یا
رسول الله قد قلت ما قلت ثم النت له القول فقال ان شر الناس منزلة یوم القیامة من
یترکه الناس اتقاء فحشه یعنی بدرستیکه مردی اذن خواست بر پیغمبر صلعم پس فرمود که اذن دهید
بد است ابن العشیره یا اخ العشیره یعنی بد قبیله است پس هرگاه در آمد آنکس نرم کرد آنحضرت گفتگو را پس گفتم یا رسول الله
تحقیق گفتی آنچه گفتی در حق او و بعد ازان نرم کردی برای او گفتگو را پس فرمود بدترین مردمان از روی مرتبه بروز قیامت
کسی است که ناخوش دانند او را مردمان از جهت نگاه داشتن [illegible] فحش او پس امام علیه السلام هم [illegible]
از شر او و با او نرمی کردند و موافق اعتقاد او جوابی داده اند [illegible] از جمله مخادعات است که بمقتضای مطلب
خود از ائمه علیهم السلام وضع روایات کنند و او [illegible] وقتی این روایات

اکثر روایات وضع کرده اند که وجه وضع بسیار از آن ظاهر است چنانچه در جمع الجوامع سیوطی از جناب امیر روایت است که خدا تعالی خلق کرد پیغمبر خود را از نور خود و ابوبکر را از نور پیغمبر و عمر را از نور ابوبکر پس اگر کسے ادنی شعورے داشته باشد بوضع این روایت می برد چه کسیکه از نور خدا خلق شده باشد چگونه ممکن باشد که سالهائے دراز بت پرستی نماید و شب و روز پیش اصنام سجده کند قال در نهج البلاغة کلام علی علیه السلام است الزموا السواد الاعظم فان ید الله علی الجماعة وایاکم والفرقة فان الشاذ من الناس للشیطان کما ان الشاذ من الغنم للذئب اقول این خطاب جناب امیر علیه السلام بطرف خوارج است که بهر ضم والحاق ایشان در زمره خود که از آنحضرت منحرف و روگردان بودند در وقت خلافت آنحضرت و حضرت امیر جماعت خود را درین خطاب بسواد اعظم تعبیر فرموده اند و جناب رسول خدا صلعم ذات علی مرتضی را نیز بسواد اعظم بیان فرموده اند چنانچه در کتب اهل سنت مثل تفسیر کبیر و تفسیر کشاف مذکور است بهر نهج مراد از سواد اعظم جناب امیر و همراهیان آنجناب اند بالتخصیص نه هر سواد اعظم که احتمال ضلالت هم دارد و ممکن نیست که هر سواد اعظم برحق و صواب باشد زیرا که آنجناب در خطبه دیگر معاویه و همراهیان او را نیز سواد اعظم فرموده اند چنانچه باصحاب خود خطاب کرده میفرمایند علیکم بهذا السواد الاعظم یعنی این سواد اعظم را که معاویه و اتباع او اند واجب است برشما که قتل کنید پس چگونه هر سواد اعظم برحق و صواب باشد و اگر هر سواد اعظم برحق باشد درینصورت لازم می آید که یزید و یزیدیان برحق باشند و سست عدا بر جماعت ایشان باشد و معاذ الله حسین ابن علی مرتد خود از مفسدین باشد و قتل گردیدن اهل مدینه و تاراجی مدینه و بے ادبی روضه مقدسه و مسجد آنحضرت که از دست یزیدیان بوقوع آمده همه برحق باشد قال دیگر آنکه جناب امیر المومنین رجوع از احوال صحابه گذشته میپرسید بیلوا نهم والایت و صف کرده و فرموده کانوا اذا ذکر الله هملت اعینهم حتی تبل جباههم و مادوا کما یمید الشجر یوم الریح العاصف خوفا من العقاب و رجاء الثواب کان ذکر الرحمن فیهم [illegible] لیلا و نیز بار دیگر در حق آنها فرموده کانوا احباء القرآن الیهم القاء الذی [illegible] علی مثل الجمر [illegible] معادهم قول این اوصاف حمیده صحابه رسول کریم که جناب امیر علیه السلام از زبان در ربیان خود ارشاد فرموده اند عین عقیده ماست لیکن اعدای اهل بیت از زمره چنین اصحاب خارج اند آنحضرت علی الاجمال ستایش صحاب رسول فرموده اند چنانکه آیات قرآنیه علی العموم در مدح ایشان وارد اند پس مطلب صاحب رساله از آن بر نمی آید قال وحق تعالی جماعه صحابه را که در وقت انعقاد خلافت ابوبکر صدیق حاضر بودند و در امور خلافت ممد و معاون و ناصر شدند بالقاب چند ملقب فرموده جائے گفته اولئک هم الصادقون جائے گفته اولئک هم المفلحون جائے گفته اولئک هم الفائزون جائے گفته اولئک هم الراشدون و جائے فرموده رضی الله عنهم و رضوا عنه و بوعده جنت و جحیم ایشان مشرف ساخته و جائے بشارت درجات عالیه و جنات و رضوان خود بخشیده و جائے در کتاب خود در حق ایشان فرموده حبب الیکم الایمان و زینه فی قلوبکم و کره الیکم الکفر والفسوق والعصیان و جماعت که حق تعالی در شان آن این القاب در کتاب خود فرموده باشد چه نسبت کفر و فسوق و عصیان را بسیت جماعه [illegible] و سالها بلکه طول الحیات بر آن مصر باشند و در حق مهاجرین اولئک هم الصادقون و در حق انصار اولئک هم المفلحون فرموده [illegible] مهاجرین ابوبکر را [illegible] میگفتند اگر او خلیفه بحق نباشد آنها صادق نباشند و هم چنانکه انصار آنانکه با ابوبکر صدیق بیعت کردند [illegible] دینی پاس [illegible] سلاطین و همراهان و وزرا و اتباع خود نمودند و آنها را برے دین کشتند و سرها بریدند [illegible]

صبر کردند و محنتها کشیدند و از هیچ مخالف نترسیدند چنانچه امیر المومنین برای ایشان نیز شهادت این معنی در خطبهای خود داده
و حق سبحانه تعالی در وصف شان فرموده لا تجد قوما یومنون بالله والیوم الاخر یوادون من حاد الله ورسوله ولو کانوا
اباءهم او ابناءهم او اخوانهم او عشیرتهم اولئک کتب فی قلوبهم الایمان وایدهم بروح منه ویدخلهم جنات
تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابدا رضی الله عنهم ورضوا عنه اولئک حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون اقول حقتعالی جمیع صحابه
را باین القاب ملقب نفرموده است بل کسانی را که تا دم مرگ بر ایمان خود قائم و مستقل ماندند و بعد ایمان جادهٔ ظلم و ارتیاب نه
پیمودند و از جهاد کفار فرار نکردند و بجان و مال خود در راه خدا جهاد کردند چنانچه میفرماید انما المومنون الذین امنوا بالله
ورسوله ثم لم یرتابوا وجاهدوا باموالهم وانفسهم فی سبیل الله اولئک هم الصادقون
این است اوصاف صادقان که حقتعالی فرموده و مفلحون و فائزون و راشدون نیز همین کسان اند و از همین کسان خدا تعالی
راضی است و وعدهٔ جنت و اجر عظیم و بشارت درجات عالیات و رحمت و رضوان برای همین کسان مخصوص است و قلوب
همین کسان مزین است بایمان نه بر ظالمی و متزلزل الایمان که در حیات آنحضرت ارتیاب را راه داده و فرار از جهاد شعار
خود ساخته و برای حصول دنیا نصیحت حق و یقین را مخذول و منکوب ساخته مائل بطرف باطل گردیده و لو سلمنا و فرضنا یکی
خلیفه کردن ایشان ابوبکر را موجب حقیت خلافت او می تواند شد پس کسانی که ابوبکر را خلیفه کرده بودند و در مدح
ایشان باطراء و مبالغه میپردازی و اولئک هم الصادقون و اولئک هم المفلحون در حق ایشان میگوئی همین کسان
معاویه بن ابی سفیان را نیز خلیفه گردانیده بودند در عهد خلافت علی مرتضی و بر دست او بیعت کرده بودند و حلقهٔ اطاعت
او در گوش جان انداخته بودند با وجودیکه حق بجانب علی بود باعتقاد اهلسنت و معاویه را که ایشان خلیفه حق و امام
هادی مطلق میگویند بعد صلح حسن بن علی میگویند قبل از ان و در وقت خلافت علی بعکس از علمای اهلسنت قائل حقیت
خلافت او نیست الا فرقه قلیله من الناصبیه و نیز تقلید جائر با وجود حاضر شدن خلیفه حق و عادل نزد اهلسنت جائز
است کما قال صاحب الهدایه ویجوز تقلید القضاء من السلطان الجائر کما یجوز من العادل لان الصحابة تقلدوا
من معاویة و کان الحق بید علی و التابعین تقلدوا من حجاج و کان هو جائرا انتهی و انا اقول کذلک فان الصحابة تقلدوا
من ابی بکر و کان الحق فی ید علی و نیز بطریق صاحب رساله گفتن میتوانم که کسانیکه معاویه را خلیفه کردند و بر دست او بیعت
نمودند و تقلید و ... و در امور خلافت مدد و معاون و ناصر او شدند حقتعالی آن جماعت را بالقاب حمیده ملقب فرموده جای
گفته و اولئک هم الصادقون و جای گفته اولئک هم المفلحون و جای گفته اولئک هم الفائزون و جای گفته اولئک هم الراشدون و جای گفته
رضی الله عنهم ورضوا عنه الی آخر ما قال پس اگر معاویه خلیفه حق نباشد آنها که او را خلیفه حق میگفتند صادق نباشند و هو
خلاف لمعتقد اهل السنة لا یعتقدون بخلافته فی عهد علی بل یعتقدون ان خلافة ابی بکر کخلافة معاویة بن سفیان فما کان جوابهم
فهو جوابنا مانکه صحیح ان هیئه و مثل عبد الله بن عمر که نزد اهل سنت از خلفای جلیل القدر است و انس بن مالک و غیره مهاجرین که باتصاف
مذکوره ملقب بودند بر دست یزید بن معاویه بیعت کرده بودند و هرگاه اهل مدینه اراده خلع بیعت یزید کردند خلیفه زاده عبد الله
بن عمر بر اهل مدینه بکمال خشمگین گردید و بیعت یزید را بیعت خدا و رسول می دانست چنانکه در صحیح بخاری است پس

خلافت ابوبکر مثل خلافت یزید ست هیچگونه فرقی نیست و با جماعه اصحاب را نمیگوییم که مرتکب کفر و فسوق و عصیان گردیده بودند بلکه
جماعتی را از ایشان که از طریق حق عدول نمودند و حقتعالی خبر داده از حال ایشان و من یرتدد منکم عن دینه فیمت
وهو کافر فاولئک حبطت اعمالهم فی الدنیا والاخرة واولئک اصحاب النار هم فیها خالدون
و طوریکه صحابه بر دست ابوبکر بیعت کرده اند و بر بیعت ایشان نازان میشوی حالش بیش ازین تفصیل ترقیم نموده ام که چگونه واقع
شده بود و کسانیکه بر مشقت جهاد صبر کردند و با پسران و برادران و پدران بلعقاد توقتاتل نمودند و جناب امیر شهادت
خوبی ایشان داده و خدا تعالی لا تجد قوما یومنون بالله والیوم الاخر الآیة در وصف شان فرموده همین کسان بر دست معاویه بیعت کرده
بودند و او را خلیفه گردانیده بودند و بعد خلافت علی و بعد ازان بر دست یزید بن معاویه بیعت کرده بودند با وجود
موجود بودن حسین بن علی که حسب تحریر رشید الدین خان تلمیذ رشید شاه عبد العزیز حسین بن علی امام برحق و یزید
بن معاویه باغی متغلب ست و آیه لا تجد قوما یومنون بالله والیوم الاخر در شان کسانی ست که اطاعت خدا و رسول
او کردند و از خلت کفار اجتناب نمودند و جمعی که برخلاف طریق آنحضرت صلعم راه میرفتند و مطرودان آنحضرت را بجای خود میدادند
و با ایشان [illegible] و کلمات محرفه ایشان میل و رغبت میداشتند از شرف این آیه خارج اند الحمد لله اولا و آخرا +

تمت

خاتمة الكتاب

الحمد لله والمنة که کتاب مستطاب متضمن رافع اوهام باطله و دافع تخیلات عاطله المسمی به دفع المغالطه من تصنیفات
جناب مولانا و مقتدانا مفتی دین و مرشد راه شرع متین حاجی الحرمین الشریفین مقبول بارگاه لم یزلی مولانا مولوی
سید عمار علی صاحب اعلی الله مقامه و درجاته جسکے چھپنے کی مطبع ہذا میں مومنین باتمکین کو آرزو تھی اور صدہا خواستگاران
باوقات مختلف اس مطبع میں بغرض خریداری آئے تھے بفضلہ وکرمہ تعالی ماہ رمضان المبارک سنہ [illegible] ہجری میں
چھپکر طیار ہو گئی چونکہ طبع دفعہ اولی میں بوجہ عدم توجہی کارپردازان مطبع احمدی کے بعض مقامات میں غلطی واقع
ہو گئی تھی اب کی مرتبہ بافضال ایزد متعال تمام اصل کتب محولہ سے مقابلہ کرکے تمام سقم اور نقائص کو رفع کر دیا اور
نہایت ہی کوشش اور سعی سے مصحح نے اسکا مقابلہ کیا ہے قیمت فی جلد عصہ علاوہ محصول ڈاک ہے جن صاحبوں کو خریداری
منظور ہو بصیغہ ویلیو پے ایبل یا بارسال قیمت پیشگی طلب فرمائیں فوراً تعمیل کیجائیگی فقط

العبد
سید علی حسین مالک مطبع یوسفی دھلی

نمبر شمار	نام کتاب	قیمت	نمبر شمار	نام کتاب	قیمت
۴۵	بنیان الایمان	۸ر	۷۰	فوائد ذہبیہ	۳ر
۴۶	حجۃ القدیر	۳ر	۷۱	سراج الایمان	۱۰ر
۴۷	جنگ نامہ محمد حنفیہ	ار	۷۲	مجموعۂ وظائف مترجم	۴ر
۴۸	نور نامہ اثنا عشریہ	۰ر	۷۳	اعجاز حسینی در معجزات جادوہ	[illegible]
۴۹	علی بند	۰ر	۷۴	مشارق الانوار	۸ر
۵۰	تنبیہ الاطفال	۰ر	۷۵	مسکت المخالفین	۳ر
۵۱	ہفت بند کاشی	۰ر	۷۶	حسن اعتقاد	۴ر
۵۲	رد الاباحتہ	۵ر	۷۷	تحفۃ العوام مطبوعہ غیر مطابع	۴ر
۵۳	ہدیۃ الصلوٰۃ	۲ر	۷۸	حیات القلوب اردو جلد اول	[illegible]
۵۴	ضیاء العیون ترجمہ نور العیون	۲ر	۷۹	موج کوثری	۸ر
۵۵	مرأۃ العرفان	۳ر	۸۰	نزہۃ اثنا عشری — جلد دوم	[illegible]
۵۶	تاریخ امام ہدا علیہ السلام	ار	۸۱	دیوان رطب العرب	[illegible]
۵۷	حیات القلوب جلد سوم	۸ر	۸۲	سفینۃ النجات در علم کلام	۱۲ر
۵۸	عین الیقین	۰ر	۸۳	حیات القلوب مجلد سہ جلد	[illegible]
۵۹	مودت الاسلام	۱۰ر	۸۴	حق الیقین فارسی	[illegible]
۶۰	رسالۂ قربت	ار	۸۵	ابواب الجنان ہر دو جلد	[illegible]
۶۱	فرحت المومنین	ار	۸۶	اخلاق احمدی	۸ر
۶۲	زینت العباد	۰ر	۸۷	مجمع الحسنات	[illegible]
۶۳	رسالۂ استخارہ	۰۲ر	۸۸	مجموعۂ ہفت رسائل	۴ر
۶۴	درۃ التحقیق	ار	۸۹	ذواب انتقام	۰۲ر
۶۵	تحفۃ الابرار در اعمالِ عاشورہ	ار	۹۰	ثابت نامہ	۱۲ر
۶۶	صفاح العقیان	۱۰ر	۹۱	شرح ہفت بند ملا کاشی	[illegible]
۶۷	قران السعدین	۶ر	۹۲	عین الیقین بنفی رویت رب العالمین	۲ر
۶۸	زاد المسافرین	۰ر	۹۳	حلیۃ تحقیق بمشرب سُنی	[illegible]
۶۹	قولِ حق	[illegible]	۹۴	تنقید الکلام	[illegible]

نمبر شمار	نام کتاب	قیمت
۹۵	من لایحضرہ الطبیب	۶ر
۹۶	تخریج الآیات	۸ر
۹۷	رسالہ رجعت	۳ر
۹۸	صراط النجاۃ	۴ر
۹۹	تحفہ جوادیہ	عسہ
۱۰۰	واقعۂ ستم	۶ر
۱۰۱	سہرۂ غم	۱ر
۱۰۲	جلد اول مرزا فصیح	۱۳ر
۱۰۳	دفتر ماتم مرزا دبیر	عسہ
۱۰۴	بحور الغمہ ہر دو جلد	عہ
۱۰۵	بحر البکا	۱۲ر
۱۰۶	مجالس الشیعہ	عسہ
۱۰۷	کار آمد ذاکرین	۵ر
۱۰۸	اعجاز حسینی عرف مجلس	۴ر
۱۰۹	دفتر غم	۱۰ر
۱۱۰	رسالۂ حدود	۸ر
۱۱۱	عین الحیات	عسعہ
۱۱۲	شرح خطبۂ امام رضاؑ	۲ر
۱۱۳	موعظۂ عظیم آبادیہ	۲ر
۱۱۴	تحفۃ المومنین	۴ر
۱۱۵	اثبات الغدیر فی حدیث غدیر	۲ر
۱۱۶	منہج الوصول فی الاصول	۴ر
۱۱۷	سیف صارم	۱۲ر
۱۱۸	تفسیر عفت	۴ر
۱۱۹	محاربۂ حق	۵ر

نمبر شمار	نام کتاب	قیمت
۱۲۰	مرثیہ سلام متضمن اثبات تعزیہ	۰ر
۱۲۱	تحفہ مرزا محمد حسن مجتہد کربلائی	۳ر
۱۲۲	ماہ مغرب عرف کعبہ نما	۸ر
۱۲۳	جلاء العیون کامل دو جلد	للعہ
۱۲۴	جلاء العیون جلد دوم	عسعہ
۱۲۵	مجموعۂ مرثیہ ہائے متفرقہ	۶ر
۱۲۶	بشارت احمدی	۷ر
۱۲۷	رسالہ سہر احکمت و آثار قدرت	۴ر
۱۲۸	نور کے تڑکے کی دعا	۱ر
۱۲۹	منازل الفرقان	۱ر
۱۳۰	اعتقادیہ فی لسان العربیہ ملا باقر مجلسی علیہ الرحمہ	۴ر
۱۳۱	متوسط مناجات	۔ر
۱۳۲	مناقب اہل بیت ع	۱ر
۱۳۳	قصۂ ملکہ و فقیہ ہر دو جلد	۰۳ر
۱۳۴	محاربۂ صفدری ترجمہ حملہ حیدری	عسہ
۱۳۵	تحفۃ الاحباب	لر
۱۳۶	نجوم السمار	عسعہ
۱۳۷	معراج ہوا کلک امام دوسرا کا۔ بے نقط	۱ر
۱۳۸	نام حسینؑ لیتا ہوں جائے درو ہے	۴ر
۱۳۹	رن میں لڑے ہزار دو لشکر جب قاسم جری	۰ر
۱۴۰	زنداں میں جب حسینؑ کی اہل حرم گئے	۰ر
۱۴۱	بعد حمد ہندی	۱۰ر
۱۴۲	جب مدینہ میں حرم قید سے چھٹ کر آئے	۰ر
۱۴۳	رسالۂ کیمیائے زراعت	۲ر